اندیشهٔ رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره های ۸ و ۹ اسفند ۱۳۶۷

ما هرگز فراموش نخواهیم کرد

مباحثی با "حزب کمونیست ایران" (۲)
نقد مبانی نظرات اقتصادی آنك

من درد مشترکم، مرا فریاد کن
یك سخنرانی از احمد شاملو

چند طرح

مصاحبه با یك توپامارو
گفتگوئی با راشول سندیك

ابدر "حرمت زن در اسلام"
تعدد زوجات و صیغه

انقلاب سنگ
گزارش و تحلیلی از یك دویسنده فلسطینی

به یاد ابو جهاد

بررسی کتاب:
- در نفی اعدام
- ایران، صحنه جدید تجارت (۲)

فراخوان
در اعتراض به کشتار جمعی زندانیان سیاسی

بحران جانشینی رژیم ولایت فقیه
تقلای تثبیت قدرت!

www.iran-archive.com

فهرست

عنوان	صفحه
ما هرگز فراموش نخواهیم کرد	٤
مباحثی با "حزب کمونیست ایران" (۲) نقد مبانی نظرات اقتصادی امک	۲٦
من درد مشترکم، مرا فریاد کن یک سخنرانی از احمد شاملو	۷٤
چند طرح	۸۱
مصاحبه با یک توپامارو گفتگوئی با راشول سندیک	۸۸
اندر "حرمت زن در اسلام" تعدد زوجات و سیغه	۱۳۰
انقلاب سفید گزارش و تحلیلی از یک نویسنده فلسطینی	۱۷٦
به یاد ابو جهاد	۲۱۸
بررسی کتاب: - در دفی اعدام	۲۲۲
- ایران، صحنه جدید تجارت (۲)	۲٤۰
فراخوان در اعتراض به کشتار جمعی زندانیان سیاسی	۲۵۹
بحران جانشینی رژیم ولایت فقیه تقلای تثبیت قدرت!	۲٦٦
تصحیح و پوزش	۲۱۲

اندیشه رهائی، دشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، زیر نظر و با مسئولیت کمیته خارج از کشور این سازمان منتشر می‌گردد. اسامی نویسندگان و مترجمان ایرانی، همگی مستعارند و هرگونه تشابهی با نام افراد حقیقی صرفا تصادفی است.

★

چاپ برخی از مقالات و مباحث دنباله‌دار شماره‌های گذشته و همچنین پاره‌ای از نوشته‌ها و ترجمه‌های رسیده، متاسفانه به علت تراکم مطالب در این مجلد مقدور نگردیده است، انتشار آنها به آینده موکول می‌شود.

www.iran-archive.com

ما هرگز فراموش نخواهیم کرد

www.iran-archive.com

مرتجعان حاکم بر ایران، در ۲۷ تیر ۱۳۶۷، در کمال فلاکت و استیصال، و در ضعیف‌ترین موقعیت‌ها به آتش بس تن در دادند. رژیمی که از مهم‌ترین پیش شرطهایش برای قبول آتش بس، "متجاوز شناخته شدن و محکوم شدن صدام و حزب حاکم بر عراق" بود؛ رژیمی که به چیزی کمتر از "سرنگونی صدام عفلقی و حزب بعثی/صهیونیستی" عراق و "استقرار یك جمهوری اسلامی" در این کشور، رضایت نمی‌داد؛ رژیمی که دریافت صدها میلیارد دلار غرامت جنگی از خواست‌های اولیه آن برای قبولِ آتش بس بشمار می‌رفت (فقط در حالت استقرار یك جمهوری اسلامی در عراق از چند صد میلیارد دلار چشم پوشی می‌کرد)، رژیمی که طی چندین سال همچنان داشت به "کربلا" می‌رفت (و به آن نمی‌رسید) و هر روز و شب بارها وعده می‌داد: "کربلا، ما بزودی می‌آئیم"؛ رژیمی که با سلاح‌های خریداری شده از اسرائیل، می‌خواست "از طریق کربلا، قدس عزیز را آزاد" کند و "رژیم اشغالگر قدس" را شکست دهد؛ رژیمی که ۴۲٪ درآمد حاصل از حراج نفت و بخش اعظم امکانات مادی و انسانی جامعه را در اختیار نیات جنایتکارانه و اهداف جنگ

طلبانه خود گذاشته بود؛ رژیمی که با هدف "صدور انقلاب اسلامی به سراسر جهان"، شعار "جنگ، جنگ تا پیروزی" می‌داد، نه تنها با پیروزی بر عراق و "سرنگونی رژیم صدام یزید کافر" و "حکام مرتجع عرب" بلکه تا "رفع کامل فتنه از عالم" و "نابودی استکبار شرق و غرب" می‌خواست به "جنگ حق علیه باطل"، به "جنگ نور علیه ظلمت"، به "جنگ اسلام علیه استکبار و کفر جهانی" ادامه دهد؛ بالاخره در نهایت زبونی و درماندگی مجبور به پذیرش قطعنامه شورای امنیت شد. چرا رژیم ولایت فقیه، یك سال پس از تصویب این قطعنامه، با چنین خفت و خواری، آتش بس را بدون قید و شرط پذیرفت؟ قبلا ببینیم که سردمداران این رژیم مفلوك، چه "دلایلی" برای این امر ارائه می‌دهند:

"رهبر و بنیانگذار" و "فرمانده کل قوا"ی شکست خورده جمهوری اسلامی، که با مبهم بافی‌ها و کلی‌گوئی‌های ریاکارانه او از زمان قبل از انقلاب، آشنائیم، در سرتاسر "پیام" و یا روضه خوانی بسیار طولانی خود، که از رادیو رژیم خوانده شد، به مردمی که بخاطر جنون قدرت طلبی‌اش به روز سیاه نشسته‌اند، "دلیلی" جز این ارائه نمی‌دهد که:

"قبول قطعنامه که حقیقتا مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه خصوصا برای من بود"، "بواسطه حوادث و عواملی((صورت گرفت)) که از ذکر آن((ما)) فعلا خودداری می‌کنم".

"فرد دوم رژیم"، "جانشین فرمانده کل قوای اسلام"، که در شیادی چیزی از "امام" جنایتکار خویش کم ندارد، در یك مصاحبه رادیو/تلویزیونی، با آن که بارها تاکید می‌کند که:

"چیزهای زیادی است که من الان نمی‌توانم بحثشان را در اینجا مطرح کنم".

"مجموعه این شرایط ((کدام "شرایط"؟)) که الان نمی‌توانم درباره آنها حرف بزنم".

"فعلا بخاطر این که عمده آنها از اسرار نظامی و سیاسی هستند

www.iran-archive.com

نمی‌توانم توضیح بدهم".

با اینحال، در یک سناریوی مسخره (مسخره‌تر از سناریوئی که پس از افشاء ماجرای "ایران گیت" ارائه داده بود) پرده را از آن "چیزهای زیاد"، از آن "مجموعه شرایط" از آن "اسرار نظامی و سیاسی" بالا می‌زند. خلاصه این سناریو چنین است:

"اسقاط طیاره مسافربری" که "به هیچوجه اشتباه آن پذیرفتنی نیست"، "بنظر ما این یک اخطار تلقی شد"، و در نتیجه، "پافشاری ما در این مقطع ممکن است منجر بشود به خسارت فوق‌العاده‌ای برای مردم ما و مردم عراق".

به زبان غیر آخوندی، سقوط هواپیمای مسافربری در خلیج فارس توسط نیروی دریائی امریکا و کشته شدن ۲۹۰ مسافر، "اخطار" یا مقدمه‌ای بود برای لشکرکشی امریکا و براه انداختن یک کشتار وسیع در دو کشور ایران و عراق. ما که بخاطر یک هدف پوچ و مضحک("صدور انقلاب اسلامی") یک میلیون انسان را به مسلخ فرستاده‌ایم، چند میلیون را مفلوک، بی خانمان و آواره کرده‌ایم، چند ده میلیون دیگر را به روز سیاه نشانده‌ایم و کشوری را به نابودی کشانده‌ایم و کک‌مان هم نگزید، یک مرتبه چنان انسان دوست شده‌ایم که راضی به "خسارت فوق‌العاده برای مردم ما و مردم عراق" نیستیم و در نتیجه، مجبور شده‌ایم که آتش بس را بدون قید و شرط قبول کنیم!

ما که تا دیروز معتقد بودیم:

"امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند"، "ما نه با عراق بلکه با امریکا می‌جنگیم"، "خون بر شمشیر پیروز است"، "جوانان شهادت طلب ما امریکا را به زانو درمی‌آورند"، ...، امروز برایمان "روشن" می‌شود:

"یکی از چیزهائی که خیلی مهم است این است که عملا بنا بر اطلاعات خاصی که ما داریم برای ما روشن شد که جهان استکبار در این مقطع تصمیم گرفته است که بطور جدّی از پیروزی سریع ما جلوگیری

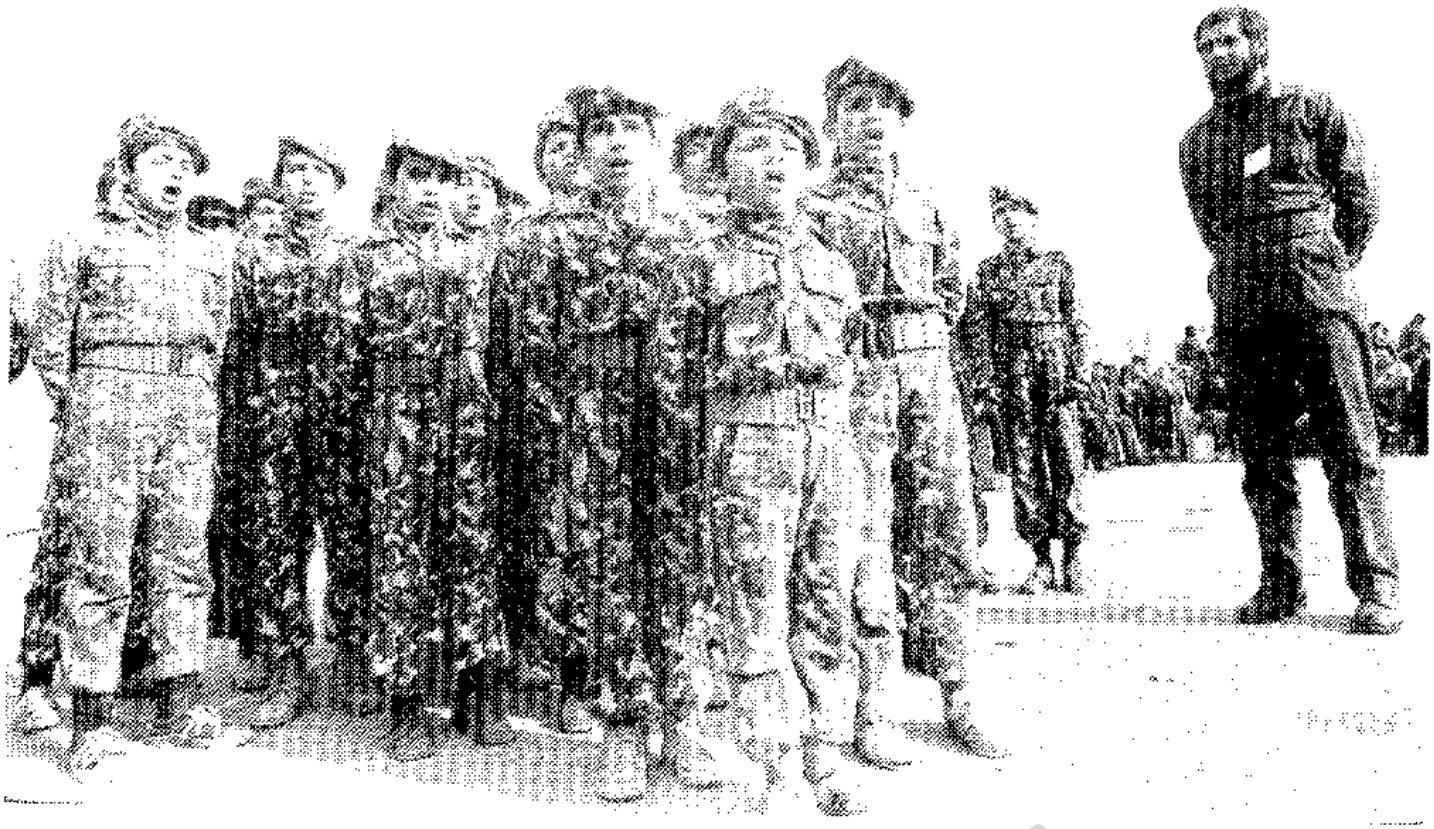

www.iran-archive.com

کند".

به زبان غیر آخوندی یعنی چون غرب(در توافق با شرق) "در این مقطع" تصمیم گرفته است که جنگ خاتمه یابد، ما هیچ غلطی نمی‌توانیم بکنیم و علی‌رغم همه آن لفزخوانی‌ها و شعاربافی‌ها، چاره‌ای جز این نداریم که آتش بس را بدون قید و شرط قبول کنیم. اگر دیگران ندانند ما که می دانیم چند مرده حلاجیم. همه آن هارت و پورت‌های ابلهانه و شعارهای عوامفریبانه تنها مصرف داخلی دارد و خوراکی است برای "امت حزب‌الله" که به تازگی تبدیل به "ملت ایران" شده.

خودِ من چند ماه پیش، در آستانه ورود ناوگان امریکا به خلیج فارس، در یکی از خطبه‌های سنگر دشمن شکن نماز جمعه گفته بودم که: آرزوی قلبی ما جنگ و رویاروئی با امریکا است. و تهدید کرده بودم: اگر امریکا وارد خلیج فارس شود، آب‌های خلیج فارس را به گورستان آن‌ها و ناوگان‌شان تبدیل می‌کنیم(نقل به معنا). اما امروز "اسقاط طیاره

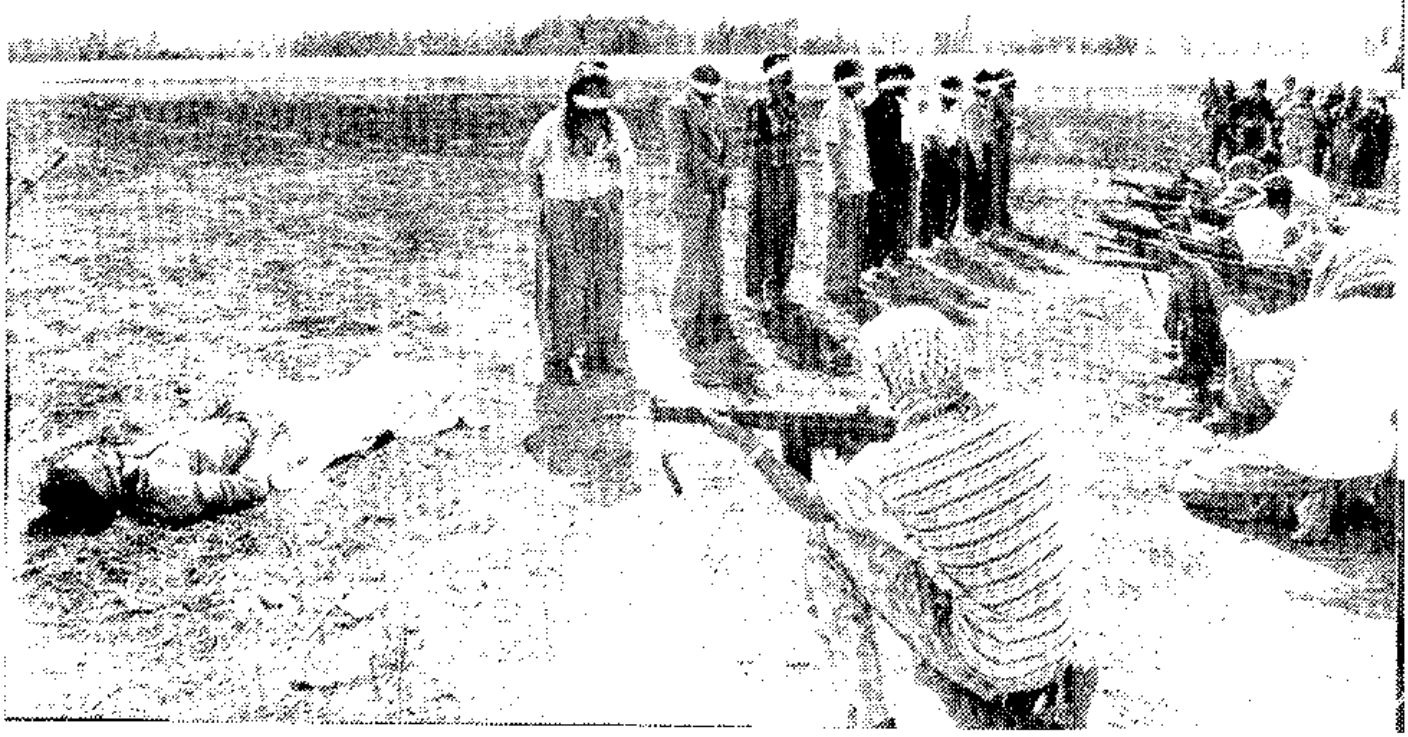

www.iran-archive.com

مسافربری"، "اخطار تلقی" می‌شود و مقدمه نابودی و کشتار وسیع در دو کشور ایران و عراق است. ما که راضی به "خسارت فوق‌العاده برای مردم ما و مردم عراق" نیستیم، آتش بس را قبول کردیم.

★

اما، آنچه جنایتکاران حاکم بر ایران از ذکر آن "فعلا" خودداری می‌کنند یا "الان" نمی‌توانند درباره آن‌ها حرف بزنند، یا "فعلا" نمی‌توانند توضیح بدهند و با گذشت چند ماه از قبول آتش بس، همچنان درباره آن لب از لب نگشوده‌اند، برای همگان روشن است: **قبول آتش بس یا شنیدن ناقوس مرگ.** شکست در جبهه‌های نظامی، اقتصادی، اجتماعی، منطقه‌ای، بین‌المللی. پایان کار شعبده بازی، فیل هوا کنی و خالی شدن جعبه مارگیری. استیصال مطلق، درماندگی مطلق. قبول شکست یا سقوط: "مصلحت نظام و انقلاب".

با این که در آغاز هر سال، سردمداران رژیم خمینی، سال جدید را "سال حمله بزرگ نهائی"، "سال یکسره کردن کار جنگ"، "سال تعیین تکلیف قطعی جنگ و صدام و حزب بعث"، "سال سرنوشت" و "سال پیروزی" نامیدند و بی هیچ وقاحت و احساس مضحکه شدن، سال بعد و سال‌های بعد همین وعده‌های دروغین را تکرار کردند، بالاخره توهم رهبران ریز و درشت رژیم(از جمله کودن‌ترین آن‌ها)، در بهمن ۶۵، پس از شکست حمله بزرگ و متوقف شدن "امواج انسانی" در پشت دروازه‌های بصره، یکسره فرو ریخت و دریافتند که از "پیروزی" خبری نیست ولی هارت و پورت‌ها و رجزخوانی‌ها همچنان ادامه یافت تا این که در نوروز ۶۷، در زیر بمباران‌های موشکی تهران، در "پیام نوروزی" از زبان میرحسین موسوی می‌شنوییم که امسال، نه "سال پیروزی" بلکه "سال مقاومت و ایستادگی" است، بالاخره بطور رسمی به "عاشقان کربلا" گفته شد که چاره‌ای جز این ندارند تا ظهور مهدی موعود، فعلا انتظار پیشه کنند و "در مقابل مهاجمات سیاسی و نظامی دشمنان انقلاب اسلامی"، "مقاومت و ایستادگی" نمایند.

عمده‌ترین دلیل قبول بدون قید و شرط آتش بس توسط رژیم ولایت فقیه، در کنار فقدان هر گونه چشم‌انداز پیروزی در آینده، شکست‌های مفتضحانه رژیم از آغاز سال جدید در جبهه‌های جنگ بود. این شکست‌های نظامی ـ در کنار فشارهای اقتصادی، سیاسی، بین‌المللی و در کنار فقدان هر گونه چشم‌انداز پیروزی ـ، تیر خلاصی بود که به مغز سرسخت‌ترین رهبران رژیم فرود آمد و آخرین مقاومت‌های مایوسانه آن‌ها را درهم شکست. این شکست‌ها که از بهمن ۶۵ آغاز شده بود، در ۲۹ فروردین ۶۷، با از دست رفتن "فاو"، شکل مشخص و چشمگیری یافت. پس از فاو، شلمچه، جزایر مجنون، زبیدات، ماوت و پنجوین، یکی پس از دیگری، از دست رژیم جنگ طلب خمینی که برای "فتح" آن‌ها صدها هزار کشته داده بود، بیرون رفت. فقط پس از تحمل این شکست‌ها بود که رژیم مجبور شد نیروهای خود را از منطقه

www.iran-archive.com

حلبچه (که بمباران وحشیانه شیمیائی عراق در آن قتل عام ساکنان کُرد را به همراه داشت) و حاجی عمران بیرون بکشد و عقب نشینی کند. هاشمی رفسنجانی، برای یکبار، در این مورد کاملا دروغ نگفته یا نیمی از حقیقت را بیان داشته است:

"در دو مورد هم که عرض کردم دستور داده شد بیآیند عقب و سپاه تصویب کرد و رزمنده‌های ما با گام‌های جدی و جانانه(!) بصورتی که خودشان انتخاب کردند، عقب نشینی کردند".

شکست‌های پی در پی نظامی اولیه و عقب نشینی‌های بعدی و بدنبال آن‌ها، قبول آتش بس ازجانب رژیم دقیقا چیزی بود که شش سال قبل از آن، در اوائل سال ۱۳۶۱، برای عراق پیش آمده بود: پس از تحمل یك سلسله شکست‌های نظامی، در اوایل سال ۶۱(از دست دادن بیش از نیمی از متصرفات خود)، پس از بیرون رانده شدن از خرمشهر در

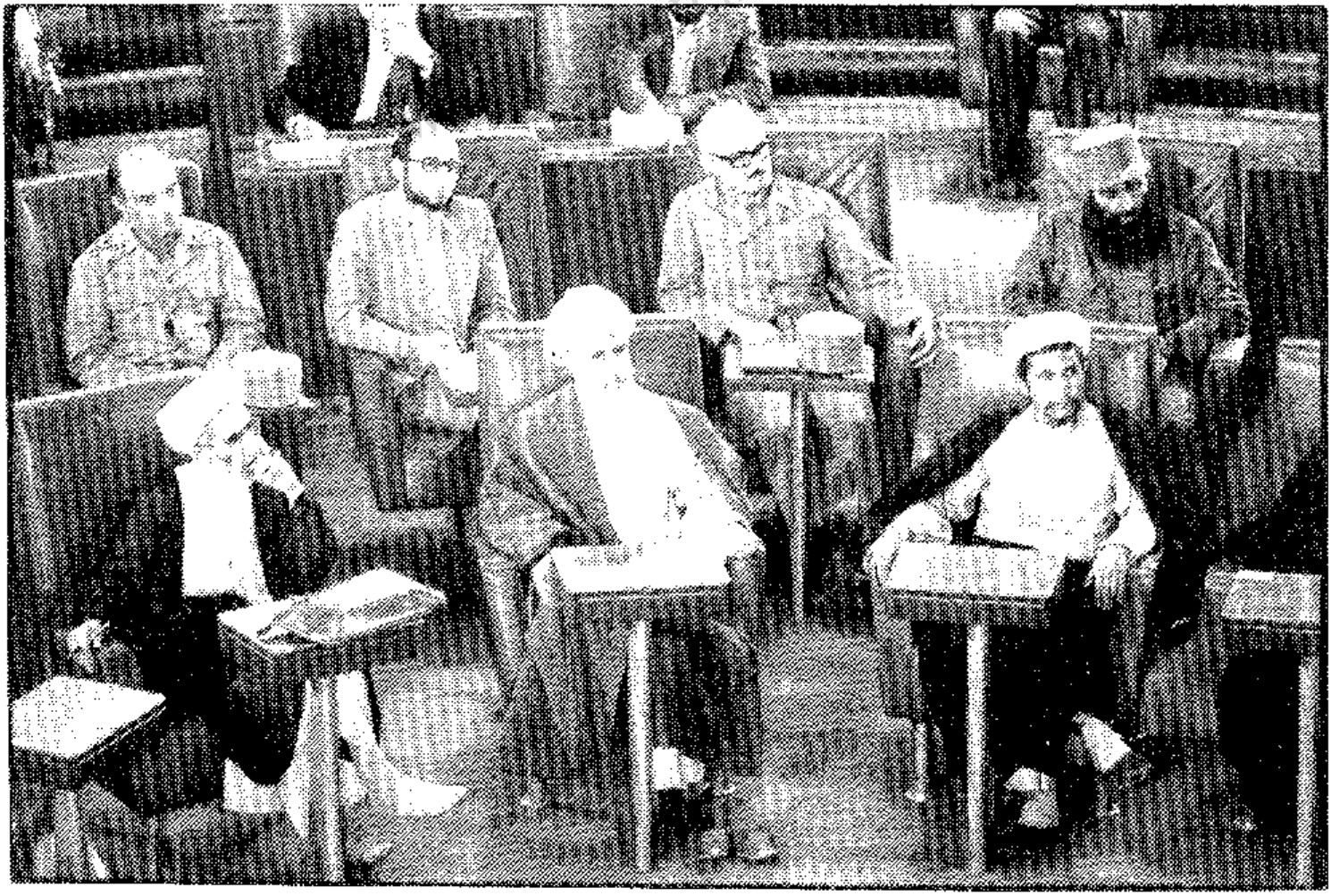

چهارم خرداد، صدام، رویای ابلهانه "قادسیه" خود را غیر قابل تحقق یافت و "تفرج نظامی" دیکتاتور عراق پایانی ناخوشایند پیدا کرد. بدنبال این شکست‌های پی در پی بود که عراق از بقیه نقاط تحت تصرف خود در خاک ایران عقب نشست و تقاضای آتش بس کرد.

این تقارن یا وجود معادله شکست نظامی ← قبول آتش بس، در مورد یکی(در خرداد ۶۱) همچون در مورد دیگری(در تیر ۶۷)، تصادفی نیست. یک قانون کلی تمام جنگ‌ها است. آخوندها نیز که کلاوزویتز نخوانده‌اند و علی‌رغم کودنی‌شان، این قانون کلی را به تجربه ـ دیر، بسیار بسیار دیر ـ آموخته‌اند. به همین دلیل است که باید شکست نظامی را عمده‌ترین(نه تنها) دلیل قبول آتش بس بدون قید و شرط توسط رژیم خمینی دانست. اما چطور آیت‌الله‌ها و حجت‌السلام‌ها به نفس نفس افتاده‌اند و فریادهای گوشخراش جنگجویانه و هل من مبارزطلبانه خود را غورت داده‌اند، چگونه کشتی جنگی خمینی در گِل و لجن فرو رفت؟ پاسخ باین سئوال و باز کردن جهات و جوانب مختلف آن، فرصت جداگانه‌ای می‌طلبد. در اینجا بطور گذرا به برخی از آن‌ها(بدون رعایت تقدم و تاخر از نظر اهمیت‌شان) اشاره می‌کنیم:

کمبود داوطلب برای شهادت، فرار نه فقط سربازان و نظامیان بلکه حتی بسیجی‌ها و پاسداران از جبهه‌ها، از بین رفتن روحیه جنگجویانه در بسیجی‌ها و پاسداران، ازدیاد وحشتناک فساد و اعتیاد در جبهه‌ها، کمبود اسلحه و تجهیزات نظامی ـ هم بدنبال توافق‌های اخیر ریگان و گورباچف در مسکو و هم بخاطر سقوط قیمت نفت در بازار جهانی و کاهش صدرو نفت بخاطر تشدید بمباران‌های عراق به تاسیسات نفتی ایران و کشتی‌های نفتکش ـ، فشارهای مختلف دو قدرت بزرگ (نه فقط در زمینه تجهیزات نظامی) و سایر کشورهای غربی(بویژه آلمان غربی)، تضعیف شدید حزب‌الله در لبنان، مرعوب نشدن کشورهای عرب منطقه بویژه عربستان سعودی و کویت از بحران زائی‌ها و حادثه آفرینی‌های رژیم، لزوم یافتن راه حل‌هائی برای مسائل عاجلی همچون

www.iran-archive.com

تهران ـ زندان اوین

www.iran-archive.com

جنگ تا هنگامی که خمینی در قید حیات است، اختلافات عمیق در باندهای حاکم درباره ادامه یا خاتمه جنگ، گسترده‌تر شدن مقاومت‌های منفی مردم و حتی مخالفت‌های آشکار و در پاره‌ای موارد درگیری شدید با پاسداران، وحشت از قدرت نظامی روز افزون مجاهدین که با حمایت ارتش عراق می‌توانست ضربات کاری و موثر بر رژیم وارد آورد و بطور خلاصه، در کنار شکست‌های نظامی و فقدان مر گونه چشم‌انداز پیروزی، مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، منطقه‌ای و بین‌المللی، رژیم ولایت فقیه را مجبور کرد که به "صلح تحمیلی" که "خون شهیدان بزرگوار را پایمال" و "اسلام را نابود" می‌کرد، تن در دهد. "خیرات" و "نعمت الهی" به "زهر" و عذاب و مکافات زمینی

بدل گردد.

★

آقای خمینی، در روضه خوانی مفصل خود پس از قبول آتش بس بدون قید و شرط، از جمله می‌گوید:

"در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی در میان مردم این مسئله را مطرح نمایند که ثمره این خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد؟ این‌ها قطعا از عوالم غیب و فلسفه شهادت بی خبرند".

"ملت ایران شیرینی سختی‌های جنگ را در حیات آخرت خواهد چشید".

"امروز روزی است که خدا اینگونه خواسته است و دیروز، خدا آنگونه خواسته بود".

همین! و به همین سادگی! بخاطر هدفی پوچ یك میلیون انسان را به کشتن دادن، چند میلیون دیگر را معلول و بی خانمان و آواره کردن، کشوری را به نابودی کشاندن، ده‌ها میلیون را به روز سیاه نشاندن، و امروز، یك مشت یاوه تحویل دادن. نه آقای خمینی، اشتباه می‌کنید، آن دوره طلائی قبل از انقلاب خاتمه یافت که مردم متنفر از رژیم دیکتاتوری شاه، هر یاوه‌ای را بنوعی دیگر تعبیر می‌کردند و می‌پذیرفتند؛ اکنون، قریب ده سال تجربه از ریاکاری و دروغ بافی و شگردهای آخوندی در پشت سر ماست.

آقای خمینی، شما و تمامی یاران و همدستانتان، چه آنانی که امروز بر کنار از قدرتند (بنی صدرها، مدنی‌ها، بازرگان‌ها، یزدی‌ها، ... و نیز کیانوری‌ها و طبری‌ها و غیره) و چه کسانی که امروز همچنان از عمال این رژیم ستمگر بشمار می‌روند، باید تك تك پاسخگوی تمام آن مصائب هولناکی باشید که در این ده سال، در این رژیم خون و جنون،

www.iran-archive.com

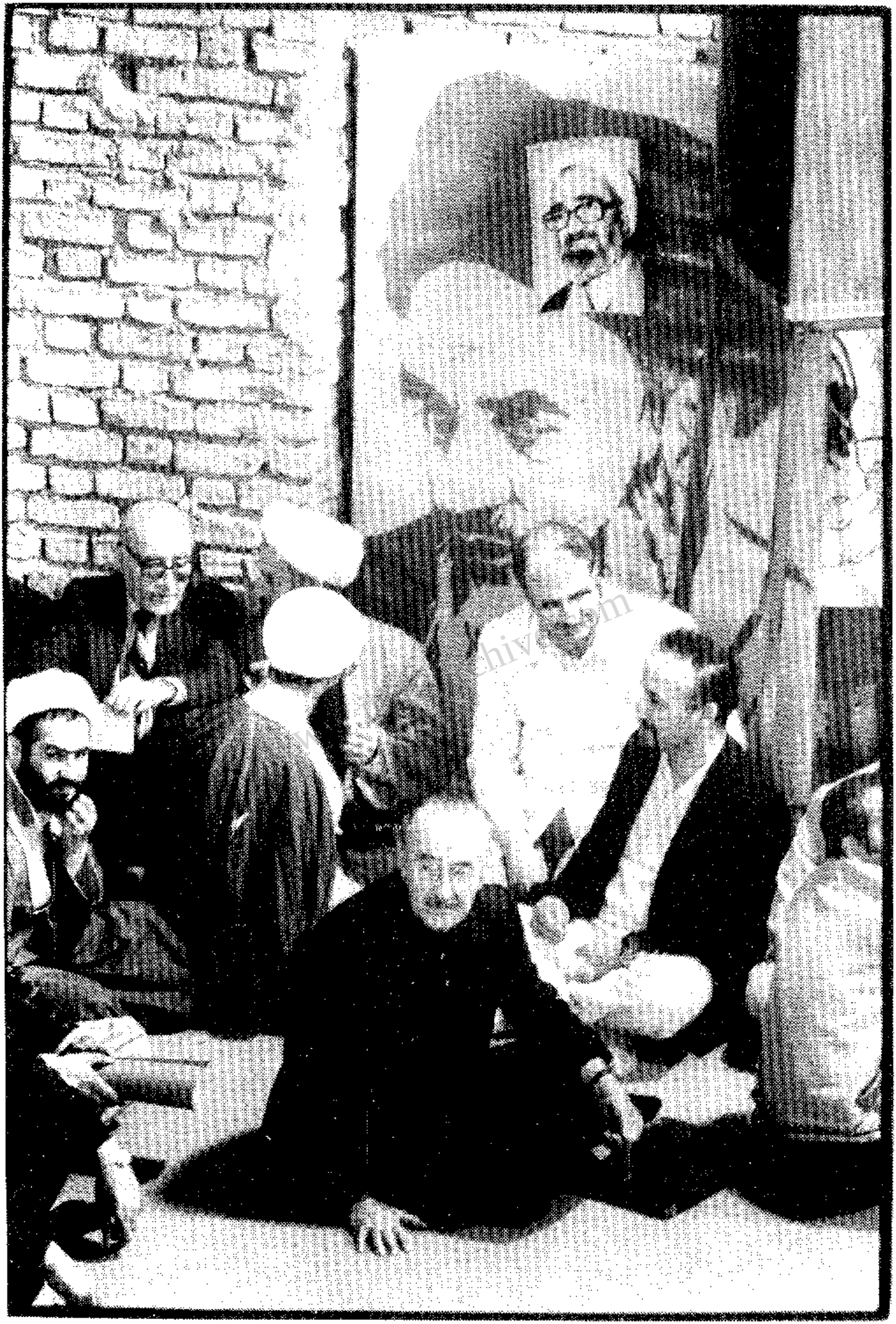

جماران ـ در بارگاه امام

بر مردم ما رفته است.

ما، تک تک "دست‌های آلوده" کسانی را می‌شناسیم که در ۱۰ ساله اخیر بطور مستقیم یا غیر مستقیم در پایه‌گذاری و استمرار این رژیم مذهبی و قرون وسطائی شرکت داشته‌اند.

نام فرد فرد آن‌ها در حافظه جمعی یک ملت چهل و چند میلیونی نقش بسته است.

تک تک کسانی که از آمرین و عاملان مستقیم جنایت بوده‌اند و یا بطور مستقیم و غیر مستقیم در جنایات این رژیم از اواخر سال ۵۷ (از حمله به تظاهرات زنان در اسفند ۵۷ و بمباران سنندج در شب نوروز ۵۸) تا به امروز شرکت داشته‌اند و یا بنوعی از آن‌ها حمایت کرده‌اند، در مقابل بازماندگان یک میلیون قربانی جنگ و ده‌ها هزار اعدام شده و جان باخته در کوچه‌ها و خیابان‌ها، در کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها، در شهرها و روستاها، در جنگ‌های حق طلبانه خلق‌های تحت ستم، در مقابل کارگران و سایر زحمتکشان ایران، در مقابل زنان ایران، در مقابل زندانیان شکنجه شده سیاسی ایران، در مقابل اقلیت‌های ملی و مذهبی ایران و در یک کلمه، در مقابل تمامی توده‌های ستم کشیده ایران و در مقابل افکار عمومی جهان باید پاسخگو اعمال خود باشند.

باید تک تک کسانی که در پایه‌گذاری و استمرار این رژیم منفور شریک بوده‌اند و امروز نیستند (طالقانی‌ها، دستغیب‌ها، بهشتی‌ها، رجائی‌ها، باهنرها، قطب‌زاده‌ها، مهدی هاشمی‌ها و غیره) در مقابل چشمان حیرت زده میلیون‌ها تن از قربانیان خود در دادگاه تاریخ محاکمه گردند.

ما چیزی را فراموش نکرده‌ایم. ما آنچه را که قریب ده سال حاکمیت این بر باد دهندگان امید، این دزدان انقلاب، این استثمار گران اسلامی، این دشمنان زحمتکشان و هر انسان آزاده، بر ما رفته است هرگز فراموش نخواهیم کرد. در مقالات سیاسی ما، در آثار تاریخی ما، در بررسی‌های تحقیقی ما، در کتاب‌های خاطرات ما، در

www.iran-archive.com

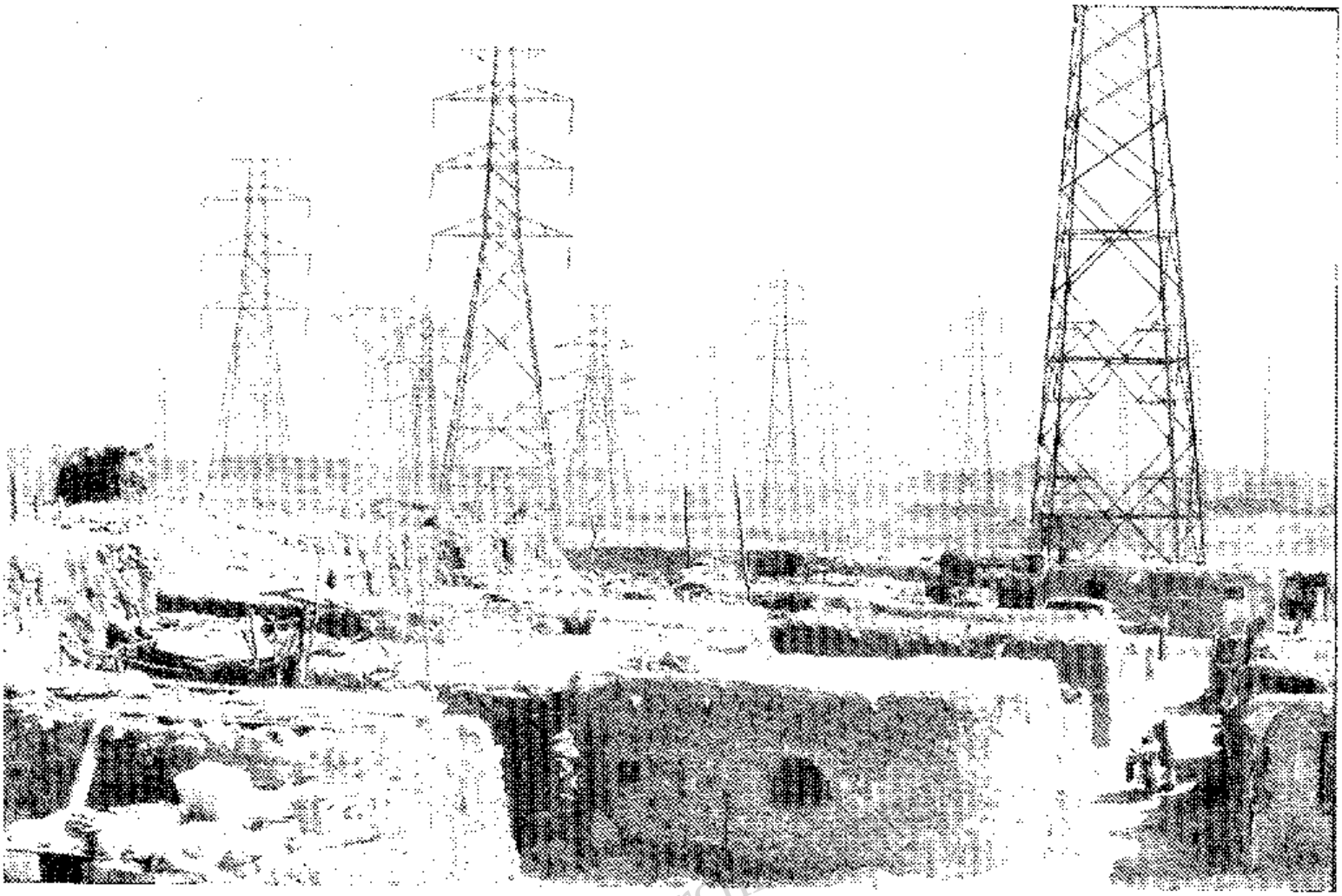

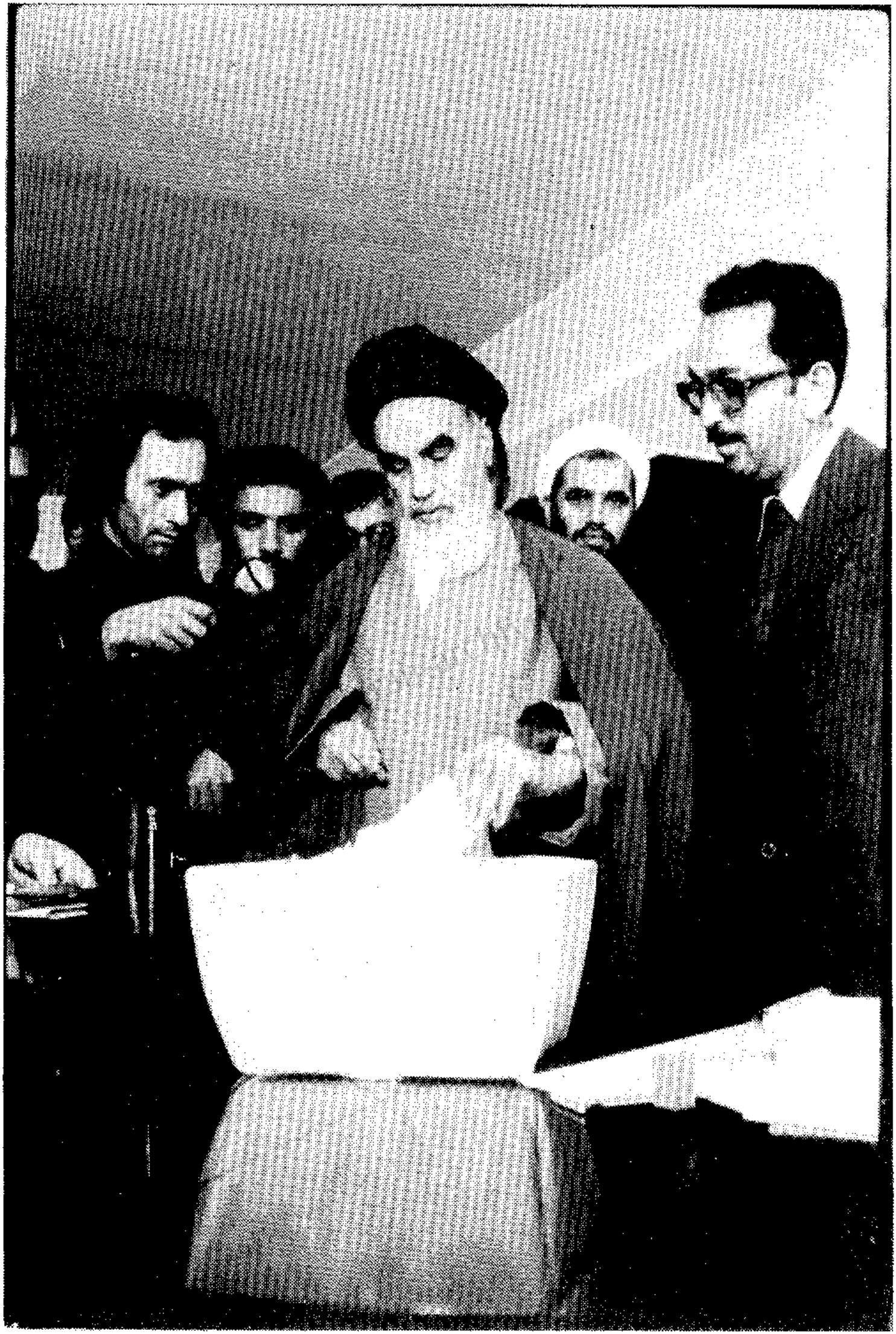

رمان‌های ما، در داستان‌های کوتاه ما، در شعرهای ما، در فیلم‌های ما، در تابلوهای نقاشی ما، در ترانه‌های موسیقی ما، در کتاب‌های درسی فرزندان ما، در قصه‌های کودکان و نوجوانان ما، در لالائی‌های نوزادان ما، همه آن‌ها را منعکس خواهیم کرد و برای آگاهی نسل‌های آینده، از آنچه در این سال‌ها بر ما گذشته، به سینه تاریخ خواهیم سپرد.

ولی قبل از آن، عاجل‌ترین وظیفه، سرنگونی این رژیم خون و کینه و توحش است. سازمان وحدت کمونیستی گر چه همواره بر سرنگون شدن و غیر قابل تثبیت بودن حکومت ولایت فقیه تاکید داشته است، ولی در کنار آن همواره گفته است که یك رژیم هر چند ضعیف و هر قدر مفلوك و پوشالی، بخودی خود سرنگون نمی‌شود، آن را سرنگون می‌کنند. در آن نوشته‌ها، از میان انواع سرنگونی‌های یك رژیم (کودتاها) یا نوعی سرنگونی (استحاله)*، مطلوب‌ترین شکل سرنگونی را یك جنبش همگانی و یك قیام توده‌ای دانسته است. و امروز شرایط مادی سرنگونی رژیم بیش از هر زمان دیگر آماده است.

رژیم خونین اسلامی که نیروهای سیاسی، مبارزات حق طلبانه کارگران و سایر زحمتکشان جامعه، اقلیت‌های ملی و مذهبی، زنان، دانشجویان و مردم فریب خورده و توهم زدوده را با حربه جنگ و "مبارزه با امریکا"، سرکوب می‌کرد؛ بی لیاقتی خود در اداره امور اقتصادی جامعه را به گردن جنگ می‌گذاشت؛ فرهنگ ارتجاعی یا ضد فرهنگ خود را با توسل به جنگ به مردم تحمیل می‌کرد؛ بحران‌های

---

* بمعنای خاتمه حیات رژیم "ولایت فقیه" و نه لزوما "جمهوری اسلامی". همانگونه که سرنگونی از طریق یك کودتای نظامی یا شبه نظامی نیز لزوما بمعنای سرنگونی جمهوری اسلامی نیست و چه بسا بنام اسلام و برای "نجات اسلام عزیز" صورت بگیرد. این مباحث به تفصیل در رهائی شماره ۳، تیرماه ۶۲ در مقاله "رژیم ولایت فقیه، یك رژیم ضد تثبیت" آمده است.

www.iran-archive.com

متعدد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، منطقه‌ای و بین‌المللی را به یُمن جنگ از سر می‌گذرانند و از آسیب و پیآمدهای متصور و بالقوه آن‌ها در امان می‌ماند؛ امروز آن بهانه‌ها یا "خیرات جنگ" از بین

تبریز ـ ۱۳۵۹

رفته‌اند، ولی ورشکستگی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، منطقه‌ای و بین‌المللی همچنان برجا مانده و تشدید یافته‌اند. و به همه این‌ها، ورشکستگی نظامی، شکست سپاه اسلام و پذیرش خفت بار آتش بس و صلح تحمیلی، پیوند خورده است. گر چه هنوز سپاهیان شکست خورده اسلام در جنگ "حق علیه باطل" و در "رفع کامل فتنه از عالم" و یا "در نابودی استکبار شرق و غرب"، درنده‌خوئی، هاری و توحش خود را کاملا از دست نداده‌اند، گر چه هنوز، برای مدتی، می‌توانند کینه خود از شکست در جبهه خارجی را بروی "دشمن داخلی" (تمامی مردم یك جامعه) خالی کنند، ولی کیست که نداند پشم

کلاه‌شان ریخته، مایوس و توهم زدوده و روحیه باخته و شکست خورده از جبهه باز گشته‌اند. و کیست که نداند رژیم ضربه پذیرتر از همیشه است.

آری، دیر نخواهد بود آن روزی که توده‌های زحمتکش و مردم ستم کشیده و بجان آمده ایران به زندگی ننگین این رژیم خون و جنون خاتمه دهند و این پرانتز منحوس در حیات تاریخی کشور ما را برای همیشه ببندند. بی شك، اولین گام رهائی، اولین پیشروی بسوی آزادی و سوسیالیسم، از سرنگونی این حکومت سیاه و ضد انسانی و قرون وسطائی می‌گذرد.

اندیشه رهائی

نقد مبانی نظرات اقتصادی امك

آخر خط ۳

در بخش اول این مقاله ـ "مائوئیست‌ها به دانشگاه می‌روند" ("اندیشه رهائی"، شماره ٦)، به بررسی نظرات و تئوری‌های اقتصادی اتحاد مبارزان کمونیست (از این پس امك) پرداختیم. مبادی اساسی این نظرات در انتشارات تئوریك امك و بطور مشخص در جزوات "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و در "تئوری بحران سرمایه‌داری وابسته" طرح شده‌اند و نقطه حرکت نقد ما را همین جزوات تشکیل دادند. سنگ بنای تئوری سرمایه‌داری وابسته امك، تقسیم جهان سرمایه‌داری به دو بخش "پیشرفته" و "تحت سلطه" است که در دومی، نسبت به اولی، نیروی کار ارزان و نرخ استثمار (اساس تولید "فوق سود امپریالیستی") بالا است. و از نظر امك این عدم تعادل موجبات "سرازیر" شدن سرمایه‌ها از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به کشورهای "تحت سلطه" می‌گردد. در مقاله پیشین، با بررسی مفصل تئوری امپریالیسم امك نشان دادیم که این نظریه در اساس با اقتصاد مارکسیستی بیگانه است و پیش فرض‌ها و نتایج آن نه با واقعیات امروز خوانائی دارد و نه از نظر تئوریك قابل دفاع است. در همین

www.iran-archive.com

رابطه، به بررسی احکامی پرداختیم که امك با استفاده از چهارچوب تئوریك خود، در مورد اقتصاد ایران ارائه داده است و نادرستی این احکام را نمایان کردیم. البته امك، در پرتو طرح این تئوری‌ها و با استفاده از آن‌ها در مورد مشخص ایران می‌کوشید تا با مائوئیسمی که خود در آن رشد کرده است، خط فاصلی ترسیم کند و ادعای "گسست" خود از گذشته خط سومی‌اش را به ثبوت برساند. ما در همان مقاله **ادعای** امك مبنی بر گسست از گذشته خط سومی‌اش را مورد بررسی قرار دادیم و بی پایه بودن این ادعا را به نمایش گذاشتیم. با بررسی پایه‌های اساسی درك امك (که بعد از تشکیل حزب کمونیست عینا به این "حزب" انتقال یافت) از "نظام سرمایه‌داری وابسته" و همچنین با نقد برداشت این جریان از مفاهیم و مقولات اقتصاد مارکسیستی، نشان دادیم که این ادعا ـ ادعای گسست از گذشته خط سومی (مائوئیستی) ـ، در بهترین حالت، در حد "التقاط واژه‌ها و محفوظات ادبیات مارکسیستی با مفاهیم و مقولات پوپولیستی حاکم بر خط ۳"، تحقق یافته است، نه بیشتر.

در مقاله حاضر ابتدا با ذکر تاریخچه‌ای کوتاه، زمینه‌ای را طرح می‌کنیم که در آن طرز فکر امك رشد کرده است، چرا که معتقدیم درك جایگاهی که امروز "حزب کمونیست" در اپوزیسیون چپ ایران دارد بدون بررسی تاریخچه فکری این جریان غیر ممکن است. سپس به مقاله آقای حکمت در شماره دوم "بسوی سوسیالیسم" ("اقتصادیات وحدت کمونیستی: بورژوازی صنعتی سخن می‌گوید") خواهیم پرداخت. آقای حکمت در این مقاله می‌کوشد تا تفاوت‌های اساسی نقد خود از سرمایه‌داری، (یا بقول ایشان "نقد پرولتری" اقتصاد ایران) را با نقد بورژوائی روشن کند. بررسی این مقاله از دو جنبه قابل توجه است.

اولا، با وجودی که این مقاله بیش از ۶ سال بعد از انتشار اولین مقالات اقتصادی تئوریك امك انتشار یافته منطق اساسی آن فرقی با منطق و اساس مقالات اولیه امك ندارد و سایه روشن‌ها به کنار، دنباله

www.iran-archive.com

همان طرز تفکر سابق است.

دوم این که مقاله آقای حکمت در پلمیك مستقیم با نظرات سازمان وحدت کمونیستی به نگارش درآمده و موضوع مورد جدل نیز مستقیما مربوط به جامعه ایران است. بنابراین، جائی برای کلی گوئی باقی نمی‌ماند و ما در اینجا، با **کاربرد** تئوری‌های "حزب" در مورد مشخص ایران روبرو هستیم. در مقابل چنین کاربردی، در پس لفاظی‌ها و فضل فروشی‌های مارکسیستی، هسته پوپولیستی نظرات "حزب" نمایان می‌گردد. در اینجاست که ادعای امك مبنی بر گسست از گذشته خط سومی به محك آزمایش گذاشته می‌شود.

اما، در پس این ادعای امك، **کوششی** نیز نهفته است، کوششی که هنوز ادامه دارد: **کوشش** برای سر و سامان دادن به نظریاتی که ریشه‌ای عمیق در خط ۳ دارد و برای رفرم، تجدید نظر در برداشت‌های این خط. حزب کمونیست امك بعنوان وارث اصلی ساختارهای نظری خط ۳، مسئولیت ترمیم و بازسازی این ساختارها و تبدیل آن‌ها به محور تجمع و تشکل بازماندگان این خط را بدوش گرفته است. مجادلات نظری "حزب کمونیست" با سازمان وحدت کمونیستی را نیز باید بخشا به حساب تنش‌ها و کِش و قوس‌هائی گذاشت که کوشش فوق‌الذکر به این "حزب" تحمیل کرده است. بنظر ما "حزب کمونیست" در این کوشش موفق نخواهد شد. و این نه بخاطر کم کاری، بی توجهی و یا حتی بی تجربگی رهبران حزبی بلکه بدین خاطر است که اینان دست به ترمیم ساختمان فکری‌ای زده‌اند که در آن، مشکل می‌توان حتی یك ستون استوار پیدا کرد. ساختمانی که پایه‌هایش بر آب بنا شده و لرزان است. البته **می‌توان** این ساختمان را تا مدتی حفظ کرد، صورت آن را آراست و رنگ و روغن زد اما **نمی‌توان** بر پایه‌های آن بنائی استوار بنیان نهاد. در واقع، توسانات و التقاط نظریات "حزب"، عدم انسجام این نظریات و تغییرات سریع آن‌ها خود بیانگر مسائل و مشکلات این جریان است در برپائی چنین بنائی. بیان حال جریانی است که

www.iran-archive.com

می‌خواهد ساختاری استوار را بر پایه‌هائی لرزان بنا کند. جریانی که از بردن تیشه نقد به ریشه خود می‌هراسد، و هراس خود را در پس گستاخی و فحاشی بدیگران پنهان می‌کند. برای روشن شدن مشکلات حزب امك باید کمی به عقب برگردیم.

چند ماه بعد از انقلاب ایران، تعدادی از سازمانها و گروه‌های سیاسی به مجموعه "خط ۳" معروف شدند. این نامگذاری که هم ناظر بر درجه‌ای از اشتراك نظر و سنت سیاسی این گروه‌ها و سازمانها بود و هم ناظر بر تمایز آنها از خطوط ۱، ۲ و ٤. معروف‌ترین، و به نوعی ستون فقرات خط ۳، "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" بود. "اتحادیه کمونیست‌ها" و انشعابات مختلف آن، "آرمان"، "سهند" (امك بعدی)، "وحدت انقلابی"، "نبرد" و "حزب رنجبران ایران" از دیگر آحاد این خط را تشکیل می‌دادند. از نظر ایدئولوژیك، نقطه مشترك این گروه‌ها و سازمانها تاثیر شدید از "اندیشه مائو تسه دون" بود. در سطح سیاست جهانی، انتقاد به شوروی ـ در حد سرمایه‌داری دانستن مناسبات شوروی ("سوسیال امپریالیسم") ـ، مشخصه اصلی این مجموعه را تشکیل می‌داد. در برخورد به مسائل جامعه ایران، اعتقاد به یکی از انواع "انقلابات دموکراتیك"، تفکیك خصلت "ضد امپریالیستی" و خصلت ضد سرمایه‌داری انقلاب، و بالاخره تسلط بینش پوپولیستی و روش استالینیستی بر آحاد حرکتشان از دیگر مشخصات آنها بشمار می‌رفت. سازمانها و گروه‌های طیف خط ۳ در عین حال چه از نظر مواضع سیاسی روز، چه از نظر مباحث تئوریك و درجه تعلق به مائوئیسم، چه از نظر سنت و سابقه سیاسی با یکدیگر کم و بیش تفاوت‌هائی داشته‌اند. در یکی دو سال قبل از انقلاب ، از نظر مباحث تئوریك، **دو جریان** در میان سازمانهائی که بعدها خط ۳ را تشکیل دادند قابل تشخیص بودند. یکی، که آن را با صفت "**سنتی**" مشخص می‌کنیم، شامل سازمانهائی می‌شد که نطفه آنها در جدال و جدائی حزب کمونیست چین و حزب کمونیست شوروی (اوایل سال‌های ٦۰) و در اثر

www.iran-archive.com

پیآمدهای آن بسته شده بود. معروف‌ترین این سازمان‌ها عبارت بودند از سازمان انقلابی حزب توده ایران (حزب رنجبران بعدی)، سازمان طوفان و اتحادیه کمونیست‌های ایران (که دومی یک سال قبل از انقلاب و سومی در جریان انقلاب بر اثر انشعاب به دو جناح تقسیم شدند). این سازمان‌ها در رابطه با سیاست خارجی چین، بعد از روشن شدن چرخش این سیاست بدنبال سفر نیکسون به چین (۱۹۷۲) و آغاز دیپلماسی پینگ پنگ و بخصوص بعد از مرگ مائو تسه دون، برخوردهای متفاوتی داشتند.

این تفاوت در سیاست، بویژه در قبال سیاست خارجی راست چین در قبال اوپک و نقش ژاندارمی شاه در خلیج فارس خود را نمایاند. هنگامی که فرح پهلوی در چین با شعار جاوید شاه مورد استقبال دسته کُر اطفال قرار گرفت و پکن رویو، سیاست مستقل و ملی شاه را مورد حمایت قرار داد، این تفاوت‌ها آشکارتر شد: سازمان انقلابی (حزب رنجبران بعدی) با تائید کلمه به کلمه سیاست خارجی چین، عملا بصورت بلندگوی فارسی زبان این سیاست در آمده بود. اتحادیه کمونیست‌ها ـ بخصوص در یک سال قبل از انقلاب ـ با "اما" و "اگر" و "چون" و "چرا" به توجیه و "تحلیل" سیاست خارجی چین مشغول بود، بدون این که بطور یکدست و کامل از آن جانبداری کند و سازمان طوفان و منشعبین از آن با پشتگرمی نظرات انور خوجه (آلبانی)، مخالفت آشکار خود را با این سیاست ابراز می‌کردند. اما همه این سازمان‌ها ـ و در واقع جناح سنتی مائوئیسم ـ در برخورد به جامعه ایران و انقلاب آن، نسخه‌های انقلاب چین را در خالص‌ترین شکل آن ارائه می‌دادند: جامعه نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره. انقلاب دموکراتیک خلق، خلق متشکل از چهار طبقه (کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) و ... حتی زمانی که بعد از انقلاب، جناح سنتی مائوئیسم نیز مجبور شد سرمایه‌داری بودن جامعه ایران را قبول کند، این مسئله در تحلیل‌های اساسی آن تغییری بوجود نیاورد. "نیمه

مستعمره ـ نیمه فئودال" جای خود را به "سرمایه‌داری وابسته" داد، بی آن که در بقیه بخش‌های تئوری اینان آب از آب تکان بخورد. در دو سه سال قبل از انقلاب، در کنار این جریان **سنتی** مائوئیسم، جریان دیگری نیز شکل گرفت که علی‌رغم پیوند عمیق تفکر و تحلیلش با مائوئیسم، از جنبه‌هائی با جناح سنتی متفاوت بود. مهمترین مولفه این جریان، "بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق ایران" بود که تحت رهبری گروه تقی شهرام ـ بدنبال تصفیه داخلی سازمان مجاهدین از عناصر مسلمان ـ شکل گرفته بود. گروه‌های دیگری در حول و حوش این "بخش مارکسیست ..." یا به تبعیت از آن و یا لااقل تحت تاثیر آن به جنب و جوش در آمدند. در واقع، "بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق ایران" توانست در جریان اعلام موجودیت خود بخشی از عناصر و محفل‌هائی را به حرکت در آورد که هم استالینیست بودند ـ و در نتیجه، عمق فاجعه کودتای تقی شهرام را نمی‌دیدند ـ و هم در عین تاثیر پذیری از اندیشه مائو تسه دون، از سازمان‌های سنتی دلسرد شده بودند. این مجموعه اخیرالذکر را بخش **غیر سنتی** مائوئیست‌های ایرانی در دوره قبل از انقلاب می‌نامیم. این بخش نه در اوج جدال نظری بین احزاب کمونیست چین و شوروی بلکه در اواسط دهه ۷۰ متولد شده بود. اجزای آن را نه عمدتا گروه‌ها و افراد درگیر در تحولات سال‌های ۶۰، بلکه عناصر و گروه‌های فعال در مبارزه چریکی سال‌های ۷۰ در ایران تشکیل می‌دادند، عناصر و گروه‌هائی که از سازمان‌های سنتی مائوئیستی روی بر تافته بودند. این بخش اولا مناسبات جامعه ایران را سرمایه‌داری وابسته می‌دانست. و این خود، علی‌رغم درك نادرست اینان از سرمایه‌داری وابسته، وجه تمایز قابل توجهی با برداشت "کلاسیك" مائوئیستی (نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره) داشت. ثانیا برخلاف مائوئیست‌های سنتی، مسائل بین‌المللی ـ بخصوص قطب‌بندی چین و شوروی ـ در نظرات این بخش نقش **محوری** ایفاء نمی‌کرد. این بخش از مائوئیست‌ها در عین

www.iran-archive.com

اعتقاد به تز "سوسیال امپریالیسم"، از سیاست خارجی چین حمایت نمی‌کردند. و البته این امر بی دلیل نبود. راست روی عریان دولت چین، رادیکالیسم عملی خود این جریان‌ها و نیز این امر که تطفه جریان **غیر سنتی** مائوئیستی بیش از ده سال بعد از عیان شدن اختلاف چین و شوروی و خارج از حیطه مستقیم این اختلاف شکل گرفته بود، دست بدست هم داده و برای جریان غیر سنتی، استقلال رای سیاسی و همچنین زمینه‌های سست شدن الگوهای مائوئیستی - **و نه لزوما شیوه تفکر مائوئیستی و پوپولیستی** - را فراهم آورده بود. بعلاوه، مسائل مشخصی که موتلفه اصلی این جریان - یعنی "بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق ایران" - با آن‌ها درگیر شده بود نیاز مبرم به تدوین تئوری و توجیه ایدئولوژیك را بوجود آورده بود. کسانی که "بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیك سازمان مجاهدین خلق" (۱) و دیگر نوشته‌های گروه تقی شهرام را بخاطر دارند، تئوری‌های این گروه را نیز در زمینه‌های مختلف بیاد می‌آورند. از جمله این زمینه‌ها: رابطه میان رشد سرمایه‌داری و تجزیه طبقاتی در ایران و از آنجا، توجیه تصفیه سازمان مذهبی مجاهدین و تبدیل آن به یك سازمان "مارکسیستی"، رابطه طبقه کارگر و پیشتاز در جامعه سرمایه‌داری، لزوم ساختن "جبهه واحد توده‌ای"، مبارزه چریکی و غیره. هر یك از این زمینه‌های بحث - که در درون خود لزوم موضع‌گیری و اظهار نظر در مورد چندین مسئله اساسی دیگر را بدنبال می‌آورد: مناسبات اقتصادی در ایران، ماهیت انقلاب و نقش طبقه کارگر، نقش دیگر طبقات، حزب، درك از تاریخ جنبش کمونیستی و نظایر این‌ها -، ناگهان "بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق ایران" و سازمان‌ها و محافلی را که به طرفداری و یا در حول و حوش حرکت این گروه به جنب و جوش افتاده بودند، در مقابل انبوهی از سئوالات قرار داد. طبعا این مباحث همه سازمان‌های چپ را درگیر کرده بود. اما بسیاری از سازمان‌ها، بجز استثناءاتی (۲)، در مورد اکثر این مباحث نظریاتی کمابیش منسجم

(و نه لزوما درست) ابراز داشته بودند. از تروتسکیست‌ها گرفته تا توده‌ای‌ها و مائوئیست‌های سنتی، هر یك در پاسخ به مباحث فوق مطالبی را طرح می‌کردند که اگر نه در تك تك مواضع، لااقل در حد ساختاری، از حداقل انسجام، برخوردار بودند. اما مائوئیست‌های غیر سنتی ما بجای ارائه تئوری یا نظریه‌ای با حداقل انسجام، مجموعه‌ای از احکام و مواضع سیاسی را بدون ارتباط منطقی با یکدیگر کنار هم ردیف می‌کردند. همین جا اضافه کنیم که انسجام ساختاری (Structural Consistency) یك تئوری نه **لزوما** مبین صحت آن، بلکه شرط لازم ـ و نه **کافی** ـ برای صحت آنست. اما یك تئوری که در عناصر اساسی‌اش از منطق درونی برخوردار نباشد، یعنی غیر منسجم باشد، دیگر تئوری نیست بلکه مجموعه‌ای از احکام و نظرات است که بدون ارتباط منطقی کنار هم چیده شده‌اند. و طبیعتا چنین مجموعه‌ای بجای روشن کردن جوانب مختلف مسائل و کمك به تحلیل آن‌ها، به مغشوش کردن مباحث و گنگ‌تر کردن مسائل می‌انجامد. این امر البته از دید مائوئیست‌های غیر سنتی ما، در دو سال قبل از انقلاب، نیز پنهان نبود و علائم حرکت‌هائی ـ اگر چه نامنظم ـ برای سر و سامان دادن باین مجموعه نظریات به چشم می‌خورد. از نظر تحول تاریخی، این جریانات در تقاطع الگوها، برداشت‌ها و ابزارهای تئوریك پیش سرمایه‌داری چپ ایران ـ شدیدا متاثر از اندیشه مائو تسه دون ـ و جامعه سرمایه‌داری ایران قرار گرفتند. در معرض این تقاطع، اینان، برخلاف هم مسلکان سنتی خود، برخی از الگوهای پیشین ـ نه **برداشت‌ها** و **ابزارهای** تئوریك ـ را بدور ریختند. مائوئیست‌های غیر سنتی در مسلك خود ـ خط ۳ بعدی ـ به برپائی (اکتساب) الگوهائی دیگر همت گماشتند، اما با همان ابزارها و برداشت‌های سنتی. معماران ما درگیر چیدن اولین سنگ بناهای خود بودند که توفان انقلاب درگرفت و معادلات را بهم ریخت.

در طول انقلاب، سازمان‌های چپ به رشد چشمگیری نایل شدند. بعد

از انقلاب دهها سازمان و گروه چپ اعلام موجودیت کرد. بدلایلی ـ که ذکر همه آنها از حوصله این مقاله خارج است ـ، از جمله راست روی سازمانهای سنتی مائوئیستی، بخش غیر سنتی مائوئیستها ابتکار عمل در نیروهای خط ۳ را در دست گرفت و بیشترین قوای تشکیلاتی و سیاسی مجمع خط ۳ را نمایندگی میکرد. عمدهترین سازمان این بخش، سازمان پیکار بود که ریشه در همان "بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق" قبل از انقلاب داشت. گروههای دیگری ـ از آنجمله رزمندگان و سهند (امك بعدی) ـ نیز در این بخش غیر سنتی قرار داشتند. انقلاب بهمن، علیرغم این که این بخش را از نظر کمّی رشد داد، بحران نظری و تئوریك آن را نیز تشدید کرد. تندباد انقلاب بسیاری از مطالب تئوریك و مجرد گذشته را به مسائل مشخص روز تبدیل کرد... لزوم موضعگیری سیاسی روزانه، عکسالعمل نسبت به برنامهها و سیاستهای حاکمیت، درگیری در مسائل اجتماعی و اقتصادی جامعه و غیره نیاز به ایجاد حداقلی از انسجام نظری و تدوین حداقلی از ساختارهای نظری را برای گروههای خط ۳ تشدید کرد. اینان با انبانی پر از "موضع" و "شعار" پای به میدان گذاشته بودند. سیر وقایع به سرعت تناقضات ماهوی این شعارها و مواضع و بیگانگیشان با واقعیت در حال تحول را عریان نمود.

عدم همخوانی این شعارها و مواضع با واقعیتهای جامعه، تناقضات درونی و از آنجا **کوشش** برای خروج از چارچوبهای خشك قبلی را شدت بخشید: مثلا با روشن شدن نقش ضد انقلابی بورژوازی ایران در قبل و بعد از انقلاب، و همچنین بعد از این که انواع ذره بینهای تئوریك قادر به تفکیك "بورژوازی ملی" از بقیه بورژوازی ایران نشد، به تدریج انقلاب دموکراتیك چهار طبقهای جای خود را به انقلاب سه طبقهای داد و "بورژوازی ملی" مخفیانه و بی سر و صدا از کرسی طبقات انقلابی به پائین کشیده شد. زیر پای "خرده بورژوازی انقلابی" نیز کم کم سست شد و به قایم موشك در تئوری انقلاب

www.iran-archive.com

دموکراتیک مشغول گردید. گاهی ظاهر می‌شد، گاهی غائب بود، زمانی اکثریت آن انقلابی می‌شد، زمانی بالقوه انقلابی بود، زمانی انقلابی بودنش موکول به ایجاد حزب طبقه کارگر می‌شد. خلاصه این که یهودی سرگردان تئوری انقلاب دموکراتیک شده بود. رفقای بخش‌های مختلف خط ۳ به جرح و تعدیل تئوری انقلاب دموکراتیک خود و مجادله بر سر آن مشغول بودند. سویه عمومی این جرح و تعدیلات البته هر چه "لنینی" تر کردن "تئوری انقلاب دموکراتیک خلق" و جای دادنش در چارچوب مفاهیم انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بود. چه بهر صورت ایران ۱۹۷۹ وجه تشابه بیشتری با روسیه ۱۹۰۵ داشت تا با چین ۱۹۳۰.

مروری در مجادلات بخش‌های مختلف خط ۳ ـ از جمله امک ـ بر سر "انقلاب دموکراتیک"، کوشش اینان در "لنینی"تر نشان دادن درک‌شان را نمایان می‌سازد. این کوشش امروز نیز ادامه دارد، البته دیگر نه توسط مجموعه خط ۳، بلکه توسط وارث نظری آن یعنی حزب کمونیست امک. علی‌رغم ادعاهای امروزی امک ـ مبنی بر این که درک‌شان از تئوری انقلاب از آغاز پیدایش‌شان تا کنون تغییر چندانی نکرده است ـ، واقعیت غیر قابل انکار اینست که آنچه امروز اینان بعنوان تئوری انقلاب دموکراتیک خود ارائه می‌دهند، حاصل دهسال خم و راست شدن‌ها، جرح و تعدیل دادن‌ها، و خلاصه کلام، ماساژهای مداوم یک تئوری است که نطفه اولیه‌اش در نظریه انقلاب **دو مرحله‌ای** بسته شده بود.

یکی دیگر از زمینه‌های مورد علاقه مائوئیست‌های غیر سنتی، مسئله امپریالیسم و رابطه آن با جامعه ایران بود. در این زمینه، مائوئیست‌های غیر سنتی مجبور بودند که عملا از صفر شروع کنند زیرا که سرمایه‌داری دانستن جامعه ایران و عدم اعتقاد به "نظریه ۳ جهان" (۳) عملا امکان استفاده از مدل‌های کلاسیک مائوئیستی را از بین برده بود. بنظر می‌رسد که این رفقا در مقابل این خلاء، بطور طبیعی به کتاب "امپریالیسم عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری" لنین پناه بردند. و پیش از بررسی اولیه اوضاع اقتصادی ایران، مندرجات این کتاب را

www.iran-archive.com

بعنوان مجموعه‌ای که "باید واقعیت را توضیح دهد" قبول کردند. امك در این مورد مثال خوبی است. ما در بخش اول این نوشته ("اندیشه رهائی"، شماره ٦ صفحات ۱۰۲ ـ ۲۳) به کوشش امك در جای دادن واقعیات اقتصادی ایران در قالب اثر فوق‌الذکر لنین اشاره کردیم، اما در زمینه اقتصادی نیز واقعیات در مقابل قالب‌ها به سرکشی پرداختند تا جائی که رفقا ـ آگاهانه یا ناآگاهانه ـ مجبور به تغییر نظرات "امپریالیسم عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری" شدند و هر جا که لازم بود نظراتی را از دیگران (از جمله از امانوئل و سمیر امین) البته بدون ذکر ماخذ، بعاریت گرفتند و بعنوان مکمل در کنار نظریات لنین ردیف کردند، بدون این که به تناقضاتی توجه کنند که چنین التقاطی بوجود می‌آورد. ما در ادامه این مقاله (که در شماره بعد چاپ خواهد شد) نیز مفصلا باین جنبه از التقاط نظرات امك خواهیم پرداخت.

www.iran-archive.com

*

منظور از ذکر تاریخچه مختصر فوق، یادآوری زمینه‌ای است که تفکر حزب کمونیست امك در آن شکل گرفته است: برای تفکری که در چنین متنی پرورش یابد، **عدم انسجام، التقاط، دوسان و ولنگاری تئوریك**، مشخصاتی ماهوی‌اند و نه عارضه‌هائی لحظه‌ای. **عدم انسجام** به مفهوم ناخوانائی بخش‌های مختلف نظریات این جریان با یکدیگر و عدم تبعیت آن نظریات از حداقلی از یك **نظم منطقی** است. و این تعجب‌آور نیست، زیرا که نقطه نظرات این رفقا نه بر مبنای نقد مستقیم شرایط جامعه ایران شکل گرفته و نه حاصل نقد ریشه‌ای مدل‌های پیشین است، بلکه همانطور که ذکرش رفت، زائیده رفرم‌های پی در پی

در **الگوهای کهن** است. رفرم‌هائی که یا لگدهای مداوم واقعیت‌های خاکی به آن‌ها تحمیل کرده است و یا انتظارات و اعتراضات هوادارانی که دیگر تئوری‌های پیشین قانع‌شان نمی‌کرد.

بلیه دیگر این روند تغییر و "تکامل"، **التقاط**، است. بمعنای امتزاج مشخصه‌های الگوهای متفاوت سیاسی و اقتصادی برای "توضیح و توجیه" عاجل مسئله روز، بدون توجه به پی‌آمدهای این مدل‌ها و تناقضات آن‌ها با یکدیگر. چنین التقاطی البته نه فقط ارزش تحلیلی نظریه را به حداقل ـ به حد توصیف پدیده و نه شناخت آن‌ها ـ، می‌رساند، بلکه حزب امك را ـ دانسته یا ندانسته ـ بدست یازیدن به تئوری‌های بغایت راست در می‌غلطاند(در همین مقاله ما به چند نمونه از این نوع التقاط و راست روی اشاره خواهیم کرد). و بالاخره زمانی که این عدم انسجام و التقاط نظر در ارتباط با نیازهای رشد سازمانی و تبلیغاتی حزب امك قرار می‌گیرد، حاصل آن چیزی جز **اپورتونیسم** در سیاست و ولنگاری و شلختگی در تئوری نمی‌تواند باشد. البته در این میان، حزبِ امك، هر نیروی دیگری که نظرات خود را تا حدودی نظم دهد، مفهوم‌ها و واژه‌ها را تعریف کند، نیروئی که چارچوب نظری‌اش تا حدودی منطقی و منسجم باشد، با صفات "اسکولاستیك" و "آکادمیك" به محاکمه می‌کشاند. تو گوئی که در مکتب امك، درهم گوئی و عدم انسجام فضیلت است و نظم و انسجام، جرم!

*

آقای منصور حکمت، رهبر تئوریك حزب کمونیست امك، در شروع سلسله مقالات خود در نقد سازمان وحدت کمونیستی، اذعان می‌کند که نظرات این سازمان منسجم بوده، "نوسان" نمی‌کند، بر مبنای "التقاط

عجولانه از نظرات" این و آن شکل نمی‌گیرد و بالاخره تابع "نیازهای رشد سازمانی و تبلیغاتی‌اش" نیست. متاسفانه ما رای مشابهی درباره نظرات حزب کمونیست امك نمی‌توانیم صادر کنیم. برعکس، از دیدگاه ما، مجموعه نظرات امروزی امك ـ بر مبنای ریشه اولیه و بخصوص بر مبنای تاریخچه تحول‌شان ـ مجموعه‌ای نامنسجم و پر نوسان است که از التقاط عجولانه الگوهای مختلف و در پاسخ به نیازهای رشد سازمانی و تبلیغاتی این جریان شکل گرفته است. ما کوشش امك ـ و بطور کلی جناح غیر سنتی مائوئیسم ـ را در سر و سامان دادن به تئوری‌های خود نفی نمی‌کنیم و حتی گمان می‌کنیم که در اینجا و آنجا ـ و البته تحت فشار ـ، رفقا قدم‌های کوتاهی را بجلو برداشته‌اند. اما کوشش، هر قدر هم که مداوم و شدید باشد، بخودی خود کافی نیست. رفقای امك هیچگاه شهامت این را نداشته‌اند که از الگوهای پوپولیستی (بقول خودشان "پوپولیسم چپ") فاصله بگیرند و بدون ملاحظه به نقد بی رحمانه آن‌ها بپردازند. مثلا آن‌ها هیچگاه این جرات را بخود راه نداده‌اند که به نقد ریشه‌ای (و نه به رفرم‌های خجولانه و یواشکی) تئوری انقلاب دموکراتیکی دست بزنند که در دوران انقلاب ارائه دادند. کوشش برای تحول نظری، زمانی که همراه با این گونه بی شهامتی‌ها و سازشکاری‌های تئوریك باشد، محصولش مجموعه نظریات امروزی حزب کمونیست امك است، مجموعه‌ای که بقول معروف از هر چمن گلی دارد، لحاف هفت رنگ و هزار تکه‌ایست که هنوز تئوریسین‌های امك می‌کوشند تا سر و ته نقش و نگارهای مغشوش و سر در گم آن را هم بیاورند. کوششی مداوم، مکرر و بی حاصل. آدمی بی اختیار تصویر سیزیف را بیاد می‌آورد که افتان و خیزان، سنگ آزادی‌اش را بر دوش می‌کشد تا با رسانیدن آن به قله کوه، از جهنم رهائی یابد. اما تقدیر جبار، هر بار که سیزیف باین قله نزدیك می‌شود، سنگ آزادی را از دوش او به قعر دره پرتاب می‌کند: تقدیر هم بندگی سیزیف و هم کوشش او را ابدی کرده است. اما نه ما و نه رفقای "حزب کمونیست"، هیچیك به نیروی

www.iran-archive.com

تقدیر اعتقادی نداریم. پس اگر درهم شکستن نیروی تقدیر و آزادی از بندگی برای سیزیف غیر ممکن است، درهم شکستن دیوارهای انجماد فکری و دگماتیسم و نائل شدن به رهائی اندیشه برای رفقای حزب نه فقط ممکن، بلکه الزامی است.

* * *

نقطه حرکت ما در تهیه نوشته حاضر، مطالب مقاله "حزب کمونیست ایران" است تحت عنوان: "اقتصادیات وحدت کمونیستی: بورژوازی صنعتی سخن می‌گوید" (بسوی سوسیالیسم، شماره ۲). اما دامنه بحث باین مقاله محدود نمی‌گردد و دیگر نوشته‌های امك و حزب کمونیست را نیز در برمی‌گیرد.

از حشو و زوایا که بگذریم مقاله فوق شامل یك نکته مرکزی است، به اضافه تعدادی نکات فرعی. نکته مرکزی، جایگاه "نیروی کار ارزان" در تحلیل مناسبات سرمایه‌داری ایران است که به اعتقاد آقای حکمت ـ نویسنده مقاله فوق‌الذکر ـ مبنای تشخیص "نقد پرولتری" از "نقد بورژوازی" بشمار می‌رود. ما در بخش اول نوشته حاضر، به بررسی "نیروی کار ارزان" و نقش آن در "نقد پرولتری" رهبران پرولتریزه شده "حزب کمونیست"، می‌پردازیم.

نکات دیگری که آقای حکمت در مقاله خود طرح می‌کند یا در جهت اثبات این حکم ایشان است (که سازمان وحدت کمونیستی **نماینده** بورژوازی صنعتی ایران می‌باشد) و یا شامل اظهار فضل‌های اقتصادی و دادن آموزش اقتصاد به خوانندگان. ما در بخش دوم مقاله ـ البته نه بخاطر رفع "اتهام" نمایندگی بورژوازی صنعتی ـ باین نکات خواهیم پرداخت. خوشبختانه سطح عمومی دانش چپ ایران بالاتر از آنست که مرعوب این نوع اتهامات شود، بخصوص زمانی که از جانب امثال "حزب کمونیست" وارد آید. ما در بررسی این نکات کوشش خواهیم کرد که

www.iran-archive.com

جنبه‌های دیگری از تفکر و متد تحلیل و استدلال حزب کمونیست امك را نمایان سازیم. و اما در مورد آموزش دادن‌های آقای حکمت ـ ضمن اشاره به مکتب‌های راستی که این آموزش دادن‌ها از آن‌ها برمی‌خیزند ـ، باین نتیجه خواهیم رسید:

چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

ضمنا نکاتی که آقای حکمت در مقاله فوق‌الذکر طرح کرده، بنا بر سنت همیشگی حزب کمونیست امك، در کنار دشنام‌ها و توهین‌های آبدار به سازمان وحدت کمونیستی، بر تحریف و تقلب در نظرات این سازمان استوار است. دوستان حزب کمونیست! ما از دشنام‌ها و توهین‌های شما می‌گذریم چون از جواب دادن عاجزیم: در این زمینه به ضعف خود در مقابل قدرت شما معترفیم. اما رفقا، از تقلب و تحریف نخواهیم گذشت. بهمین دلیل نیز در یادداشت‌های این نوشته، تك تك تقلبات و تحریفات مقاله شما را یادآور شده‌ایم. خواندن این یادداشت‌ها کسل کننده است. نوشتنش کسل کننده‌تر. اما به حزب کمونیست امك اطمینان می‌دهیم تا زمانی که از تقلب و تحریف نظرات ما دست بر ندارد، در حد امکان خود به افشاء تقلبات و تحریفات‌شان خواهیم پرداخت. در این مورد ما تجارب خوبی را در پشت سر داریم. قریب به دو دهه، شاید یادآوری نمونه مشابه‌اش بد نباشد: سال‌ها پیش، زمانی که توان‌مان کمتر از امروز بود، انرژی زیادی ـ علی‌رغم تمام فشارهای سیاسی و تشکیلاتی آن زمان ـ صرف افشاء سیاست‌های سرکوب، تحریف و تقلب بخش مارکسیست سازمان مجاهدین خلق (٤) کردیم. گذشت زمان و وقایع بعدی نشان داد که ما در آن زمان، علی‌رغم جثه کوچکمان، سنت درستی را بر پا داشتیم. و امروز نیز دلیلی برای دست برداشتن از این سنت نمی‌بینیم.

www.iran-archive.com

از لنین تا اماتوئل و امین
یا
تولد دوباره ریکاردو

www.iran-archive.com

مضمون اصلی مقاله "اقتصادیات وحدت کمونیستی ..."، در زمینه مباحث اقتصادی، وجه تمایزی است که آقای حکمت میان "نقد پرولتری" "حزب کمونیست" امك از مناسبات سرمایه‌داری ایران و "نقد بورژوائی" سازمان وحدت کمونیستی قائل می‌شود. موتلفه اصلی این وجه تمایز، از دید آقای حکمت، تاکید "حزب کمونیست" بر "نیروی کار ارزان" بعنوان نقطه اساسی حرکت در تحلیل مناسبات سرمایه‌داری ایران است.

از گفته‌گوئی‌های "پرولتری" آقای حکمت که بگذریم، بنظر ما دو نکته درست در بحث ایشان به چشم می‌خورد:

اول ـ این ادعای آقای حکمت که "نیروی کار ارزان" موتلفه اصلی تحلیل "حزب کمونیست" امك از مناسبات سرمایه‌داری ایران بشمار می‌رود، ادعای درستی است. امك در جزوات قبلی خود، بخصوص در "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و "نظری به تئوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی در مورد سرمایه‌داری وابسته"، دو مفهوم "نیروی کار ارزان" و "نرخ استثمار بالا" را بعنوان پایه‌های اصلی در تحلیل مناسبات سرمایه‌داری ایران و مقایسه آن با دیگر نقاط جهان، و بطور کلی در تقسیم جهان سرمایه‌داری به دو بخش "وابسته" (تحت سلطه) و "متروپل" بکار می‌برد. ما در بخش پیشین مقاله خود (اندیشه رهائی ٦)، مفصلا باین نوع تقسیم جهان پرداختیم. اما در مقاله مورد توجه ما در اینجا ("اقتصادیات ..."), آقای حکمت تکیه اصلی خود را بر "نیروی کار ارزان" می‌گذارد و ظاهرا "نرخ استثمار بالا"، که در نوشته‌های قبلی آنان بعنوان یکی از دو رکن اساسی "نظام سرمایه‌داری وابسته" به حساب می‌آمد، از قلم افتاده است. این از قلم افتادگی یا اتفاقی است و یا ـ با توجه به شیوه متداول حزب ـ آغازی برای تغییر مواضع پواشکی. آینده نشان خواهد داد.

دوم ـ این ادعای امك که سازمان وحدت کمونیستی "نیروی کار ارزان" (و همچنین "نرخ استثمار بالا") را نقطه حرکت و اتکاء تحلیل مناسبات سرمایه‌داری در ایران (و بطور کلی در جهان) قرار نداده نیز درست است. بر خلاف "حزب کمونیست"، نقطه حرکت ما در تحلیل مناسبات سرمایه‌داری ایران ـ و بطور کلی جهان ـ "نیروی کار ارزان" و "نرخ بالای استثمار" نبوده و نیست. و از

www.iran-archive.com

آن فراتر، ما اصولا به مفاهیم "نیروی کار **ارزان**" و "نرخ استثمار **بالا**" معتقد نیستیم. بلکه دقیق‌تر این که ما دو مقوله مارکسیستی "نیروی کار" و "نرخ استثمار" را در تحلیل **مشخص** مورد استفاده قرار می دهیم. ارزان و گران بودن، یا بالا و پائین بودن آن‌ها را نیز بعنوان صفاتی **مشخص**ـ و نه صفاتی عصری و دورانی ـ از تحلیل مشخص استنتاج می‌کنیم.

با توجه به نکات فوق طبیعتا بحث این بخش از مقاله را به "نیروی کار ارزان" و کاربرد آن از طرف "حزب" معطوف می‌کنیم. در این زمینه به اثبات دو مطلب می‌پردازیم:

اولا، نشان خواهیم داد که در سطح مفاهیم، امك در کاربرد (و نه لزوما تعاریف صوری) مقولات "نیروی کار ارزان" (و نیز "نرخ استثمار بالا")، عملا بدام عامیانه‌ترین نوع پوپولیسم و التقاط درمی‌افتد.

ثانیا، در اینجا به اشاره و در شماره آینده نشریه به تفصیل نشان خواهیم داد که کلیت مدل و الگوی امك در تحلیل و توضیح جوامع تحت سلطه (و یا بقول این جریان، "نظام سرمایه‌داری وابسته") در واقع امتزاج **ناشیانه** نظریه لنین ("امپریالیسم عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری") و نظریات امانوئل و امین است. همچنین با بررسی پایه‌های تئوریك "نیروی کار ارزان" خواهیم دید که نتایج منطقی نظریه امانوئل، در واقع نفی تئوری ارزش مارکس و عقب نشینی به جانب نظرات ریکاردو، یعنی برجسته‌ترین اقتصاددان دوران رشد سرمایه‌داری صنعتی اروپاست.

www.iran-archive.com

نمودِ فقر و ماهیت استثمار

برای پوپولیسم، بخصوص برای وجه دنیای سومی آن، مفهوم‌ها (Concepts) به انعکاس **مستقیم** و **بلاواسطه** نمود پدیده تقلیل پیدا می‌کند. در متد علمی اما، مفهوم، مولود سطح معینی از تجرید یك پدیده است. این تجرید علی‌رغم این که الگوی ساده‌تری از واقعیت را ارائه می‌دهد، تمامیت (Totality) پدیده را نیز در نظر می‌گیرد: در چنین الگوی تجریدی، عناصر و روابط اساسی پدیده مورد نظر بشکل بارزتری خود را نشان می‌دهند. در این **سطح از تجرید است** که مولفات و عناصر پدیده نقش **مستقیم** و **بلاواسطه** خود را ایفا می‌کنند. گذار از تجرید تا نمود پدیده ـ و یا در واقع، نمودهای آن ـ، به گذار از واسطه‌های (Mediations) گوناگون، به مستحیل شدن سطوح مختلف تجرید در یکدیگر، تاحد توضیح "رضایت‌بخش" **نمود** مورد نظر نیاز دارد. می‌گوئیم "رضایت‌بخش"، زیرا که روند شناخت یك پدیده روندی است بی انتها: شناخت هیچگاه مطلق نیست.

مفاهیمی چون "نرخ استثمار"، "نیروی کار"، "نسبت ارگانیك" و غیره مفاهیمی هستند مربوط به اقتصاد مارکسیستی. دقیق‌تر بگوئیم این‌ها مفاهیم الگوئی معیّن از اقتصاد هستند که در سطحی معیّن ـ و در واقع بالائی ـ به تجرید دینامیزم اقتصاد سرمایه‌داری می‌پردازند. طبیعتا، بخصوص با توجه به تاثیر اقتصاد کلاسیك بر اقتصاد مارکسیستی، بسیاری از واژه‌ها ـ و در برخی موارد، مفهوم‌ها ـ در الگوهای غیر مارکسیستی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. بهر صورت، از نظر مارکسیست‌ها، الگوی اقتصاد مارکسیستی و مفهوم‌های آن، مکانیزم اساسی نظام سرمایه‌داری را ـ در سطحی تجریدی ـ ارائه می‌دهند، و همچنین می‌توانند بسیاری از (و نه تمامی) نمودهای مشخص اجتماعی جهان سرمایه‌داری را توضیح دهند. اما رابطه نمودهای جهان سرمایه‌داری با **مفاهیم** الگوی (مارکسیستی) فوق‌الذکر، رابطه‌ای مستقیم و بلاواسطه

www.iran-archive.com

نیست. هر گونه کوششی برای میان‌بر زدن از **واسطه‌ها** و ایجاد رابطه مکانیکی بین مفاهیم اقتصاد مارکسیستی و نمودهای مشخص اجتماعی، موجب غلتیدن به ورطه التقاط تئوریک و ابتذال می‌گردد.

متاسفانه حزب کمونیست امک دقیقا به همین ورطه درغلتیده. امک تحلیل خود از جامعه ایران را بدین ترتیب ارائه می‌دهد که در ایران (و بطور کلی در بازارهای تحت سلطه)، "نیروی کار ارزان" وجود دارد؛ "نرخ استثمار بالا" و ترکیب ارگانیک (تکنیکی) سرمایه بطور متوسط پائین است؛ "اندوهی" ارزش اضافه از کارگران اخذ می‌شود و موجب سودآوری سرمایه ("فوق سود امپریالیستی") می‌گردد. بنظر می‌رسد که امک با مشاهده نمودهائی چون **فقر، فلاکت زدگی، سرکوب** کارگران و همچنین **ثروت** و **رفاه** سرمایه‌داران در این بازارها، آن واژه‌ها را **بلاواسطه** به زبان و مفاهیم اقتصاد مارکسیستی ترجمه می‌کند: فقر و فلاکت کارگران به اصطلاح **"نیروی کار ارزان"** در ادبیات امک جان می‌دهد. ثروت و رفاه سرمایه‌داران در قیاس با فقر کارگران یعنی **"نرخ استثمار بالا"** و پائین بودن **"سهم کارگران از تولید اجتماعی"** و طبیعتا بهتر بودن وضع معیشتی کارگران در غرب از نظر امک مبین **گرانی نسبی نیروی کار، سهم‌بری بیشتر** کارگران از تولید اجتماعی و پائین‌تر بودن نرخ استثمار است.

این ساختار نظری البته این خاصیت را دارد که مشاهدات را فورا و صریحا توضیح می‌دهد، زیرا که خود چیزی جز تکرار مشاهدات ـ با استفاده از زبان مارکسیستی ـ نیست. اما از نقطه نظر قدرت تجزیه و تحلیل و بعنوان الگوئی جهت شناخت مناسبات اقتصادی، ساختار فوق اساسا بی ارزش است. در واقع، در این ساختار نظری، مفاهیم اقتصاد مارکسیستی ("ارزش اضافه"، "نیروی کار"، "نرخ استثمار" و غیره) مثله شده‌اند. پوپولیسم همیشه با تکیه به مشاهدات ـ که "مثل روز برای همه روشن هستند" ـ به مثله کردن **مفاهیم** ـ یعنی عناصر یک اندام تجریدی اما برخاسته از جهان مادی ـ می‌پردازد. این **مفاهیم مثله**

www.iran-archive.com

شده متعاقبا در سیستم نظری پوپولیست‌ها حیات خاص خود را پیدا می‌کنند و مبانی تحلیل‌های بعدی آن‌ها را فراهم می‌آورند.

بحث ما البته این نیست که مثلا رفقای "حزب کمونیست" تعاریف مفاهیم مارکسیستی را نخوانده‌اند و یا از آن‌ها بی اطلاعند. خیر! مسئله از این فراتر است. اختلاف نظر در اینجا بر سر تعاریف عام مقولات مارکسیستی نیست. مسئله اساسی چگونگی کاربرد مشخص این مقولات و مفاهیم است.

مباحث تئوریک "حزب کمونیست" در مقاله "اقتصادیات ..." که از قلم آقای حکمت جاری شده‌اند، نمونه‌های خوبی از کاربرد و درک پوپولیستی امک از مفاهیم مارکسیستی را نشان می‌دهند. در اندیشه رهائی شماره ۲، در بخش دوم مقاله "شورای ملی مقاومت، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟"، نویسنده مقاله از جمله دلائل، و نه تنها دلیل، عجین بودن حاکمیت سرمایه‌داری در ایران با سرکوب و اختناق را چنین بیان می‌کند:

> "... همچنین پائین بودن سطح بارآوری کار در کشورهای پیرامون در قیاس با کشورهای متروپل چه از نظر سطح پائین تکنیک و چه از نظر درجه نازل تخصص کارگران امکان پائین آوردن زمان کار لازم و بالا بردن درجه استثمار به مفهوم علمی کلمه را نمی‌دهد. از این زاویه نیز سرمایه‌داری در این کشورها توان لازم در دموکراتیزه کردن شرایط کار و جامعه را ندارد و با اولین اعتراضات، اهرم سرکوب را به کار می‌اندازد. بعبارت دیگر سرکوب مشخصه ماهوی (System - inherent) سرمایه‌داری دفرمه و عقب مانده کشورهائی نظیر ایران است" (اندیشه رهائی ۲، ص ۲۷، تاکید از ماست).

این نظریه که در طی بحث نسبتا طولانی درباره "برخی از موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوائی در ایران" (صفحات ۳٤-۱٦ همان مقاله ارائه شده)، البته با نظر "حزب کمونیست" دو تفاوت اصلی

www.iran-archive.com

دارد (۵):

اولا، در آنجا، بر عکس این "حزب"، سرکوب را **فقط** در ارتباط با جنبش کارگری توضیح نمی‌دهد و عوامل متعدد دیگر تاریخی و فرهنگی و اجتماعی را در نظر می‌گیرد. مضافا این که بین سرکوب **مشخص** سیاسی که ممکن است دلایل متعدد سیاسی ـ کاملا بی ارتباط با جنبش کارگری ـ داشته باشد و **ماهیت** سرکوبگر (گرایش به سرکوب) تفاوت قائل می‌شود.

ثانیا، و بسیار مهمتر: تا آنجا که به توان سرمایه‌داری ایران به دموکراتیزه کردن شرایط کار و **گرایش ماهوی** این سرمایه‌داری به سرکوب جنبش‌های صنفی و سیاسی کارگری مربوط می‌شود، آن را بخشا برخاسته از عقب ماندگی و ناتوانی سرمایه‌داری ایران در زمینه ازدیاد بارآوری کار و تولید ارزش اضافی بیشتر، در زمینه **کم** کردن زمان کار لازم (برای بازتولید نیروی کار) و ازدیاد نرخ استثمار می‌داند. با توجه باین شرایط تولید است که سرمایه‌داری ایران برای حفظ نرخ سودی متعادل ـ در مقایسه با سود جهانی ـ در مقابل خواسته‌های صنفی کارگران مقاومت می‌کند و می‌کوشد که نرخ سود خود را از طریق پائین نگاه داشتن مخارج نیروی کار (ارزش نیروی کار) حفظ کند. بنابراین، از زاویه‌ای که به زمینه‌های اقتصادی سرکوب مربوط می‌شود، گرایش به سرکوب جنبش **صنفی کارگری** از عقب ماندگی و ناتوانی سرمایه‌داری، از بالا بودن (نسبی) **زمان کار لازم**، از پائین بودن **نرخ استثمار** (علی‌رغم ساعات طولانی کار) و غیره نشات می‌گیرد. در تفکر "حزب کمونیست" رابطه کاملا بر عکس است: سرکوب **عامل** اصلی **بالا بودن نرخ استثمار**، عامل **تولید کوهی** از ارزش اضافی و پائین بودن سهم کارگران از تولید اجتماعی و غیره بشمار می‌رود.

"حزب کمونیست" در این زمینه‌ها، بسیار صریح است. به قلم آقای حکمت، در نقد و رد نظر نقل فوق‌الذکر "اندیشه رهائی" چنین می‌خوانیم:

www.iran-archive.com

"بزعم ((سازمان)) وحدت کمونیستی ... اختناق و سرکوب نه **ضامن بالا نگاه داشتن نرخ** استثمار **علی‌رغم** سطح فنی نازل، بلکه ناشی از پائین بودن نرخ استثمار است! اختناق و سرکوب نه ناشی از پائین بودن **زمان کار لازم** (**یعنی** پائین بودن **سطح معیشت** و **سهم کارگران از کل تولید اجتماعی**) بلکه حاصل **بالا بودن** آن (**بالا بودن سهم** کارگران از تولید) است. اختناق و سرکوب نه ناشی از سرمایه‌داری، بلکه ناشی از عقب ماندگی سرمایه است! ..." (بسوی سوسیالیسم، شماره ۲، ص ۱۵۲، تاکید بر روی واژه "علی‌رغم" و علامت‌های تعجب و تمسخر از "بسوی سوسیالیسم" و بقیه تاکیدها وسه نقطه‌ها از ماست).

روشن است که در تفکر آقای حکمت پائین بودن سطح معیشت کارگران مترداف با پائین بودن سهم کارگران از تولید اجتماعی، مترداف با پائین بودن زمان کار لازم و مترادف با بالا بودن نرخ استثمار است. و نقد پرخاش‌گرایانه ایشان به سازمان وحدت کمونیستی نیز از همین باورها بر می‌خیزد. ما در بخش اول مقاله حاضر ـ در اندیشه رهائی شماره ۶ ـ به اهمیت تعیین کننده درجه بار آوری کار (سطح فنی و درجه پیشرفتگی وسائل تولید) در تعیین نرخ استثمار پرداختیم و نشان دادیم که زمانی که از دو حوزه تولیدی با سطوح **کاملا متفاوت** بارآوری صحبت می‌کنیم نمی‌توان صِرف ارزانی نیروی کار در یك حوزه را دلیل بالاتر بودن نرخ استثمار در آن حوزه قرار داد. در اکثر مواقع ـ بخصوص زمانی که تفاوت بارآوری کار فاحش باشد، آنچه در تعیین نرخ استثمار اهمیت اولیه پیدا می‌کند میزان بارآوری کار است. البته آقای حکمت به مسئله "نازل بودن سطح فنی" اشاره می‌کند و این خود نسبت به نظرات قبلی حزب کمونیست امك قدمی به جلوست (۶). اما وی هیچگاه در **تحلیل** خود از **نرخ استثمار** این "سطح فنی نازل" را به عنصری زنده تبدیل نمی‌کند و به همین دلیل نیز به نادرست، **"پائین بودن سطح معیشت کارگران"** را

مترادف با "**پائین بودن سهم کارگران از کل تولید اجتماعی**" می‌دانند. در واقع در شرایط حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری، کل تولید خالص اجتماعی (بعد از کسر مخارج سرمایه‌ای) را می توان بطور تقریبی (۷) بصورت جمع سرمایه متغیر V و ارزش اضافی S نوشت: V+S . سهم طبقه کارگر از این تولید اجتماعی برابر نسبت V - یعنی آنچه برای بازتولید نیروی کار به طبقه کارگر پرداخت شده - به کل تولید می‌باشد، یعنی V/(V+S) یا ۱/(۱+S/V) نسبت S/V نرخ متوسط استثمار، برابر نسبت کل ارزش اضافی تولید شده به کل سهم طبقه کارگر است. حال دو حوزه تولیدی را در نظر بگیرید که از نظر سطح فنی - یا دقیق‌تر این که متوسط ترکیب ارگانیك و متوسط درجه بارآوری کار - کم و بیش **مشابه باشند**. حال اگر در یکی از این دو حوزه، درآمد کارگران کمتر(سطح معیشت پائین‌تر) باشد، سهم متوسط کارگران از تولید اجتماعی در این حوزه کمتر از حوزه دیگر و نرخ متوسط سود نیز بیشتر از حوزه دیگر خواهد بود. اما به محض این که نسبت متوسط ارگانیك در این دو حوزه، **تفاوتی قابل توجه** با هم داشته باشند - و بارآوری کار در یکی از این حوزه‌ها بطور قابل ملاحظه‌ای بالاتر از دیگری باشد،آنوقت معادله ساده و عامیانه و پوپولیستی مورد علاقه "حزب کمونیست" یعنی:

سطح پائین معیشت کارگران = پائین بودن سهم کارگران از تولید اجتماعی = پائین بودن زمان کار لازم، از اعتبار می‌افتد. و زمانی که تفاوت سطوح فنی و بارآوری کار در دو حوزه مورد نظر فاحش باشد (همانند تفاوت سطح متوسط فنی و درجه بارآوری کار ایران در مقایسه با جوامع صنعتی پیشرفته)(۸)، رابطه‌ای کاملا متفاوت و بسیار پیچیده‌تر از معادله فوق برقرار خواهد شد. زمانی که بارآوری کار پائین باشد، کُل ارزش سرانه تولید شده در هر واحد زمان، یعنی S+V نیز کم خواهد بود. دستمزد کارگران (۷) ، که معادل ارزش بازتولید نیروی کار است، علی‌رغم ناچیز بودنش، بخش قابل توجهی از کُل

www.iran-archive.com

تولید (S+V) را تشکیل می‌دهد. یعنی علی‌رغم این که در آمد کارگران و سطح معیشت آنان بطور مطلق پائین است، نسبت آن به کل تولید اجتماعی لزوما کم نیست. بعبارت دیگر، پائین بودن سطح معیشت کارگران **معادل** پائین بودن سهم آنان از تولید اجتماعی نیست. همانطور که بالا بودن سطح معیشت کارگران **معادل** بالا بودن سهم آنان از تولید اجتماعی نیست. بالا بودن بارآوری کار باعث می‌شود که ارزش حداقل وسائل معیشت کارگر در زمان کوتاه‌تری تولید شود، یعنی **زمان کار لازم**، کاهش یابد و نسبت ارزش اضافی تولید شده به ارزش نیروی کار مصرف شده ـ نرخ استثمار ـ افزایش یابد. البته درك این امر برای رفقای "حزب کمونیست" مشکل است که کارگر آلمانی یا سوئدی، علی‌رغم برخورداری از سطح معیشتی بسیار بالا نسبت به کارگر دیگر نقاط جهان، سهم ناچیزی از کُل تولید اجتماعی آلمان و سوئد را برداشت می‌کنند و بطور متوسط، زمان کار لازمی که برای تولید ارزش نیروی کار ـ دستمزد ـ در خطهای تولید پیشرفته سوئد و آلمان نیز مصرف می‌شود بهمان نسبت ناچیز است. به زبان دیگر، **نرخ استثمار** در این دو کشور، علی‌رغم وضع نسبتا خوب معیشت کارگران، بسیار بالاست. آقای حکمت و "حزب کمونیست" اگر واقعا بخواهند نشان دهند که ارزانی نیروی کار در ایران باعث شده که نرخ متوسط استثمار در ایران از نرخ متوسط جهانی آن **بالاتر** باشد، و طول **زمان کار لازم** در ایران از متوسط جهانی آن کمتر باشد، باید در واقع نشان دهند که نسبت شاخص متوسط بارآوری کار به شاخص متوسط دستمزدها (به قیمت ثابت) در ایران، **بالاتر** از همان نسبت در بخش پیشرفته‌تر (غرب و ژاپن) و همچنین در سطح کل جهان سرمایه‌داری است. و باز با توجه باین که "حزب کمونیست"، "بالا بودن نرخ استثمار" در ایران و همچنین در "بازارهای تحت سلطه" را مشخصه‌ای عصری ("عصر امپریالیسم") می‌داند، پس باید نشان دهد که نسبت شاخص متوسط بارآوری کار به شاخص متوسط دستمزدها در

www.iran-archive.com

"بازارهای تحت سلطه" در عصر کنونی (یعنی مثلا در ۸ دهه گذشته) بالاتر از همان نسبت در بازارهای پیشرفته بوده است (۹)۰ البته ما از حزب کمونیست امك، انتظار چنین تحقیق پر دامنه‌ای را نداریم۰ اما از حزبی که داعیه برپائی انترناسیونال بعدی را دارد این انتظار را داریم که لااقل نسبت باین مسئله **آگاه** باشد که: بدون چنین تحقیق و مطالعه‌ای نمی‌توان احکامی این چنین جهانشمول صادر کرد۰ مایه تاسف است که رفقای حزبی مباحثات اقتصادی‌شان را نه در حیطه علم و متدولوژی اقتصاد مارکسیستی، بلکه در حیطه پروپاگاند سیاسی طرح می‌کنند۰ رفقا گویا اساسا در باغ استدلال، بررسی و تحقیق اقتصادی نیستند۰ مسئله‌شان نتیجه‌گیری‌های سریع و آسان سیاسی است۰ آقای حکمت که به زمین و زمان درس فلسفه و اقتصاد و سیاست می‌دهند، قاعدتا باید بدانند آنچه در مورد "نیروی کار ارزان"، "نرخ استثمار بالا" و "زمان کار لازم پائین" و غیره در مورد ایران و بطور کلی در مورد بازارهای تحت سلطه طرح می‌کنند، در بهترین حالت یك فرضیه، بقول فرنگی‌ها Hypothese است و نه بیشتر۰ اثبات این فرضیه احتیاج به استدلال در حیطه اقتصاد دارد۰ ولی شما بجای آن، به وضع بد معیشت، بدبختی، فقر و فلاکت کارگر اشاره می‌کنید۰ ما به اشك‌های شما و بطور کلی به احساسات حزبی‌تان نسبت به کارگران ایرانی احترام می‌گذاریم۰ اما این احساسات و آن اشك‌ها با همه تندی و سرخی‌شان نمی‌توانند جای استدلال اقتصادی را پُر کنند۰ شما ما را بیاد مرحوم لیسنکو می‌اندازید۰ لیسنکو در دهه ۳۰ و ۴۰ در شوروی **فرضیاتی** در علوم بیولوژی و پرورش محصولات کشاورزی ارائه می داد۰ با پشتیبانی استالین، کنگره‌ها و کمیته‌های حزبی این **فرضیات** را با توجه به عقب ماندگی کشاورزی و وضع بد دهقانان و غیره به **احکام علمی** تبدیل و ابلاغ می‌کردند و نتایج سیاسی لازم را می‌گرفتند۰ و البته هر دانشمند، دانشجو و بنی بشری که جرات شك کردن در این ابلاغیه‌های علمی (!) را می‌کرد، به جرم نماینده و جاسوس بورژوازی بودن به سیبری فرستاده می‌شد۰ آقای

حکمت شما نیز فرضیه‌ای اقتصادی در مورد "بالا بودن نرخ استثمار" و غیره در مورد ایران و در مورد بازارهای عقب مانده را طرح می‌کنید، آن‌ها را با استفاده از اتوریته حزبی خود، به احکام مسلم علمی(!) تبدیل می‌کنید، سپس هر کس که جرات شك کردن به احکام شما را بخود بدهد به جرم نمایندگی بورژوازی صنعتی به باد تهمت و افترا می‌گیرید و اسم این شیوه برخورد را نیز بسیار متواضعانه می‌گذارید: "نقد پرولتری"!

در اینجا باید باین مسئله پرداخت که چرا و چگونه روشنفکران متشکل در حزب امك، به آسانی چنین نظریاتی را قبول می‌کنند؟ چگونه این روشنفکران قانع می‌شوند که چون عملا وضع معیشت کارگران ایرانی بد است، پس نرخ استثمار در ایران بالاتر از بالفرض در سوئد و ژاپن است؟ آیا رهبری همه را فریب داده یا مرعوب کرده است؟ بنظر ما خیر. این که رهبری می‌تواند چنین نظریاتی را اشاعه دهد در عین حال مبین اینست که **درجه‌ای** از آمادگی برای پذیرش این نظرات در بدنه "حزب کمونیست" وجود دارد، و این مطلب، با توجه به گذشته خط سومی این مجموعه و پوپولیسم حاکم بر آن، طبیعی است. برای پوپولیسم، مسئله اساسی، تناقض **فقر و ثروت** است. پوپولیسم زمانی که آراسته‌ترین لباس مارکسیستی را نیز بر تن می‌کند نمی‌تواند گریبان خود را از شر این تناقض رها سازد. این که آقای حکمت، بعد از آن همه لفاظی مارکسیستی درباره کار و سرمایه، زمانی که پای **استدلال** اقتصادی پیش بیاید تکیه خود را بر وضع "بد معیشت کارگران ایرانی"، "ارزانی نیروی کار" و انباشت ثروت سرمایه‌داران می‌گذارد، و این مفاهیم در حزب ایشان مقبول می‌افتد، اتفاقی نیست: پروبلماتیك اساسی آقای حکمت و تمام پوپولیست‌ها، پروبلماتیك **فقر و ثروت** است.

عصر امپریالیسم و نقش زور در تعیین قیمت نیروی کار

محور "نقد پرولتری" آقای حکمت، و دلیل اساسی "ارزانی نیروی کار" در کشورهای تحت سلطه در عصر امپریالیسم، استبداد و سرکوب سیاسی است. بقول ایشان:

"بورژوازی ایران، از **صدقه سر این استبداد** به خوان یغما دسترسی داشته است. ... حساب بانکی و کیف پول و انبارهای این بورژوازی در دو دهه گذشته در ایران گواه یك **شکوفائی عظیم در استثمار بورژوائی طبقه کارگر** است. تنها کارگر غیرمتشکل، کارگر غرق در خرافات، کارگری که نه فقط اتحادیه و حزبش، بلکه حتی اندیشیدنش به منافع صنفی و طبقاتی با جوخه‌های اعدام پاسخ می‌گیرد می‌تواند **چنان ارزان** باشد که علی‌رغم ترکیب تکنیکی پائین سرمایه بطور متوسط، **چنین کوهی از ارزش** اضافه بیافریند. استبداد و سرکوب از رابطه ناگزیر سرمایه با کار **در عصر امپریالیسم** دشات می‌گیرد، در کشور تحت سلطه **مادیت** می‌یابد و بر رابطه سرمایه با سرمایه نیز سایه می‌اندازد، نه بر عکس" (بسوی سوسیالیسم شماره ۲، ص ۱۵٤، تاکیدها از ماست).

بنابراین، بنظر "حزب کمونیست"، **در عصر امپریالیسم**، سرکوب و استبداد در کشورهای تحت سلطه باعث می‌شود که "نیروی کار" در بازار کار این کشورها به قیمت ارزان عرضه شود، سرمایه‌داران این کالا را ارزان می‌خرند، کالاهای تولید شده را به قیمت متعارف بین‌المللی یا محلی می‌فروشند و بقول حزب "کوهی از ارزش اضافه" را

به سود تبدیل می‌کنند. تصویر فوق البته ساده، راحت‌الفهم و پوپولیستی ناب است، اما به همان نسبت نیز معیوب، نادرست و غیر مارکسیستی و غیر علمی است. ببینیم چرا:

زمانی که آقای حکمت از "ارزانی نیروی کار" در کشورهای تحت سلطه سخن می‌گوید، باید روشن کند که منظور مقایسه با **ارزش نیروی کار** در خود **این کشورهای تحت سلطه** است یا منظور مقایسه با **ارزش نیروی کار** در **کشورهای پیشرفته صنعتی**؟ چون ایشان چنین کاری نکرده، ما هر دو شق را در نظر می‌گیریم و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

www.iran-archive.com

۱

قیمت نیروی کار
و
مقایسه آن با ارزش نیروی کار در "کشور تحت سلطه"

در مناسبات سرمایه‌داری، "نیروی کار" کالائی است که در بازار مبادله می‌شود و دارای ارزش مبادله است. ارزش متوسط نیروی کار، ارزش متوسط مبادله نیروی کار است که برابر با ارزش متوسط بازتولید آن ـ در شرایط مشخص جامعه مورد نظر ـ می‌باشد. یعنی ارزش حداقل وسائل معیشتی، حداقل آگاهی فنی و حداقل انتظارات روانی و فرهنگی کارگرانی که حامل این "نیروی کار" در بازار هستند. **قیمت** نیروی کار با **ارزش** متوسط آن متفاوت است. قیمت نیروی کار، مانند قیمت هر کالای دیگری، بر محور ارزش آن (یا دقیق‌تر بگوئیم این که بر محور معادل پولی ارزش نیروی کار) **نوسان** می‌کند. معنای نوسان کردن نیز این است که قیمت نیروی کار ـ متوسط دستمزد پرداختی به کارگران ـ گاهی بیشتر و گاهی کمتر از ارزش متوسط نیروی کار آن‌هاست. عوامل متعددی ـ و در مواردی، عوامل غیر اقتصادی ـ نوسانات لحظه‌ای این قیمت‌ها را بر محور ارزش‌های مبادله، تعیین می‌کنند. مهمترین عامل اقتصادی که ـ در شرایط عادی و نه در شرایط بحرانی جامعه ـ فاصله قیمت مبادله با ارزش مبادله کار را تعیین می‌کند، رابطه عرضه و تقاضاست. یعنی در مورد نیروی کار، شدت و

ضعف بیکاری.

اما رفقای "حزب کمونیست" نظریه دیگری ابداع کرده‌اند. بنظر اینان، در کشورهای تحت سلطه و در عصر امپریالیسم، قیمت نیروی کار همواره ـ و بطور سیستماتیک ـ پائین‌تر از ارزش مبادله آن است! و دلیل آن البته سرکوب مبارزات صنفی کارگران و نبودن اتحادیه است!! بعبارت دیگر، این رفقا معتقدند که در بخش وسیعی از جهان سرمایه‌داری، و در دوران قابل توجهی از حیات آن ("عصر امپریالیسم")، **متوسط قیمت نیروی کار** نه بر مبنای (و بر محور) **متوسط ارزش مبادله** آن، بلکه توسط پدیده سرکوب مبارزه صنفی تعیین می‌گردد! خلاصه این که، قانون ارزش مارکس منتفی است. در "عصر امپریالیسم"، و در نظام "سرمایه‌داری وابسته" امك، قانون ارزش مارکس در مورد یك کالای اساسی مانند "نیروی کار"، به مرخصی رفته است! رفقا لابد می‌دانند که مارکس فقط نشان نداد که کار مولد ارزش است، بلکه همچنین نشان داد ـ و این بسیار مهم است ـ که "**نیروی کار**" خود یك **کالاست** و تابع قانون ارزش. و این یکی از وجوه تمایز مارکس با ریکاردو است. ریکاردو با پیروی از نظریه رشد جمعیت مالتوس معتقد بود که رشد دموگرافیك جمعیت عملا عرضه کارگر ـ یا در مفهوم مارکس "نیروی کار" ـ را همواره به مراتب بالاتر از تقاضا نگه می‌دارد و بنابراین، ازدیاد تقاضای نیروی کار موجب فشار تورمی به دستمزدها نمی‌گردد. مارکس در نقطه مقابل این استدلال و با رد قانون رشد جمعیت مالتوس اعلام می‌داشت که:

> "در واقع هر مناسبات تولیدی تاریخی، قوانین جمعیتی ویژه خود را نیز دارد که فقط در محدوده‌های تاریخی آن صائب هستند. فقط جمعیت حیوانات و گیاهان، آن هم تا آنجائی که بشر در تحول آن‌ها دخالت نکند، دارای قانونی مجرد می‌باشند" (۱۰).

www.iran-archive.com

و سپس نتیجه می‌گرفت که مناسبات سرمایه‌داری، خود مولد "ارتش ذخیره کار" بشمار می‌رود که این،اهرم اصلی کنترل سطح دستمزدهاست. در سرمایه‌داری، ضامن اصلی جلوگیری از صعود سیستماتیك دستمزدها به بالای "ارزش نیروی کار" و همچنین **اساسی‌ترین اهرم** سقوط سطح دستمزدها به پائین "ارزش نیروی کار"، کاهش یا افزایش ارتش ذخیره بیکاران است و نه **سرکوب** و **استبداد**. رفقای "حزب کمونیست" یکسره به جانب نظرات ریکاردو عقب نشینی کرده‌اند: رابطه کار و ارزش را می‌بینند اما، هنوز خصلت کالائی "نیروی کار" را درك نکرده‌اند. رفقا اصطلاحات مارکسیستی را بکار می‌برند اما محتوای نظرات ریکاردو را بیان می‌کنند.

رفقا، در زمان مارکس و قبل از او نیز مبارزات صنفی کارگران سرکوب می‌شد، اتحادیه‌ها یا وجود نداشتند و یا ضعیف بودند. اما این‌ها باعث نشد که مارکس نتیجه بگیرد که قیمت نیروی کار ارزان‌تر از ارزش مبادله آنست. رابطه ساده‌ای که آقای حکمت میان سرکوب کارگران و قیمت نیروی کار ایجاد کرده، رابطه‌ای است متافیزیکی. همانطور که قبلا نیز گفتیم بالا یا پائین بودن قیمت نیروی کار نسبت به ارزش آن را کمبود و یا وفور نیروی کار در بازار تعیین می‌کند. زمانی که بیکاری کم شود (مثلا در دوران رشد اقتصادی)، **زمینه** بالا رفتن قیمت نیروی کار فراهم می‌آید. این که طبقه کارگر چگونه و با چه سرعتی این زمینه را در حیات اقتصادی خود تبدیل به واقعیت می‌کند البته بستگی به درجه آگاهی، تشکل و امکانات مبارزاتی او دارد. وجود اتحادیه‌ها، امکان مبارزات و فعالیت صنفی آزاد، موجب می‌شوند که کارگران با سرعت و عمق بیشتری این زمینه‌ها را متحقق کنند و با تشبثات سرمایه‌داری به مبارزه بپردازند و امکانات بیشتری در دفاع از دستآوردهای خود داشته باشند و بالعکس، در شرایط اختناق و سرکوب، البته سرعت و دامنه تحقق امتیازاتی که طبقه کارگر می‌تواند کسب کند و قدرتش در حفاظت از دستاوردهای پیشین کمتر است. اما، بجز در

www.iran-archive.com

شرایط استثنائی، شدیدترین سرکوب‌ها نیز نمی‌توانند مانع از آن شوند که کارگران از موقعیت مناسب (بالا رفتن تقاضا برای نیروی کار) برای بالا بردن دستمزد استفاده کنند. ناآگاه‌ترین کارگران نیز می‌فهمند که می‌توانند کار خود را ترک کنند و در کارخانه، در ده و یا در شهر کناری با دستمزدی بالاتر استخدام شوند و موقتا هم که شده درآمد بیشتری کسب کنند. رقابت بین سرمایه‌دارها خود باعث بالا رفتن دستمزدها می‌گردد.

در چند سال قبل از انقلاب، در دوران رونق سرمایه‌داری ایران، سرمایه‌دارها به غرولند افتاده بودند که "کارگرها پر رو شده‌اند!". در این غرولندها حقیقتی نیز نهفته بود: علی‌رغم این که در آن دوره، اتحادیه‌های کارگری تحت کنترل ساواک بودند و اختناق سیاه در جامعه حکمفرما بود، بالا رفتن تقاضا برای نیروی کار موجبات بالا رفتن دستمزدها (حتی با احتساب تورم) را فراهم آورده بود. استفاده از کارگران افغانی در رشته‌های ساختمانی، و کارگران حرفه‌ای و نیمه حرفه‌ای فیلیپینی در رشته‌های فنی‌تر، یکی از عکس‌العمل‌های سرمایه‌داری ایران به مسئله ازدیاد تقاضای نیروی کار در جامعه بود. در همان دوره، مهاجرت ده‌نشینان به شهرها نیز به مراتب فراتر از پیش بینی‌های برنامه‌ریزان رژیم بود. اکثر اینان در پروژه‌های ساختمانی و راه سازی به اشتغال در می‌آمدند و درآمدی بیشتر از آنچه در ده نصیبشان می‌شد بدست می‌آوردند. این مسئله بنوبه خود موجب گرانی نسبی نیروی کار دردهات گردید تا جائی که قیمت تولید مواد کشاورزی ـ بخصوص در بخش کاربُرتر ـ به درجه‌ای بالا رفت که امکان رقابت با تولیدات مشابه خارجی را بسیار تضعیف کرده بود (بقول پوپولیست‌ها و همچنین آخوندها "گندم و برنج و میوه از خارج وارد کردند تا کشاورزی ما را نابود کنند!"). این‌ها مکانیزم‌های تنظیمی اقتصاد سرمایه‌داری‌اند، ربطی به "بازار تحت سلطه" و "بازار متروپل" ندارند. سرکوب، اختناق و دیگر عوامل سیاسی و فرهنگی البته در این مکانیزم‌ها تاثیر

www.iran-archive.com

می‌گذارند، و روند آن‌ها را مختل (تند و یا کُند) می‌کنند، اما نمی‌توانند مانع و نفی کننده این مکانیزم‌ها باشند. امروز نیز که رژیم جمهوری اسلامی با توحش هر چه بیشتر به سرکوب خواسته‌های کارگران می‌پردازد، در نهایت مطمئن است که وجود خیل بیکاران امکان پر کردن جای خالی کارگرانی را به آن می‌دهد که اخراج کرده، به زندان انداخته و یا به گلوله بسته است. اگر بیکاری در جامعه ما باین شدت گسترش نداشت، رژیم جمهوری اسلامی نمی‌توانست بدین شدت کارگران را سرکوب کند و سطح زندگی‌شان را علی‌رغم گرانی و تورم وحشتناك بدین حد تصور ناپذیر تقلیل دهد. در جوامع متروپل که آزادی مبارزه و تشکل صنفی کارگری وجود دارد، اتحادیه‌های کارگری از حقوق کارگران دفاع و حملات سرمایه‌داری را خنثی می‌کنند، اما در نهایت سد راه مکانیزم‌های اقتصاد سرمایه‌داری نیستند. رفقای "حزب کمونیست"، اتحادیه‌های کارگری غرب معجزه نمی‌کنند. زمانی که بیکاری شدت می‌یابد، سرمایه‌داری عملا پائین آوردن دستمزدها را ـ بطرق مختلف ـ به کارگران تحمیل می‌کند. چرا راه دور می‌روید، به کشورهای متروپل و سندیکاهای موجود در آن نگاهی بیاندازید تا قضیه روشن‌تر شود:

اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ قدم به قدم در مقابل خواست‌های کارفرمایان عقب نشینی کردند: دستمزدها کاهش یافتند، بیمه‌های درمانی محدود شدند و ... در فرانسه، تحت حکومت سوسیالیست‌ها، در اواخر سال ۱۹۸۴ و اوایل ۱۹۸۵، سندیکاهای کارگری در مقابل سندیکای کارفرمایان موافقت کردند که کارگران موقت و نیمه وقت، با دستمزدی کمتر و بدون امتیازات کامل بیمه، بیمه بیکاری و غیره استخدام شوند. البته وجود سندیکاهای کارگری و مبارزات آن‌ها تاثیرات ازدیاد بیکاری بر زندگی و اشتغال کارگران و تهاجم به حقوق و امتیازات آنان را کُند می‌کند. اما در نهایت نمی‌تواند مکانیزم‌های تنظیمی سرمایه‌داری را از کار بیاندازد. زمان آن

www.iran-archive.com

رسیده است که آقای حکمت و دیگر زعمای "حزب کمونیست" به شناخت مناسبات **واقعی** سرمایه‌داری و مکانیزم‌های مختلف آن همت گمارند. دوران شعارهای توخالی و فرمول‌های راحت‌الحلقومی در جنبش ایران سپری شده است. این فرمول "حزب کمونیست" که سرکوب و اختناق را **عامل و تضمین کننده** ارزانی نیروی کار می‌داند، علی‌رغم جذابیت ظاهری تبلیغاتی‌اش برای حزب، نادرست است. سرکوب و اختناق بطور ماهوی از عوامل تعیین کننده قیمت نیروی کار نیستند. هر چند که در کوتاه مدت (بطور مقطعی) در شرایطی می‌توانند در این زمینه نقش قابل ملاحظه‌ای ایفاء کنند.

مضاف بر این، برای توضیح سرکوب و اختناق در یک جامعه مشخص ـ در اینجا، جامعه ایران ـ صرفا نمی‌توان چگونگی خرید و فروش نیروی کار در بازار را مد نظر قرار داد و جامعه را از کلیت آن، از گذشته فرهنگی، سیاسی و اجتماعی‌اش جدا کرد و به تصویر کاریکاتور گونه‌ای رسید. شاید مثال‌های ساده و تجربی زیر به درک رفقا در این مورد بیشتر کمک کند:

رژیم‌های ایران در دوران شاه و خمینی هر نوع تشکل صنفی کارگری (بجز تشکل‌های در کنترل کامل رژیم) را مورد هجوم و سرکوب قرار داده و می‌دهند. بنظر ما دلایل این هجوم را باید در زمینه‌های گوناگونی جستجو کرد: به این زمینه‌های گوناگون (زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی ...)، در همان مقاله مورد نقد آقای حکمت (اندیشه رهائی شماره ۲)، اشاره شده است و ما از تکرار آن‌ها در اینجا خودداری می‌کنیم و صرفا برای قابل هضم بودن مسئله برای رهبران حزبی به اختصار به زمینه‌های اقتصادی و سیاسی می‌پردازیم:

زمینه اقتصادی و زمینه سیاسی. در زمینه اقتصادی **یکی از طرقی** که یک رژیم می‌تواند بر قیمت **روز** نیروی کار **تاثیر** بگذارد، کمک به سرمایه‌داران برای سرکوب خواسته‌های صنفی کارگران و کوشش برای حفظ محدوده دستمزدهاست. دامنه این **تاثیر** را نیز رژیم

www.iran-archive.com

و دستگاه‌های سرکوبش تعیین نمی‌کنند، بلکه پارامترهای اقتصادی جامعه ـ عرضه و تقاضای نیروی کار، رشد اقتصادی، تورم و غیره ـ و درجه رشد مبارزه سیاسی در آن جامعه ـ پارامترهای سیاسی ـ مشخص می‌کنند.

استفاده از سرکوب و اختناق برای مبارزه با خواست‌ها و تشکلات کارگری مترادف با این نیست که سرکوب و اختناق **عامل تعیین کننده و مشخصه اصلی** در تعیین موئلفات اقتصادی ـ همچون قیمت نیروی کار ـ جامعه‌اند. سرکوب بعنوان اهرم اصلی اعمال اراده قدرت حاکم عمل می‌کند، اما این فقط یک طرف معادله است. طرف دیگر معادله یعنی جامعه تحت سرکوب پدیده‌ای خنثی و پاسیو نیست، بلکه مناسبات اقتصادی و روابط اجتماعی و فرهنگ خاص خود را داشته و در تداخل با قدرت سیاسی جامعه و اهرم‌های سرکوبگران، در واقع محدوده عمل قدرت سرکوبگر را مشخص می‌کند.

اگر سرمایه‌داران قلدرمنش رژیم شاه در این رویا بودند که دستمزدها را بضرب زور ساواک ثابت نگاه دارند، تکنوکرات‌های سازمان برنامه سریعا به اینان فهماندند که مسئله پیچیده‌تر از آن است که‌صرفا با زور حل شود. به اینان فهماندند که در شرایط رشد اقتصاد سرمایه‌داری نمی‌توان دستمزدها را ثابت نگاه داشت؛ که تنظیم دستمزدها در مجتمع‌های صنعتی مستلزم تنظیم تقریبی آن‌ها در بخش‌های ساختمانی، خدمات و غیره نیز می‌باشد؛ که کنترل آن‌ها به مراتب مشکل‌تر است. البته تکنوکرات‌های سرمایه‌داری ایران از خیرات ساواک غافل نبودند. نبودن اتحادیه‌های صنفی واقعی، و محیط رعب و وحشتی که ساواک ایجاد کرده بود، امکان مانور بیشتری را به برنامه‌ریزان رژیم می‌داد و کمک موثری بود در پیاده کردن سیاست‌های اینان بدون این که تعیین کننده استراتژی اقتصادی سرمایه‌دارای ایران باشد.

اما دلیل دیگر ـ و شاید مهمتر ـ سرکوب تشکل‌های صنفی کارگران را باید در زمینه سیاسی جستجو کرد. ابتدا توضیح دهیم که رژیم‌های

www.iran-archive.com

سرکوبگر شاه و خمینی اصولا به هیچ اتحادیه صنفی ـ چه کارگری و چه غیر کارگری ـ که تحت کنترل ارگانهای خودشان نباشند **بدلایل سیاسی** اجازه حیات نمی‌دهند. مثلا دلیل اصلی مخالفت رژیم با کانون نویسندگان، یك دلیل سیاسی است. فکر نمی‌کنیم که رفقای حزبی معتقد باشند که ساواك و ساواما کانون نویسندگان را باین خاطر سرکوب می‌کرد یا می‌کند که "نیروی کار" نویسندگان ارزان بماند!! همچنین انواع انجمن‌های صنفی، دانشجوئی، مهندسی، مطبوعات، پزشکان و غیره عمدتا جو سیاسی جامعه را متاثر می‌کنند و از این لحاظ حساسیت رژیم را برمی‌انگیزنند. ولی فعالیت‌های هیچ یك از این انجمن‌ها، مگر در شرایط بسیار استثنائی، بخودی خود توان درهم شکستن رژیم ندارد. اما، در مورد تشکلات کارگری مسئله از نظر رژیم بسیار حیاتی‌تر است: هر تشکل کارگری ـ حتی در حد صنفی و اتحادیه‌ای آن ـ حامل **پتانسیل**های سیاسی مرگباری است. زیرا:

اولا، صرف تشکل کارگری، امکان تماس و ارتباط را بین کارگران زیاد می‌کند، امکان درجه‌ای از زندگی و فعالیت جمعی را ـ خارج از محیط کار و کنترل پلیس ـ فراهم می‌آورد.

ثانیا، در شرایط استبداد و اختناق، کوچکترین خواسته‌ها و یا اعتراضات صنفی بسرعت شکل سیاسی بخود می‌گیرد و اکثرا به برخورد مستقیم با ارگانهای رژیم منجر می‌شود. وجود تشکل کارگری موجبات انتقال تجربیات، ایجاد همبستگی و زمینه فعالیت عناصر سیاسی کارگری را فراهم می‌کند.

و بالاخره، در شرایط بحران و تنش اجتماعی، تشکل‌های صنفی کارگری بسرعت تبدیل به اسلحه بُرنده سیاسی (البته نه لزوما تحت رهبری انقلابی کارگری) می‌گردند. فعالیت‌های کانون‌های نویسندگان، مطبوعات، مهندسین و اطباء و غیره، جوّ سیاسی جامعه را تحت تاثیر قرار می‌دهد، اما مبارزه سیاسی سندیکای کارگری، اعتصاب سیاسی، کمر سرمایه‌داری و رژیمش را می‌شکند. حساسیت رژیم‌های سرمایه‌داری نسبت

www.iran-archive.com

به تشکیلات کارگری از همینجا آب می‌خورد.

صرفا یک نقد شماتیک و غیر واقعی از مناسبات پیچیده طبقاتی است که کشاکش همه جانبه یک جامعه را به حد چانه زدن بر سر قیمت نیروی کار تنزل می‌دهد. چه تفاوتی بین نقد گُنگ اقتصادی آقای حکمت ـ این "نقد پرولتری" ـ با "نقد سوسیال دموکراتیک" وجود دارد؟ آیا تجربه باز هم باید ثابت کند که "پوپولیسم" در اشکال رادیکالش ـ در بهترین حالت ـ چیزی جز همان "سوسیال دموکراسی" قدیمی نیست!

*

در همین رابطه، لازم است که باین نظر بدیع آقای حکمت نیز به اختصار اشاره کنیم که سرکوب و استبداد گویا ضامن "انباشت کوهی از ارزش اضافه" برای سرمایه‌داران ایرانی بوده است. ما کاملا آگاهیم که آقای حکمت و امثالهم از سطور زیر برای "پرولتر" نمایاندن خود و "بورژوا" نمایاندن ما حداکثر سوء استفاده را خواهند کرد، اما با وجود این، وحشتی از بیان این واقعیت نداریم که:

آنچه از نظر اقتصادی موجبات ازدیاد ثروت سرمایه‌داری ایرانی در چند ساله قبل از انقلاب را فراهم آورد در **درجه اول** ازدیاد درآمد نفت و تزریق این درآمد در جامعه بود. سرکوب و اختناق در تحقق این ثروت ـ و یا بقول آقای حکمت "کوهی از ارزش اضافه" ـ نقش اصلی را ایفاء نمی‌کردند. سرمایه‌داران دهه ۶۰ و اولین سال‌های دهه ۷۰ رژیم محمد رضا شاه از سرمایه‌داران سال‌های بعدی دهه ۷۰، خوش قلب‌تر و دموکرات‌تر نبودند، ولی از این "کوهی از ارزش اضافه" خیری ندیدند. امیر کویت و پادشاه عربستان سعودی در سال‌های ۷۴ ـ ۷۳ (افزایش شدید قیمت نفت)، ناگهان از شیوخ دموکرات سال‌های قبل به شیوخ مستبد در این ایام، تغییر ماهیت ندادند. آنچه در این ایام تغییر یافت و باعث شد که ثروتمندان عرب به "کوهی از ارزش اضافه"

www.iran-archive.com

دست یابند. افزایش شدید قیمت نفت بود. البته در چند سال اخیر این "کوه" کمی "تپه" شده است، نه بدلیل این که امیر کویت و خانواده سعودی مجددا دموکرات شده‌اند بلکه بدلیل این که قیمت نفت از ٤٠ ـ ٣٠ دلار به کمتر از ١٠ دلار سقوط کرد تا به ١٨ دلار و بالاخره در اوایل سال ١٩٨٨ به حوالی ١٥ دلار و مجددا در اواخر همین سال حتی به کمتر از ده دلار برسد. اگر بر این سقوط شدید قیمت نفت، سقوط نرخ برابری دلار (پایه پرداخت بهای نفت) را اضافه کنیم، به راز "تپه" (و گامی "زمین مسطح") شدن آن "کوه" پی می‌بریم. آقای حکمت، زمان آن رسیده است که تفاوت مابین "نقد" **اقتصاد سیاسی** و هوچی‌گری "تئوریک" را دریابیم.

www.iran-archive.com

۲

مقایسه ارزش نیروی کار در "کشور تحت سلطه"
با
ارزش نیروی کار در بازار پیشرفته صنعتی (متروپل)

www.iran-archive.com

برای کامل بودن (و جای مجادله نگذاشتن) بحث، این امکان را نیز در نظر می‌گیریم که شاید منظور آقای حکمت از "ارزانی نیروی کار" نه کمتر بودن قیمت نیروی کار ـ دستمزد ـ نسبت به ارزش متوسط مبادله(۱۱) آن در بازار داخلی ("کشور تحت سلطه")، بلکه پائین‌تر بودن "ارزش نیروی کار" در بازار تحت سلطه نسبت به "ارزش نیروی کار" در بازار متروپل است. یعنی بنظر ایشان سرکوب و استبداد سیاسی باعث شده‌اند که "حداقل مایحتاج بیولوژیکی، روانی و فرهنگی" کارگر ایرانی در مقایسه با متوسط قیمت‌های بین المللی مثلا از "حداقل مایحتاج بیولوژیکی، روانی و فرهنگی" کارگر سوئدی ارزان‌تر باشد.

این که ارزش متوسط بازتولید نیروی کار کارگر ایرانی کمتر از ارزش متوسط بازتولید نیروی کار کارگر سوئدی یا آلمانی می‌باشد، البته مطلب غیر قابل انکاری است، اما دلیل این امر را نمی‌توان به وجود سرکوب سیاسی و اختناق تقلیل داد. این واقعیت را ـ که نیازهای

مادی کارگر کشورهای سرمایه‌داری عقب مانده (غذا ـ پوشاك ـ مسکن) و انتظارات اجتماعی‌اش (بهداشت ـ تعلیم و تربیت ـ تامین آتیه و غیره)، به مراتب کمتر از همردیفش در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است ـ نمی‌توان صرفا با اختناق سیاسی توضیح داد. تفاوت بین ارزش‌های متوسط نیروی کار در این دو جامعه سرمایه‌داری (یکی پیشرفته و دیگری عقب مانده) بخشا بیان دو سطح انتظار از زندگی ـ که این خود زائیده دو پراتیك متفاوت زندگی ـ است: کارگری که در محرومیت و ستم رشد کرده، از بهداشت، تعلیم و تربیت و تامین اجتماعی بی بهره بوده، عجیب نیست که با توجه به تجربه زندگی و میزان شناخت و آگاهی‌اش، خواسته‌ها و نیازهای محقرتری ـ در مقام مقایسه با کارگر جامعه پیشرفته ـ را در سر بپروراند. تجربه زندگی کارگر جامعه پیشرفته و تمتع‌اش از امکانات مادی، فرهنگی و اجتماعی بهتر، "حداقل"هائی را برای زندگی می‌طلبند که فراتر از "حداقل"های کارگر کشور عقب مانده‌اند. این امر بیش از این که به سرکوب سیاسی مربوط باشد، به عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه‌داری "تحت سلطه" نسبت به جامعه سرمایه‌داری متروپل مربوط می‌شود. عقب ماندگی‌ای که سرکوب سیاسی و اختناق فقط یکی از مولفه‌های آنست. دلائل تاریخی این عقب ماندگی ـ که در تاریخ گذشته این جوامع و میزان رشد سرمایه‌داری در آنها ریشه دارد ـ و ابعاد مختلف آن، به مراتب عمیق‌تر از مقوله سرکوب سیاسی است. مثلا در زمینه تغذیه و بهداشت: دسترسی بیشتر به مواد غذائی و آشنائی و تا حدودی دسترسی به بهداشت عمومی در جامعه پیشرفته سرمایه‌داری هم سلامت کارگر و هم انتظارات بهداشتی او را بالا می‌برد. برعکس، در کشور عقب مانده، فقر، عدم آگاهی و عدم دسترسی به بهداشت عمومی، انتظارات بهداشتی کارگران را در حد دسترسی به چند قرص (و توسل به خدا) محدود می‌کند. در **چارچوب مناسبات سرمایه‌داری**، شرط لازم (**و نه کافی**)، بالا رفتن ارزش متوسط نیروی کار کارگران کشورهای

www.iran-archive.com

عقب مانده به سطح ارزش متوسط نیروی کار کارگر کشورهای پیشرفته، رشد مناسبات سرمایه‌داری، گسترده‌تر و سودآورتر شدن آن است. می‌گوئیم لازم و نه کافی زیرا که رشد سرمایه‌داری فقط امکان ـ پتانسیل ـ بالا رفتن حداقل سطح زندگی و معیشت را فراهم می‌کند: آنچه می‌تواند ضامن تحقق چنین افزایشی باشد، رشد آگاهی، مبارزات و تشکل کارگران است. با تکیه بر همین واقعیت است که برخی از جریانات چپ، از قبیل شورای متحد چپ و امثالهم ـ که انقلاب سوسیالیستی در کشور عقب مانده‌ای چون ایران را غیر ممکن می‌دانند ـ، عملا و صریحا راه حل رشد سرمایه‌دارانه را تبلیغ می‌کنند. بزعم اینان، رشد سرمایه‌داری بهمراه دموکراسی بورژوائی ـ یعنی **عدم سرکوب آشکار سیاسی** ـ، موجبات رشد امکانات اقتصادی و آگاهی سیاسی طبقه کارگر را فراهم می‌کند. این نظریه بعقیده ما نظریه‌ای **راست** اما حداقل این که منسجم است. رفقای "حزب کمونیست" البته از ورای شعارهای پر طمطراق ابراز می‌کنند که به هیچوجه خواستار رشد سرمایه‌داری و استقرار دموکراسی بورژوائی در ایران نیستند، اما متاسفانه نتیجه منطقی نظرشان عملا راه حلی جز رشد سرمایه‌دارانه ایران را ارائه نمی‌دهد. این تفکر رفقا که سرکوب **عامل** پائین بودن ارزش نیروی کار و نتیجتا تضعیف دستگاه‌های سرکوب در سرمایه‌داری عقب مانده ایران موجب جهش ارزش نیروی کار کارگر ایرانی است، در عمل راه حلی جز راه حل رشد سرمایه‌داری ایران در محیطی دموکراتیک را ارائه نمی‌دهد! این مسئله زمانی آشکارتر می‌شود که درک حزب کمونیست امک از انقلاب دموکراتیک را نیز در نظر بگیریم. این "حزب"، به انقلاب دموکراتیکی معتقد است که به گفته خود محتوای آن **نفی مناسبات سرمایه‌داری** نیست:

"همانطور که در متون گذشته خود توضیح داده‌ایم، به اعتقاد ما

انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمی‌تواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد. انقلاب حاضر نمی‌تواند **نابودی سرمایه‌داری** را در دستور بلافصل خود داشته باشد" ("بحثی درباره محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران"، ص ٤، امک، تاکیدها از ماست).

بنابراین، در فردای انقلاب دموکراتیکِ امک، مناسبات سرمایه‌داری همچنان برجا خواهد ماند، اما امک پیروزمند در این انقلاب، شرایط دموکراتیک را برای کارگران فراهم می‌آورد و سرمایه‌داران را وادار می‌سازد تا امکانات معیشتی، رفاهی و فرهنگی کارگران را بالا ببرند، خلاصه‌این که "نیروی کار" را گران‌تر بخرند و در یک کلام، حکومت دموکراتیک امک موجبات بالا رفتن ارزش نیروی کار را فراهم می‌آورد. اما این افزایش مخارج نیروی کار کارگر ایرانی به خرج چه کسانی انجام می‌شود؟ طبیعتا در وهله اول از سود سرمایه‌داران کسب می‌گردد. سرمایه‌داری عقب مانده ایرانی، بازدهی تولید پائین در مقیاس جهانی، زمانی که به پرداخت دستمزدهائی معادل با متوسط دستمزدهای سطح جهانی مجبور می‌گردد، نرخ سود کمتری از نرخ متوسط سود جهانی کسب خواهد کرد. در این صورت، سرمایه‌داران یا جُل و پلاس خود را جمع خواهند کرد و بتدریج صحنه را خالی خواهند گذاشت (که نتیجه عملی آن از بین رفتن همان امکانات تولیدی عقب مانده و یا انتقال آن به دولت امک است)، و یا با گرفتن **کمک سرمایه‌ای** و تضمین‌های لازم از دولت امک، به نو کردن سیستم تولیدی، به بالا بردن نسبت ارگانیک سرمایه دست خواهند زد و از این طریق بارآوری کار را بالا خواهند برد، استثمار طبقه کارگر را تشدید خواهند کرد و در نتیجه به کسب آن ارزش اضافی خواهند پرداخت که بتواند سود مناسبی را برایشان فراهم آورد. در حالت دوم، این دولت امک است که عملا مخارج سرمایه‌ای مدرنیزه کردن امکانات تولیدی متعلق به سرمایه‌داران را می‌پردازد، یعنی موجبات رشد سرمایه‌داری از طریق تزریق سرمایه در بخش خصوصی را

www.iran-archive.com

فراهم می‌آورد (که این سیاست حتی اگر عملی و ممکن باشد ـ که خود جای بحث بسیار دارد ـ عملا چیزی جز اعمال سیاست تقویت سرمایه‌داری داخلی و سودآور و بهره‌ور کردن آن نیست)، سیاستی که اعمال و تداومش ماهیت بورژوائی دولت حاکم را نیز بر ملا خواهد کرد. این راه حل، یعنی دولتی کردن امکانات تولیدی، خرابه‌ای که سرمایه‌داران بر جا خواهند گذاشت، دولت امك را وادار خواهد کرد که قول و قرارها و وعده‌های داده شده به کارگران را پس بگیرد (چرا که با صنایع عقب مانده نمی‌توانند این وعده‌ها را متحقق کنند)، ساعات کار را طولانی‌تر کند و بسیاری از امتیازات کارگری را از بین ببرد. یعنی در یك کلام، قول و قرارهای قبلی را نفی کند و چه بسا، برای سرکوب کارگرانی که تحقق وعده‌های قبلی را خواستار شوند نیروی قهر را نیز بکار برد. در عین حال، زمینه‌های گرفتن کمك از "برادران بزرگ" و یا استفاده از سرمایه‌گذاری‌های مشترك با شرکت‌های غربی نیز آماده خواهد شد. خلاصه کنیم، رفقای امك که سرکوب و دیکتاتوری را عامل اصلی پائین بودن "ارزش نیروی کار" در ایران می‌دانند، بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیك‌شان یا با سیاست رشد سرمایه‌داری داخلی، سرکوب را تخفیف می‌دهند و موجبات ارتقاء سطح معیشت و زندگی کارگران را فراهم می‌آورند، و یا با دولتی کردن وسائل تولید در مرحله "انقلاب دموکراتیك"شان، به استثمار مستقیم طبقه کارگر ـ البته "استثمار خلقی" این طبقه ـ می‌پردازند که لازمه و نتیجه آن نیز اعمالِ کمی سرکوب، "خلقی" برای پائین آوردن انتظارات این طبقه از انقلاب دموکراتیك است. از پوپولیسم مائوئیستی بیش از این نیز نباید انتظار داشت.

ادامه دارد

کورش رحمانی

www.iran-archive.com

توضیحات:

۱ـ "بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیك سازمان مجاهدین خلق" که بعد از تصفیه داخلی سازمان مجاهدین خلق از عناصر مسلمان و اعدام چند تن منجمله شریف واقفی توسط گروه تقی شهرام، انتشار یافت. این "بیانیه"، در واقع رساله تئوریك مجاهدین "مارکسیست" بشمار می‌رفت.

۲ـ یك استثناء مهم سازمان چریك‌های فدائی خلق بود که نظراتش بنا بر این که چه گرایشی در رهبری قرار داشت کاملا تغییر می‌کرد. طیف نظرات سیاسی این سازمان از یکطرف به احمدزاده و پویان متصل می‌شد و از طرف دیگر به جزنی.

۳ـ تئوری "سه جهانی" مبنای نظری سیاست خارجی چین در نیمه دوم دهه ۶۰ و دهه ۷۰ بود. بر مبنای این نظریه، جهان به سه بخش تقسیم شده: دو ابر قدرت سرمایه‌داری امریکا و شوروی (جهان اول)، اروپا و ژاپن (جهان دوم) و باقیمانده، جهان سوم را تشکیل می‌دادند. با استفاده از مفاهیم تضاد عمده و تضاد اصلی، مائو تسه دون و تئوریسین‌های حزب کمونیست چین، ابتدا از لزوم وحدت جهان سوم و جهان دوم بر ضد جهان اول سخن می‌راندند و سپس با تکیه به رشد یابندگی امپریالیسم شوروی در مقایسه با افول امپریالیسم امریکا، همکاری با امریکا بر ضد شوروی را تجویز می‌کردند. بر مبنای همین تئوری سه جهان بود که از نظر چین، شاه و امثال او به مبارزین ضد امپریالیست اوپك تبدیل می‌شدند. برای توضیح مفصل این تئوری به "نشریات سازمان انقلابی حزب توده ایران" و "اتحادیه کمونیست‌های ایران" در سال‌های ۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۰ رجوع کنید.

۴ـ برای توضیح بیشتر در این مورد و نقدهای منتشره در این باره از جانب ما مراجعه کنید به زیر نویس شماره ۱۲ مدخلی بر مباحث با عنوان "حزب کمونیست ایران" یا "حزب کمونیست" امك؟، "اندیشه رهائی"، شماره ۳ و ۴، اسفند ۶۳، صفحات ۱۴۰ ـ ۱۲۹.

۵ـ البته آقای حکمت، این "نماینده" صدیق پرولتاریا، برای اثبات بورژوائی بودن نظرات سازمان وحدت کمونیستی، یك تقلب "پرولتری" نیز در آوردن نقل قول از اندیشه رهائی انجام می‌دهد. وی نقل قول را

(در صفحه ۱۵۲ نشریه بسوی سوسیالیسم، شماره ۲) بدین ترتیب مثله می‌کند:

"... همچنین پائین بودن بارآوری کار ... چه از نظر سطح پائین تکنیك و چه از نظر درجه نازل تخصص کارگران ((واقعا معذرت می‌خواهیم)) امکان پائین آوردن زمان کار لازم و بالا بردن درجه استثمار به مفهوم علمی کلمه ((مبادا فکر بد بکنید، صحبت سر مفهوم **علمی** کلمه است)) را نمی‌دهد. **بعبارت دیگر سرکوب مشخصه ماهوی سرمایه‌داری دفرمه و عقب مانده کشورهائی نظیر ایران است**" (تاکیدها ونیز مطالب داخل (( )) از آقای حکمت است).

مقایسه این "نقل قول" با آنچه بطور واقعی در اندیشه رهائی، شماره ۲، صفحات ۲۷ ـ ۲۶ نقل شده (که ما بخشی از آن را در متن مقاله حاضر آورده‌ایم)، دو تقلب آقای حکمت را آشکار می‌کند:

اولا: ما ضمن **مقایسه** بارآوری کار در کشورهای پیرامون با بارآوری کار در کشورهای متروپل، به پائین بودن آن در کشورهای پیرامون نسبت به کشورهای پیشرفته اشاره کردیم. همچنین ما پائین بودن نرخ استثمار در کشورهای پیرامون در قیاس با کشورهای متروپل را مورد توجه قرار دادیم. آقای حکمت با حذف بخش مقایسه‌ای نقل قول، این تصور را پیش می‌آورد که گویا ما گفته‌ایم که کارگر ایرانی **کم** و یا به **اندازه کافی استثمار** نمی‌شود و خواهان استثمار بیشتر او هستیم!! ملاحظه می‌فرمائید که تقلبی "کوچك" چه منافع تبلیغاتی بزرگی برای "رهبر" پرولتاریا دارد.

ثانیا: در متن اصلی نقل قول به جمله ماقبل آخر ("از این زاویه ... اهرم سرکوب را بکار می‌اندازد") روشن می‌کرد که ما از زاویه اقتصادی، یکی از دلایل ـ و نه تمامی دلایل ـ ماهیت سرکوبگرانه سرمایه‌داری ایران را عقب ماندگی این سرمایه‌داری دانسته‌ایم. آقای حکمت با حذف این جمله، این تصور را بوجود آورده‌اند که ما تنها دلیل وجود سرکوب را پائین بودن نرخ استثمار می‌دانیم و نتیجتا، بعنوان راه حل مسئله دموکراسی در ایران بالابردن نرخ استثمار را پیشنهاد می‌کنیم. واقعا که دست مریزاد آقای حکمت! "مجاهدین مارکسیست" هم این چنین تقلب نمی‌کردند!

www.iran-archive.com

۶ـ در "نظری به تئوری مارکسیستی بحران، استنتاجاتی در مورد سرمایه‌داری وابسته"، امك پائین بودن نسبت ارگانیك سرمایه در کشورهای تحت سلطه را تذکر می‌دهد اما به تاثیر منفی این امر بر نرخ استثمار در این کشورها نمی‌پردازد. برعکس، به "بالا بودن نرخ استثمار" تکیه می کند و آن را صرفا از ارزانی نیروی کار ناشی می‌داند. بنظر می‌رسد که در این فاصله ـ در فاصله نگارش آن مقاله و مقاله "اقتصادیات وحدت کمونیستی ..." ـ، آقای حکمت تا حدودی به ربط بین نسبت ارگانیك سرمایه، سطح فنی وسائل تولید، و نرخ استثمار آشنا شده است. البته حکم اصلی (بالا بودن نرخ استثمار) همچنان تغییری نکرده، فقط یك وجه ممیزه ـ در جهت معکوس ـ به آن اضافه شده که بصورت: بالا بودن "نرخ استثمار **علی‌رغم** سطح فنی نازل" خود را در نوشته ایشان نشان می‌دهد. تاکید بروی واژه علی‌رغم از آقای حکمت است که تاکیدیست بر کشف‌الشهود جدید ایشان در زمینه یك مقوله شناخته شده ادبیات مارکسیستی. خیال نکنید که آقای حکمت نمی‌داند، ولی ("**علی‌رغم** سطح فنی نازل") مرغ ایشان همچنان یك پا دارد!

۷ـ در کل تولید اجتماعی، علاوه بر ارزش تولید شده توسط کارگران، باید ارزش تولید شده توسط تولید کنندگان مستقیم (کسانی که کارگری را برای تولید به مزدوری نمی‌گیرند بخصوص دهقانان مستقل و غیره) را اضافه کرد. پس کل تولید اجتماعی در واقع کمی بیشتر از کل ارزش تولید شده کارگری است.

۸ ـ در یادداشت‌های مقاله "شورای ملی مقاومت، تنها آلترناتیو دموکراتیك؟" (اندیشه رهائی ۲)، که مورد نقد آقای حکمت قرار گرفته، جدولی در مورد اشتغال نیروی کار در ایران عرضه شده است. بر مبنای این جدول، در سال ۱۹۷۷، جمعا ۷/۳۲۵/۰۰۰ نفر در کشاورزی، صنایع و معادن نفت و ساختمان اشتغال داشتند. بخش کشاورزی و ساختمان که از نظر فنی و درجه مکانیزاسیون و بارآوری کار بسیار پائین هستند جمعا ۴/۷۸۰/۰۰۰ نفر یعنی بیش از ۶۵٪ کل را شامل می‌شده است. از ۲/۵۵۵/۰۰۰ نفر باقیمانده، ۵۵/۰۰۰ نفر، یعنی کمتر از یك درصد کل جمعیت شاغل در صنایع نفت ـ که از تکنیك نسبتا پیشرفته‌ای برخوردار بوده‌اند ـ کار می‌کرده‌اند. ۲/۵۰۰/۰۰۰ نفر در صنایع، معادن و صنایع دستی مشغول به کار بوده‌اند. با توجه باین که بخش قابل توجهی از این عده نیز در صنایع دستی، مانو فاکتوری و کارگاهی

اشتغال داشته‌اند، روشن است که متوسط بارآوری کار، که از امتزاج متوسط بارآوری کار در کشاورزی، ساختمان، نفت و صنایع و معادن و غیره ـ با توجه به جمعیت شاغل در هر بخش ـ، بدست می‌آید، نسبت به کشورهای پیشرفته بسیار نازل است.

۹ـ در واقع "حزب کمونیست" برای اثبات ادعایش باید با مطالعه آماری نسبت S/V (نرخ استثمار) مستقیما نشان دهد که این نسبت در کشورهای پیرامون ـ و بخصوص در ایران ـ بطور **سیستماتیک** بالاتر از کشورهای متروپل بوده است. البته ما واقفیم که چنین تحقیقی بسیار مشکل است. اولا کسب آمار کافی و قابل اطمینان کاری بس دشوار است. ثانیا حتی اگر این آمار نیز بدست آید، از آنجائی که مقولات آماری عمدتا مقولات اقتصاد بورژوائی هستند، تبدیل آن‌ها به مقولات مارکسیستی (چون S و V و غیره) امری بسیار پیچیده است و احتیاج به انواع تخمین‌ها و استفاده از متدهای اقتصاد سنجی دارد. راه حل ساده‌تر ـ و البته بسیار تقریبی ـ بررسی نسبت شاخص بارآوری کار به شاخص دستمزدها و نشان دادن اینست که این نسبت در کشورهای پیرامون بطور سیستماتیک بالاتر از کشورهای پیشرفته بوده است.

۱۰ـ مارکس، کاپیتال، جلد اول، ترجمه انگلیسی، ص ۷۸٤:

CAPITAL, Volume One, Translated by Ben FOWKES, VINTAGE Books,1977.

۱۱ـ قطعا رفقای "حزب کمونیست"، زمانی که بحث بر سر تعریف مفاهیم مارکسیستی باشد، "نیروی کار" را بعنوان کالائی که در بازار مبادله می‌شود قبول دارند. اما زمانی که پای استفاده از مفهوم "نیروی کار" و کار برد آن در تحلیل پیش می‌آید، به درک پوپولیستی خود در مورد کار و "نیروی کار" عقب نشینی می‌کنند و **ارزائی** نیروی کار را بعنوان خصلتی دائمی برای آن (یعنی کالائی که در بازار مبادله می‌شود) ارائه می‌دهند.

www.iran-archive.com

www.iranarchive.com

من دردِ مشترکم
مرا فریادکن

متن زیر،خطابه‌ای‌است که شاملو برای ایراد در« کنگرهٔ نویسندگان آلمان » (اینترلیت) تهیه کرده بود ، اما کنگره با ایراد آن موافقت نکرد . شاملو این خطابه را در شب شعری که با حضور چند هزار تن از ایرانیان علاقه مند آثارش درشهر «گیسن» (در آلمان فدرال) تشکیل شده بود ، ایرادکرد :

آقای رئیس، خانم ها، آقایان!

اجازه بدهید نخست سپاس بی دریغم را با فشردن صمیمانهٔ دست هایی که چنین با نگرانی از پشت حصارهای رفاه و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کنم و آنگاه ، پیش از سخن گفتن از مسائل جهان سوم ، به حضور هولناك واپس

ماندگی فرهنگی، جهل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیهٔ شهرهای بزرگ سراسر جهان اشاره کنم که به ویژه ترم "جهان سوم" را مخدوش می کند. یعنی بر میلیون ها نفر انسان تیره روزی انگشت بگذارم که درون لوله های سیمانی، زیر پل ها، در حلبی آبادها یا به سادگی در حاشیهٔ خیابان ها می لولند و از آفتاب سوزان و باران بی برکت پناهی می جویند. انسان هایی که جفتگیری می کنند، می زایند، و کودکان شان را در باتلاقی از لجن و مگس رها می کنند، تا اگر نمیرند، نسل بی سرپناهان را از انقراض رهایی بخشند. براستی کی می تواند بگوید انسان هایی که فی المثل در سان ست پارك، در قلب نیویورك ثروتمند، از گرسنگی مداوم رنج می برند، مردم جهان چندم اند؟

بجز اینان، حدود یك چهارم از جمعیت پنج میلیاردی سیارهٔ ما در نقاطی زندگی می کنند که حتی از ابتدایی ترین شرایط یك زندگی بخور و نمیر هم محرومند. از ذکر آمارها چشم می پوشم و به همین قدر اکتفا می کنم که بگویم: ما نظام موجود جهان را برای ابداعات هنری و توسعهٔ دانش و بینش آدمی انگیزه یی سخت نیرومند می شناسیم، گیرم تنها در جهت امحاء آن: یعنی در جهت تنها هدفی که تلاش ادبی و شعری این عصر وحشت و گرسنگی را توجیه می کند.

در نظام موجود جهان، فرهنگ انسانی اعتلا نمی یابد. به عبارت دیگر: مجموعهٔ تلقیات، منش ها، پیوندهای مرئی و نامرئی میان مردمان و بیان عواطف و احساسات و دردهای فردی و گروهی نمی تواند، آنچنان که شایستهٔ دستاوردهای مادی انسان است، برای همگان آگاهی دهنده، غنی و سرشار از تعهد متقابل باشد. در گردش مهار شدهٔ روزگارما، که زمام آن را قدرتمندان اقتصادی، سیاستمداران حرفه یی، فرماندهان نظامی و آدمخواران امنیتی به دست دارند، تمامی ارزش های مادی و تجهیزات و تاسیسات تولیدی و اطلاعاتی و خدماتی یی که آدمیان آفریده اند، از دسترس انسان های تحت سلطه به دور مانده است. ما، در سرزمین های عقب مانده و کم توسعه، آشکارا می بینیم که حاصل کار انسان ها به صورت سودهای کلان از دسترس آنان خارج می شود تا در بازگردشِ خود، ابزارهای سلطهٔ وسیع تر و کارآمدتری فراهم آورد. و بدین سان، در برابر یکپارچگی فزایندهٔ سرمایه در سطح جهانی، یکپارچگی انسان هایی که علیه موانع رشد خود، نیروی ذخیرهٔ عظیمی در آستین دارند، خنثی می شود.

تصور این نکته که: مشیتی مرموز، هر قلمروی از سطح زمین را به پادشاهی بخشیده؛ آنقدرها هم کودکانه تر از این تصور نیست که: هر کشوری جداگانه مسئول رشد یا واپس ماندگی خویش است. با قبول این حکم از پیش صادر شده، جهان به مثابه جنگ رقابتی تصویر می شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و

www.iran-archive.com

تاز پردازد، بچاپد، بروبد، بیندوزد، صادر کند، بازارها را به هزار مکر و کید بقاپد و شعب واحدهای خود را در سراسر جهان برقرار کند. ـ اگر چنین باشد، جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را بر عهده می گیرد که نه جهانشمول است و نه لازم الاجرا. در آن صورت، دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانیِ خیرخواهانه یی است که حتی می تواند در همین پیام سادهٔ " جهان سوم: جهان ما " نیز مستتر باشد.

باری، جهان عرصهٔ رقابت ها هست، اما نه در میان همهٔ مردم و برای همهٔ هدف ها. رقابت را واحدهای تولیدی و بخصوص فراملیتی هایی دنبال می کنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از پیشتازان شان از هزار میلیارد دلار نیز فراتر می رود؛ یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشور من زامبیا، کشور من شیلی، کشور من بلغارستان، کشور من بنگلادش، و حتی کشور من ایران که، تازه به دلیل منابع سرشار نفت و گازش، از داراترین کشورهای جهان سوم به شمار است. رقابت جهانی، به جهان سوم که می رسد، رقابتی می شود سلطه جویانه و بهره کشانه؛ هرچند که در ترازویی نامیزان، ارزش های مادیِ به دست آمده از این جهان، از ارزش های مادیِ جهان پیشرفته سهم کمتری دارد. کشور شیلی، به مثابه تولید کنندهٔ بخش اعظم مس جهان، در سال بیش از یك میلیون تن مس به کشورهای صنعتی ـ به ویژه ایالات متحد و ژاپن و آلمان و انگلیس ـ صادر می کند، و با این حال، دستمزد کارگران بخش تصفیهٔ مواد معدنیِ خودِ شیلی، در حدود یك دهم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحد است. و در حالی که واردات شیلی از این کشورها، در همین دههٔ حاضر، با افزایش قیمتی در حدود دو برابر رو به رو بوده که سال به سال هم فزونی می گیرد، در بازار مس صادراتی رکود مرگباری حاکم است که به سال ۱۹۷۲، زیر چشم همهٔ ما، با توطئهٔ سرمایه داری انحصاری جهان و خونتای شیلی به رهبری آی تی تی ـ پینوشه برقرار شد. مردم شیلی، که با جان و خون شان چرخ صنعت عالم را می گردانند، هرسال به نفع انحصارهای جهانی، ارزش بیشتری را از دست می دهند. شاخص این معادلهٔ مایوس کننده، ترازوی ابلیس است.

آنچه از منابع کشورهای ما به اصطلاح جهان سوم بیرون می رود؛ آنچه تلاش کارگران ما در واحدهای فراملیتی نصیب آن ها می کند؛ آنچه از بازارهای ما به جیب صادر و وارد کنندگان می رود؛ و آنچه از خزانهٔ دولت های دست نشانده یا ماجراجو یا ارتجاعی به کیسهٔ سلاح فروشان بین المللی سرازیر می شود؛ همه برای ادامهٔ حیات اقتصادی قدرت های موجود اهمیتی اکسیژنی دارد. در غرب و شرق می گویند: " جای بسی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگی جهانی روی نداده! " ـ چه رقاهتی! در تمام این مدت، جنگ های بی شکوهِ بی حاصلی خاك بسیاری از کشورهای جهان را به

توبره کرده است. جنگ کشورهای جهان سوم، البته که جنگ آن کشورها نیست. آن ها جنگ شان را به جهان سوم منتقل می کنند. کارخانه های سلاح سازی به برکت چه چیز می گردد؟ و مگر جز این است که اگر این جنگ ها نباشد، می باید در این کارخانه ها را گل بگیرند؟ عواید جهان سوم، چرا باید به جای سرمایه گذاری در قلمروهایی که حاصلش رفاه و سربلندی آدمی است، صرف خرید وسایل کشتار ستمکشانی بشود که در آینه تصویری دقیقاً مشابه خود ما دارند؟

اما در مقابل سلطه جویی غربِ صنعتی، اردوگاه جهان دیگر، بلوک شرقِ پیشرفته هم، حتی اگر بپذیریم که به گونه یی واکنشی، به تسلیح تا بن دندان و حضورهای نامرجه و کودتاهای به ظاهر انقلاب و بهره برداری و ارعابگری دست زده است، حاصل جمعِ عملکرد جهانی آن برای ما تا به امروز جز یأس حاصلی به بار نیاورده. البته هنوز پیشبینی نمی توان کرد که تحولات ظاهراً همه جانبهٔ موسوم به پره استرویکای چند سال اخیرِ این اردوگاه را چه آینده یی انتظار می کشد و اردوگاه عقب ماندگی و گرسنگی را از آن چه نصیبی خواهد بود. حقیقت این است که تا به امروز، علی رغم شعارهای انساندوستانه یا تعارفات دیپلماتیک، در هر کجا که دو جهانِ رقیب توانسته اند بهره یی مادی یا سیاسی به دست آرند، اول به آن اندیشیده اند، بعد به چیزهای مستحبی که به ظاهر اخلاقی و انسانی است و گرچه ضرورتش را حتمی و حیاتی جلوه داده اند، آنچه نصیب ما بردگان قرن بیستم کرده اند، آب نبات چوبی ارزان بهایی هم نبوده است؛ و حقیقت بارزتر این که: شکمِ امروزِ گرسنگی، با نانِ فردا سیر نمی شود.

سرمایه ها، که روزی در جریانِ رقابتی خرد کننده در کمین دریدن یکدیگر بودند، امروز در سطح جهان، برادرانه در یکدیگر ادغام می شوند و گسترش می یابند؛ اما به هر تقدیر، همین که پای ملل تحت سلطه به میان آید، حتی اگر شده به یاری ارتش مزدوران، در این کشورها شکلبندی های اجتماعیِ ویژه و فشارهای سیاسی حسابشده یی پدید می آورند که بیان کنندهٔ روابطی ناگزیر، یکطرفه، و از بالا به پایین با خودِ آن قدرت ها است. وابستگیِ حتی به ظاهر دموکراتیکی می سازند که اگر هم با باز بودن نسبیِ دست و پای حاکمیت های دست نشانده و ارتجاعی و دولت های علاقه مند به شلتاق و ایجاد تشتت و بحران همراه باشد، باز چیزی است سوای آن وابستگی که، به دلایل آشکار، میان خودِ آن متروپل ها وجود دارد و ما در باشگاه نمایشی شان اعضایی بیقدر و بیگانه ایم.

بدین سان، ما، بینش مان را از فقر و بی عدالتی نظام حاکم بر کل جهان هنگامی می توانیم ارائه کنیم که اصطلاح " جهان سوم " را دربست کنار بگذاریم. نه! چیزی به نام

جهان سوم، به معنی جهان مجزایی که نتوانسته است گلیمش را از سیلاب به در کشد، وجود ندارد. فرهنگ جهانی مجموعهٔ تمامی فرهنگ ها است، اما اگر امروز سهم کشورهای موسوم به جهان سوم در این مجموعه کافی نیست، یکی به دلیل فقر اقتصادی است، دیگر به این دلیل بسیار ساده که اصولاً زیر سلطهٔ سیاسی سرمایه های جهانی و فشار حکومت های دست نشاندهٔ آن ها، در یك کلام، فقط عنصر ارتجاعی فرهنگ بومی رشد می کند. من در این بابِ بخصوص، مثال تاریخی بسیار جالبی دارم: ما با دریغ و تاسفی عمیق شورشی را به خاطر می آوریم که به سال ۱۸۵۷ در هند به راه افتاد و حتی ارتش هندیِ انگلیس (شامل افراد هندو و مسلمان) نیز به آن پیوست و شورش به قیامی مسلحانه مبدل شد، اما انگیزهٔ شورش نه استقلال طلبی بود، نه بیداد فقر و مرض و گرسنگی، نه چریده شدن هند تا مغز استخوان و نه هیچ معارضهٔ غرور انگیز و انسانی دیگر. قیام مسلحانه یی که سه سال تمام کار به دستِ استعمار انگلیس داد و هند را به خون کشید، علتش فقط این رهن غیر قابل تحمل برد که روغن تفنگ های «انفیلد» ارتشِ هندیِ انگلیس با مخلوطی از چربی گاو مقدس هندوها و خوك نجس مسلمان ها ساخته شده و آسمان را به زمین آورده بود !

دریغا که فقر، چه به آسانی، احتشامِ فضیلت است !

به جای چیزی به نام جهان سوم، پاره یی از جهانِ یگانهٔ ما پدیدار است که نظام نارسا و سراسر تضاد موجود، بخش کوچکی از آن را در مدار توسعهٔ وابسته به مراکز تراکم سرمایه قرار می دهد و بخش هایی از آن را به زباله دان جهان پیشرفته مبدل می کند و انبوهی از مردم سیاره را در برهوت عقب ماندگی به حال خود می گذارد.

حتی اگر با توهمی کودکانه، افزایش باسوادان را برای توسعهٔ فرهنگ دست کم زمینه یی تلقی بتوان کرد، بهره کشی از انسان چه جایی برای آن باقی می گذارد؟ ما، برای آن که بیهوده در برهوتی بی مخاطب فریاد نکشیده باشیم، نیازمند رشد آگاهی ها هستیم، گیوم کار به جایی کشیده است که دیگر امروز لازمهٔ چنین رشدی تنها در امکانات برنامه ریزی شدهٔ حاکمیت ها است؛ اما آن حاکمیت ها ـ که بنا بر خصلت خود فقط می کوشند توده ها را هرچه ناآگاه تر نگه دارند تا بشود با ادعاهای فریبکارانه افسون شان کرد ـ و به ناچار با چسباندن انگ جاسوس اجنبی و خرابکار، دست مخالفان بیدار دلِ خود را کوتاه می کنند و اجازهٔ هیچ گونه اظهار نظرِ معطوف به نقد و تردید را نمی دهند، چه گونه ممکن است به رشد فرصت دهند تا در سایهٔ آزادی، آن هم آزادی لایه های متعهد اجتماعی، سر از میان میله های سیاهچالش بیرون کشد؟

اگر توسعهٔ دانش و هنرِ ناقدانه، ذهن توده ها را از قالب های خرافی یا جمودهای

www.iran-archive.com

القایی فکری می رهاند و فرهنگ فرزانگان را اعتلا می بخشد، با حضور چهار چشمیِ دولت هایی که همهٔ مجاهده شان در طریق دور نگه داشتن مردم از پی بردن به واقعیات خلاصه می شود، چه امیدی برای رستگاری باقی می ماند؟ دل سپردن به امید تلاش و کوشش دلسوزانه از سوی حکومت ها، حاصلی جز افزایش فاصلهٔ عقب ماندگی ندارد.

ولی ناگزیرم، با دریغ بسیار، این واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار دور باطل طلسم گونه یی شده ایم. من درست سی و چهار سال پیش از این در شعری نوشته ام:

... و مردی که اکنون با دیوارهای اتاقش آوار آخرین را انتظار می کشد
از پنجرهٔ کوتاه کلبه به سپیداری خشک نظر می دوزد:
سپیدار خشکی که مرغی سیاه بر آن آشیان کرده است.
و مردی که روز همه روز از پس دریچه های حماسه اش نگران کوچه بود
اکنون با خود می گوید:
ـ «اگر سپیدار من بشکفد مرغ سیا پرواز خواهد کرد.
ـ «اگر مرغ سیا بگذرد سپیدار من خواهد شکفت!

می خواهم بگویم: تا آن زمان که جهل هست، فقر نیز هست؛ و تا فقر برجاست، جهالت نیز باقی است. اما جهالت ـ چه به معنای خاص باشد، چه به معنای ناآگاهی مادرزاد، چه به معنای قرار گرفتن در معرض تحمیق و مغزشویی باشد برای رو برتافتنِ داوطلبانهٔ خلق از معبدِ دانش بشری به شوقِ بر خاک افتادن در برابر بت های عتیقِ خرافه و همچشمی در تعصباتِ کورکورانه ـ بی گمان پس از روبیده شدن فقر نیز باقی خواهد ماند ... اشاعهٔ دانش و ارتقای فرهنگ برای آزادی بخشیدن به انسان ها، دست کم برای ما، که علی رغم سوز دل مان از مصائب بهره کشی و ظلم جهانی و علی رغم دوری مان از امکانات، هنوز می تواند امیدی باشد به فردایی، خود به قدر سرسختی در برابر نظام موجود ارزشمند است. نمی توان برای نجات انسان، در انتظار آن روز موعود نشست که انقلاب جهانی همهٔ بنیان های بهره کشی و تحمیق مردم به خاطر بیماریِ سلطه جویی های فردی یا گروهی را از میان برده باشد. اگر به جزم اندیشی یا خوشخیالی دچار نیامده باشیم، می پذیریم که هر مبارزهٔ اجتماعی در راستای یگانگی و رهایی بشری، جزئی از یک انقلاب جهانی است که خود تبلور تمامی تلاش های طولانی انسان عصر ما خواهد بود.

برای ما روشنفکران این کشورها ـ که هیچ چیز برای خود نمی خواهیم ـ حتی فرصت ایجاد دیالوگی با لایه های توده باقی نگذاشته اند دولت هامان ما را عوامل دست

www.iran-archive.com

نشانده و دشمنان سلامت فکری توده های مردم می خوانند؛ و در حالی که می کوشند توده های پشتِ دیوار نگه داشته شده ما را از خاطر ببرند، بیناترها چشم به ما دوخته اند. و ما نه می توانیم و نه مجازیم و نه موثر می دانیم که بدون یاری های بنیانی و دگرگون شدنِ سامان و ساختارِ زندگی مردم، حضور خود را با بهره جویی از سمبولیسمی معماگونه اعلام کنیم و دل توده ها را با ارائهٔ آثاری فاقد صراحت خوش داریم.

من به معجزه، در آن مفهوم که اهل ایمان معتقدند، اعتقادی ندارم؛ اما باکم نیست که این جا در حضور شما همدردان جهانی، مشکل مان را با این عبارت غم انگیز بیان کنم که: روشنفکر جهان سوم باید معجزه بی صورت دهد و در کرهٔ غیر ممکن ها تونلی بزند.

متشکرم.

www.iran-archive.com

به نقل از: "فصل کتاب"، سال اول شماره ۲ و ۳، تابستان و پائیز ۱۳۶۷، صفحات ۱۸۲ ـ ۱۷۷.

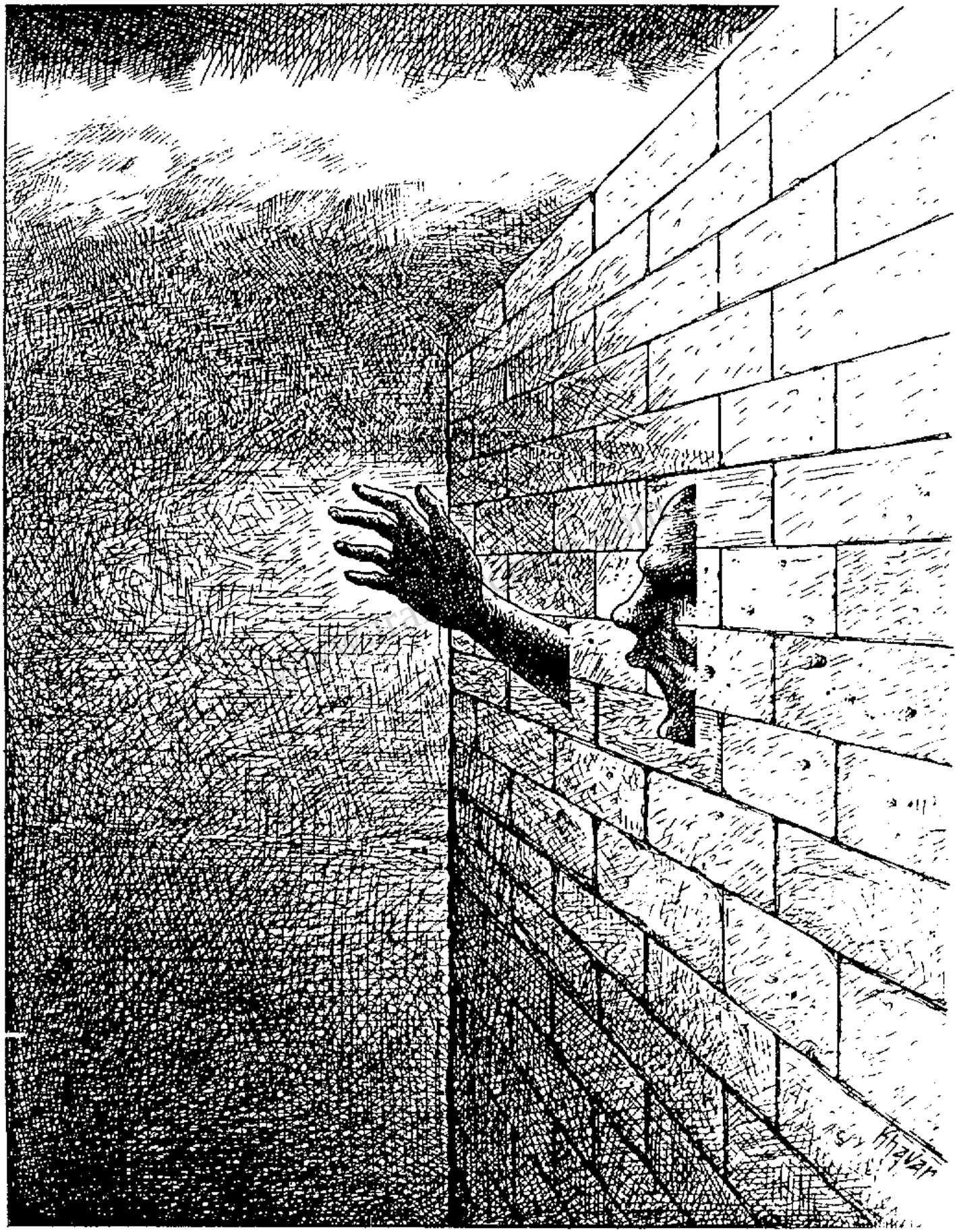

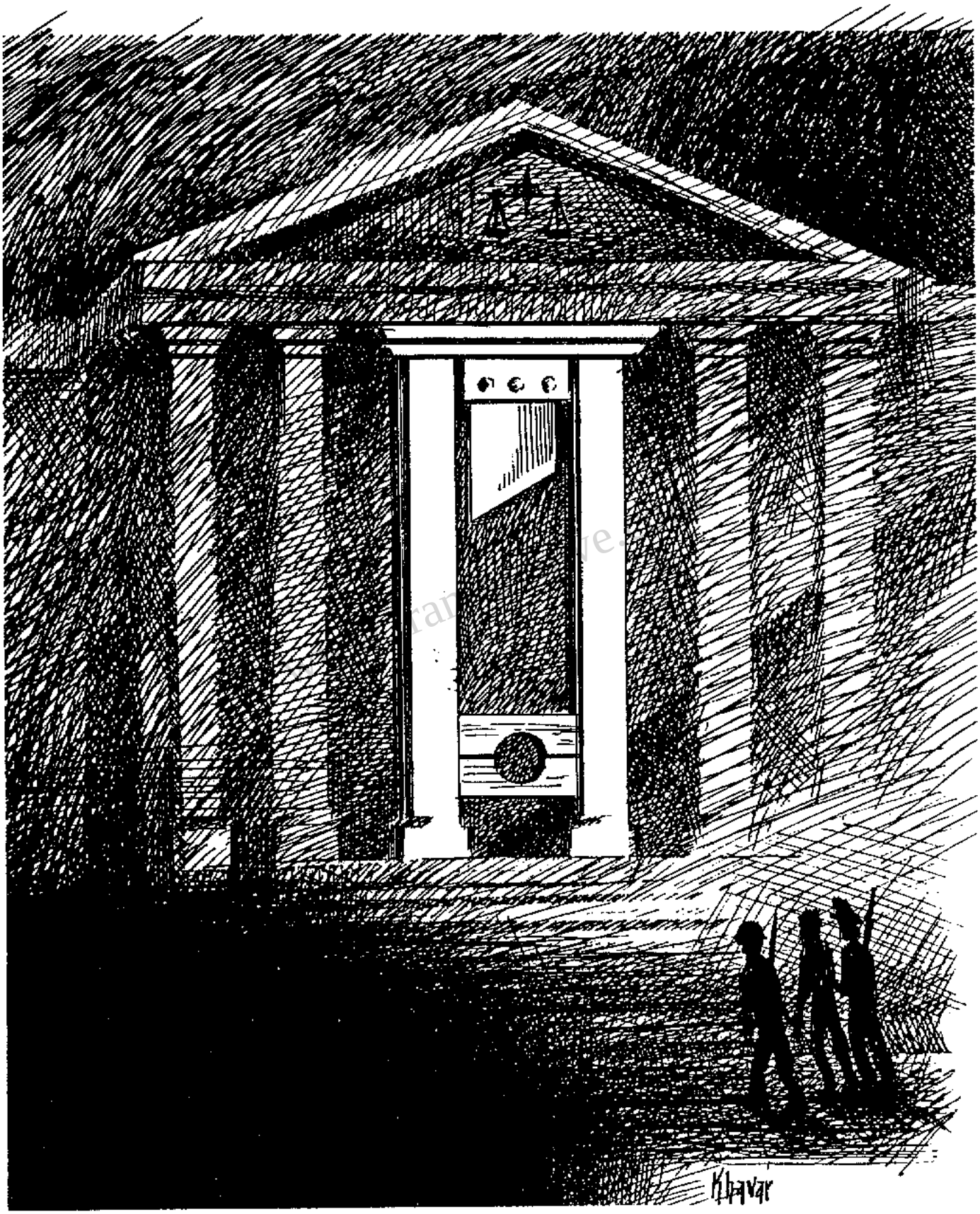
Khavar

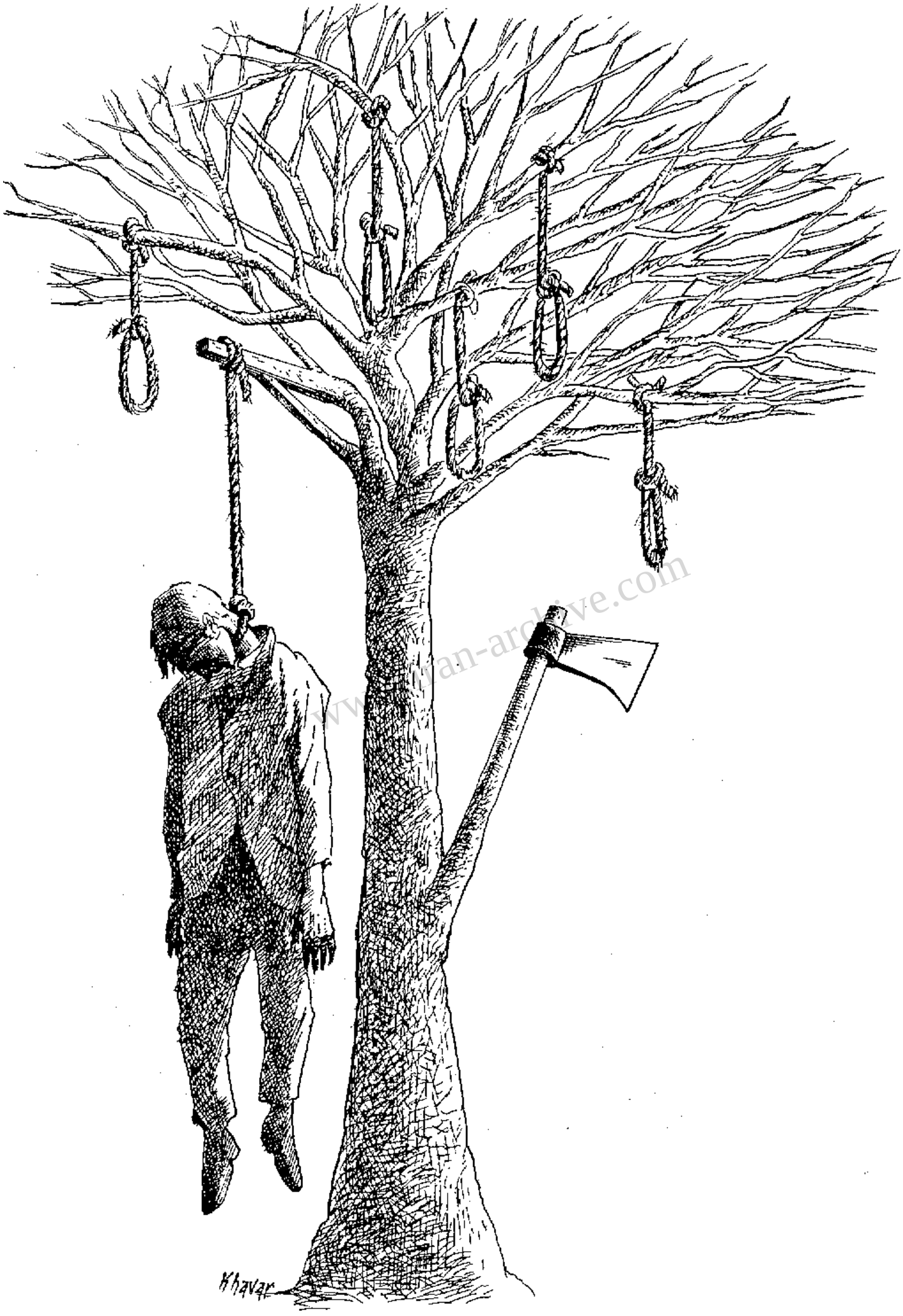
Khavar

www.iran-archive.com

این طرح‌ها و نیز ۳ طرح دیگر در صفحات بعدی نشریه از رفیق خاور است. پاره‌ای از این طرح‌ها قبلا توسط "عفو بین‌المللی" و نشریه "کتاب جمعه‌ها" چاپ شده‌اند و برخی از آن‌ها برای اولین بار انتشار می‌یابند.

با تشکر فراوان از رفیق "خاور" که نسخه‌ای از این طرح‌ها را در اختیار ما قرار داده است، امیدواریم که در آینده نیز خوانندگان ما بتوانند از آثار خوب این هنرمند بهره‌مند شوند.

مصاحبه با یك توپامارو

"صبح روز ۸ اکتبر ۱۹۶۷، در گلوگاه **شرو**، در جنوب شرقی بولیوی، یك گروه متشکل از هفده چریك با رنجرهای ارتش بولیوی می‌جنگند. چهار تن از آن‌ها کشته و سه تن دستگیر می‌شوند: در میان این‌ها، مردی با ساق پای زخمی ـ که تفنگش گیر کرده بود ـ، به همرزمی، که نخواسته بود او را رها کند، تکیه داده بود. دستگیر شدگان را در یك مدرسه روستائی، در نزدیکی **هیگرا**، محبوس می‌کنند. روز بعد، از **لاپاز** دستور می‌رسد: کار زندانیان را تمام کنید. ولی سر و صورت آن‌ها باید دست نخورده و سالم باقی بماند: نزع‌شان طولانی خواهد بود. بعد از ظهر ۹ اکتبر، اجساد را به بخش مجاور منتقل می‌کنند. ژنرال **اوندا**، فرمانده نیروهای مسلح بولیوی، اعلام می‌کند که ارنستو چه گوارا، فرد دوم سابق کوبا، در حین نبرد کشته شده است. جهان در ناباوری بسر می‌برد. ولی شش روز بعد، فیدل کاسترو در هاوانا، در مراسم با شکوهی در میدان انقلاب، خبر مرگ او را تائید می‌کند: "مرگ فرمانده **گوارا** بنحو دردآلودی قطعی است". "چه" در زمان کشته شدنش، ۳۹ سال داشت "(فرانسوا ماسپرو، "مرگ چه گوارا، ۲۰ سال پیش بود"، لوموند، ۱۲ ـ ۱۱ اکتبر ۱۹۸۷).

۲۰ سال بعد، در اکتبر ۱۹۸۷، رائول سندیك، رهبر و بنیان گذار **ام.ال.ان** (توپاماروها)، یکی از پر آوازه‌ترین جنبش‌های مسلحانه سال‌های ۶۰ و ۷۰، برای ایراد یك سخنرانی به مناسبت بیستمین سالگرد کشته شدن "چه" به پاریس آمد. سندیك (که هیچوقت آن را اعلام نکرد)، بی تردید یکی از آخرین کسانی بود که پس از "ناپدید" شدن ناگهانی چه گوارا از کوبا، او را دیده بود. معروف

است که چه گوارا قبل از حرکت به بولیوی به اروگوئه رفته بود. تهیه گذرنامه تقلبی‌اش و حتی عمل جراحی برای تغییر قیافه او توسط اکیپ جراحی توپاماروها (که درآنوقت، علی‌رغم تدارک چند ساله مبارزه، هنوز اعلام موجودیت نکرده بودند) انجام شده بود. می‌نویسیم "معروف است" چرا که توپاماروها نه در این مورد و نه در دهها مورد دیگر از کمک‌های خود به جنبش‌های انقلابی امریکای لاتین هیچگاه یک کلمه بزبان یا به قلم نیآوردند، گاهی این دیگران بودند که آن را اعلام می‌داشتند و نامه‌های تشکر آمیز خود در زمینه کمک‌های "بیدریغ و فراموش نشدنی" توپاماروها را منتشر می‌کردند.

سخنرانی سندیک در اکتبر ۸۷ ایراد می‌شد. تنی چند از رفقای ما در این جلسه شرکت می‌کردند. این رفقا فی‌البداهه باین فکر افتادند که پس از پایان جلسه از سندیک درخواست مصاحبه شود. موضوع تلفنی با رفقای دیگر نیز در میان گذاشته شد و مورد موافقت آنها نیز قرار گرفت. رفقای حاضر در جلسه پس از پایان سخنرانی به سندیک نزدیک می‌شوند و از طریق همراهان او درخواست مصاحبه می‌کنند. خستگی مفرط جسمی و روحی، پس از سال‌های متمادی تحمل زندان و شکنجه، و نیز وقت کم اقامتش در پاریس، امکان قبول درخواست‌های متعدد برای مصاحبه را نمی‌دهد. در میان این درخواست ها، علاوه بر موافقت با درخواست خبرنگار رادیو تلویزیون بلژیک، درخواست ما نیز (با وساطت رفقای آشنائی از میان برگذار کنندگان سخنرانی سندیک) پذیرفته می‌شود. وقت مصاحبه بعد از ظهر روز بعد تعیین می‌گردد. دیر وقت شب، موضوع برای تهیه متن سئوالات با نگارنده این سطور (و نیز تنظیم کننده بیوگرافی سندیک و زیرنویس‌ها) در میان گذاشته می‌شود. مشکلات متعددی وجود دارد:

۱ ـ قبل از همه، در این وقت کم چکار می‌شود کرد؟ طرح سئوالات یک مصاحبه، پس از گذشت اینهمه سال‌ها، از روی ذهن، کاری تقریبا غیر ممکن است. حداقل ابزار کار، مطالعه مجدد ترجمه‌های متعددی است

که در آن سال‌ها درباره توپاماروها انتشار یافته بود و در فاصله‌ای اینچنین کوتاه، فرصت چنین کاری ابدا وجود ندارد. مضافا، از میان آنهمه منابع، جز نشریه "عصر عمل"، شماره ۷، و ترجمه فارسی جلد سوم کتاب "ما، توپاماروها"، چیز دیگری در دسترس نیست. حتی فرصت مطالعه تمام مطالب این دو اثر نیز وجود ندارد.

۲ ـ مسائل قبل و بعد از انقلاب بهمن و پیآمدهای آن، مسائل جدیدی را بوجود آورده‌اند و مدتهاست که ما را از حال و هوای آن دوره دور کرده‌اند.

۳ ـ در اروگوئه امروز چه می‌گذرد؟ چیز زیادی نمی‌دانیم. فقط می‌دانیم که در این اواخر، دیکتاتوری نظامی ـ که پس از کودتای ژوئن ۷۳ بوجود آمده بود ـ، کنار رفته و دموکراسی نیم بندی دوباره در اروگوئه ظاهر شده است، زندانیان سیاسی، از جمله سندیك، از زندان آزاد شده‌اند. توپاماروها پس از شکست‌هائی که از آوریل ۱۹۷۲ آغاز شد، پس از کودتای ژوئن ۱۹۷۳، با این که بنظر بسیاری از جمله خود آنها، علی‌رغم این ضربات شدید، یك بخش از دستگاه نظامی‌شان دست نخورده و سالم باقی مانده بود و در نتیجه بخوبی می‌توانستند به تهاجم نظامی رژیم پاسخ دهند عملا کاری انجام ندادند به مذاکره با رژیم در قطع شکنجه‌های دستگیر شدگان بویژه به مذاکره با نظامیان "مترقی" پرداختند. قریب یك سال و نیم پس از ضربات آوریل ۱۹۷۲، سه ماه بعد از کودتای نظامی، وقتی خبرنگار لوموند در ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۳، با چهار تن از اعضاء کمیته مرکزی ام.ال.ان. در توقف کوتاه‌شان در پایتخت آرژانتین، ملاقات و مصاحبه می‌کند، آنها ضمن تائید قابلیت نظامی خود در پاسخگوئی به ضربات رژیم، اضافه می‌کنند:

"... ولی دلمان می‌خواست که کار را بطور جدی و بنحو احسن انجام دهیم و علل عمیق شکست را مشخص و معیّن کنیم. پس، لازم بود که ماشین را متوقف کنیم تا ببینیم کجایش کار نمی‌کند" (بنقل از

ترجمه فارسی "ما، توپاماروها"، جلد سوم، صفحه ۲۶۹)۰

اما پس از توقف "ماشین"، خبر چندانی از توپاماروها وجود نداشت جز این که "پیك توپاماروها" از نو پس از کودتا منتشر شد و گاهی کارخانه‌ای را اشغال می‌کردند تا اعلامیه‌ها و نشریات خود را در آن پخش کنند۰ باری، علی‌رغم این مشکلات، چاره‌ای وجود نداشت۰ بخاطر این مشکلات نمی‌شد وقت مصاحبه(غیر قابل تمدید) را تغییر داد۰ باید سئوالاتی تهیه می‌شد۰

از سوی دیگر، مشکلات عنوان شده نمی‌توانست بالاجبار در نحوه طرح سئوالات سایه نیاندازد۰ فی‌المثل بدلایلی که در فوق عنوان شدند قبل از مصاحبه این تصور وجود داشت که با رهبر و بنیان گذار جنبشی ـ که دیگر وجود ندارد ـ مصاحبه می‌شود۰ در حالی که ضمن مصاحبه معلوم شد که پس از کنار رفتن نظامی‌ها و آزادی زندانیان سیاسی، **ام۰ال۰ان۰**، فعالیت‌های خود را از سر گرفت، اما، این بار فعالیتی صرفا سیاسی و قانونی۰ به گفته سندیك، ام۰ال۰ان۰، در سرتاسر اروگوئه، اماکن و مراکزی دارد، نشریات آن بطور وسیع پخش می‌شوند، میتینگ‌هائی برپا می‌دارد و بزرگترین جنبش چپ در اروگوئه امروز بشمار می‌رود۰ یا فی‌المثل با توجه به اسناد توپاماروها بویژه با توجه به عمده‌ترین آنها یعنی "سی سئوال از یك توپامارو" که: "در هر موقعیت حتی در صورتی که شرایط پیدایش آن فراهم نباشد باید خود را برای مبارزه مسلحانه آماده کرد"، قبل از مصاحبه گمان بر این بود که ام۰ال۰ان۰، در صورتی که هنوز وجود داشته باشد، از این تز پیروی می‌کند ولی طی پاسخ‌های سندیك متوجه شدیم که نه تنها **ام۰ال۰ان۰** امروز(بدون کمترین انتقاد به تزهای گذشته از جمله تز فوق ـ که در زیرنویس شماره ۷ با تفصیل بیشتر به آن پرداخته‌ایم)، صرفا به فعالیت سیاسی وقانونی اعتقاد دارد بلکه همچنین در صدد اینست که به ایده تشکیل جبهه "اعتبار بخشد" و در "جبهه وسیع چپ"، جبهه‌ای متشکل از حزب کمونیست طرفدار شوروی تا

www.iran-archive.com

بخش‌هائی از بورژوازی (دموکرات‌های مسیحی) شرکت کند و حتی این جبهه را "پیشاهنگ" مبارزه تلقی می‌کند.

باری، هیات سه نفره از رفقای ما در مصاحبه شرکت کرد. سندیك وارد جلسه شد. مردی که بقول دبره در اروگوئه شخصیتی "افسانه‌ای" داشت و با دستگیری او در ۱۹۷۰، رژیم حاکم از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید. خانم ماریا استرگیلیو در کتاب خود(که در زیرنویس شماره ۵ مصاحبه، باین کتاب اشاره کردیم) ماجرای جالبی را نقل می‌کند که نشان می‌دهد سندیك برای رژیم اروگوئه و دستگاه‌های سرکوب آن چه اهمیت فوق‌العاده‌ای داشته است (در زمینه این ماجرای جالب مراجعه کنید به ترجمه فارسی "ما، توپاماروها"، جلد سوم، صفحات ۲۳ ـ ۲۳۰).

پیرمردی درهم شکسته، بسیار مسن‌تر از سن واقعی‌اش، با موها و ریش سفید، با چشم‌های آبی، با قد بلند و اندام لاغر، با رفتاری متین و در عین حال توام با سادگی روستائی در روبروی ماست. آثار سال‌های متمادی زندان و شکنجه‌های شدید، کم و بیش در سیمای او نمایان است. این آثار وقتی نمایانتر می‌شوند که لب به سخن می‌گشاید: به شهادت نوشته کسانی که او را می‌شناخته‌اند، مردی که با متانتی توام با صلابت و شمرده سخن می‌گفت، اکنون با صدائی بی نهایت آهسته و تقریبا نشنیدنی، دوك زبانی و جویده حرف می‌زند تا جائی که مترجم مصاحبه ناچار است که گوشش را تقریبا به دهان سندیك بچسباند و حتی گاهی از او بخواهد که عبارت یا کلمه‌ای را تکرار کند. ما در زیرنویس‌های مصاحبه، به پاره‌ای از اشتباهات فاکتی و تاریخی در پاسخ‌های سندیك (شاید با لحنی کمی خشن، کمی یك بُعدی و بدون همه جانبه نگری) اشاره کرده‌ایم. ارتکاب چنان اشتباهات فاحش از شخصیتی مانند سندیك، با شناخت دورادوری که از او داریم، باور نکردنی می‌نماید. چه بسا که این خطاهای حافظه نیز ناشی از همان اثرات شکنجه باشد. اگر چنین است و اگر لحن انتقاد ما کمی خشن باشد (یا جلوه کند)، از رفیق سندیك و از خواننده پوزش می‌طلبیم. حقیقت را باید دید ولی

حقیقت هیچگاه یک بُعدی نیست. حقیقت تئوریک یا ایدئولوژیک ناب، در سینه کتاب‌ها محفوظ یا محبوس می‌ماند. فهم مسائل انسانی، بُعدی از ابعاد حقیقت است. تذکر نکته دیگری، کم و بیش در همین زمینه، لازم است: بطوری که خواننده مشاهده خواهد کرد و ما نیز در برخی از موارد مهم‌تر، در زیرنویس‌های مصاحبه اشاره کرده‌ایم، سندیک غالبا به بخش‌هائی از یک سئوال یا به کلّ یک سئوال، پاسخ نداده است و یا برخی از پاسخ‌های او در ارتباط مستقیم با موضوع سئوال طرح شده، نیست. گناه این امر فقط متوجه سندیک نیست: سئوالات ما غالبا بسیار طولانی و هر سئوال دارای نکات و جوانب متعدد بود که هم حفظ تمام آن نکات و جوانب در ذهن برای هر کس مشکل است و هم پاسخگوئی همه جانبه به آنها فرصتی بسیار فراختر از وقت مصاحبه می‌طلبید. ضمنا **متن کامل** یک سئوال توسط مترجم مصاحبه از فرانسه به اسپانیائی ترجمه و جواب سندیک، **عبارت به عبارت** از اسپانیائی به فرانسه برگردانده می‌شد. راه حل این بود که مصاحبه شونده از نکات عمده یک سئوال طولانی (گاهی بیش از یک صفحه) در ضمن قرائت آن، یادداشت بر می‌داشت (که چنین نکرد) و یا این که برای این سئوالات طولانی جواب‌های کتبی درخواست می‌شد، نه مصاحبه حضوری.

در مورد زیرنویس‌های مصاحبه نیز توضیح نکاتی ضروری است. این زیرنویس‌ها کمی مفصل‌تر از متن کامل مصاحبه است. برای این که چنین نشود، سه راه‌حل وجود داشت:

۱ ـ متن مصاحبه، بدون هیچ زیرنویسی انتشار می‌یافت. این "راه‌حل" لااقل برای تهیه کننده این زیرنویس‌ها از این بابت که بار سنگینی از دوشش برمی‌داشت، مطلوب بود. چرا که از مطالعه مجدد دو سه هزار صفحه مطلب، یادداشت برداری، مراجعه دوباره و چندباره به آن اسناد و نوشته‌ها ـ برای تکمیل یادداشت‌های خود، تهیه و تنظیم متن زیرنویس‌ها ـ، خلاصه، قریب پانزده روز کار، معاف می‌شد. اما به خواننده علاقمند مغبون می‌ماند، حق مطلب اداء نمی‌شد و برخی موارد

www.iran-archive.com

فقط سئوال کننده و جواب دهنده می‌دانستند، به چه اشاره می‌کنند.
۲ ـ هر مورد، در یکی دو سطر، توضیح داده شود. کاری عملی بود ولی این "راه‌حل" نیز با اولی چندان تفاوت نداشت، مضافا این که فلان اشتباه فاکتی را در یکی دو سطر نمی‌توان اثبات کرد و فلان مبحث مفصل را در یکی دو سطر نمی‌توان توضیح داد.
۳ ـ برای آشنائی کامل خواننده با مسائل و مباحث عنوان شده، هر مورد را به تفصیل باز کرد. این امر با این که با سلیقه نگارنده این سطور هماهنگی بیشتری دارد ولی عیبش این بود که زیرنویس‌ها چند برابر متن مصاحبه می‌شد و این کار هم در رابطه با موضوع شاید چندان ضروری جلوه نمی‌کرد و هم صفحات نشریه امکان چنین امری را نمی‌داد.

سرانجام، یك راه حل بینابینی انتخاب شد: حداقل اطلاعات لازم در زمینه مباحث مصاحبه در اختیار خواننده قرار گیرد. در کنار آن، در هر مورد، برخی از منابع موجود، با ذکر مشخصات به خواننده علاقمند ارائه شود تا در صورت لزوم به آن منابع مراجعه کند و در هر مورد بتواند اطلاعات بیشتری بدست آورد.

نکته آخر این که: نه خواسته‌ایم و نه می‌توانسته‌ایم در زیرنویس‌ها (و یا در مقدمه) درباره جنبش‌های مسلحانه دهه ۶۰ و ۷۰ و حتی درباره جنبش توپاماروها به قضاوت بنشینیم، جنبه‌های مثبت و منفی آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم و بنوعی به یك جمعبندی از مسائل مطروحه در آن ایام بپردازیم. چنین بررسی یا تجزیه و تحلیلی نیازمند یك رساله یا یك کتاب پُر حجم است، و جای آن در زیرنویس‌ها و مقدمه یك مصاحبه نیست. و گفته‌اند: هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد. ما در زیرنویس‌ها و در مقدمه، خود را به ارائه توضیحات مختصر در رابطه با مصاحبه و مباحث مطروحه در آن محدود کرده‌ایم.

بهمن آذری

www.iran-archive.com

رائول سندیك

زندگینامه‌ای به اختصار

رائول سندیك، از اعضاء و کادرهای حزب سوسیالیست اروگوئه بود. زمانی که **فروگوئی**، بنیانگذار و رهبر حزب سوسیالیست اروگوئه، از "نقش متمدن کننده فرانسه در الجزایر" صحبت می‌کرد، مناظراتی بین رهبر حزب سوسیالیست و سندیك، رزمنده جوان حزب، در گرفت. او از خود می‌پرسید: چگونه یك حزب سوسیالیست می‌تواند وحشیگری‌های یك قدرت استعماری را برحق جلوه دهد(نشریه "عصر عمل"، شماره ۶، صفحات ۹۶ ـ ۹۵). این شگفتی، زمانی شدیدتر می‌شد که سندیك می‌دانست(و فروگوئی نیز حتما می‌دانست) بخش اعظم این وحشیگری‌ها در "جمهوری چهارم" فرانسه، به هنگامی صورت گرفت که سوسیالیست‌ها در فرانسه حاکم بودند(و فرانسوا میتران، رئیس جمهور کنونی فرانسه، در آن ایام، وزیر دادگستری، وزیر کشور ... فرانسه بود و الجزایر نیز "جزئی از خاك فرانسه").

پس از پیروزی جنبش ۲۶ ژوئیه، فروگوئی که انقلاب کوبا را محکوم می‌کرد، اختلاف سندیك با رهبر و رهبری حزب، بالا گرفت. بالاخره در سال ۱۹۶۲، پس از شکست "جبهه توده‌ای" ـ جبهه‌ای مرکب از احزاب سوسیالیست، کمونیست، "شخصیت‌های مستقل" و غیره در انتخابات که در حدود ۵/۷ درصد آراء را بدست آورد ـ، پس از

جمعبندی در کم اثر بودن مبارزات سیاسی، با توجه به مجموعهٔ شرایط ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی در سال‌های ۶۰، سندیك و عده‌ای از جوانان رادیکال حزب سوسیالیست، **ام·ال·ان** را بنیان نهادند (درباره ام·ال·ان، مراجعه شود به زیرنویس شماره۱، "مصاحبه با یك توپامارو" در همین شماره از "اندیشه رهائی")·

ولی پیش از بنیانگذاری ام·ال·ان و پرداختن به مبارزه سیاسی/نظامی، همانطوری که قبلا نیز اشاره شد، سندیك یك مبارز سیاسی بود· اروگوئه کشوری بود با کشاورزی و دامداری نسبتا پیشرفته، با کارگران کشاورزی و روستائیان محروم و تحت ستم· سندیك، سال‌ها قبل از بنیانگذاری ام·ال·ان(حتی یك سال بعد از آن یعنی تا سال ۱۹۶۳) در ایالات دورافتاده اروگوئه، در میان روستائیان و کارگران کشاورزی، به مبارزات سندیکائی و سیاسی اشتغال داشت· از جمله راه‌پیمائی‌های متعددی را سازماندهی کرد که مهمترین آنها، راه‌پیمائی ۵۰۰ کیلومتری تا مونته ویدئو بود ـ با شرکت روستائیان و کارگران کشاورزی، زنان و کودکان آنها· او در این مبارزات موفق شد پاره‌ای از حقوق روستائیان و کارگران کشاورزی را بدست آورد که بروی کاغذ وجود داشتند(چرا که اروگوئه در آن زمان، و تا کودتای ۱۹۷۳، از دموکراتیك‌ترین کشورهای امریکای لاتین بود و آن را "سوئیس امریکای لاتین" می‌نامیدند) ولی مالکان بزرگ و صاحبان مجتمع‌های بزرگ کشاورزی و دامداری به آنها توجه نداشتند· سندیك از این مبارزات و از جمله راه‌پیمائی‌ها، صرفنظر از بدست آوردن حقوق صنفی و قانونی کارگران کشاورزی و روستائیان، یك هدف مهم‌تر را نیز دنبال می‌کرد و آن، از یك طرف، آشنا و علاقمند کردن این توده‌های محروم به امور سیاسی و مبارزات دستجمعی بود و از طرف دیگر، آشنا کردن مردم شهرها، بویژه مونته ویدئو(که نیمی از جمعیت کشور در آن سکونت داشت)، به وضع رقت‌انگیز و به محرومیت‌های زندگی این کارگران کشاورزی و روستائیان·

www.iran-archive.com

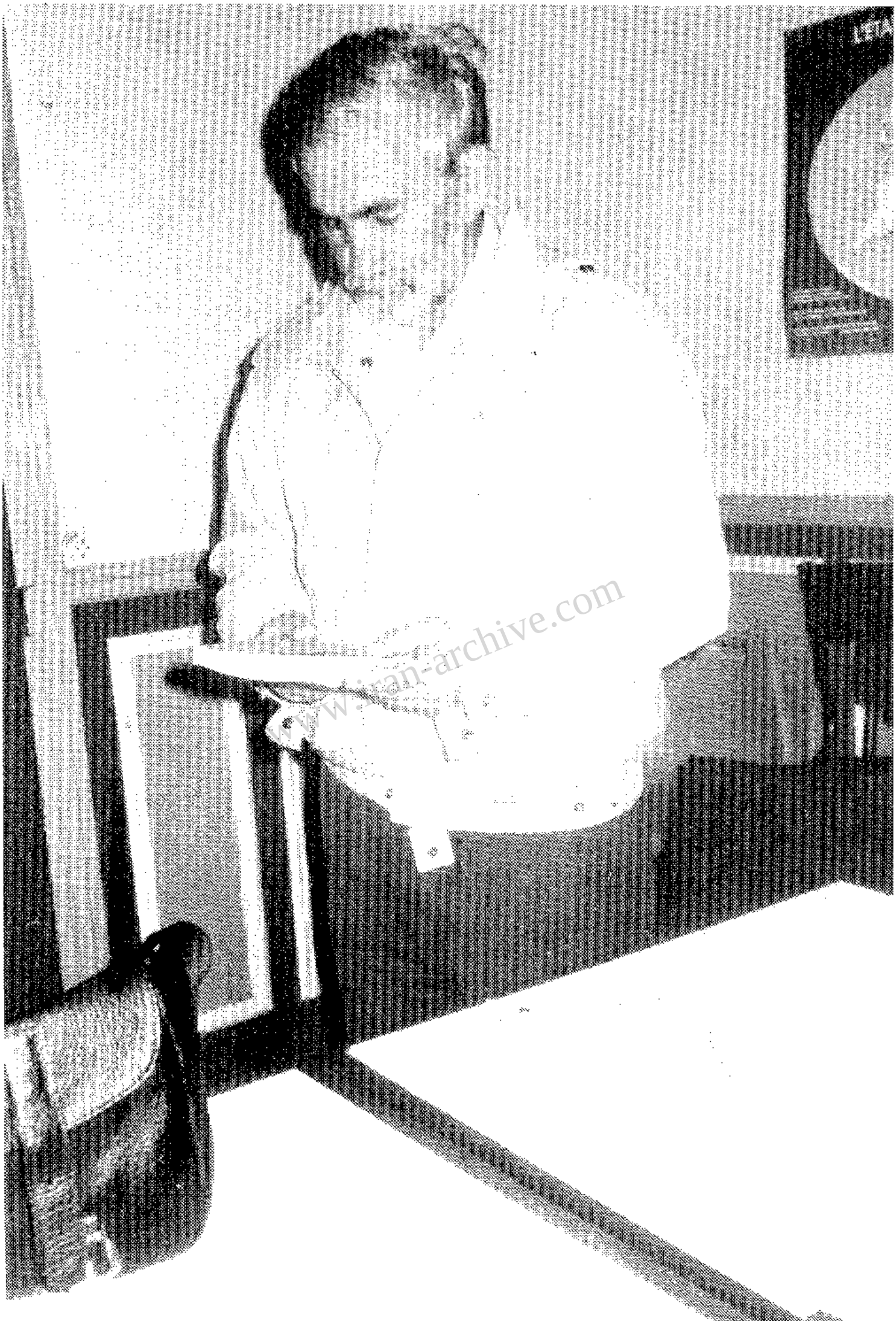
www.iran-archive.com

سندیك، در دوره فعالیت‌های قانونی‌اش، از محبوبیت شدیدی بین کارگران کشاورزی و روستائیان برخوردار بود. در اوایل سال‌های ۶۰، شعاری بین کارگران کشاورزی و روستائیان رواج داشت و غالبا در تظاهرات و اعتصابات آنها تکرار می‌شد: "بخاطر زمین و با سندیك". ده سال بعد، پس از فرار ۱۰۶ توپامارو از زندان **پوئتاکاره‌تاس** در سپتامبر ۱۹۷۱، همین شعار، این بار بمنظور ریشخند رژیم، بعنوان یك لطیفه سیاسی در مونته ویدئو، دهن به دهن می‌گشت: یکی می‌پرسید: "می‌دانی که توپاماروها چگونه فرار کردند؟" وقتی دومی می‌گوید: "نه نمی‌دانم"، آن وقت اولی جواب می‌داد: "بخاطر زمین و با سندیك" (در زمینه اخیر مراجعه کنید به ترجمه فارسی "ما، توپاماروها"، جلد سوم، "انتشارات سازمان‌های جبهه ملی ایران در خاورمیانه"، صفحات ۲۴۵ و ۲۵۶ ـ به نقل از کتاب "جنگ چریکی توپامارا" نوشته خانم ماریا استرگیلو).

از جمله اقدامات سندیك در دوره فعالیت قانونی‌اش، تشکیل سندیکاهای کارگران کشاورزی بود. بعنوان نمونه در سال ۱۹۶۲، در ایالت **ریورنگرو**، واقع در حوالی مرز ارژانتین، اولین سندیکای کارگران کشاورزی اروگوئه را بوجود آورد. رژیس دبره، در سال ۱۹۷۳، در کتاب "نقد اسلحه" (درباره این کتاب مراجعه شود به زیرنویس شماره ۳)، در جائی به آن سالها فعالیت سندیك اشاره می‌کند و چنین می‌نویسد: "سندیك با زندگی "ریشو"ی خود در میان کارگران کشاورزی "سالتو" و "پایساندو"، با شخصیت افسانه‌ایش و با نام و حیثیت و اعتبار خود، یك سازمانده سندیکاهای روستائی بود" (نشریه "عصر عمل"، شماره ۳، صفحه ۹۰).

دبره، در همان کتاب، در جائی دیگر، ضمن اشاره باین نکته که غالب بنیانگذاران و رهبران توپاماروها (از جمله سندیك) منشاء روستائی داشته‌اند با این حال یك سازمان چریکی شهری را برپا داشتند و ده سال بعد، با "برنامه تاتو" (درباره "برنامه تاتو" مراجعه شود به

www.iran-archive.com

زیرنویس ۸)، دوباره به روستا بازگشتند، چنین می‌نویسد:

"نما و حالت روستائیانه سندیك، امری عجیب جلوه می‌کند ولی مورد تائید کلیه نزدیکانش قرار دارد. این قرابت روحی، سیاسی و حتی قیافه و وضع ظاهری ـ از جمله، طرز حرف زدن و راه رفتن ـ او به "پلودوها"(Poleudos ، کارگران کشاورزی مزارع نیشکر در ایالات **ارتیگاس** و **پایزاندو**) بدون شك یك تصادف نیست" (نشریه "عصر عمل"، شماره ۶، صفحه ۱۰۳).

سندیك، در سال‌های ۶۰ و ۷۰، از رهبران طراز اول جنبش مسلحانه در امریکای لاتین بود و شهرت جهانی داشت. در اوت ۱۹۷۰، وقتی که در کوچه **آلمریا** (درباره "واقعه کوچه آلمریا" مراجعه کنید به زیرنویس شماره ۵)، دستگاه سرکوب، هیات رهبری (از جمله رهبر و بنیانگذار جنبش، سندیك) را توقیف می‌کند، ماموران سرکوب او را نمی شناسند و از وی می‌خواهند که خود را معرفی کند. او در جواب می‌گوید: مبارزی مانند مبارزان دیگر.

با دستگیری سندیك و سایر رهبران جنبش، یك رهبری جدید ـ جوان و نظامی‌گرا ـ، جانشین "رهبری قدیمی" می‌گردد. در اوایل سپتامبر ۱۹۷۱، بدنبال عملیات حیرت‌آور "پونتاکاره‌تاس" که ۲۰۰ توپامارو در آن شرکت داشتند، بدون شلیك یك گلوله، ۱۰۶ تن از رهبران، کادرها و اعضاء جنبش، از جمله سندیك، از زندان آزاد می‌شوند. رهبری جدید، رهبران قدیمی و بخش اعظم کادرهای از زندان آزاد شده را برای پیاده کردن "برنامه تاتو" به روستاها می‌فرستد (و یا به نوعی تبعید می‌کند). سندیك برای رهبری ستون ۲۵ برنامه تاتو، به ایالت **ریوگرو**، در حوالی مرز ارژانتین، اعزام می‌شود ـ به همان جائی که ده سال پیش، اولین سندیکای کارگران کشاورزی اروگوئه را بوجود آورده بود.

عدم توجه به بُعد سیاسی توسط رهبری جوان و توجه بیش از حد

آن به بُعد نظامی ـ در کنار عوامل دیگری که در زیرنویس‌ها بویژه در زیرنویس شماره ۹ به آنها اشاره کرده‌ایم ـ، کم کم اثرات خود را آشکار می‌کنند. ضربات هولناکی از آوریل ۷۲ به بعد به توپاماروها وارد می‌آید(در این زمینه مراجعه شود به همان زیرنویس شماره ۹). سندیك و رهبران قدیمی با عجله از ایالات به مونته ویدئو فراخوانده می‌شوند. دیگر خیلی دیر شده است. ضربات بسیار شدید و زنجیره‌وار از اوریل تا سپتامبر ۷۲ به جنبش وارد می‌آید.

ساعت ٤ صبح روز اول سپتامبر ۱۹۷۲، در کوچه "ساندرا"، یك آرایشگاه سابق ـ که بوسیله یك زن و دو مرد اجاره شده بود تا پس از تعمیرات بصورت مغازه درآید ـ، محاصره می‌شود و مورد حمله قرار می‌گیرد. سندیك فریاد می‌کشد: Soy Rufo y ne me endrego (من **روفو** هستم و خودم را تسلیم نمی‌کنم).

او با قدرت تمام به نبرد می‌پردازد ولی بر اثر مجروح شدن در ناحیه صورت، در وسط کوچه بیهوش می‌شود. "نیروهای متفق" در دوم سپتامبر، طی اعلامیه‌ای خبر دستگیری سندیك را منتشر می‌کنند(نشریه "عصر عمل"، شماره ٤، صفحه ٥٠).

در زمان کودتای نظامی در ژوئن ۷۲، سندیك در زندان است. و سال‌های متمادی پس از آن، همچنان در زندان بسر می‌برد. بارها و بارها تا پای مرگ شکنجه می‌شود. شخصیت و محبوبیت فوق‌العاده سندیك، کارزارهای تبلیغاتی شدید و فشارهای همه جانبه بین‌المللی، کودتاچیان را از نابود کردن سندیك برحذر می‌دارد. تا اینکه این اواخر، پس از برکناری نظامیان، بهمراه سایر زندانیان سیاسی، از زندان آزاد می‌شود.

www.iran-archive.com

مصاحبه با یك توپامارو

گفتگوئی با رائول سندیك

www.iran-archive.com

سئوال ـ بعد از انقلاب کوبا، جنگ ویتنام، پایه‌گذاری **ام·ال·ان**(۱) در ۱۹۶۲، قتل **چه‌گوارا** در بولیوی؛ بعد از عملیات خیره‌کننده‌ای که در "ما، توپاماروها"(۲) ترسیم شده‌اند؛ بعد از موفقیت‌های بزرگ توده‌ای (که رژیس دبره در کتاب "نقد اسلحه"(۳) از گستردگی آن‌ها سخن می‌گوید)؛ بعد از "قدرت موازی"، "قدرت دیگر" یا بطوری که **لئوپولدومادروگا**(٤) بدنبال وقایع کوچه **آلمریا**(٥) از آن حرف می‌زد: "قدرت دوگانه" و یا بنحوی که برخی از مبارزان **ام·ال·ان·** با فروتنی بیشتر از آن سخن می‌گفتند: "ضد قدرت"؛ بعد از "سی سئوال از یك توپامارو"(٦)، "حزب یا فاکو: برهان قاطع ذوحدین ساختگی"(۷)، "برنامه تاتو"(۸)؛ بعد از ضربات بسیار شدید آوریل ۱۹۷۲(۹)، بعد از کودتای نظامی ژوئن ۱۹۷۳، بعد از سال‌ها سرکوب خونین نظامیان و رنج‌های عظیم خلق اروگوئه؛ رفیق، امروز درباره همه این‌ها چه می‌اندیشید؟ در موقعیت کنونی، چه درس‌های تئوریك و پراتیکی از آن‌ها استخراج می‌کنید؟ و چه چشم‌اندازی برای آینده؟

جواب ـ در بسیاری از این اسناد، بویژه در دو سند اصلی **ام·ال·ان** که عبارتند از "سی سئوال از یك توپامارو" و "حزب یا فوکو: برهان قاطع ذوحدین ساختگی"، سیمای سازمان ما تصویر شده‌اند که تاکتیك و استراتژی آن ((سوسیالیسم)) (۱۰) را با وضعیت کشور ما و خلق ما تطبیق داده است· ما، مجبور بوده‌ایم که شیوه‌های سنتی (۱۱) ((رسیدن به سوسیالیسم)) را با دست زدن به جنگ چریکی تصحیح کنیم· ما مجبور بوده‌ایم که عملیات ((چریکی خود)) را به گونه‌ای به پیش ببریم که حساسیت‌های خلق را مورد تصادم قرار ندهد، بدینگونه بود که ما از حمایت توده‌ای خوبی برخوردار شدیم· و این حمایت توده‌ای، بعد از آزادی زندانیان سیاسی و پس از پایان دیکتاتوری ((نیز)) ادامه یافته است·

((امروز))، جمع‌بندی عبارتست از شکل‌گیری یك جنبش باندازه کافی بزرگ (باندازه کافی مهم) (۱۲) با مطبوعاتی که بسیار خوب در اروگوئه پراکنده می‌شوند· این جنبش، اقدامات بسیار مهمی را صورت داده است· بعنوان نمونه، برگزاری بزرگداشت **چه‌گوارا** در ٦ اکتبر· با این که سال‌های زیادی از عمر و هستی این جنبش نمی‌گذرد، ((امروز)) یکی از مهمترین جنبش‌های چپ اروگوئه بشمار می‌رود (۱۳)·

سئوال ـ متاسفانه بدلایل مختلف، ما امروز آنچه در اروگوئه و بطور کلی در امریکای لاتین می‌گذرد، چندان اطلاعی نداریم· می‌دانیم که انقلابیون السالوادور همچنان علیه حکومت **دوراته** مبارزه می‌کنند، می‌دانیم که گروه "کوره راههای نورانی" (Sentiers lumineux، مائوئیست‌های **پرو**) و چریك‌های کلمبیائی (طرفدار شوروی)، به مبارزه خود علیه حکومت‌های مربوطه‌شان ادامه می‌دهند، می‌دانیم (اگر اشتباه نکرده باشیم) **میر** (۱٤) با نیروهای چپ سنتی، رفورمیست‌ها، دموکرات‌های مسیحی و نظایر اینها همکاری می‌کند، ولی نمی‌دانیم

معروف‌ترین جنبش‌های دهه هفتاد نظیر **آ۰ال۰ان** (۱۵)، **ا۰ار۰پ** (۱۶)، همچنین و بویژه **ام۰ال۰ان** (که شما بنیانگذار آن هستید) چه سرنوشتی پیدا کرده‌اند. **ام۰ال۰ان**، اگر هنوز وجود داشته باشد، چه می‌کند(۱۷) و در موقعیت کنونی، چه چیزهائی را پیشنهاد می‌کند؟ کدام تاکتیك و کدام استراتژی را ارائه می‌دهد؟ قبل از این که دوباره در سطح ظاهر شود. آیا همان متد، همان تلاش صبورانه و زیرزمینی، همان کار مورچه‌وار را دنبال می‌کند؟(۱۸).

جواب ـ زمانی که رهائی زندانیان سیاسی و آزادی‌های دموکراتیك در کشور از راه رسید، **ام۰ال۰ان** شروع کرد ـ همچون یك جنبش مردمی معمولی ـ به کار کردن، با چهره ای که گذشته چریکی‌مان از ما ساخته بود، با اعتماد بزرگی که از طرف خلق نسبت به ما ابراز می‌شد. این اعتمادی را که خلق نسبت به ما بروز می‌داد نمی‌توانست در مورد احزاب سیاسی وجود داشته باشد که از آن تجربه ((جنگ چریکی)) عبور نکرده‌اند. غالبا ـ حتی قبل از این که روزنامه **ام۰ال۰ان** در اروگوئه چاپ و پخش شود ـ، به اقدامات علنی (Actes publics نظیر برگزاری تظاهرات و غیره) دست می‌زد. اماکن (Locaux) و مراکز عمومی در سرتاسر اروگوئه دارد. در معابر عمومی با مردم به گفتگو می‌پردازد، میکروفن آزادی بین جمعیت به حرکت در می‌آید و هر کس می‌تواند سئوالات خود را مطرح کند. این امر به ما امکان داده است که گفت و شنودی بسیار مرتب، بسیار راحت با بخش عمده‌ای از جمعیت داشته باشیم. مسلم این که نفع حکومت در اینست که ما بطور قانونی به فعالیت بپردازیم، و در این مرحله از انباشت نیروها، نفع ما هم در همین است. در اروگوئه چیزی وجود دارد که "جبهه وسیع احزاب چپ" نامیده می‌شود. این جبهه، ۲۰ درصد از رای دهندگان در سطح کشور و یك سوم رای دهندگان در پایتخت جمهوری را بدور خود جمع می‌کند. نیروهائی از نوع دموکرات‌های مسیحی وجود دارند که

www.iran-archive.com

بخاطر گذشته چریکی‌مان، وارد شدن ما در این جبهه وسیع (("احزاب چپ"!)) را وتو کرده‌اند. یعنی هیچکس ـ و خلق نیز ـ در مورد ایدئولوژی (۱۹) ما، اشتباه نمی‌کند و دچار توهم نمی‌شود. در حال حاضر، جمعیتی که در گردهمائی‌های ما جمع می‌شوند از تعداد تمام جنبش‌های دیگر چپ ((اروگوئه))، بسیار بیشتر است. این مرحله ((مرحله کار سیاسی)) همچنین از این بابت به نفع ماست که می‌توانیم خلق را سازماندهی کنیم، کاری که قبلا ((در مرحله کار چریکی)) قادر به انجام آن نبودیم. ما دارای یك جا پای مستحکم سندیکائی هستیم، در جنبش‌های اجتماعی، در جنبش برای زمین ـ که خواستار تقسیم زمین‌هاست ـ، دخالت می‌کنیم و در نتیجه، با همان پلاتفرمی که در دوره جنگ چریکی داشتیم، در این دوره دموکراتیك به مبارزه می‌پردازیم. ما می‌خواهیم و علاقمندیم به آن چیزی احترام بگذاریم که خلق در هر مرحله می‌طلبد. در سال‌های ۶۰، خلق خواستار مبارزه مسلحانه بود ولی در حال حاضر، امروز، ما را در این مسیر همراهی نخواهد کرد و در نتیجه، ما خود را با این وضع تطبیق می‌دهیم. اما نیروهای ارتجاعی تمایل چندانی ندارند که دموکراسی جاودانه ادامه یابد، پیچ و مهره‌های دستگاه کودتائی نیروهای مسلح خود را ـ که نهادهای دهه هفتاد را قلچ کرد ـ باز نکرده‌اند. مسلما در اروگوئه، همچون در ارژانتین، همچون هر جای دیگر، یك پیش روی جنبش نیروهای توده‌ای، بعنوان جواب، با ضربه‌ء نیروهای مسلح، نیروهای نظامی، مواجه خواهد شد و بنابراین، امکان مبارزه مسلحانه، با حمایت کامل خلق، از نو بروز خواهد کرد.

سئوال (شفاهی) ـ ام.ال.ان در حال حاضر مانند هر سازمان سیاسی دیگر است. بدین معنا که خصلت نظامی ندارد؟

جواب ـ نه، مطلقا.

www.iran-archive.com

سئوال ـ الن لابروس، مترجم فرانسوی "سی سئوال از یک توپامارو". این سند را بمثابه "منشور **ام·ال·ان**" معرفی کرده بود. این قضاوت آیا دقیق بود؟ اگر این سند همچنان "منشور **ام·ال·ان**" است، دلمان می‌خواست توده‌ای از سئوالات مطرح کنیم ولی بخاطر این که زیاد مزاحم‌تان نشویم فقط به طرح یک سئوال اکتفاء می‌کنیم. در این سند در مقابل این سئوال:

"بعقیده شما، یک جنبش انقلابی، در هر موقعیتی باید خود را برای مبارزه مسلحانه آماده کند ـ حتی در صورتی که شرایط پیدایش آن وجود نداشته باشد" (سئوال ۸).

شما بدون لحظه‌ای تردید جواب داده بودید: "بله".
امروز، در موقعیت کنونی، در مقابل همان سئوال، آیا جواب شما همچنان قاطعانه است؟(۲۰).

جواب ـ مسلم است که هیچ حکومتی اجازه نخواهد داد که جنبش‌های انقلابی به قدرت برسند و خواهد کوشید که نهادهای قانونی را زیر پا بگذارد. ارتش اروگوئه از پیش گفته است که به قدرت رسیدن مارکسیست ـ لنینیست‌ها را نخواهد پذیرفت. بنابراین، در زمینه این که بطور مسالمت‌آمیزی می‌توان به قدرت رسید، هیچ توهمی را نباید بخود راه داد. و بنابراین، مسلم است که در وضعیت ویژه ـ که خاص کشورهائی که در آنجا یک ارتش کودتاچی وجود دارد ـ، آن جهش نهائی با توسل به اسلحه صورت خواهد گرفت. و این، یک راه عمومی برای تمام کشورها نیست.

سئوال (شفاهی) ـ آنچه رفیق اکنون می‌گوید آیا تقریبا همان چیزی نیست که منتقدان مبارزه مسلحانه در آن ایام، در دهه هفتاد می‌گفتند،

www.iran-archive.com

باین معنا که باید در آغاز، حزب را بوجود آورد و بعد به مبارزه مسلحانه پرداخت؟ در همان ایام، عده‌ای می‌گفتند باید یك دستگاه توده‌ای بزرگ بوجود آورد و بعد باین نوع مبارزه دست زد. آیا بین آنچه رفیق اکنون می‌گویید و آنچه منتقدان آن زمانِ **ام‌ال‌ان** می‌گفتند، تفاوتی وجود دارد؟

جواب ـ من فکر نمی‌کنم که قبل از پرداختن به مبارزه مسلحانه لازم باشد که یك حزب درست کرد(بنابراین، این اولین تفاوت است)، ولی کشورهائی همچون کلمبیا وجود دارد که در آنجا جنگ چریکی وارد یك پروسه قانونی شدن گردیده است. این امر خوشایند بخش‌های اولیگارشیك نیست که همچنان به کشتن رهبران جنبش قانونی ادامه می‌دهند با این هدف که چریك‌ها را وادار کنند تا دوباره راه کوه را در پیش گیرند. معنای آن ((مورد کلمبیا)) اینست که جنبش چریکی، در یك مرحله، می‌تواند بصورت جنبش قانونی در آید و در میان خلق رشد کند. معنایش این نیست که ((جنبش چریکی با کنار گذاشتن اسلحه و وارد شدن در مرحله قانونی)) تغییر ایدئولوژی داده است، و این ((کنار گذاشتن اسلحه و فعالیت قانونی کردن جنبش چریکی)) مورد پسند اولیگارشی نیز نیست. اولیگارشی مدام سعی می‌کند که جنبش چریك‌ها را بطرف از سر گرفتن جنگ چریکی سوق دهد. و این، یك کم در مورد **اف‌ا‌ر‌ال** (۲۱) در کلمبیا صادق است که بیش از ۷۰ سال سابقه مبارزه چریکی دارند. و این ((به فعالیت قانونی روی آوردن جنبش چریکی))، در صورتی که موافقتنامه‌های صلح در امریکای مرکزی به سرانجام برسد، می‌تواند در سالوادور یا گواتمالا نیز رخ دهد. پس، اگر از این قراردادها، قانونی شدن جنبش چریکی ظاهر شود کسی نمی‌تواند بگوید که فریبی در میان است. کسی نمی‌تواند بگوید که کلمبیائی‌ها، سالوادوری‌ها یا گواتمالائی‌ها ایدئولوژی خود را منکر شده‌اند. ((بلکه قضیه اینست که)) برای سازماندهی خلق، به یك

مرحله قانونی احتیاج دارند و آن را شایسته و لازم تشخیص می‌دهند.

سئوال ـ قبلا در باره انقلاب کوبا و جنگ ویتنام سخن گفته‌ایم و الان می‌توان پیروزی ساندینیست‌ها را به آن‌ها اضافه کرد. تمام این جنبش‌ها پس از پیروزی، کم و بیش بصورت طرفداران شوروی در آمده‌اند.

ما یك گروه مارکسیست هستیم. احترام زیادی برای انقلابی بزرگ، چه گوارا، قائلیم. ما در سال‌های ۱۹۷۰، بخش مهمی از جنبش‌های انقلابی در امریکای لاتین (شیلی، برزیل، اروگوئه، ارژانتین و غیره) را به انقلابیون ایرانی معرفی کرده‌ایم و به ترجمه آثار و اسناد این جنبش‌ها (و همچنین بخش عمده‌ای از آثار و اسناد جنبش شما) به زبان فارسی پرداخته‌ایم. ما از شعار چه‌گوارا، طرح شده در کنفرانس هاوانا، در ۱۹۶۷ (یك، دو ... ویتنام‌های بسیار) به هیجان آمده‌ایم. ولی امروز، پس از آنچه در ویتنام (یا در کوبا) می‌گذرد، خود را محق می‌دانیم سئوال کنیم: "ویتنام‌های بسیار" یا اتحاد شوروی‌های کوچك، بچه درد می‌خورد؟ زیرا بعقیده ما، اتحاد شوروی از نقطه نظر اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیکی، سیاسی، یك مدل سوسیالیسم نیست. برای ما، مفاهیم آزادی و عدالت اجتماعی، مفاهیمی جدائی ناپذیر از سوسیالیسم‌اند. در شوروی، نه پرولتاریا، بلکه یك طبقه سرکوبگر و استثمارگر در حاکمیت است. با توجه به آنچه گذشت، سئوالات ما بشرح زیرند:

الف ـ نظر شما درباره شوروی و "مدل سوسیالیسم واقعا موجود" چیست؟

ب ـ درباره کوبا و نیکاراگوئه چه فکر می‌کنید؟ کشور اخیرالذکر، اگر چه امروز کم و بیش از اولی متفاوت است ولی بنظر شما یکروز، مانند کوبا، بطور کامل وارد "اردوگاه سوسیالیسم" و پیمان ورشو نخواهد شد؟ اگر چنین شود بعقیده شما این امر، برای جنبش‌های

www.iran-archive.com

انقلابی در امریکای لاتین بطور عام و برای جنبش شما بطور خاص، چیز خوب یا بدیست؟
پ ـ با توجه به شرایط اقتصادی، ژئوپولیتیکی، "رئال پولیتیکی" و غیره برای جنبش‌های رهائی‌بخش کشورهای امریکای لاتین ـ پس از رسیدن به قدرت ـ آیا راهی جز این که بصورت اقمار شوروی در آیند، وجود دارد یا نه؟ آن راه بنظر شما کدامست؟

جواب ـ در واقعیت، تفاوت بین جنبش‌های رهائی‌بخش ملی و احزاب کمونیست، در امریکای لاتین به روشنی خود را نمایانده است. اگر تجربه شوروی مورد تائید ما قرار داشت، اکنون در داخل حزب کمونیست بودیم. همچون انقلاب کوبا، در آنجا یك ادغام بین جنبش رهائی‌بخش ملی که در کوه بود و یك حزب کمونیست وجود داشت. حزب کمونیست، دستگاه توده‌ای، دستگاهی که جنبش چریکی نتوانسته بود تشکیل دهد و روابط بین‌المللی برای ادامه حیات ((جنبش چریکی)) را بهمراه می‌آورد(۲۲). ولی از هر چه بگذریم، در واقع تفاوتی بین بینش کمونیسم در کوبا و در اتحاد شوروی وجود دارد(۲۳). در حال حاضر، تجدید نظری در دو کشور، هر چند با نشانه‌های متفاوت، بچشم می‌خورد. ما فکر می‌کنیم که جنبش رهائی‌بخش ملی تاثیر شدیدی بروی حزب کمونیست امروز گذاشته است و نمی‌توان گفت که حزب کمونیست کوبا یك حزب کمونیست قراردادی (سنتی) است. وانگهی، سالوادور، نیکاراگوئه، گواتمالا و ۰۰۰ دیگر تجربیات جنگ چریکی در امریکای مرکزی از نوع جنبش رهائی‌بخش ملی هستند و بطور کلی سعی کرده‌اند که نه یك حزب پیشاهنگ بلکه یك جبهه بوجود آورند و این ((تشکیل جبهه))، تجربه‌ایست که ما می‌خواهیم به آن اعتبار دهیم (نجات دهیم). جنبش‌های رهائی‌بخش ملی اکنون بسیار متعددند نه فقط در نزد ما ((در قاره ما)) بلکه همچنین در آسیا، در افریقا. بنابراین، نمی‌توان گفت که حتما لازمست در بلوکی از کشورهای باصطلاح

سوسیالیست وارد شد بلکه بلوکی با کشورهای این جنبش‌ها((رهائی‌بخش ملی)) می‌توان تشکیل داد. بنابراین، ما امکان این را نمی‌بینیم که نیکاراگوئه در مدار شوروی وارد شود. ما همچنین نمی‌دانیم که تغییرات در درون کشورهائی چون اتحاد شوروی و کوبا ـ هر چند که با هم متفاوتند ـ تا کجا پیش خواهند رفت. ما می‌بینیم که تغییرات در این دو کشور، مثبت‌اند، زیرا که قبل از هر چیز، بدین معنایند که آن‌ها به اشتباهات خود پی برده‌اند و بنابراین، ما نمی‌خواهیم متعصب باشیم، درهای اعتماد را بروی این تغییرات می‌گشائیم ولی به احدی توصیه نمی‌کنیم که از رهنمودها و اوامر یکی از دو بلوک ((شوروی و چین؟)) اطاعت کند.

سئوال (شفاهی) ـ هدف جنبش ملی چیست؟ اگر اشتباه نکنم چه‌گوارا گفت که انقلاب امریکای لاتین یا انقلاب اجتماعی خواهد بود یا کاریکاتوری از انقلاب. اگر این منطق را بپذیریم باید بین جنبش سوسیالیستی و جنبش رهائی‌بخش ملی قائل به تفاوت شد. در این حال، مدل جامعه‌ای که **ام.ال.ان** در حال حاضر بخاطر آن مبارزه می‌کند، کدامست؟ آیا ایجاد جامعه‌ای مانند کوبا مقصد مبارزه آنست؟

جواب ـ مدل، می‌تواند سوسیالیسمی شرکت دهنده (۲۴) باشد که با واقعیت ملی انطباق داده خواهد شد. ما کاریکاتوری از سوسیالیسم را نمی‌خواهیم، بلکه بر عکس می‌خواهیم که سوسیالیسم با دقت کامل به مورد اجراء درآید، حتی تا نابودی دولت پیش رود. معنایش اینست که از آن، یک سوسیالیسم خودگردان می‌تواند درک شود و ما فکر می‌کنیم که باید سازمان‌هائی وجود داشته باشند که بتوانند (در حاکمیت جدید)، با اختیارات و امکاناتِ خودگردانی قابل توجه، برای بخش‌های مختلف اقتصاد، برنامه‌ریزی کنند. و از نظر سیاسی، شرکت بزرگ پایه ((توده مردم))، ضروری است. ما علیه فرقه‌گرائی، علیه برتری طلبی (Hégémonisme) مبارزه می‌کنیم. ما خودمان را پیشاهنگ نمی‌خوانیم،

www.iran-archive.com

فکر می‌کنیم جبهه، پیشاهنگ خواهد بود(۲۵). همان گونه که در نیکاراگوئه وجود دارد. چیزی که تعدّد اجزاء متشکله این جبهه‌ها و حتی هدفی را که سوسیالیسم باشد، دنبال می‌کند.

سئوال ـ امروز بسیاری از کشورهای امریکای لاتین و امریکای مرکزی در مسیر دموکراتیزاسیون حرکت می‌کنند و در بسیاری از آن‌ها، لیبرال‌ها، رادیکال‌ها، سوسیال دموکرات‌ها و دموکرات‌های مسیحی در حاکمیت‌اند. بنظر شما:
۱ ـ این امر برای جنبش‌های انقلابی و طبقه کارگر قاره امریکا چیز خوب یا چیز بدیست؟
۲ ـ این مرحله، آیا مرحله زودگذر است و یا (این بار) می‌تواند طولانی‌تر باشد و این بار، آیا کمتر شکننده است (در صورتی که جواب مثبت باشد، به چه دلیل؟).
بعقیده شما در کشورهای توسعه نیافته مانند کشورهای امریکای لاتین و امریکای مرکزی، دموکراسی بورژوائی می‌تواند زودگذر نباشد و بصورت نهادی درآید؟ یا این که نظامیان بی صبرانه انتظار می‌کشند تا پس از ورشکستگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی لیبرال‌ها، رادیکال‌ها، سوسیال دموکرات‌ها و دموکرات‌های مسیحی، نوبت آن‌ها فرا رسد؟ آیا چه می‌توان کرد که توالی تراژیکِ همهمه چکمه‌ها و وراجی سیاست بازان حرفه‌ای یک بار دیگر تکرار نشود؟

جواب ـ من فکر می‌کنم که در کشورهای توسعه یافته، همچون کشورهای توسعه نیافته، سرمایه‌داری در حال حاضر بسیار ضعیف است، هر چند هیچگاه تا بدین پایه مهاجم نبوده باشد. این روزها، همانطوری که در قضیه سقوط بورس مشاهده می‌شود(۲۶)، ساختار آن ((سرمایه‌داری)) بسیار شکننده است و پرداخت وام‌های کشورهای توسعه یافته، همچون پرداخت وام‌های کشورهای توسعه نیافته، غیر ممکن شده است. بنابراین،

www.iran-archive.com

می‌توان فکر کرد که با یک بحران بزرگ سرمایه‌داری مواجه شویم و بنابراین، این ((بحران)) می‌تواند بخش‌های کاپیتالیستی کشورهای پیشرفته، همچون بخش‌های کاپیتالیستی جهان سوم را با مشکلات مواجه سازد. وانگهی، دستگاه‌های کودتاچی، بمثابه مکانیزم‌های ذخیره ـ در صورتی که پیشروی‌های توده‌ای بروز کند ـ، همچنان حفظ شده‌اند. و می‌دانیم که یک رکود بزرگ ((اقتصادی)) می‌تواند مبارزات بزرگ اجتماعی را برانگیزد و بنابراین، من فکر نمی‌کنم که در سال‌های آینده، حکومت‌های لیبرال، زندگی آرامی را در پیش داشته باشند.

سئوال ـ در اوت ۱۹۷۱، در "حزب یا فوکو: برهان قاطع ذوحدین ساختگی"، بر روی جمله‌ای تاکید گذاشتید که قبلا (در "سی سئوال از یک توپامارو") اعلام کرده بودید:

> "وقتی که ما در سی سئوال از یک توپامارو گفته بودیم:
> "مبارزه مسلحانه، آگاهی و سازمان انقلابی را خلق می‌کند"
> "بر روی حقیقتی انگشت گذاشته بودیم که امروز برای همه روشن است و احدی نخواهد توانست آن را مورد اعتراض قرار دهد".

در همانجا، اضافه کرده بودید: کسانی که باین امر اعتراض می‌کنند، "واقعیت" کشور شما را نمی‌شناسند.
می‌دانیم که شما هیچوقت خرافی (Fanatique) مبارزه مسلحانه نبوده‌اید. بیاد داریم، در سال ۱۹۷۱، در مونته‌ویدئو در محافل دانشگاهی و روشنفکری، جدل پر همهمه‌ای بین طرفداران "فوکو" و "حزب" درگرفت و هر یک از این‌ها ادعا می‌کرد که از تزهای **ام.ال.ان** دفاع می‌کند. خوب، کسانی که تزهای شما را می‌شناختند، می‌دانستند که هر دو طرف اشتباه می‌کنند. ما می‌دانیم که همواره در نزد شما، امتزاج ظریف و باندازه‌ای (Fin dosage) از عنصر سیاسی

و عنصر نظامی وجود داشته است. با همه این‌ها، امروز پس از ۱۶ سال از آن تاریخ(۲۷)، می‌خواهیم همان سئوال مجددا مطرح کنیم و کنجکاویم که جواب امروز شما را بشنویم:

"مبارزه مسلحانه، آگاهی و سازمان انقلابی را خلق می‌کند".

از طرف دیگر، چه، کتاب "جنگ چریکی" خود را با این عبارت به **النده** تقدیم کرده بود:

"به سالوادور النده، کسی که می‌کوشد از راه دیگر، به نتیجه مشابه برسد".

ما با اشتباهات و تناقضات درونی این "راه دیگر" آشنائی داریم، اشتباهات و تناقضاتی که "جبهه توده‌ای" النده را مستقیما بطرف شکست کشاندند.
امروز در پرتو تجربیات گذشته، در مورد این جمله چه به **النده** چه فکر می‌کنید (بویژه این که تجربه حکومت النده، دومین تجربه "جبهه توده‌ای" در شیلی بود)(۲۸)؟ بنظر شما، پارلمانتاریسم در امریکای لاتین شانسی دارد؟ (۲۹).
* به مناسبت بیستمین سالگرد مرگ قهرمانانه چه، و در پرتو تجربیات سی ساله اخیر، چه تعلیماتی می‌توان از تئوری و پراتیک چه **گوارا** استخراج کرد؟

جواب ـ قبل از هر چیز باید گفت که "حزب یا فوکو، برهان قاطع ذوحدین ساختگی" نه مربوط به سال ۱۹۷۱ بلکه قبل از آن، متعلق به حوالی سال ۱۹۶۷ است (۳۰). وانگهی، این که مبارزه توده‌ای (۳۱)، آگاهی سیاسی را خلق می‌کند، توسط هستی خودمان ـ که بصورت نیروی بزرگ توده‌ای درآمده‌ایم در حالی که در سال‌های ۶۰ از صفر شروع

www.iran-archive.com

کردیم ـ، به اثبات رسیده است. از این که یك جنبش، مبارزه مسلحانه را برای خلقِ آگاهی سیاسی ارگانیك بکار می‌گیرد، بدین معنا نیست که لزوما برای تسخیر قدرت آماده است (۳۲). قدر مسلم، آگاهی سیاسی و شکل‌گیری یك جنبش بزرگ بدست آمده است چرا که ما به مبارزه مسلحانه دست زده‌ایم. اگر این جنبش سیاسی، زمانی این امکان را بدست آورد که به سازماندهی توده‌های وسیع بپردازد، همین توده‌هائی که آگاهی سیاسی کسب کرده‌اند، می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. چیز دیگر، مبارزه برای ((تسخیر)) قدرت است. مسلم است که ما هیچگاه کاندیداهائی برای پارلمان معرفی نکرده‌ایم و باین زودی این کار را نخواهیم کرد. بنابراین، من هیچگونه ناخوائی بین تغییر شکل‌یابیِ (Transformation) آگاهی سیاسی از طریق یك فوکوی چریکی ((و)) سازماندهی‌اش از ورای یك دوره فعالیت قانونی، مشاهده نمی‌کنم ـ دوره‌ای که در درون آن هیچ امکانی برای ایجاد یك فوکوی چریکی وجود ندارد، دوره‌ای که نیاز به خلقِ یك آگاهی سیاسی بر پایه آن ((فوکو)) نیست چرا که این ((آگاهی سیاسی)) قبلا شکل یافته است، دوره‌ای که در آن باید مبارزه برای ((تسخیر)) قدرت را ادامه داد، بهمراه خلق رشد کرد و با تمامی خلق به مبارزه پرداخت. چرا که یك فوکوی کوچك، تنها قدرتی که دارد اینست که رژیم را متزلزل کند، نگذارد که حکومت کند (۳۳)، این آگاهی سیاسی را در حول خود شکل دهد، اما قابلیت تسخیر قدرت را ندارد، در صورتی که پیشاپیش بخش عمده‌ای از خلق را سازماندهی نکرده باشد.

سئوال ـ جنبش‌های توده‌ای و جنبش طبقه کارگر، امروز، بظاهر، گذار مشکلی را طی می‌کنند و نیروهای چپ، بر عکس سال‌های ۶۰ و ۷۰، در یك وضعیت تدافعی بسر می‌برند و ارتجاع جهانی، همه جا میخ خود را فرو می‌کند. بنظر شما، دلایل این وضعیت کدامند؟

جواب ـ خوب، عوامل زیادی وجود دارند. قبل از هر چیز، طبقه

کارگر، از نظر کمّی، در کشورهائی که تکنولوژی جدید از راه می‌رسد، در حال کاهش است. در سال ۱۹۵۰، در ایالات متحده، ٤٤ درصد ((جمعیت)) را تشکیل می‌داد. امروز به ۱۹ درصد رسیده است. در انگلستان، که نه رکود قابل توجه بلکه رشد وجود داشته، طبقه کارگر در ده سال اخیر، ۲۰ درصد کاهش یافته است و بنابراین قوه ثقل در هماهنگی نیرو را از دست داده است. بنابراین، با بیکاری، حجم یك بخش بی شکل (Un secteur informel) افزایش می‌یابد. این چیزی است که آن را اقتصاد نامرئی (Economie submergée) می‌نامند، که بنظر می‌رسد جوابی باشد به بحران بیکاری، جوابی وحشی (که می‌کوشند به بیکاران تحمیل کنند). این می‌تواند سقوط ظاهری طبقه کارگر و احزابی را توضیح دهد که مدعی نمایندگی آن ((طبقه)) اند. زیرا این سازمانها، هیچ راهی را به بیکاران پیشنهاد نمی‌کنند و امروز بیکاری موقتی نیست، دائمی است. حتی در کشوری مثل اروگوئه، بخش بی شکل، از ده درصد به ۲٤ درصد رسیده است، در حالی که پرولتاریا همچنان درصدِ پائین‌تری را تشکیل می‌دهد. و بنابراین، ما درصدد انجام تلاشی هستیم که بیکاران را نیز سازماندهی کنیم، در حالی که همزمان به تلاش خود برای سازماندهی پرولتاریا ادامه می‌دهیم. سرمایه‌داری سعی کرده است که از ضعف پرولتاریا بهره‌برداری کند. این ((بهره‌برداری)) نیز می‌تواند موقت باشد و چنین بحرانی ((بحران اکتبر ۱۹۸۷)) به بحران ۱۹۲۹ شباهت دارد و بنابراین، غریوهای پیروزی سرمایه‌داری نیز با این خطر بازگشت مجدد به آن مرحله ((۱۹۲۹)) مواجه است ... (۲٤).

سئوال ـ پس از این همه سال مبارزه، چگونه می‌توانید تجربیات خود را در چند جمله خلاصه کنید؟ چه پیامی دارید؟

www.iran-archive.com

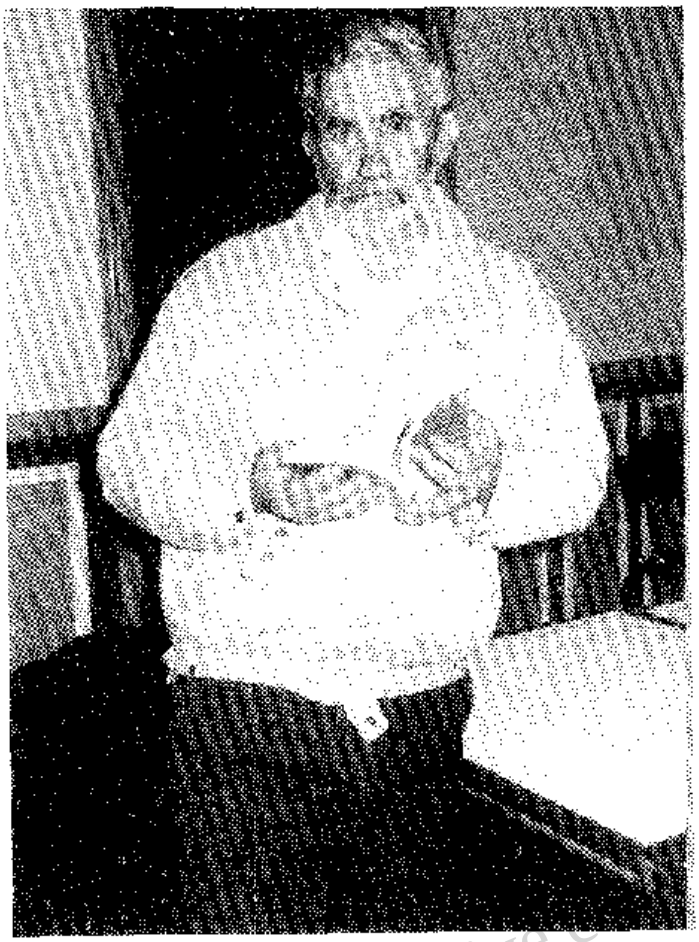

جواب ـ چین و ویتنام به ما نشان می‌دهند که انقلاب نه در یک سال تحقق می‌یابد و نه در ده سال؛ که باید موضعی داشت در انطباق با هر عصر، با هر دوره، بی آن که هدف نهائی را که باید یک انقلاب سوسیالیستی باشد، فراموش کرد.

سئوال (شفاهی) ـ آیا در حال حاضر هنوز خود را یک چریک می‌دانید؟

جواب ـ مسلما مشکل است تصویری، تجربه‌ای که انسان در این زمینه دارد از سر وا کرد، و من ... خیلی قبل از این که یک چریک بشوم، یک مبارز اجتماعی بوده‌ام. و عبور از یک وضعیت به وضعیت دیگر، معنایش این نیست که انسان یکی یا دیگری را نفی می‌کند و این‌ها، مراحل مبارزه، مراحل مختلف مبارزه‌اند، همان گونه که بسیاری از چریک‌ها، مردانی شده‌اند برای حکومت کردن، برای گرداندن یک اقتصاد در کوبا.

توضیحات:

۱ ـ M.L.N (جنبش رهائی بخش ملی)• در سال ۱۹۶۲، **رائول سندیك** و عده‌ای از جوانان حزب سوسیالیست اروگوئه، خشمگین و دلزده از راست روی‌های **فروگوئی**، رهبر و بنیانگذار حزب سوسیالیست و ناامید از انفعال و سیاست کج دار و مریز حزب کمونیست و سایر احزاب و گروه‌های چپ در اروگوئه، **ام•ال•ان** را بنیاد نهادند. مبارزه مسلحانه و جنگ چریکی شهری را بعنوان مشی مبارزه برگزیدند• مدت پنج سال صبورانه، بی سر و صدا به سازماندهی و تدارك زیربنای مبارزه پرداختند• تازه در سال ۱۹۶۷، موجودیتشان نه توسط آنها بلکه توسط دستگاه‌های سرکوب اعلام شد• عملیات توپاماروها در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در سطح بسیار وسیع در مطبوعات و رسانه‌های گروهی جهان انتشار می‌یافت و هریك از آنها، واقعه‌ای مهم بشمار می‌رفت• برخی از این عملیات انعکاس گسترده‌تری داشت نظیر فرار دادن ۵۵ زندانی زن توپامارو (در دو نوبت، یك بار ۱۷ نفر و بار دیگر ۳۸ تن) فرار دادن ۱۱۱ زندانی مرد از زندان **پوئتاکاره تاس** (۱۰۶ تن از هیات رهبری، کادرها و اعضای توپامارو و ۵ تن زندانی عادی)، اشغال یك شهر بمدت چند ساعت، دستگیری و زندانی کردن جاکسون سفیر انگلیس در اروگوئه بمدت ۸ ماه، دستگیری محاکمه و اعدام **دان میتریونه**، مامور سیا، تعلیم دهنده اصول شکنجه و کارشناس مبارزه با جنك چریکی (که به استعفاء **پاشکو اره‌کو**، رئیس جمهور اروگوئه منجر شد)• از ماجرای **میتریونه** دو فیلم بردار برجسته یعنی **کوستا گاوراس** (سازنده فیلم‌های Z و اعتراف) و **فرانکو سولیناس** (سناریست فیلم‌های متعدد از جمله "نبرد الجزیره") با شرکت **ایو مونتان** فیلمی بنام "در محاصره" (Etat de siege) تهیه کردند که در سینماهای جهان به نمایش گذاشته شد و سناریوی آن به غالب زبانها ترجمه گردید• ترجمه فرانسوی این سناریو در سال ۱۹۷۳ توسط انتشارات STOCK ، به انضمام اسناد و مدارك دیگر، منتشر شد(این فیلم در ماه‌های اول پس از انقلاب، تحت عنوان "حکومت نظامی" در تهران به نمایش گذاشته شد)•

ام•ال•ان، در اواخر دهه ۶۰ و اوائل دهه ۷۰، پر آوازه‌ترین جنبش‌های امریکای لاتین بود• در صفحات اول روزنامه‌های جهان در آن ایام، از آنها سخن می‌رفت• ده‌ها کتاب در باره‌شان منتشر شد• فقط در زبان فرانسه، کتاب‌های متعددی در مورد آنها نوشته و یا ترجمه شده

است. برای آشنائی با برخی از این آثار در زبان فرانسه مراجعه کنید به زیر نویس‌های مقاله "از ویتنام تا اروگوئه و درس‌هائی از آن‌ها" (بویژه به زیر نویس ۲۵)، چاپ شده در نشریه "عصر عمل"، شماره ۲.

۲ ـ "ما، توپاماروها"، کتابی بود که توسط ام.ال.ان. در سال ۱۹۷۰ انتشار یافت و عمده‌ترین عملیات توپاماروها تا آن ایام را در برداشت. بخش‌های مختلف این کتاب توسط شرکت کنندگان مستقیم در هر عملیات نوشته شده بود.

"ما، توپاماروها"، بلافاصله پس از انتشار به بسیاری از زبان‌ها ترجمه شد. ترجمه فرانسوی آن با موخره‌ای از رژیس دبره تحت عنوان "از آن‌ها درس بگیریم" در اواسط ۱۹۷۱ توسط انتشارات "ماسپرو" انتشار یافت. ترجمه فارسی این کتاب برای استفاده رزمندگان مسلح در ایران در همان ایام انجام شد که جلد اول (حاوی بخشی از عملیات "توپاماروها") و جلد سوم (حاوی نتیجه گیری کتاب و موخره دبره و بسیاری از اسناد و مدارک مهم ام.ال.ان.) در سال ۱۳۵۲ توسط "سازمان‌های جبهه ملی ایران در خارج از کشور (بخش خاورمیانه)" انتشار یافت.

۳ ـ "نقد اسلحه" به قلم رژیس دبره کتاب دو جلدی پرحجمی است که جلد اول در سال ۱۹۷۳ و جلد دوم کمی بعد توسط انتشارات SEUIL چاپ شده است. این کتاب به تجزیه و تحلیل و به بررسی جنبش‌های انقلابی در آمریکای لاتین اختصاص دارد. یکی از فصل‌های جلد اول، "نقد اسلحه" تحت عنوان "در باره توپاماروها" که به بررسی علل و تحلیل شکست آوریل ۱۹۷۲ توپاماروها می‌پردازد، در اوائل سال‌های ۵۰ ترجمه شد و در شماره‌های ۲ ـ ۳ ـ ٤ ـ ٦ ـ ۷، نشریه "عصر عمل" انتشار یافت.

٤ ـ عبارت به شکلی که ما در مصاحبه مطرح کرده‌ایم نادرست نیست ولی غیر دقیق است و آن را می‌توان به شکل زیر تصحیح کرد:

"یا بطوریکه **اوربانو** (URBANO)، یکی از رهبران عمده جنبش در مصاحبه خود ـ تحت عنوان Tupamaros Y Gobierno:Dos PODERES Pugna (توپاماروها و حکومت: دو قدرت در عرصه نبرد) ـ، **یا لئوپولدو مادروگا** (Leopoldo

Madruga) بدشبال ...

۵ ـ در اوت ۱۹۷۰، سندیك و دیگر اعضای هیات رهبری ام·ال·ان· (از جمله **لاری**، **کاندان گراخالس**، **بیدگن گریسینگ**) جمعا ۲۴ کادر سیاسی و نظامی در مخفیگاه‌شان واقع در کوچه **آلمریا** در مونته ویدئو بدشبال دستگیری جاسوس سیا و کارشناس آمریکائی شکنجه، **دان میتریونه**، بدام پلیس می‌افتند· هیات رهبری علی‌البدل، بلافاصله امور را در دست می‌گیرد· البته، دستگیری کل هیات رهبری جنبش بلافاصله هیچ گونه تاثیری در کارآیی عملیاتی توپاماروها نمی‌گذارد و فعالیت سازمان با شدت گذشته ادامه می‌یابد· ولی رژیس دبره معتقد است که این امر "یك چرخش تاریخی در زندگی سازمان بشمار می‌رفت" ("در باره توپاماروها"، "عصر عمل"، شماره ۳، صفحه ۹۰) که نه بلافاصله بلکه در دراز مدت اثرات خود را باقی می‌گذارد که "لحظه انفجار آن در آوریل ۱۹۷۲ بود" (همانجا، "عصر عمل"، شماره ۲ صفحه ۷۱)· باری، کمی بعد از یکسال، هیات رهبری به اضافه ده‌ها کادر و اعضای ام·ال·ان، در عملیاتی تحت عنوان "عملیات پونتاکاره‌تاس"، از زندان آزاد می‌شوند· خانم **ماریا استرگیلیو** Maria Estergilio ، وکیل مدافع و روزنامه نگار اروگوئه‌ای، یکی از فصل‌های کتاب خود ("جنگ چریکی توپامارا") را به این فرار شگفت آور اختصاص داده است· این فصل در جلد سوم "ما، توپا ماروها"، صفحات ۲۵۹ ـ ۲۴۰ به فارسی ترجمه شده است·

۶ ـ "سی سئوال از یك توپامارو"، یکی از مهمترین (وسال‌ها، از مهمترین) اسناد ام·ال·ان بشمار می‌رفت· در آن سال‌ها، مرتب از توپاماروها در باره ایدئولوژی، تاکتیك و استراتژی‌شان سئوال می‌شد، سئوال کننده را به همین سند احاله می‌داده‌اند· مصاحبه "با یك توپامارو" ـ که به احتمال قریب به یقین مصاحبه با رائول سندیك است ـ، برای اولین بار در سال ۱۹۶۸ در روزنامه پونتو فینال (Punto Final) شیلی، انتشار یافت و از آن جا به زبان‌های دیگر (از جمله به زبان فرانسه، در کتاب "توپا ماروها یا جنگ چریکی شهری در اروگوئه"، نوشته **الن لابروس** A.Labrosse) ترجمه شد· ترجمه فارسی این سند که از روی همین ترجمه فرانسوی انجام شد، در صفحات ۱۸۸ ـ ۱۶۵ جلد سوم "ما، توپاماروها" انتشار یافت·

۷ ـ Partido O Foco: Falso Dilema · این سند در شماره ۴

www.iran-archive.com

نشریه "عصر عمل"، تحت عنوان "در راه ایجاد حزب"، از زبان آلمانی، به فارسی ترجمه شد.

۸ ـ در زمان بنیانگذاری ام.ال.ان در سال ۱۹۶۲، جنگ چریکی شهری، برای اولین بار، در کنار جنگ چریکی روستائی در وشزوئلا به رهبری **براوو** برپا شده بود. در زمان اعلام (ناخواسته) فعالیت توپاماروها در ۱۹۶۷، جنگ چریکی روستائی در بولیوی به رهبری چه‌گوارا شکست خورده بود و در همین زمان، پس از شکست چه گوارا، جنگ چریکی شهری در برزیل به رهبری کارلوس ماریگلا آغاز شده بود. بدیگر سخن، در هنگام آغاز فعالیت توپاماروها، فوکو یا کانون شورشی (روستائی)، اعتبار مطلق گذشته خود را کم و بیش از دست داده بود.

بر این زمینه تاریخی، بعنوان یك عامل مهمتر، باید وضعیت خاص جغرافیائی اروگوئه را اضافه کرد: اروگوئه برخلاف اکثر قریب به اتفاق کشورهای امریکای لاتین، کشوری است بدون کوه و جنگل و با جمعیت بسیار کم روستائی و در نتیجه، تشکیل کانون شورشی (روستائی) در آنجا غیر ممکن است. بیش از هفتاد درصد جمعیت در شهرها زندگی می‌کرد. نیمی از کل جمعیت کشور در پایتخت، مونته ویدئو، ساکن بود.

مدت‌ها، هر وقت از توپاماروها سئوال می‌شد که چرا به جنگ چریکی شهری پرداخته‌اید، بلافاصله بروی مختصات جغرافیائی اروگوئه انگشت می‌گذاشتند و با توجه باین وضعیت ویژه، جنگ چریکی روستائی را غیر ممکن می‌شمردند.

با اینهمه، در آغاز سال‌های هفتاد، ناگهان "برنامه تاتو" پیدا شد (بسیاری از صاحب نظران **یکی** از دلایل شکست توپاماروها را پیاده کردن این برنامه می‌دانند).

پیروزی‌های حیرت‌آور و درخشان توپاماروها بسیاری از صاحبنظران در مسائل امریکای لاتین و اروگوئه را بر این باور واداشته بود که ام.ال.ان به مرحله‌ای رسیده که شکست دادن آن غیر ممکن است. توپاماروها نیز علی‌رغم احتیاط و فروتنی فراوانشان، بارها اعلام کرده بودند که شکست دادن آنها محال و غیر ممکن است. توپاماروها، مغرور از پیروزی‌هایشان در شهر و باور به شکست ناپذیر بودن خود، با برنامه تاتو، جبهه روستائی را گشودند. یکی از دلایل رهبری ام.ال.ان در اجراء برنامه تاتو، پخش و پراکنده کردن نیروهای سرکوب (که در مونته ویدئو جمع شده بودند) به سراسر کشور بود، اما این را هم نباید فراموش کرد که با برنامه تاتو، نیروهای جنبش هم در سراسر

کشور پخش و پراکنده شدند. باری، برنامه تاتو، اروگوئه را به هفت "تاتوسرا" (Tatuceras) تقسیم کرد و هر تاتوسرا یك یا چند ایالت را در بر می‌گرفت و هر ایالت توسط یك "ستون" رهبری می‌شد. سرتاسر اروگوئه به ۲۵ ستون تقسیم شده بود. بسیاری از رهبران قدیمی و کادرهای جنبش پس از رهائی از زندان پونتاکاره تاس از طرف رهبری جدید و جوان جنبش ـ که نظامی‌گرا و متکی به سانترالیسم افراطی بود ـ به تاتوسراها فرستاده یا تبعید شدند. سندیك برای رهبری ستون ۲۵ در ایالت **پایساندو** اعزام شد.

هر یك از ستون‌ها مستقل بود بدون اتکاء به سایر ستون‌ها می‌بایست خود را حفظ کند. هر ستون، تجهیزات کامل، انبارها، پناه‌گاهها، آذوقه، بیمارستان با اکیپ‌های پزشکی و جراحی و حتی میدان‌های تیر (با برق و تلفن) خاص خود را داشت و همه این‌ها در تاتوسراها یعنی در پناه‌گاهها و مخفی گاههای زیرزمینی.

بسیاری از تاتوسراها و ستون‌ها با کلیه تجهیزات و افراد آن بدنبال شکست آوریل ۱۹۷۲ بدست نیروهای سرکوب افتاد. برای اطلاع کامل‌تر از برنامه تاتو مراجعه کنید به نوشته "درباره توپاماروها" رژیس دبره، "عصر عمل" شماره ۲، صفحات ۱۰۲ ـ ۹۸.

۹ ـ ضرباتی که از ۱۴ آوریل ۱۹۷۲ توسط "نیروهای متفق" (نیروهای متشکل از نیروهای زمینی، هوائی و دریائی و بخش‌های مختلف پلیس اروگوئه ـ درباره این "نیروهای متفق" مراجعه کنید به عصر عمل، شماره ۳، صفحات ۸۲ ـ ۷۷)، به ام.ال.ان وارد آمد فوق‌العاده شدید و خرد کننده بود. در این ضربات، تعداد زیادی از رهبران و بنیانگذاران و کادرها و اعضاء جنبش کشته و دستگیر شدند. بسیاری از انبارها، پناه گاهها، بیمارستان‌ها، "زندان خلق" و "تاتوسرا"ها بدست نیروهای سرکوب افتاد. فقط در فاصله ۱۴ آوریل تا ۹ سپتامبر ۱۹۷۲ (سال روز تشکیل "نیروهای متفق") در اعلامیه‌ای که توسط ستاد ارتش اروگوئه انتشار یافت:

۱۹۸۲ "آشوبگر" (بخوانید توپامارو) دستگیر شدند
۲۹ توپامارو (در مقابل ۱۵ تن از نیروهای سرکوب) بقتل رسیدند
۲۶ توپامارو (در مقابل ۲۴ تن از سرکوبگران) مجروح شدند
۲۷۴ پناه‌گاه، انبار و اماکن مخفی و هزاران اسلحه اتوماتیك، سبك و سنگین و انواع و اقسام نمونه‌ها (بازوکا، مسلسل، مسلسل کوچك، تفنگ‌های خودکار و غیره) کشف گردیدند.

درباره ضربات آوریل ۱۹۷۲ و علل و عوامل این شکست نظامی (از

www.iran-archive.com

جمله: خیانت دو تن از رهبران جنبش، بی تجربگی، پیروزی گرائی، حقیر شمردن قدرت پاسخگوئی رژیم و نیروهای سرکوب از طرف رهبران جدید، بی تصمیمی در پاسخ به ضربات در زمانی که ام.ال.ان علی‌رغم ضربات وارده بشدت قادر به انجام آن بود، افتادن در دام مذاکره با رژیم از طریق نظامیان "مترقی" و غیره) مراجعه کنید به مقاله دبره "درباره توپاماروها"، چاپ شده در "عصر عمل"، شماره ۳، صفحات ۹۴ ـ ۸۷ و در همان نشریه، شماره ٤، صفحات ۵۰ ـ ٤٦.

۱۰ ـ دو پرانتزها، برای روشن‌تر شدن متن، همه جا از ماست.

۱۱ ـ آنچه مترجم مصاحبه، شیوه‌ها یا روش‌ها (Facons) ترجمه کرده، **سندیك** در متن نوار واژه اشکال (Formas) را بکار برده است که این دومی، یعنی "اشکال سنتی" مبارزه البته دقیق‌تر است.

۱۲ ـ پرانتزها در پاسخ‌های سندیك، توسط مترجم مصاحبه به متن سخنان (اسپانیائی) سندیك به هنگام ترجمه فرانسوی آن اضافه شده‌اند.

۱۳ ـ بطوری که ملاحظه می‌شود سندیك در جواب خود به بخش‌های اصلی سئوالات پاسخ نداده است و(این امر، در طی مصاحبه، بکرات مشاهده خواهد شد) سئوال یا سئوالات پردامنه‌تر از این جواب بود.

۱٤ ـ جنبش چپ انقلابی (Mir) شیلی. "گروه پیشاهنگ انقلابی مارکسیست" و "حزب سوسیالیست توده‌ای"، که هسته اولیه این دو گروه را دانشجویان دو شهر سانتیاگو و کونسپسیون تشکیل می‌دادند. با این که از انشعابات حزب کمونیست و حزب سوسیالیست شیلی بوجود آمده بودند ولی تحت تاثیر شدید عقاید تروتسکیستی و کمونیست‌های انترناسیونالیست (M.C.I) قرار داشتند و در اوت ۱۹٦۵، "کنگره تاسیس جنبش چپ انقلابی" را که بعدها به "میر" معروف شد، برپا داشتند. "میر" در سال ۱۹٦۷ (بعدها E.R.P ارژانتین) از تروتسکیسم بریدند. در کنگره فوق، رفیق میگوئل انریگز که نقش عمده‌ای در موضع‌گیری جدید "میر" داشت، به دبیر کلی آن انتخاب شد که تا زمان کشته شدنش توسط رژیم کودتائی پینوشه در این سمت باقی ماند.

برای اطلاعات بیشتر درباره "میر"، مراجعه کنید به مقاله "یادداشت‌هائی در مورد تاریخچه میر" چاپ شده در "عصر عمل" شماره

۷. صفحات ۱۷۰ـ ۱۴۷.

۱۵ ـ A.L.N (عملیات رهائی بخش ملی). پس از شکست چه گوارا در اکتبر ۱۹۶۷، کارلوس ماریگلا جنگ چریکی شهری را در برزیل ایجاد کرد. جنگ چریکی شهری در برزیل، در مثلث صنعتی سائوپولو، ریو، بلوهوریزیت برپا شد. در تزهای ماریگلا، جنگ چریکی شهری مرحله اولیه یا "محور" تاکتیکی بود برای هدف اصلی، جنگ چریکی روستائی. ماریگلا از اولین کسانی بود که (البته در جرگه مدافعان مبارزه مسلحانه) از فوکو روستائی انتقاد کرد و آن را برای شرایط خاص کشورش غیر قابل انطباق شمرد.

برای اطلاعات بیشتر درباره A.L.N مراجعه کنید به مقاله "از ویتنام تا اروگوئه، و درس‌هائی از آن‌ها" نوشته سیامك آزاده، "عصر عمل" شماره ۲، صفحات ۴۹ ـ ۴۷ و زیرنویس‌های این مقاله بویژه زیرنویس‌های شماره ۱۰، ۱۱، ۱۲، صفحات ۶۵ ـ ۶۳. و نیز به ترجمه فارسی "جزوه راهنمای چریك شهری" از انتشارات باختر امروز و مقالات "مسائل سازماندهی" و "در زمینه اصول و مسائل استراتژیکی" در "عصر عمل" شماره ۴.

۱۶ ـ ERP (ارتش انقلابی خلق) ارژانتین مانند "میر" شیلی منشاء تروتسکیستی داشت. در سال ۱۹۶۳، PRT (حزب انقلابی کارگران) بخش ارژانتینی انترناسیونال چهارم تشکیل یافت و در آغاز، در میان کارگران صنایع قند ایالت توکومن که آن را "پیشاهنگ پرولتاریای ارژانتینی" تلقی می‌کرد به فعالیت پرداخت. از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۷، روبرتو سانتوچو (رهبر بعدی EPR) و سایر مبارزان PRT بروی کارگران در Ingenios (کشتزارهای نیشکر که در اطراف آن‌ها کارخانه‌های قند وجود داشت) کار می‌کردند. در سال ۱۹۶۹، PRT بدنبال قطع رابطه با بخش تروتسکیستی حزب ـ که مخالف مبارزه مسلحانه بود ـ، حزب کارگران انقلابی خود را برای مبارزه مسلحانه و ایجاد یك کانون چریکی در منطقه توکومن آماده کرد که بدنبال یك اشتباه، تمامی زیربنای مستقر شده بدست پلیس می‌افتد و طرح، ناگزیر رها می‌شود.

در سال ۱۹۷۰، حزب انقلابی کارگران، در پنجمین کنگره خود، ERP را بمثابه جبهه توده‌ای نظامی، وابسته به PRT ، ایجاد می‌کند. PRT که در آغاز مبارزه مسلحانه در روستاها را در نظر داشت تحت تاثیر جنبش توپاماروها به مبارزه مسلحانه شهری روی آورد. در سال

۱۹۷۳. قطع رابطه با انترناسیونال چهارم به اختلافات عمیقی صحه گذاشت که از سال‌ها پیش بین PRT و تروتسکیست‌های اروپائی در زمینه سازمان‌های مسلح وجود داشت.

ERP از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ مانند سازمان‌های مسلح پرونیست (FAR ، FAP و مونتونروها) و مارکسیست‌های FAL ، عملیات مسلحانه بیشماری را به انجام رساند ولی برخلاف سازمان‌های مسلح پرونیست با روی کار آمدن مجدد پرون در سال ۱۹۷۳، موقعیت را همچنان "پیش انقلابی" تلقی می‌کرد و به مبارزه مسلحانه ادامه داد(پرون هشت ساعت بعد از انتخابش به ریاست جمهوری، ERP را غیر قانونی اعلام کرد). مبارزه مسلحانه ERP تا زمان کودتای خونین نظامیان در ۱۹۷۶ ادامه یافت. درباره ERP مراجعه کنید به "جنگ چریکی روستائی در ارژانتین"، "عصر عمل" شماره ۶ و یك "استراتژی برای تسخیر قدرت" همان نشریه، شماره ۷.

۱۷ ـ سندیك باین بخش از سئوال قبلا جواب داده بود. علت این امر اینست (بطوری که در مقدمه نیز توضیح داده شد) سئوالات مابه استثناء سئوالاتی که با "سئوال شفاهی" مشخص شده‌اند، قبل از مصاحبه بطور کتبی نوشته شده بود.

۱۸ ـ در این زمینه در زیرنویس شماره (۱) به اختصار توضیح داده شده است.

۱۹ ـ سندیك در متن اسپانیائی نوار واژه "فلسفه" (Filosofia) را بکار برده و مترجم مصاحبه بجای آن واژه "ایدئولوژی" را قرار داده است.

۲۰ ـ این سئوال از جمله سئوالات کتبی (قبل از مصاحبه آماده شده) بود، در زمانی که ما از نظرات کنونی ام.ال.ان و حتی از وجود آن در حال حاضر، اطلاعی نداشتیم و با این تصور به جلسه رفته بودیم که با بنیانگذار **ام.ال.ان** (بدون وجود یك سازمان) مصاحبه می‌کنیم. جواب سندیك به سئوالات قبلی، بویژه جواب به سئوال شفاهی آخر و عبارت قاطعانه "نه، مطلقا" به آن، طرح این سئوال را ظاهرا بی مورد می‌نمود. ولی در واقع چنین نیست: این سئوال (سئوالاتی در همین زمینه که با توجه به اسناد **ام.ل.ان** بسیار می‌توان طرح کرد)، یك تناقض بزرگ را به نمایش می‌گذارد. بحث ابدا بر سر این نیست که

یك سازمان سیاسی با توجه به تغییر شرایط می‌تواند و باید شیوه مبارزه را تغییر دهد. سئوال را یکبار دیگر بخوانید، چیزیست در حد نظر برخی از گروه‌های ایرانی (و قضیه "هم استراتژی و هم تاکتیك")، مبارزه مسلحانه در هر شرایط "حتی در صورتی که شرایط پیدایش آن وجود نداشته باشد" (مثلا حتی در اروگوئه امروز) ولی ام.ال.ان بطوری که می‌بینیم اکنون نه تنها صرفا به کار سیاسی می‌پردازد، حتی با احزاب بورژوائی مانند "دموکرات‌های مسیحی"، می‌خواهد "جبهه وسیع احزاب چپ" تشکیل دهد(و جالب این که دموکرات مسیحی‌ها هستند که ام.ال.ان را بخاطر گذشته چریکی‌شان در جبهه وسیع احزاب "چپ" راه نمی‌دهند). همه این‌ها به کنار، نکته اینست که ام.ال.ان، همه این کارها را بدون کمترین انتقاد به نظریات گذشته انجام می‌دهد و در سرتاسر مصاحبه، کمترین انتقادی به آن نظریات نمی‌شود. کاملا برعکس، نظریات کنونی، ادامه طبیعی نظریات گذشته جلوه‌گر می‌گردد. خلاصه این که:

۱ ـ بحث این نیست که مبارزه مسلحانه در آن ایام در اروگوئه درست یا نادرست بود

۲ ـ بحث این هم نیست که شیوه مبارزه امروز ام.ال.ان، درست یا نادرست است.

بحث اینست زمانی که گفته‌ایم در کلیه موقعیت‌ها باید به مبارزه مسلحانه پرداخت و امروز باین نظر اعتقاد نداریم (یعنی به آن عمل نمی‌کنیم) باید آن را گفت و از خود انتقاد کرد. مثلا باید گفت: بنظر ما، شیوه مبارزه در آن ایام درست بود ولی اینجا و آنجا(مثلا در سی سئوال از یك توپامارو)، نظریات نادرستی ابراز داشتیم.

۲۱ ـ باید F.A.R.C (نیروی مسلح انقلابی کلمبیا) درست باشد. درباره F.A.R.C که بازوی مسلح حزب کمونیست کلمبیاست (مراجعه کنید به مقدمه "یادداشت‌های یك چریك" کلمبیائی که توسط F.A.R.C نوشته شده است. ترجمه فارسی این اثر، در ژوئن ۱۹۷۵، توسط "اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه ـ سازمان پاریس" انتشار یافته بود). ضمنا عبارت بعدی، "بیش از هفتاد سال سابقه مبارزه چریکی"، غیر دقیق است، در "بیش از ۷۰ سال پیش" حزب کمونیست کلمبیا وجود نداشت. البته آنچه به مبارزه مسلحانه در کلمبیا(و نیز در غالب کشورهای امریکای لاتین) مربوط می‌شود، برمی‌گردد به قرن‌های هیجده و نوزده. اما آنچه به حزب کمونیست و مبارزه مسلحانه آن مربوط می‌شود و به "لاویولانسیا" معروف است، از آوریل ۱۹۴۸ آغاز شده است،

www.iran-archive.com

بطور متناوب ـ نه متوالی ـ تا امروز ادامه دارد(در این زمینه مراجعه کنید به مقدمه ترجمه فارسی همان کتاب، صفحات ۱۸ ـ ۷)۰

۲۲ ـ دو نکته درباره این عبارت:

۱ ـ جمله ناقص است، شاید این نقص از آنجا ناشی شده باشد که اجزاء مختلف عبارت سندیك بطور مجزا بیان شده و بطور مجزا توسط مترجم فرانسوی به فرانسه برگردانده شده است۰ بهر حال، از فحوای کلی این عبارت ـ و نیز عبارات قبلی و بعدی ـ چنین مستفاد می‌شود که: ما نیز همچون انقلاب کوبا، به ادغام تلاش‌های جنبش رهائی بخش ملی و حزب کمونیست (طرفدار شوروی) اعتقاد داریم و این دو، یکدیگر را تکمیل می‌کنند و غیره۰ البته لازم به یادآوری است که این اعتقاد ام۰ال۰ان جدید است و در گذشته وجود نداشت۰ در اروگوئه مانند سایر کشورهای امریکای لاتین، جنبش‌های رهائی بخش ملی در مخالفت و تقابل با بی عملی، سیاست دنباله روی احزاب کمونیست بوجود آمده بود۰ بنیانگذاران ام۰ال۰ان پس از جدائی از احزاب سوسیالیست و کمونیست ، مبارزه خود را آغاز کردند۰ البته، ام۰ال۰ان با سایر جنبش‌های مسلحانه قاره امریکا در رابطه با احزاب سنتی از جمله حزب کمونیست، کمی متفاوت بود۰ بدین معنا که توپاماروها بدلایلی که در اسناد جنبش و بویژه در "سی سئوال از یك توپامارو" آمده کوشیدند که از مشاجرات با احزاب سنتی خودداری کنند و احزاب سنتی (از جمله حزب کمونیست) نیز تا حدی "هوای" توپاماروها را داشتند۰ اما کسی نیست که با دشمنی عمیق احزاب کمونیست قاره با جنبش‌های مسلحانه کشورهای مختلف آشنا نباشد۰ احزاب کمونیست قاره امریکا، مبارزین مسلح را "ماجراجو"، "تروریست"، "یاغیان سرگردنه" و غیره می‌نامیدند۰ در اوج رویاروئی چه‌گوارا با نیروهای ضد شورش امپریالیسم امریکا، حزب کمونیست بولیوی شرط همکاری با چه گوارا را به در دست داشتن رهبری سیاسی جبهه چریکی مشروط کرد که این امر با مخالفت قاطعانه چه گوارا مواجه شد(مراجعه کنید به مقاله "از ویتنام تا اروگوئه ۰۰۰"، "عصر عمل" شماره ۲، به نقل از "یادداشت‌های روزانه چه گوارا" و مقدمه کاسترو بر این کتاب)۰ نه تنها حزب کمونیست بولیوی بلکه سایر "احزاب برادر"("ضد امپریالیست")، در اوج مبارزه ضد امپریالیستی چه گوارا از خنجر از پشت زدن به او خودداری نکردند۰

"احزاب برادر" که نه تنها با مواضع سیاسی رادیکال و انقلابی چه گوارا بلکه همچنین با "سوسیالیسم و انسان در کوبا" و سایر مقالات و

نظریات اقتصادی او، با عملکرد پنجساله‌اش (۱۹۶۴ـ ۱۹۵۹) در راس اقتصاد کوبا (مدیریت بانك مرکزی و وزارت صنایع) آشنائی داشته‌اند و مخالفت او با مدل اقتصادی شوروی را خوب می‌شناخته‌اند (درباره مخالفت چه گوارا با مدل اقتصادی شوروی مراجعه کنید به مقاله "مرگ چه گوارا، بیست سال پیش بود"، نوشته فرانسوا ماسپرو، لوموند، ۱۲ ـ۱۱ اکتبر ۱۹۸۷)، البته در نشانه گرفتن او بعنوان "چهره نامطلوب و غیر مسئول" اشتباه نکرده بودند (در این زمینه مراجعه کنید به زیر نویس شماره ۲۵ مقاله "از ویتنام تا اروگوئه ..." "عصر عمل" شماره ۲، به نقل از "یادداشتهای روزانه بولیوی")• بیهوده نیست که در مقاله فوق‌الذکر ماسپرو می‌خوانیم: "از خبر مرگ چه گوارا نه فقط واشنگتن بلکه مسکو نیز نفسی براحت کشید"•

۲ ـ آنچه سندیك در اینجا در مورد انقلاب کوبا و رابطه حزب کمونیست این کشور با جنبش ۲۶ ژوئیه می‌گوید از نظر فاکت‌های تاریخی کاملا نادرست است• برخلاف گفته سندیك، حزب کمونیست کوبا نه تنها "دستگاه توده‌ای" و "روابط بین المللی" را برای جنبش ۲۶ ژوئیه بوجود نمی‌آورد بلکه تا **روز پیروزی انقلاب کوبا**، از سرسخت‌ترین مخالفان آن بود و انقلابیون کوبائی را "یاغیان مسلح" "با خصلت بورژوائی" می‌خواند• باین عبارت از زیرنویس ۲۹ مقاله "از ویتنام تا اروگوئه ..." توجه کنید:

> "عبارتی از اعلامیه "حزب سوسیالیست ملی" کوبا (نام حزب کمونیست کوبا در زمان دیکتاتوری باتیستا) را در اینجا نقل می‌کنیم: "ما شیوه‌های این یاغیان مسلح ـ که مختص به یك دسته سیاسی با خصلت بورژوائی می‌باشد ـ و اقدامات‌شان برای تصرف دو تاسیسات نظامی را مردود می‌شناسیم• قهرمان نمائی آن‌ها کاملا سترون و بدون نتیجه است زیرا که از بینش بورژوائی اشتباه‌آمیزی الهام گرفته است ..."•

حزب کمونیست کوبا **بعد از پیروزی انقلاب** کم کم به کاسترو نزدیك شد• باین عبارت از همان زیرنویس آن مقاله توجه کنید:

> "و این نکته کوچك را نیز توضیح بدهیم که پس از پیروزی انقلاب کوبا، بطوری که **کنراد دیتزز** در کتاب "جنبش‌های انقلابی در امریکای لاتین" اشاره می‌کند، همین "متخصصان انقلاب پرولتری" کم کم با خجلت و شرمساری و "انتقاد از

خود"، خود را به کاسترو و سایر "یاغیان مسلح ... با خصلت بورژوائی" نزدیك کرده و طلب استغفار نمودند.

۲۳ ـ سندیك در اینجا و در چند جای دیگر به "تفاوت" کمونیسم در کوبا و شوروی اشاره می‌کند بی آن که روشن کند یا مثالی ارائه دهد که واقعا معلوم شود این تفاوت در کجاست.

۲۴ ـ Socialisme participatif .

۲۵ ـ این تز باز جدید است. ام.ال.ان در کلیه اسناد گذشته‌اش خود را "پیشاهنگ" می‌دانست (بعنوان نمونه مراجعه کنید به "بیلان ۱۹۷۱"، "عصر عمل" شماره ٤، ص ۷۳، و نیز رجوع کنید به مقاله توپاماروها "در راه ایجاد حزب"، "عصر عمل" شماره ٤، ص ۱۵). البته مسئله "جبهه" در نزد ام.ال.ان، جدید نیست. این سازمان در واقع یك جبهه بود که خودشان آن را "موزائیك ایدئولوژیکی" می‌خواندند که کارگر، کشاورز، دانشجو، کارمند و غیره از کمونیست، سوسیالیست تا کاتولیك در کنار هم مبارزه می‌کردند. ام.ال.ان نه تنها در انتخابات ۱۹۷۱ از "جبهه وسیع توده‌ای" حمایت (مشروط) کرد و عملیات مسلحانه خود را برای برگزاری انتخابات بطور یك جانبه متوقف کرد بلکه در "برنامه ۱۹۷۲" که پس از "بیلان ۱۹۷۱" انتشار یافت، بجای ام.ال.ان (جنبش رهائی بخش ملی)، از اف.ال.ام (جبهه رهائی بخش ملی) سخن گفت (در این زمینه مراجعه کنید به "عصر عمل" شماره ۲).

۲۶ ـ همانطوری که در مقدمه تذکر داده شد، این مصاحبه دراکتبر ۱۹۸۷، در داغ‌ترین روزهای سقوط بورس در بازارهای بین‌المللی صورت گرفت. و در آن روزها، خوش بینی‌های مفرط در زمینه عدم توانائی کنترل بحران توسط سیستم سرمایه‌داری، رایج بود و بسیاری گمان می‌بردند که سرمایه‌داری با بحرانی، اگر نه مهم تر، لااقل در حد بحران بزرگ ۱۹۲۹ مواجه خواهد شد.

۲۷ ـ بطوری که در زیرنویس قبلی (در رابطه‌ای دیگر) اشاره کردیم، این مصاحبه در اکتبر ۱۹۸۷ انجام شده است.

۲۸ ـ در مورد دو جبهه توده‌ای شیلی (۱۹۳٦ و ۱۹۷۰) مراجعه کنید به

مقاله "تاریخچه جبهه مشترك خلق شیلی"، "عصر عمل"، شماره ۷، صفحات ۱٤٦ ـ ۱۲٤.

۲۹ ـ بند بعدی که با یك ستاره (*) مشخص شده، سئوال جداگانه‌ای بود که مترجم مصاحبه (یك رفیق تروتسکیست) که بیش از سندیك به خاتمه مصاحبه رغبت داشت، آن را بدنبال سئوال قبلی می‌خواند. سندیك نیز، بطوری که مشاهده خواهد شد، به سئوال اول بطور ناقص جواب می‌دهد و سئوال بعدی را نیز بی پاسخ می‌گذارد.

۳۰ ـ رژیس دبره که اطلاعات او درباره جنبش‌های انقلابی دهه شصت و هفتاد، دست اول و دقیق است، دو بار در مقاله "درباره توپاماروها" تاریخ این سند را ۱۹۷۱ ذکر می‌کند (مراجعه کنید به "عصر عمل" شماره ٤، ص ۵۸ و همان نشریه، شماره ۷، ص ۷٦). فرض کنیم که دبره **تاریخ انتشار** این سند را مورد نظر داشته نه **تاریخ نگارش** آن را که باید مورد توجه رائول سندیك باشد. این فرض درست نیست: در پایان اصل این سند (حزب یا فوکو...) که با عنوان "در راه ایجاد حزب" در همان ایام از آلمانی به فارسی ترجمه شده بود و در "عصر عمل" شماره ٤ انتشار یافت (ترجمه این سند در آن زمان به زبانهای خارجی توسط منابع نزدیك به توپاماروها صورت گرفته بود)، تاریخ "اوت ۱۹۷۱" مشاهده می‌شود و معمولا در پایان یك نوشته، تاریخ نگارش آن را می‌گذارند نه تاریخ انتشارش را. قصد ما از این توضیحات این نیست که بخواهیم بر سر تاریخ نگارش این سند(که اهمیتی ثانوی دارد) با رفیق سندیك (غیابا) جدل کنیم، منظور اینست که، اگر حافظه رفیق خطا نرفته باشد، اشتباه از جانب ما نیز نبوده است چرا که در ذکر این تاریخ بر منابع معتبر موجود تکیه کرده بودیم.

۳۱ ـ توجه خواننده را باین نکته جلب می‌کنیم که موضوع بحث و سئوال (مذکور در فوق) این بود که توپاماروها می‌گفتند: "مبارزه مسلحانه، آگاهی و سازمان انقلابی را خلق می‌کند" و نه این که "مبارزه توده‌ای، آگاهی سیاسی را خلق می‌کند". و تفاوت این دو، بسیار است. مگر این که "مبارزه مسلحانه" با "مبارزه توده‌ای" یکسان فرض شود.

۳۲ ـ موضوع سئوال، "تسخیر قدرت" نبود.

۳۳ ـ در اینجا (و نیز در سطور قبلی و بعدی) گویا رفیق سندیك

دارد با سئوال ما جدل می‌کند. در واقع، چنین نیست. قبلا گفته‌ایم و تکرار می‌کنیم که بحث ما این نبود و نیست که چرا توپاماروها دیروز به مبارزه مسلحانه دست زدند یا چرا امروز به مبارزه قانونی روی آورده‌اند. تردیدی نیست که شرایط ویژه، شکل ویژه‌ای از مبارزه می‌طلبد. بحث اصلی بر سر وجود یك تناقض حل نشده است: توپاماروها معتقد بودند که در **تمام شرایط** باید به مبارزه مسلحانه پرداخت و امروز، بدون هیچ برخورد انتقادی به اینگونه تزها به مبارزه قانونی روی آورده‌اند. بحث بر سر خوانائی یا ناخوانائی آن شکل مبارزه با شکل کنونی مبارزه‌شان هم نیست و باز بحث بر سر این نیست که چرا "فوکوی کوچك" را نگه نمی‌دارید یا از نو زنده نمی‌کنید. یك جنبه مهم دیگر سئوال ما، که سندیك به آن نپرداخته، تشکیل جبهه است که امروز هدف **ام.ال.ان** بشمار می‌رود. سئوال فوق‌الذکر ما، که در موقع نگارش، کلی بود(چرا که با نظریات کنونی ام.ال.ان آشنائی نداشتیم)، در اینجا وجه مشخص بخود گرفته است. ما تجربیات تاریخی، بعنوان مثال دو تجربه شکست خورده شیلی، "جبهه توده‌ای" در ۱۹۳۶ و در ۱۹۷۰ را ذکر کردیم ـ مثال‌های فراوان در این زمینه در امریکای لاتین و در سایر نقاط جهان می‌توان ارائه داد. بدون آشنائی با تزهای کنونی ام.ال.ان، سئوال ما در واقع این بود: آیا از جائی می‌توان آغاز کرد که آلنده شکست خورده است؟ سئوالات دیگری که می‌توانند مطرح شوند(و ما مطرح نکرده‌ایم) اینست که: بار سیاسی و مضمون تئوریك "خلق" چیست؟ تعریف مشخص آن کدامست؟ کجا آغاز می‌شود و کجا ختم می‌گردد؟ "بهمراه خلق رشد کردن" یعنی چه؟ "با تمامی خلق مبارزه کردن" برای رسیدن به کجا؟

۳۴ ـ در اینجا، در پایان صفحه اول شوار و آغاز صفحه بعدی، متاسفانه یك یا چند جمله از جواب سندیك ضبط نشده است.

www.iran-archive.com

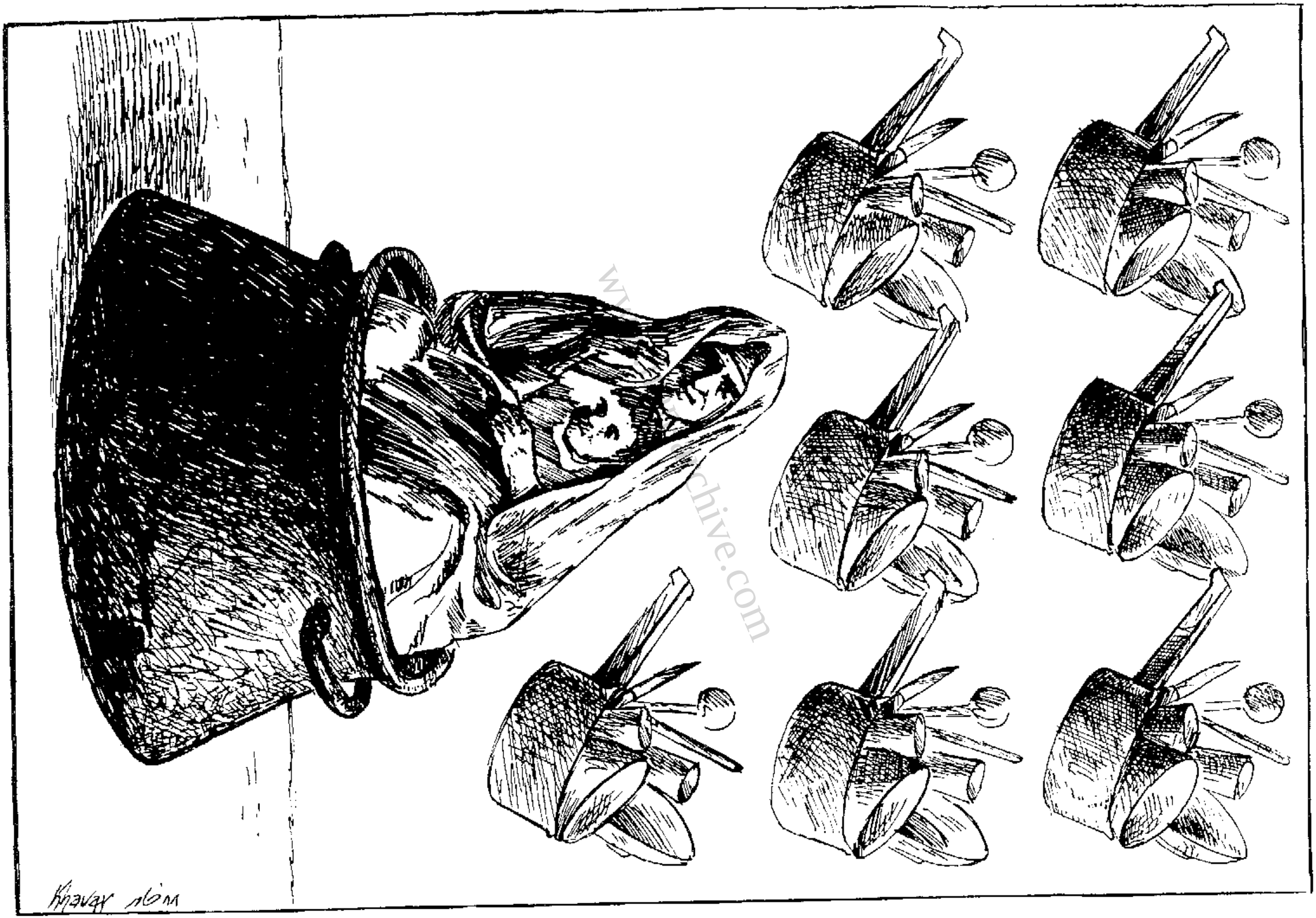

اندر "حرمت زن در اسلام"

تعدد زوجات و صیغه

www.iran-archive.com

"زن در اسلام" و "حقوق زن در اسلام"، عنوان‌های دهان پر کنی بود که پیش از تسلط رژیم اسلامی بر ایران، واعظان و مولفان مذهبی با تبختر بسیار به قلم یا به زبان می‌آوردند. بعد از استیلای این رژیم، کار این نوع تبلیغات بیش از حد بالا گرفت و کتاب‌ها و مقالات فراوان با عناوینی نظیر "حقوق زن در اسلام"، "نظام حقوق زن"، "اسارت زن"، "آزادی زن" و غیره انتشار یافته‌اند و در خطبه‌های نماز جمعه، افتخار به "حرمت و شرف" زن در اسلام، برگردانِ دائمی است.

اما، این عنوان‌ها، اگر تا پیش از استیلای رژیم اسلامی بر ایران، می‌توانست کسانی را فریب دهد، امروز، در دورانِ تسلط "ملا"ها بر کشور، فقط نفرت و اشمئزاز خواننده و شنونده را برمی‌انگیزد. و در عین حال، معیاری برای شناخت جایگاه اجتماعی و فرهنگی مولفانی از این گونه ـ که قرن‌های متمادی، در زمینه بینش اجتماعی، عقب‌تر از

عصر خود زندگی می‌کنند ـ، بدست می‌دهد. این امر همچنین مخاطب را وامی‌دارد تا درباره میزان رشد اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ای که به رویش این نوع تبلیغات و تالیفات میدان می‌دهد، به داوری بنشیند. جامعه‌ای که در آن ـ با وجود حضور ماشین، تکنولوژی مدرن ارتباطهای بین‌المللی ـ اصول اجتماعی نظام‌های پیش سرمایه‌داری، بصورت، قانون، سنت، رسم، عادت و مذهب، هنوز به حیات خود ادامه می‌دهند و سخت تاخت و تاز می‌کنند.

نفس قبول این که یك آئین می‌تواند چنان جهانشمول و فراگیر باشد که زمان آینده را تا "ابد" بپوشاند و از تر و خشك چیزی را در جهان نیابیم "الا آن که در کتاب مبین" آن آمده باشد، نشان شکل نگرفتن ذهن و تهی بودن اندیشه پذیرنده است. خرد میانه، هر نوع تاکید بر ثبات و "ازلیت" را نفی می‌کند. این را علم و تجربه زندگی به او آموخته است. همه چیز در معرض دگرگونی و تغییر است و این قانون بر تمام هستی، جاری است. "نو"ها کهنه می‌شوند و "نو"های تازه جای کهنه‌ها را می‌گیرند. به گفته ناصر خسرو، بسوی تمامی رود بودنی‌ها. اما، انسان قدرتمند، و در تاریخ، شکل کمال یافته آن ـ طبقه حاکم و مسلط ـ، تحول را تا به قدرت رسیدن خویش، می‌پذیرد. و همانجا ـ در آرمان و رویای خویش ـ آن را به پاسداری، میخکوب می‌سازد. خوشباورانه، ثباتی بر پا می‌کند که محورش خود اوست، تا اگر نمی‌تواند "هست" خویش را از عرضه‌گاه زوال طبیعی جدا کند، باشد که قدرتی را دوام بخشد که فرا چنگ آورده است. و آن را به دستانی بسپارد که بقاء خود را در حیات آن‌ها، گمان می‌برد. اما، در جامعه انسانی، نبردِ نو و کهنه، به گونه دیگری جریان داشته است. نوها، باورهای کهنه را، بدشواری درهم شکسته‌اند تا خود، باز در نبرد نوهای دیگر، از هم بگسلند. و کهنه، برای ماندن و حفظ استیلای خود، سخت جانی نشان می‌دهد. نبرد نو و کهنه، در بستر حیات اجتماعی است که تکوین می‌یابد و متناسب با تکامل جامعه، شکل

می‌گیرد و موزون می‌شود.

اسلام و ماهیت آن:

اسلام محمد، آئینی است متعلق به دوران انتقالی جامعه قبیله‌ای عرب(۱). آئینی التقاطی و تلفیقی است از مجموع عادات و رسوم قبایل عرب و تاثیرات حاشیه‌ای مذاهب و آئین‌های همجوار ـ از جمله یهود، مسیحی، زرتشتی، صابئین (مغتسله) و خاصه حُنفاء پاسخگوئی چنین آئینی به نیازهای اجتماعی، از روی منطق و در بهترین حالت، محدود به دوران کوتاهی است که آئین، در حصارفرضی شبه جزیره حاکم است. نقطه عزیمت این آئین به بیرون از محدوده "شبه جزیره" ـ بنوعی که مسیر تاریخی آن نیز نشان می‌دهد ـ، نقطه آغاز بروز نارسائی‌ها و تاثیر پذیری‌های جدید و وسیع و اشتقاق‌ها، همراه با ایجاد حصاری آهنین از نظامی واپسگرا، وحشی و استعمارگر، گرد جوامع محکوم بشمار می‌رود.

آئینی که تا در توان تاخت و تاز قبایل عرب بود، ستم اجتماعی همه جانبه این قبایل را نمایندگی کرده است و همین که توان قبیله‌ای عرب فروکش کرد، نمایندگی ستم و استیلای قبایل ترک و تاتار (پیش و پس از مغول) را، در همان پهنه به عهده گرفته است. تاثیرهای فرهنگی و اجتماعی قلمرو گسترده (سرزمین‌های متصرفه) امپراتوری اسلامی، در نظم خشن و قهرآمیز و ستمگر روابط اجتماعی این آئین، کم نفوذ مانده است. آشکارا می‌توان دریافت که استقبال قبایل مهاجم ترک از این آئین نیز بر پایه کشش مرحله انتقال "قبیله ـ شهر" بود.

بحث ما در اینجا، اشاراتی مختصر است در باره زندگی زن در

جوامع مسلمان و حقوق زن در اسلام، که فراتر از آن*- و در این رهگذر نیز تاکید بیشتر بر دو موضوع اصلی از ستم اجتماعی بر زنان است: حق تعدد زوجات که به مرد مسلمان داده شده است و حق تمتع آزاد مرد از زن تحت عنوان متعه یا عقد منقطع (که اختصاص به مذهب شیعه دارد و در ایران به "صیغه" معروف است)، و این هر دو، پس از استیلای جمهوری اسلامی بر ایران، ابعادی بسیار گسترده یافته است تا جائی که شیخ رفسنجانی، زمانی در نماز جمعه، دختران بالغ را به صیغه شدن تشویق می‌کرد.

"محمد" مبعوث شرایط و احوال اجتماعی مشخصی است که بر "شبه جزیره" زمان وی حاکم بوده است. و فراتر از آن، نمی‌توانسته است پروازی داشته باشد. قوانین و احکام اسلام، که در مرحله انتقالی جامعه "شبه جزیره" تدوین و بعد بنام "قوانین و احکام الهی" تبلیغ و ترویج شده است، بطور غالب، در سنت‌ها و قرارهای جاری و رایج قبایل عرب و جوامع همسایه و طرف مراوده آنها ریشه دارد. در این ارتباط است که اسلام، از میان سنن و قرارهای قبیله‌ای، پاره‌ای را منسوخ کرده است و پاره‌ای را حفظ کرده و رواج داده است. حتی در زمینه احکام رواج داده یا حفظ شده قبیله‌ای، مواردی وجود دارد که

---

* در مقاله کوتاه حاضر، البته فرصت پرداختن به همه آیات، احادیث و روایات بی‌شمار و هزاران جلد کتاب فقهی در این باره نیست، چرا که پرداختن به آنها فقط در رابطه با زن در اسلام، که در حد یک مقاله کوتاه بلکه جلدهای متعدد است و سال‌ها صرف وقت می‌طلبد. در ضمیمه این مقاله (به نقل از کتاب "توضیح المسائل ـ پاسخ‌هائی به پرسش‌های هزار ساله"، نوشته شجاع الدین شفا، صفحات ۵۸۶ ـ ۵۷۷) چند نمونه از گفتار بنیانگذار اسلام (محمد) و بنیانگذار شیعه جعفری (محمد صادق) و سایر امامان شیعه در مورد زن، بقلم معروف‌ترین علما و مجتهدان و مولفان اسلامی را می‌آوریم تا یکی از پایه‌های "نظام حقوق زن در اسلام" و "نقش و اهمیت شخصیت زن در اسلام"، که چیزی جز بردگی تمام عیار زن و تحقیر بی شرمانه وی نیست، روشن‌تر شود.

www.iran-archive.com

در همان صدر اسلام، و اندکی پس از مرگ محمد ـ و پیش از تدوین "قرآن" ـ جانشینان او، ناگزیر به نسخ شده‌اند. یکی از این موارد قاعده‌ایست بنام "نکاح منقطع" یا "مُتعه"، از رسوم قبیله‌ای پیش از اسلام که به قرآن و روابط اجتماعی مسلمانان انتقال یافته بود و "عُمر"، خلیفه دوم، ناگزیر به نسخ و منع آن شد. و این، جدا از احکام و قواعدیست که در زمان محمد، نخست پذیرفته شده، سپس نسخ گردیده است. هر دو مورد، در قرآن وجود دارد که آیات ناسخ و منسوخ نامیده می‌شود و خود بوضوح نشان می‌دهد که هیچ الوهیتی در احکام اسلام نیست. و تکوین احکام، تابع شرایط انتقالی جامعه و تکوین مذهب بوده است.

www.iran-archive.com

زن پیش از اسلام

باید بیاد داشت که قبل از اسلام، نظام قبیله‌ای، در خطه شمالی شبه جزیره به مرحلهٔ فروپاشی رسیده بود. "مکه"، بعنوان کانون ارتباط قبایل ـ بنام بازار و گذرگاه داد و ستد و معبد ـ، زندگی تازه‌ای را آغاز کرده بود. آنجا، بازار برده فروشی، مبادله کالا، سرمایهٔ ربایی، کاروانگاه بود و باین اعتبار، میعادگاه قبایل نیز بشمار می‌رفت. در معبد آن، کعبه، صدها خدای سنگی و چوبی و فلزی قبایل عرب، به ترتیب اهمیت قرار گرفته بودند. با آن که نظام مردسالاری استوار بود، و زن نقش کالا را داشت ـ عرضه می‌شد یا خود را عرضه می‌کرد ـ، اما در مکه زنان ثروتمندی هم بودند که حقوق و رفتاری همانند مردان داشتند. از جمله، همسرشان یا مرد مورد نیاز و یا توجه خود را می‌خریدند. از میان نمونه‌های گوناگون این زنان می‌توان خواهر "ورقه بن نوفل" را نام برد که برای ازدواج با "عبدالله" پدر

"محمد" حاضر شد صد شتر بدهد. عبدالله باو جواب داد: "با پدرم هستم و نمی‌توانم مخالف میل او، ترکش کنم". و نیز "خدیجه" همسر نخستین محمد، که محمد در خدمت کاروان تجاری او بود. پس از آن که محمد همسری او را پذیرفت و تا هنگامی که خدیجه زنده بود، بنا بر پیمانی که داشت با او زیست، همسر دیگر نگزید، و از وی صاحب سه دختر شد. این کف نفس، که محمد در قبال برخورداری از زن نشان می‌داد ـ متناسب با محرومیت مردمان فقیر و بردگان مقیم مکه ـ راه تسلی خود را در ترسیم جهان پس از مرگ، فردای ناشناخته، می‌جست. و چنین است که بخش مکی قرآن، سرشار از ترسیم میعادگاه بهشت عدن، جوی‌های روان، چشمه‌های جوشان، دختر و پسر (حور و غلمان)، پرندگان خوش آوا و گیاهان و درختان معطر و پر بار در خدمت برخورداری کسانی است که ایمان آورده‌اند، از خدا و پیامبرش پیروی می کنندو تیمار خوار یتیمان و غریبان می‌شوند(۲).

در میان اعراب، خاصه در "مکه"، زن ابزار لذت مرد بود. رابطه زن و مرد، علنی و بی پرده‌پوشی انجام می‌گرفت. هنگامی که قبیله جنگی در پیش داشت، زنان قبیله، خود را می‌آراستند و پشت جبهه، با نمایش اندام وسوسه‌انگیز، بهمراه طبل و ساز، به دلربائی از مردان می‌پرداختند و در تحریض آن‌ها، عشوه‌گرانه غوغا بپا می‌کردند که: آغوش ما را که از آن شماست، اگر شکست خوردید، مردانِ دشمن تصرف خواهند کرد.

در میان قبایل، اجاره دادن زن، از جانب شوهر، مرسوم بود. و نیز مرد می‌توانست تمتّع از زن را، برای مدتی محدود و معیّن، از او خریداری کند("نکاح منقطع") و این، با روح زندگی خانه بدوش و کاروانی قبایل، سازگار بود. همچنین، در دوران قدرت یابی قریش بصورت نوعی "اریستوکراسی" در مکه، "زنا" وارد زندگی اجتماعی شد. معروف است که "ابو جهل" و "هبار بن اسود" آن را رواج دادند(۳). در بازار "عکاظ"، فاحشگی آزاد و مجاز بود. زنائی در این

حرفه بودند که نامشان بازمانده است. وصف زیبائی‌های زن و ستایش حالات و دقایق آمیزش جنسی، جزء مراسم مکه بود. برخی از بت‌های(خدایان) کعبه، "الهه" بودند. در قرآن، چندین بار اشاره شده است که در "دوران جاهلیت"، داشتن دختر ننگ بشمار می‌آمد و دختران را زنده بگور می‌کردند. اما، این ادعا، جز در قرآن سندی ندارد و فقط می‌توان گمان برد که مواردی از آن در دوران گرسنگی و قحطی پیش آمده باشد و استناد محمد به همان موارد نادر و یا به خاطره‌ای دور از قربانی کردن فرزندان می‌باشد که سرگذشت اسماعیل نیز نمونه‌ای از آن است.

زن در آئین محمد

www.iran-archive.com

اسلام "محمد"، در جامعه سوداگر عرب، به "اصلاح" روابط جنسی پرداخت و در این راه آنچه را که به آزادی زن، در برخورداری از لذت همآغوشی باز می‌گشت، منسوخ ساخت، و همچنین انواعی از روابط جنسی را که با شرایط جامعه انتقالی سازگار نبود(از جمله ازدواج پسر با همسران پدر و نیز فحشاء را). او با تحکیم قدرت مرد در جامعه، خانواده را در برابر عشیره تقویت کرد. و این، در عمل، دقیقا بمعنای هر چه تنگتر شدن حلقه اسارت زن بود (که در عصر ما، حقوقدانان مسلمان از آن‌ها بعنوان امتیازهای زن در حقوق اسلامی یاد می‌کنند).

زن، در دیدگاه اسلام، همچنان ابزار لذت مرد باقی ماند. حق مرد در وی بیشتر تنفیذ شد. آیات فراوانی در قرآن، از جمله در سوره نساء (بعنوان نمونه، آیه ۳٤)(٤)، باین تنفیذ تمتّع مرد از زن دلالت دارد. نویسنده "الجنس عند العرب" از تالیفی دیگر بنام "جمال المراء عند العرب"، نقل می‌کند که: "قرآن" زن را در راس شهوات دید و

برای برخورداری مرد مسلمان از این شهوت، نکاح با چهار زن را حلال کرد و اجازه "متعه محدود به زمان" داد (با توافق مرد و زن فقط بر سر اجرت تمتّع) (۵).

انبوهی روایت تاریخی از این دوران وجود دارد که همه بوضوح نشان می‌دهند درك پیامبر ـ احکام الهی ـ و مجریان این احکام، در باره زن، چه در زمان محمد چه پس از وی، از محدوده تعریف نویسنده عرب فراتر نمی‌رود.

به مضمون این آیات قرآن دقت کنید:

"بگو مر زنان با ایمان را که فروگیرند دیده‌هاشان را و نگاه دارند عورت‌هاشان را و ظاهر نسازند پیرایه خود را مگر آنچه آشکار آمد از آن و باید که فروگذارند مقنعه‌هاشان را بر گریبان‌هاشان و ظاهر نسازند پیرایه خود را مگر برای شوهران‌شان یا پدران‌شان یا پدران شوهران‌شان یا پسران‌شان یا پسران شوهران‌شان یا برادران‌شان یا پسران برادران‌شان یا پسران خواهران‌شان یا زنان‌شان یا آنچه را مالك باشد یمین‌هاشان یا پیروان غیر صاحبان حاجه از مردمان یا کودکان که اطلاع نیافته‌اند بر عورت‌های زنان و نباید که بزنند به پاهاشان تا دانسته شود آنچه پنهان می‌دارند از پیرایه‌شان و بازگشت کنید بسوی خدا همه مومنان باشد که شما رستگار شوید" (سوره نور، آیه ۳۱، از ترجمه فارسی از روی قرآن سلطانی، انتشارات کتابفروشی اسلامی، چاپ ۱۳۵۸، صفحات ۲۸ ـ ۳۲۷).

و در ترجمه دیگری از این آیه چنین می‌خوانیم:

"و به زنان مومنان بگو چشمان خود را از دیدن مردان نامحرم نگاه دارند و عورت و ناموس خود را حفظ کنند و زیور و زینت خود را آشکار نسازند مگر آنچه قهرا باید بیرون باشد و سینه و گریبان و یخه خود را با مقنعه بپوشانند زیورآلات و جمال خود را پنهان سازند مگر برای شوهران و پدران و پدر شوهران و فرزندان خود و پسران شوهر و برادران و برادر زادگان و خواهر زادگان و زنان هم کیش یا غلامان و کنیزان

www.iran-archive.com

زرخرید یا مردان خانواده که رغبت و احتیاجی به زن ندارند یا اطفالی که هنوز از مسائل جنسی آگاه نیستند ـ بعلاوه زنان مومنه نباید پا طوری به زمین بکوبند که زینت و جاهای مخفی آنان ظاهر شود ـ ای اهل ایمان عموما به درگاه خدا توبه کنید تا رستگار شوید" ("طبقات آیات"، صفحات ۶۱ ـ ۵۶۰).

یا:

"ای زنان پیغمبر شما اگر پرهیزکاری کنید مانند هیچ یك از زنان دیگر نیستید، به گفتار نرمی نکنید تا آن که مرضی در دل دارد طمع نیآرد و سخنی پسندیده گوئید. در خانه‌هایتان بمانید و جلوه‌گری جاهلیت قدیم، پیش مگیرید، نماز کنید، زکات بدهید و خدا و پیغمبر او را اطاعت کنید حق این است که خدا می‌خواهد ناپاکی از شما اهل این خانه ببرد و پاکیزه‌تان کند، پاکیزه کامل" (سوره احزاب، آیات ۳۴ ـ ۳۳، ترجمه فارسی قرآن، ابوالقاسم پاینده، صفحه ۱۲۷).

در ترجمه دیگری از این دو آیه "قرآن" چنین می‌خوانیم:

"ای زنان پیغمبر اگر شما واقعا پرهیزکار باشید قابل مقایسه با هیچ یك از زنان عالم نیستید با مردان اجنبی نرم و نازك صحبت نکنید زیرا مردم هوسباز بشما طمع می‌کنند بلکه متین و درست با مردم گفتگو کنید/ و در منازل خود جای بگیرید و خارج نشوید و مانند دوره جاهلیت خودآرائی نکنید نماز بگذارید/ زکوه بدهید/ مطیع خدا و رسول باشید ـ خداوند اراده کرده که هر آلایشی را از شما خاندان نبوت بردارد و شما را پاك و منزه گرداند ("طبقات آیات"، صفحات ۸۵ ـ ۸۴).

یا:

"شما که ایمان دارید به خانه‌های پیغمبر درنیآئید مگر این که شما را بغذائی بخوانند اما منتظر پخته شدن آن منشینید و چون خوانده شدید درون شوید و چون غذا خوردید پراکنده شوید... و اگر از زنان پیغمبر چیزی خواهید از پس

www.iran-archive.com

پرده‌ای، از ایشان بخواهید، این برای شما و دل‌های ایشان پاکیزه‌تر است ..." (سوره احزاب، آیه ۵۳، ترجمه ابوالقاسم پاینده) (۶).

به زنان پیامبر تکلیف می‌شود تا سرمشق دیگران باشند. در نظام جدید که بر پایه فروپاشی نظام قبلی و با مصالح آن دارد بر پا می‌شود، سهم زن اینست. او، در پهنه پیکار مردان خشن و خروشان و صاحب داعیه جایی ندارد. جای زن، در خانه و پشت پرده است. و در مقابل، مرد، هر جا که هست، می‌تواند او را به آسانی نوشیدن جرعه آب، تملک کند. باین روایت‌ها توجه کنید:

ـ در دوران استقرار اسلام در شبه جزیره، یکی از بزرگان صحابه، "ابن عباس"، کاتب، راوی و پسرعم محمد را دید که در آئین حج احرام بسته، دارد به رسم پیش از اسلام، درباره مباشرت و هم آغوشی با زنان شعری می‌سراید. و "ابن عباس" مردی هزال و بیهوده‌گو نبود. اما این صحابه او را ملامت نکرد، چون در کار او گناهی نیافت.

ـ "ابن منظور بن زبان"، همسر پدرش را به نکاح درآورد و او برایش فرزند زائید. "ابن منظور" مردی شرابخوار بود. گزارش کارش را به شکایت پیش "عُمر" (خلیفه دوم) بردند. "عُمر" باو گفت: "تو، با زن پدرت، که مادر توست نکاح کرده‌ای؟" و آن‌ها را جدا کرد. و بعد **خود زن را به نکاح درآورد**. "ابن منظور" روزی در راه، زن را دید که می‌خرامد، و زن جمیله‌ای بود با زیبائی شگفت‌انگیز. خطاب به زن گفت: "ای ملیکه! نفرین خدا بر دینی باد که میان من و تو جدائی افکند".

نویسنده "الجنس عند العرب" که هر دو روایت را آورده است، اضافه می‌کند که:

"در واقع، اسلام، چیزی را جانشین علاقه شدید جنسی عرب یا اشتهای سیری ناپذیر او در رابطه جنسی نکرد، بلکه، با آن همراه شد و راه رسیدن به آن را بر مردان مسلمان آسان ساخت. "محمد" به نفس خود، بیشتر از آنچه قرآن حلال کرده و رخصت داده بود، حلال کرد و رخصت داد و ۹ زن و دختر را به نکاح درآورد. و همچنین اشبوه کثیری از مردان مسلمان، پایبند نصوص "قرآن" باقی نماندند" (صفحه ۳۲).

"ابن اثیر" آورده است که "مغیره بن شعبه" از صحابه "محمد" خود گفت که هفتاد زن تجویز کرده است و هنگامی که "ابو عبدالله فقیه" در سال صد مرد، از زیادی نکاح که کرده بود، نتوانستند زنانش را ثبت کنند ("الجنس عند العرب" بنقل از "المستطرف الجدید"، صفحه ۳۲).

از این دست روایات و اخبار درباره رفتار و کردار و گفتار پیامبر و یاران او، در صدر اسلام بسیار است که همه سرمشق بعد یا زمینه تکوین فقه اسلامی شده‌اند.

www.iran-archive.com

رشته‌های اسارت زن

عمده‌ترین تحول اجتماعی زن در اسلام، جدا شدنش از قبیله و انتقالش به خانه و خانواده است. در خانه و خانواده، وظایف و تکالیف، معیّن و محدود از او خواسته می شود: تسلیم و رضای مطلق و بی چون و چرا به هر نوع میل جنسی مرد، پذیرفتن مرد همچون خدای کوچك، برآوردن نیازهای مرد در خانه، زادن و دایگی فرزند، و پوشاندن و پنهان ساختن خود از مردان دیگر. امتیازی که اسلام در قبال این جابجائی و انتقال، به زن می‌دهد کدام است؟ دریافت نفقه و دریافت

مستقیم "مهر" (پیش از اسلام به قبیله داده می‌شد).

اما جابجائی زن، از قبیله به خانواده ـ که مرحله تکاملی جامعه عرب بود ـ، چه محدودیت‌هائی برای زن بوجود آورده است؟

ـ قیمومت کامل مرد بر زن (در بسیاری از آیه‌ها، از جمله در آیه ۳۴ سوره نساء که قبلا ذکر شده)، به دو دلیل: نخست آن که خداوند در آفرینش بعضی را بر بعض دیگر برتری داده است. و دیگر این که مردان از اموال خود به زنان "نفقه" می‌دهند!

ـ منزوی شدن از فعالیت‌های اجتماعی و از حضور در اجتماع، به این عذر که: زن، ابزار شهوت و میل جنسی مرد شناخته شده است و حضور او در امور روزانه زندگی اجتماعی، تجاوز به حق "الهی" مرد است.

ـ به او، در ساختار نظام در حال تکوین، جائی داده شده است میان یتیمان و بردگان. هنگامی که خدا یا محمد در قرآن می‌خواهد از تعداد زنانی که مرد می‌تواند به نکاح درآورد، سخن بگوید، آیه را با امر زنان آغاز نمی‌کند، بلکه ابتدا درباره یتیمان و عدالت در حق آنان بپیم می‌دهد، آنگاه به توصیه انتخاب زنان پاکیزه برای نکاح می‌پردازد. نکاح با چهار زن را به روشنی برمی‌شمرد، بی آن که راه تعداد بیشتر را سد کرده باشد. و یا در آیه ۱۷۸ سوره دوم (بقره) که خبر می‌دهد: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما در مورد قتل حق قصاص نوشته شد: **آزاد در برابر آزاد و بنده در برابر بنده و زن در برابر زن**". تبعیض‌ها و تجزیه‌ها آشکار است.

ـ در معیارهای حکم قصاص نیز زن بیش از نیم یك مرد نمی‌ارزد. اگر مرد، زنی را بکشد باید خونبها بدهد. خونبهای زن نصف خونبهای مرد، یعنی پنجاه شتر تعیین شده است. در فقه اسلامی به مرد حق داده شده که زن، مادر یا خواهر زانیه خود و مرد زناکار را بکشد و از عقوبت در امان بماند. این حق به قانون جزای پس از انقلاب مشروطه ایران نیز تسری یافته است.

ـ حتی بعنوان شاهد معامله یا واقعه، زن اعتبار انسانی خود را از

www.iran-archive.com

دست داده است و در آیه ۲۸۲ سوره دوم، توصیه می‌شود، برای اعتبار معامله‌ای که انجام می‌دهید باید دو شاهد مرد حاضر باشند و آن را گواهی دهند و اگر دو مرد میسر نشد، **یك مرد و دو زن** برای شهادت کفایت می‌کند.

ـ در امر **طلاق** یا جدائی نیز ستمی که بر زن می‌رود، اندك نیست. مرد هر زمان خواست می‌تواند با گفتن "تو را نمی‌خواهم" زن را رها کند. حتی بی خبر و در غیاب زن، او را طلاق دهد. اگر پشیمان شد، تا "عده" طلاق بر عهده زن است، بی هیچ دردسر می‌تواند به او "رجوع" کند. اما زن تنها به **شرط قطع نفقه، ترك خانه و دیار، یا فساد مذهبی مرد**، می‌تواند با دلایل و شهود به قاضی شرع مراجعه کند تا قاضی، حکم به طلاق و جدائی دهد.

ـ در احکام ارث نیز زن ـ نظیر قصاص، شهادت و طلاق ـ، در مقامی پائین‌تر از مرد جا می‌گیرد. سهم او، از میراث، نصف سهم مرد است. اگر شوهر بمیرد، وضع باز هم بدتر می‌شود، تنها یك هشتم اموال منقول و اعیانی شوهر به زن می‌رسد. اگر مرد مالك زمین و مزرعه باشد، پس از مرگ وی زن به زمین و مزرعه(عرصه) حقی ندارد.

ـ تبعیض جنسی اسلام حتی شامل روابط بردگان نیز می‌شود. مرد برده می‌تواند دو زن را هم زمان به نکاح درآورد.

ـ زن، عرضه کننده کالای جنسی شناخته می‌شود و در مقابل آنچه عرضه می‌کند، اجرت می‌گیرد: "فما استمتعتم به منّهن الی اجل مسمی، فاتوهن اجورهم فریضه" و این همان جواز سنتی فحشاء است که به "مُتعه" یا "نکاح منقطع" یا "صیغه" معروف است و در آن، مرد حق تمتع از زن را در مدت معلوم(از یك ساعت تا بیشتر) با دادن اجرت یا کرایه تمتع به زن کسب می‌کند.

این نوع تشریع و قانون گذاری است که به تدوین کنندگان فقه اسلامی اجازه داده است که در اعصار بعد زن را رسما "ضعیفه" و "ناقص عقل" بنامند و در ردیف محجوران و صغیران قرار دهند. شگفت‌ترین بی

www.iran-archive.com

عدالتی که، از آغاز اسلام تا امروز، بر روابط زن و مرد مسلمان سایه انداخته است، نادیده گرفتن سن و سال مرد با زنانی است که به نکاح درمی‌آورد. از این رو، هنگامی که می‌خوانیم محمد و نزدیکترین یارانش ـ که مدام از خوف خدا و عدالت و تقوی می‌گویند و اندرز می‌دهند ـ با آرامش خاطر و سربلندی، دخترکان ۹ ساله را به نکاح درمی‌آورند و در سال‌های بالای پنجاه، با این کودکان به حجله می‌روند و از آن‌ها فرمانبرداری جنسی می‌طلبند، همان اندازه دچار اشمئزاز می‌شویم که از شنیدن خبر نکاح مجتهدان ۸۰ ـ ۷۰ ساله زمان ما با دختران ۱۴ ـ ۱۲ ساله‌ای که پدر یا مادری مومن به حضورشان پیشکش کرده‌اند.

مختصری که از "مقام" و "حقوق" زن در صدر اسلام ـ در عصر محمد و یاران او ـ در اینجا آمد، چهره کامل زن مسلمان نیست. پرداختن باین چهره، مجال و میدان می‌خواهد. اما تازیانه‌ای است که باید خواب آلوده‌ترین و ساده‌انگارترین ذهن‌ها را نیز در باره تبلیغات پوچ و بی پایه شریعتمداران به تامل وادارد و میزان ارزش "آسمانی" ادعاها و پندارهای آن‌ها را بدست دهد.

صیغه یا فحشای مجاز

بطور خلاصه، جهانگشائی اسلام، موجب تحکیم دیوارهائی شد که "محمد" در "قرآن" گرد زن مسلمان کشیده بود. اقتصاد مبتنی بر غارت سرزمین‌های دیگر، انتقال انبوهی اسیر، تمرکز بازارهای تجارت، عرضه اسیران در بازارها، و طبیعی و "الهی" بودن حق تملک خواجه و صاحب بر برده خویش، همراه با "برکت" و "میمنت" غنایم بدست آمده از هجوم‌ها و جنگ‌های توسعه‌طلبانه، در نظام تازه، بطور کلی نقش زن در

www.iran-archive.com

پهنه اجتماعی پیش از دوران محمد را کم رنگ کرد. همانطور که خانواده، واحد اصلی و فعال جامعه شد و بی چون و چرا، جای عشیره را گرفت، مرد نیز در مقام فرمانروا در راس خانواده و بعنوان حاکم و مالك مطلق آن، تثبیت گردید(همان که محمد در اندیشه داشت و پایه گذاشته بود).

در نخستین انبساط حکومت یا نظام اسلامی، همانطور که قبلا نیز گفته شد، ضرورت دخل و تصرف‌هائی در پاره‌ای از قرارهای "محمد" پیش آمد. از جمله در عمل، آثار زیانبار "مُتعه" یا "نکاح منقطع" در دوران خلافت "عُمر" ظاهر شد، و او به علت ناهنجاری‌های پدید آمده از این سنت، ناگزیر به فسخ دستور "الهی"(فما استمتعتم به منهن ...) امر داد. این منع تا به امروز در فقه اکثر مذاهب سنت استوار مانده است(۷). اما شیعه امامیه و پیروان مذهب "مالکی"(یکی از چهار مذهب مقبول سنت) این فسخ را عدول از دستور الهی، "حرام کردنِ حلال محمد"، تعبیر کردند و از آن تن زدند. در طول چهارده قرن اسلامی، این جدائی بصورت یکی از رشته‌های افتراق شیعه امامیه و اهل سنت باقی مانده است.

شیادی یا عقب ماندگی

به پشتوانه چنین گنجینه درخشانی از "حقوق" و "امتیازهای مدنی" زن مسلمان است که قریب ده سال پیش از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷، "مرتضی مطهری" از مبلغان سرشناس حکومت مذهبی، در مجله "زن روز" و بعدها در کتاب "نظام حقوق زن در اسلام" حکم می‌دهد:

"بر عهده زنان روشن بین مسلمان است که شخصیت واقعی خود

را بازیابند و **بنام حمایت از حقوق حقه زن**، بنام حمایت از اخلاق ـ بنام حمایت از نسل بشر ـ **بنام یکی از طبیعی‌ترین حقوق بشر** به کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که **تعدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته، بعنوان حقی از حقوق بشر** به رسمیت بشناسند و **از این راه بزرگترین خدمت را به جنس زن و اخلاق بنمایند**. صرف این که یک فورمول از جانب شرق آمده و غرب باید از شرق پیروی کند، گناه محسوب نمی‌شود..." (۸).

برای آن که روشن شود این مروج نامی اسلام و شیعه امامی، چه پنداری از **طبیعی‌ترین حقوق بشر** و **خدمت به جنس زن و اخلاق** دارد، با کلیاتی از نظر او درباره حقوق زن در اجتماع آشنا می‌شویم:

"**در مورد حقوق زن در اجتماع** نیز طبعا چنین تردید و پرسشی هست که آیا حقوق طبیعی و انسانی زن و مرد همانند و مشابه است یا ناهمانند و نامتشابه. **یعنی آیا خصلت و طبیعت که یک سلسله حقوق به انسانها ارزانی داشته** است، **آن حقوق را** دوجنسی آفریده است یا یک جنسی؟" (۹).

معلوم است که در این "صغری کبری" چیدن برای احتجاج، نکاتی از اعتقاد جزمی مولف بطور پوشیده گنجانده شده است. **حقوق زن در اجتماع** عنوان شده است تا با اصلی دیگر که مولف **حقوق طبیعی و انسانی زن و مرد** نامیده، در تقابل قرار گیرد. و نیز خلقت و طبیعت، که نخست دارای مضمونی بیولوژیک است، با اندک دقتی به صفاتش تصویر مورد نظر نویسنده را بدست می‌دهد. حقوق طبیعی نیز که در تعریف مقوله‌ایست مبتنی بر اصالت انسان، قائم به ذات خود و مستقل از عوامل احاطه‌گر و ماوراء طبیعی، با این تصرف‌های کلامی، مضمونی متافیزیک پیدا کرده است.

سئوال طرح شده، بطور عریان، چنین است: "آیا حقوقی را که خدا به انسانها اعطاء کرده، دو جنسی آفریده است یا یک جنسی؟" (حق

مرد و حق زن آفریده، یا حق یکسان زن و مرد با هم؟)·

تعارض، درست از همین نقطه حرکت، آغاز می‌شود· تعارض قرون، تعارض میان تعقل متکلم قرن سوم هجری و مفاهیم اجتماعی قرن‌های نوزده و بیست میلادی·

مجموعه حقوقی که برای انسان عصر ما، از آن سخن می‌رود ـ و از جمله حقوق انسانی و انکار شده زن ـ اهدا شده و مخلوق هیچ خدائی نیست· این حقوق در تعریف ـ و در تقابل با حقوق الهی ـ خود را ناشی از اصالت انسان می‌داند و باین اعتبار حقوق طبیعی نام می‌گیرد·

به افاضات "مطهری" در همان کتاب، دقت کنید:

"آنچه از نظر اسلام مطرح است اینست که زن و مرد، **بدلیل این که یکی زن** است و **دیگری مرد** از جهات زیادی مشابه نیستند· جهان برای آن‌ها یك جور نیست، **خلقت و طبیعت آن‌ها را یکنواخت نخواسته** است· **و همین ایجاب می‌کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازات‌ها وضع مشابهی نداشته باشند**· در دنیای غرب اکنون سعی می‌شود میان زن و مرد از لحاظ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف وضع واحد و مشابهی بوجود آورند و **تفاوت‌های غریزی و طبیعی زن و مرد** را نادیده بگیرند· تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستم‌های غربی وجود دارد در اینجاست· علیهذا آنچه اکنون در کشور ما میان طرفداران حقوق اسلامی از یك طرف و طرفداران پیروی از سیستم‌های غربی از طرف دیگر مطرح است مساله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آن‌ها· **"کلمه تساوی حقوق زن"**، یك مارك تقلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره‌آورد غربی چسبانده‌اند"·

و:

"··· زن اگر بخواهد حقوقی مساوی حقوق مرد و سعادتی مساوی سعادت مرد پیدا کند راه منحصرش اینست که مشابهت حقوقی را از میان بردارد· برای مرد **حقوقی متناسب با مرد** و برای خودش **حقوقی متناسب با خودش** قائل شود"·

www.iran-archive.com

و:

"... عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که **طبیعت زن و مرد را در وضع مشابهی قرار داده است هم با عدالت و حقوق نظری** بهتر تطبیق می کند و هم **سعادت خانوادگی** را بهتر تامین می‌نماید و هم اجتماع را بهتر جلو می‌برد" (۱۰).

نزد این "متکلم شیعه امامی" نامتشابه بودن حقوق زن و مرد پایه‌ای طبیعی و ازلی (الهی) دارد که به روشنائی خورشید است و اگر به نقل نظرها و دلایل فلسفی، زیست‌شناسی و روانشناسی رایج یا رسمی غرب می‌پردازد، بخاطر نشان دادن روشنائی بدیهی و ازلی است، و نه در توجیه آن. او بیان فلسفی مطلب را، در عقاید "معلم اول" می‌جوید که بنیاد دگم‌های فلسفه اسلامی است:

"ارسطو معتقد است که تفاوت زن و مرد تنها از جنبه "کمی" نیست، آن‌ها از جنبه "کیفی" نیز با هم متفاوتند. او می‌گوید: نوع استعدادهای زن و مرد متفاوت است و وظایفی که قانون خلقت به عهده هر یك از آن‌ها گذاشته و **حقوقی که برای آن‌ها خواسته** در قسمت‌های زیادی با هم تفاوت دارد. به عقیده ارسطو، فضائل اخلاقی زن و مرد در بسیاری از قسمت‌ها متفاوت است. یك خلق و خوی می‌تواند برای مرد فضیلت شمرده شود و برای زن فضیلت نباشد، برعکس ..." (۱۱).

سپس می‌افزاید:

"در دنیای جدید در پرتو مطالعات عمیق پزشکی، روانی و اجتماعی تفاوت‌های بیشتر و فراوان‌تری میان زن و مرد کشف شده است که در دنیای قدیم به هیچوجه به آن‌ها پی نبرده بودند".

www.iran-archive.com

آنگاه به بیان و دسته بندی این "دو گونگی"ها، "از لحاظ جسمی"، "از لحاظ روانی" و "از نظر احساسات به یکدیگر" می‌پردازد که شامل: "درشت اندام‌تر بودن، قد بلندتر بودن و خشن صداتر بودن و ..." و "احساسات جنگی مرد، متجاوز بودن مرد، تحرک مرد" و "بنده شهوت خویش بودن مرد، و در بند محبتِ مرد بودنِ زن، ابتدائی و تهاجمی بودن شهوت مرد و انفعالی و تحریکی بودن شهوت زن" را شامل می‌شود. و در نیمه راه کشف می‌کند:

> "صرفنظر از این که **تفاوت‌های** زن و مرد **موجب تفاوت‌هائی در حقوق و مسئولیت‌های** خانوادگی زن و مرد می‌شود یا نمی‌شود، اساسا این مساله یکی از عجیب‌ترین شاهکارهای خلقت است، درس توحید و خداشناسی است ... نمونه بارزی است از این که جریان خلقت تصادفی نیست، طبیعت جریانات خود را کورمال کورمال طی نمی‌کند. دلیل روشنی است از این که بدون دخالت دادن اصل "**علت غائی**" نمی‌توان پدیده‌های جهان را تفسیر کرد" (۱۲).

اما، با وصف تمام تلاش‌ها و پراکنده‌گوئی‌های این متکلم عصر ما، در تشریح سپردن سرپرستی زن به مرد، ذره‌ای هم مطلب را از آنچه در "قرآن" آمده است روشن‌تر نمی‌کند: خداوند، بعضی را بر بعض دیگر برتری داده است، و مرد بابت سرپرستی زن، **نفقه** او را به عهده می‌گیرد (و آن کس که نان می‌دهد، فرمان می‌دهد). کوشش "مطهری" برای استناد به "فیزیولوژی" در اختلاف طبیعی زن و مرد یا به روانشناسی رسمی و رایج، به قصد توجیه **اختلاف حقوق اجتماعی آن‌ها**، در عین شارلاتانی آخوندی منبری، درخور ریشخند است.

بار دیگر (در صفحات ۲۶۴ تا ۲۶۸ همان کتاب) و این بار، در دفاع از قاعده تعدد زوجات، با یاری گرفتن از "ویل دورانت" کشیش و مورخ امریکائی دلایلی ردیف می‌کند که همه جا پایه بر تفاوت‌های زن و مرد دارد:

www.iran-archive.com

"عدد فرزندانی که یک زن می‌تواند تولید کند بسیار محدود است خواه تک شوهر باشد یا چند شوهر، اما **عدد فرزندانی که مرد می‌تواند تولید کند، بستگی دارد به تعداد زنانی که در اختیار دارد**".

و:

"مرد ذاتا طبیعت چند همسری دارد"

و:

"بیماری ماهانه زن و عدم آمادگی او برای تمتع مرد در مدت بیماری، همچنین خستگی زن از فرزند زائیدن و میل او به کناره‌گیری از زندگی زناشوئی ... را منشاء تعدد زوجات دانسته‌اند"

و:

"به عقیده بعضی، محدود بودن سن زن از نظر تولید فرزند، برخلاف مرد، و رسیدن او به سن "یائسگی" یکی از علل پیدایش تعدد زوجات بوده است".

در عوض آنجا که به "ریشه‌های اقتصادی" می‌رسد، با شتاب، آن را درز می‌گیرد و می‌کوشد در ذهن مخاطب تردیدی نسبت به صحت آن ایجاد کند. سرانجام نیز به هنگام نتیجه‌گیری، نوعی از تعدد زوجات مبتنی بر ریشه اقتصادی را حرام می‌شناسد (که مرد به قصد فروختن فرزند، زنهای متعددی بگیرد). اما، می‌پذیرد که:

"در دنیای قدیم ... عدد و عشیره، عامل اجتماعی مهمی بشمار می‌رفته است ... یکی از افتخارات آن مردم افتخار به کثرت افراد قبیله بوده است. بدیهی است که تعدد زوجات یگانه وسیله تکثیر عدد بوده است".

www.iran-archive.com

و سرانجام به دانه اصلی تسبیح می‌رسد:

"آخرین عامل تعدد زوجات که ضمنا مهم‌ترین عوامل است، فزونی عدد زنان بر عدد مردان بوده است ... چیزی که همواره سبب می‌شود که عدد زنان آماده ازدواج از عدد مردان آماده ازدواج بیشتر باشد اینست که تلفات مرد همیشه از تلفات زن بیشتر بوده و هست. کثرت تلفات مرد همواره سبب شده و می‌شود که در صورت تك همسری گروه فراوانی از زنان از داشتن شوهر قانونی و خانه و زندگی و فرزند مشروع محروم بمانند".

از اینجا زمینه را برای چشم بندی حیرت‌انگیزتر از معرکه‌گیران، هموار می‌سازد: باین شاه بیت دلایل "وجوب تعدد زوجات" (که بارها و بارها تکرار می‌شود) دقت کنید:

ـ علتی که به قول او "موجب حقی است از جانب زن و موجب تکلیفی است به عهده مرد و اجتماع":

"اگر فرض کنیم در گذشته یا زمان حاضر عدد زنان آماده به ازدواج بر عدد مردان آماده به ازدواج فزونی دارد بطوری که اگر تك همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد گروهی از زنان بی شوهر و از تشکیل زندگی خانوادگی محروم می‌مانند، چند زنی بعنوان "حقی" از زنان محروم و "تکلیفی" به عهده **مردان و زنان متاهل** محسوب می‌شود".

و "مار نوشتن" آخوندی را تحسین کنید:

"حق تاهل حقی است که هر فرد بر اجتماع خود پیدا می‌کند، اجتماع نمی‌تواند کاری بکند که نتیجتا گروهی ازین حق محروم بمانند، همانطوری که مثلا حق کار، حق خوراك، حق مسکن، حق تعلیم و تربیت، حق آزادی جزء حقوق اصلی و اولی بشر شمرده می‌شود. و به هیچوجه و هیچ عنوان نمی‌توان از او سلب کرد حق تاهل نیز یك حق طبیعی است ...((و)) قانون انحصار ازدواج به تك همسری با این حق طبیعی((چند سطر

بعد خواهید خواند که حق حامی و **سرپرست داشتن**)) منافی است پس این قانون خلاف حقوق طبیعی بشر است".

"از نظر ما یك نقیصه بزرگ در اعلامیه جهانی حقوق بشر اینست که به "حق تاهل" توجهی نکرده است".

و جان کلام:

"حق تاهل برای یك مرد یعنی حق اشباع غریزه، حق همسر و شریك همدل داشتن، حق فرزند قانونی داشتن، اما حق تاهل برای یك زن، علاوه بر همه اینها یعنی حق **حامی و سرپرست داشتن**، حق پشتوانه عواطف داشتن".

این چشم بندی شیخ متکلم را دیدید، حالا بد نیست با چشمه دیگری از تفکر او هم درباره زن آشنا شوید: او که معتقد است زن را در "آفرینش" به سرپرستی مرد محتاج ساخته‌اند، زن بودن او را هم به چشم یك **مشغله** می‌بیند و حتی در اعلامیه حقوق بشر سخت بدنبال جای پائی می‌گردد تا بنحوی "نفقه" گرفتن زن از مرد را توجیه کند. به اصل ۲۵ آن دست‌اندازی می‌کند:

"هر کس حق دارد که در موقع بیکاری، بیماری، نقص اعضاء، بیوگی، پیری یا در تمام مواردی که به علل خارج از اراده انسان وسائل امرار معاش از دست رفته باشد، از نظر شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود".

"در اینجا اعلامیه حقوق بشر گذشته از این که از دست دادن شوهر را بعنوان از دست دادن وسیله معاش برای زن معرفی کرده است، بیوگی را در ردیف **بیکاری**، بیماری، نقص اعضاء ذکر کرده است".

یعنی، او که اعلامیه حقوق بشر را جائی دارای نقیصه بزرگ بی توجهی به "حق تاهل" وصف کرده بود، در اینجا می‌کوشد آن را در خدمت تبلیغ این اصل قرون وسطائی ـ اجیر بودن زن در خانه و پا برجائی سالاری و سرپرستی مرد بر زن ـ، در جامعه معاصر قرار

www.iran-archive.com

دهد. او حتی جوهر استدلال خود را، که در مسیری خلاف اعتقاد و آرمانش سیر می‌کند، در شمی‌یابد: در آنجا که ازلی و لایتغیر بودن قاعده تعدد زوجات را، از طریق تسلسل تشریع آن در ادیان یهود، مسیحی و اسلام یادآوری می‌کند:

"در اصل دین مسیح، نفی بر منع تعدد زوجات نیست، بلکه چون حضرت مسیح مقررات تورات را تائید کرده است باید بگوئیم در اصل دین مسیح تعدد زوجات تجویز شده است".

سپس، ناخواسته پیوند استوار این قاعده را با نظام‌های پیش سرمایه‌داری به پیش می‌کشد.

او از "نفقه" همچون حقی برای زن یاد می‌کند، بی آن که لحظه‌ای به روی خود بیاورد که "نفقه" در مقابل سلب آزادی زن، باو تعلق گرفته است و به منزله نوعی مزد قرون وسطائی است در ردیف حق غذا و مسکن، که برده بر خواجه خود داشته است. یا اندکی بیشتر.

این "شیخ و استاد" به خدمت اعتقادی کمر بسته است که قرون وسطائی است، و از این رو، دلائلی که می‌آورد، با گسیختن نخ اعتقاد مذهبی او، یکسر پوچ و بی ارزش می‌شود. یکسان نبودن حق مرد با حق زن و قائل شدن حق تمتع از زنان بسیار برای یك مرد، بعنوان وظیفه مرد در قبال زنان بی شوهر، فقط در زیر سقف محراب‌ها می‌تواند مواج بماند.

مطهری، در کتاب دیگری، "مساله حجاب"، پرده را از معتقدات گرد و غبار گرفته خود بیشتر کنار می‌زند: او در توجیه ضرورت حجاب، هر گونه تماس بدنی بین زن و مرد را ـ باین عذر که ممکن است نسبت به یکدیگر بر اثر آن عاطفه جنسی پیدا کنند ـ، حرام می‌داند و می‌نویسد: حتی دست دادن از پشت جامه و دستکش هم اگر قصد "تلذذ و ریبه" در کار باشد، حرام است(صفحات ٤٤ ـ ۲٤۳).

و بیشتر آشکار می شود که تمام پوسته و پوشش "علمی" و "اجتماعی" اثبات "متشابه نبودن خلقت زن و مرد"، بخاطر توجیه دید اسلامی و قرآنی از زن است که چون باید مورد تمتع مرد باشد، لازم است از اجتماع و فعالیت اجتماعی، منزوی شود. جز در خانه و پشت دیوار نباید با "مرد نامحرم" یا به زبان راحت "مردی که حق تمتع از او را ندارد"، سخن بگوید و اگر ضرورتی ایجاب کرد که پا در کوچه و بازار بگذارد، خود را در حجاب پنهان سازد. برای آن که مرد در "تمتع از زن" دغدغه خاطری نداشته باشد، زنان متعدد باید در خانه، در انتظار او بسر برند.

"مطهری"، از چنین موجود اسیر و دست و پا بسته‌ای می‌خواهد که - بمنظور تحکیم و ترویج این اسارت - به هیات اجتماعی، در برابر کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، قد علم کند و کاری را که خیل مردان شمشیر کش و جنگاور و فقیه و مبلّغ و آئین گذار مسلمان طی هزار و چهار صد سال از پیش نبرده‌اند، تمام کند. او به کمیسیون حقوق بشر پیشنهاد می‌کند که "**تعدد زوجات** را بعنوان حقی از حقوق بشر، به رسمیت بشناسد".

این اندازه با جهان و واقعیات آن بیگانگی نشان دادن یا از فرط شیادی است یا از غرق شدن در چاهسار قرون گذشته.

راز لجاج در حفظ سنت "مُتعه" یا "صیغه"

"علامه کاشف‌الغطاء" (۱۳)، می‌نویسد:

"صیغه یکی از مهمترین برکات عالم اسلام بخصوص جهان تشییع است. صیغه هم منفعت دنیائی دارد و هم منفعت اخروی و در مقابل، هیچ زیان دنیوی و اخروی ندارد. بخدا سوگند که اگر

همه مسلمانان جهان دستورهای عالی این دین جاودانی را بکار می‌بستند برکات زمین و آسمان بر آن‌ها نازل می‌گشت و مسلمین عظمت و سربلندی گذشته خود را باز می‌یافتند و یکی از این برکات همین صیغه کردن است. "حبر الامه" عبدالله بن عباس بروایت ابن اثیر در کتاب "نهایه" و زمخشری در کتاب "فائق" می‌گوید که "صیغه رحمتی از ناحیه خداوند بر امت محمد است". ابن عباس در حقیقت این سخن را از یک سرچشمه صاف، از معلم و استادش امیر مومنان علی گرفته است و راستی هم که صیغه کردن نعمت و برکت بزرگی برای کافه مسلمانان است. متاسفانه امروز مسلمین این نعمت را بدست خود نابود می‌کنند و از آثار و ثمرات گرانبهای آن محروم می‌مانند و درباره آن‌هاست که خداوند در سوره بقره می‌فرماید: آیا چیز خوب را رها کرده و چیز بدی را در جایش می‌پذیرید؟" (به نقل از "توضیح المسائل، پاسخ‌هائی به پرسش‌های هزار ساله"، نوشته شجاع‌الدین شفا، صفحات ۳۹ ـ ۴۳۸).

هزار و چهارصد سال پیش، در احوالی که از آن یاد شد، با برداشتی یک جانبه در خدمت امیال جنسی مرد، محمد تعدد زوجات را تشویق می‌کند. و به موازات آن، "مُتعه" یا "نکاح منقطع" را برای تمتع مرد از زن در مدت معلوم، که حتی می‌تواند یک ساعت باشد ـ به شرط پرداختن اجرت به زن ـ اجازه می‌دهد. کم و بیش بیست و پنج سال بعد، عمر، خلیفه دوم به علت فسادی که از نعمت "مُتعه" برخاسته است، ناگزیر می‌شود آن را نهی کند و برای مرتکبان "مُتعه" کیفر سنگسار می‌گذارد، ولی فرقه‌ای از اسلام آن را نمی‌پذیرد. و احکام "مُتعه" را در فقه خود نگاه می‌دارد. این رشته احکام، در مذهب شیعه امامیه برای تنفیذ حق مرد، در "نکاح منقطع"، با همان قالب و محتوی، قرن‌ها سینه به سینه و کتاب به کتاب نقل شده است. تغییر نقل‌قول‌ها حداکثر در حد جا به جا کردن الفاظ است(۱۴) تمام نکات مربوط به خودفروشی زن در همه آن‌ها وجود دارد. ابتدا باید زن به مرد اعلام کند: "زوجتک نفسی فی‌المده المعلومه علی المهر المعلوم" و مرد بلافاصله بپذیرد: "قبلت".

www.iran-archive.com

بسم الله الرحمن الرحیم

مشخصات زن: اسم   پدر   شناسنامه   متولد

مشخصات مرد: اسم   پدر   شناسنامه   متولد

مدت عقد موقت

مبلغ معلوم

شرط: زن مطلقه و در دوران عده نیست.

صیغه عقد متعه

[illegible]: متعتک نفسی فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم

خودم را به صیغه متعه تو در آوردم در مدت معلوم و مبلغ معلوم.

مرد در جواب بگوید: قبلت لنفسی هکذا

یعنی خودم با تمام آن شرایط پذیرفتم.

تبصره ۱: اگر زن عقد موقتی شده [illegible] زمان مدت او [illegible] و در [illegible] صیغه دیگری باید مدت عده او چهل روز است.

تبصره ۲: [illegible] صیغه شدن متعه برای دختران این است که با اجازه پدر [illegible] باید از مرجع تقلید خود [illegible] تقلید پیروی کند

امضای زوجه   امضای زوج

فرم صیغه که از طرف رژیم آخوندی تهیه شده است تا امت اسلام از "آثار و ثمرات گرانبهای آن محروم" نمانند.

www.iran-archive.com

شیخ طوسی ملقب به شیخ الطایفه، از بزرگترین علمای شیعه امامی، متولد قرن چهارم و متوفی در قرن پنجم در "النهایه" در تحکیم احکام صیغه می‌نویسد که:

"... و اما گواه گرفتن و آشکارا کردن نه از شرایط "متعه" است بر هیچ حال الا که مرد از تهمت زنا ترسد. آنگاه مستحب بود بر عقد که دو گواه گیرد".

یعنی، مرد اگر بیم نداشته باشد که به زنا متهم شود، لازم نیست و نباید آشکارا و علنی صیغه بگیرد. و نیز می‌خوانیم:

"و روا بود مرد را عزل کردن و اگر چه شرط نکرده باشد و هر گاه که فرزندی آرد لاحق بود به مرد، چه اگر "عزل" کرده باشد، چه اگر عزل نکرده باشد" (۱۵).

و بدین ترتیب، در تشیع، عملا فحشا و روسپیگری را مجاز می‌شمارند (۱۶).

در طول تاریخ، هر متن دیگر را که از فقه شیعه باز کنیم مطلب همانست و استنساخ از روی یکدیگر. تا به زمان ما و رساله "آیت‌الله حاج آقا روح‌الله خمینی" می‌رسد که پایه‌گذار و حافظ نظام جمهوری اسلامی تحمیل شده بر کشور ماست. هنگامی که از "منتخب توضیح المسائل"، "رساله عملی" آقای خمینی، کلیات ازدواج زن با مرد را ـ از باب احکام نکاح یا ازدواج که زنده و جاری است و بر زنان ایران حکومت می‌کند ـ، نقل می‌کنیم، درست مانند آن است که تشریع امام جعفر صادق در این باب را از کتب فقه شیعه نقل کرده باشیم:

"بواسطه عقد ازدواج ، زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است. دائم و غیر دائم. عقد دائم آنست که مدت زناشوئی

در آن معیّن نشود، ... و عقد غیر دائم آنست که مدت زناشوئی در آن معین شود، مثلا زن را به مدت یك ساعت یا یك روز یا یك ماه یا یك سال یا بیشتر عقد نمایند..."·

"زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود· و **باید خود را برای هر لذتی که او می‌خواهد، تسلیم نماید** و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند· و اگر در این‌ها از شوهر اطاعت کند، تهیه غذا و لباس و منزل او و لوازم دیگری که در کتاب‌ها ذکر شده بر شوهر واجب است ..." (۱۷)·

"اگر زن در کارهائی که در مساله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل و همخوابی ندارد، ولی "مهر" او از بین نمی‌رود"·

"صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است" (۱۸)·

"زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود حق خرجی ندارد"·

"زنی که صیغه شده، حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد..."·

و در باب نگاه کردن:

"زن باید بدن و موی خود از مرد نامحرم بپوشاند بلکه احتیاط واجب است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد و به حدی رسیده که مورد نظر شهوانی است بپوشاند"·

در گذشته، نظام‌های پیش سرمایه‌داری، جائی برای تفکر زن ایرانی به حقوق انسانی‌اش و به ضرورت گسیختن رشته‌های اسارت، نمی‌گذاشت· با انقلاب مشروطه، تلاش زنان برای کسب حقوق برابر، در آموزش،

www.iran-archive.com

کار و حضور فعال اجتماعی آغاز شد. در دیکتاتوری نظامی/سلطنتی خاندان پهلوی، گر چه به رشد صوری حقوق زن، تحت شرایط و فشارهای اجتماعی، مجال داده شد، ولی هرگز شرایط اجتماعی لازم، برای تعمیق این حقوق، در جامعه فراهم نیآمد و زن، با رشته‌های محکم مذهب و سنت، در اسارت مرد باقی ماند.

حتی برداشتن حجاب، با چنان سخافت و خشونت نظامی/پلیسی از جانب حکومت بکار بسته شد که آرمان پنجاه ساله زنان پیشرو و آگاه، بصورت یك فاجعه و ستم اجتماعی جلوه کرد.

قانون مدنی ایران، همچنان در کادر فقه شیعه دوازده امامی محبوس بود، تا جائی که منحط‌ترین بخش آن در روابط زن و مرد(نکاح منقطع) بصورت مواد ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ در قانون مدنی جای گرفت.

از طرفی، راکد ماندن جامعه در اعماق و تثبیت شرایط استثمار در قالب‌های قدیمی و کندی تغییر بافت اقتصادی جامعه، مانع گسترش همین اندازه از دستآوردهای محدود و صوری حقوق زن بود. مرد ستم کش روستا، این زمان نیز چون اعصار گذشته، بکار زنانش در مزرعه و دامداری نیاز داشت. این عامل اقتصادی در رواج تعدد زوجات در روستاها را نمی‌توان نادیده گرفت(۱۹).

از سوی دیگر، نظام دیکتاتوری نظامی/سلطنتی، خود عاملی در حفظ و تثبیت روحیه مردسالاری بود و مجال نمی‌داد که نمایش‌های جذب تجدد، از اقتباس ظواهر تمدن غربی فراتر رود و جامعه را همچنان در شرایط قبول استیلای مجدد دستگاه مذهبی نگاه می‌داشت(۲۰).

در هجوم حساب شده دستگاه مذهبی به جانب حکومت، پس از سقوط سلطنت در ایران، زن و حقوق شناخته شده‌اش از نخستین هدف‌های حمله بود و زنان روشنفکر و آگاه که خطر را احساس کرده بودند، به دفاع برخاستند، اما مردان ـ روشنفکرترین و مبارزترین آنان ـ زنان را تنها گذاشتند. زیرا، بافت ذهنی آنها بافت آمیزش فرهنگ و سنن

مردسالاری بود. و حتی امروز، به جرات می‌توان گفت: هنوز مردان ایرانی نتوانسته‌اند تارهای این بافت منحط را از ذهن خود بزدایند.

اما، سرنوشت زن و مرد ایرانی، بعنوان انسان‌های محروم و تحت ستم، به هم گره خورده است. تا مرد ایرانی، چشمان خود را به روی حقوق ضایع شده زن در سرزمین خویش نگشاید و رشته‌های اسارت زن را در خانه خود و در کوچه و بازار و اداره و کارگاه و مزرعه نبیند و برای گسیختن آن‌ها با زن همداستانی نکند و از این آگاهی، یك همبستگی سرزمینی پدید نیآید، شرایط اجتماعی لازم برای گسیختن نظام استثماری از جامعه فراهم نمی‌آید. مبارزه برای رهائی زن از اسارت اجتماعی، از مبارزه طبقاتی برای محو نظام استثماری، جدا نیست. تبعیض‌های مستولی بر جامعه با هم پیوند خورده‌اند و تبعیض جغرافیائی، تبعیض طبقاتی، تبعیض مذهبی، تبعیض جنسی در مبارزه‌ای هماهنگ و آگاه و گسترده است که زوال می‌یابند.

www.iranarchive.com

استنتاج

در اسلام ـ بعنوان یك آئین ـ، از اندیشه محمد تا روزگار ما برای طرح "آزادی زن" و "حقوق زن" فراتر از مفاهیم دوران چادر نشینی، نکته‌ای وجود ندارد. و از آنجا که اسلام، بنا بر شرایط و احوال تکوین آن، مطلق اندیش است (همچون تمام ادیان)، در قوانین و احکام آن، زن وضعی تغییر ناپذیر دارد و هر نوع تحول و جا به جائی در روابط اجتماعی، که به تحول و تغییر در حقوق و شرایط اجتماعی زن بیانجامد، به منزله شکستن قالب یا قالب از پیش تعبیه شده زن مسلمان خواهد بود و دشمنی و کینه دستگاه مذهبی را برمی‌انگیزد.

برای آشتی دادن اسلام ـ که نظامی است مدافع ساختار اجتماعی

جوامع پیش سرمایه‌داری ـ با آزادی‌های مبتنی بر حقوق طبیعی و حقوق دموکراتیک زن، که پدیده‌ای شکل گرفته در ساختار اجتماعی دوران سرمایه‌داری است، راهی وجود ندارد و تمام کسانی که تا امروز به یافتن چنین راهی امید بسته‌اند یا مردم فریبانی دلبسته به تجدید و تحکیم نظام گذشته هستند یا خود فریبانی هستند که زیر نفوذ آموزه‌های سنتی و دیرپا، به بیراهه افتاده‌اند.

هر نوع تاویل آیات قرآن برای تصرف در احکام مدون و در تشریع دگم اسلام، که هزار و چهار صد سال در این بستر جاری بوده است، به هر دستآویزی که باشد ـ حتی برای سازش دادن اسلام با زمان ما ـ به منزله بدعت و مذهب گذاری تازه‌ایست و با روح اسلام و تاریخ آن ناسازگار. و بدعت گذاران که شهامت ارائه و باز گفتن مستقل اندیشه‌ها و دریافت‌های طبقاتی خود از داده‌های زمانه را ندارند، آنها را با نام و با برچسب اسلام راستین و انقلابی، عرضه می‌کنند. آن‌ها در واقع مرتکب جعل و تقلب می‌شوند و رسوائی دیر یا زود گریبانشان را خواهد گرفت. جامعه ما به دورانی رسیده است که در آن مجال مذهب سازی و مذهب پروری تنگ است.

و در مرحله کنونی، کافی نیست که دین را از دولت جدا سازند، بلکه باید ریشه‌های رخنه دین را در دولت قطع کرد و با خلع قدرت از دستگاه مذهبی، این هیرارشی غیر مسئول و فرا جامعه را برچید که با آزادی و حاکمیت مستقیم مردم بر سرنوشت خویش دشمنی تاریخی دارد.

کاری که بر عهده نهضت‌های پیشین بود و انجام نیافت، اکنون جدی‌تر و اساسی‌تر بر عهده دوران ماست.

ر. سیاوشی

www.iran-archive.com

یادداشت‌ها:

۱ ـ برای بحث مفصل‌تر در این باره مراجعه کنید به مقالات پیشین "اندیشه رهائی" درباره "محمد"، بویژه شماره ۵، صفحات ۲۳۸ ـ ۲۹۳ و شماره ۶، صفحات ۲۴۳ ـ ۲۱۰.

۲ ـ اما، در مدینه که محمد در قدرت است و دلی آکنده از دختران و زنان زیبا دارد، دیگر، مجالی برای توصیف "حور و غلمان" نمی‌ماند. درباره زندگی درون پرده "محمد" ـ راه و رسمی که از مدینه آغاز شد ـ، نکته‌ها و گفتنی‌ها بسیار است، و نیز درباره آیاتی که به روابط زناشوئی در اسلام بازمی‌گردد و شان نزول آن‌ها که ـ گره‌گشای هر نوع پندار و توهم است ـ مفسران روایات و محققان، گزارش‌های روشنگر و مستند، بسیار ارائه داده‌اند.

۳ ـ "الجنس عند العرب"، الجزء الاول، منشورات الجمل، الطبعه الثانیه، کولونیا ـ آلمانیا الغربیه ـ صفحه ۳۴.
"الجنس عند العرب"، مجموعه‌ای از اسناد تاریخی و تحلیل‌هائیست که توسط عده‌ای از روشنفکران مارکسیست عرب منتشر می‌شود. ناشران هدف خود از انتشار این مجموعه را چنین توضیح می‌دهند: "برای کشاندن اعراب به یک بحث انتقادی درباره سنت‌های گذشته رفتارهای جنسی‌شان"، تا کنون دو کتاب در این مجموعه منتشر شده است.

۴ ـ
"مردان، کارائدیش زنانند برای آن که خدا بعضی کسان را بر بعض دیگر برتری داده و برای آن که از مال‌های خویش خرج کرده‌اند، زنان شایسته، فرمانبردند و حفظ غیب کن، به حفاظ خدا. زنانی که از نافرمانی‌شان بیم دارید، پندشان دهید و در خوابگاه‌ها از آن‌ها جدائی کنید، و بزنیدشان، و اگر فرمانبر شدند بر آن‌ها بهانه مجوئید که خدا والا و بزرگ است" (سوره نساء، آیه ۳۴، بنقل از ترجمه فارسی قرآن، ابوالقاسم پاینده، انتشارات نوید ـ انتشارات مهر، صفحه ۲۶).

در ترجمه دیگری از این آیه بنحو روشن‌تری چنین می‌خوانیم:

"مردان بر زنان حق برتری و نگهبانی دارند برتری آنان به علت مزایای طبیعی و هم به سبب این است که از مال خود نفقه زنان را می‌دهند زنان صالح، مطیع شوهرند و از شوهران خود(نسبت به آنچه خدا به حفظ آن امر فرموده) حفظ الغیب خواهند کرد آنها هم که نافرمانی دارند اول آنان را نصیحت کنید بعد از همبستری آنها دوری کنید اگر باز مطیع نشدند آنان را کتك بزنید اگر اطاعت کردند دیگر به آنها سختگیری و بهانه‌جوئی نکنید که خداوند بزرگوار و والا مقام است" ("طبقات آیات"، "طبقه بندی آیات قرآن کریم بر اساس موضوع در ۲۶ فصل"، خلیل‌الله صبری، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲، صفحات ۵۵۴ ـ ۵۵۳).

۵ ـ "الجنس عند العرب"، صفحه ۳۱.

۶ ـ این آیات و دیگر آیات مورد تاکید در این مقاله، توسط مرتضی مطهری، در کتاب پر حجم و بی محتوا و ریاکارانه او "نظام حقوق زن در اسلام" نیز ترجمه شده است که ما در اینجا به ترجمه‌های او توجهی نکرده‌ایم، چرا که این ترجمه‌ها غالبا ترجمه‌های راست و ریس شده‌ای است و دلیلش هم شاید این باشد که این باصطلاح "نظام حقوق زن ..." چنانچه در جای دیگر مقاله هم اشاره شده، برای اولین بار، در زمان شاه، در مجله معلوم‌الحال "زن روز" بصورت پاورقی انتشار یافته است.

۷ ـ در کتاب "مُتعه و آثار حقوقی آن" تالیف دکتر محسن شفائی، صفحات ۱۳۰ ـ ۱۲۹، آمده است:

"هر سال بعد از ایام مناسك حج، حجاج که تعدادشان زیاد هم بود، در مکه به استمتاع از زنان می‌پرداختند، سپس از مکه خارج می‌شدند. در نتیجه، اطفال حاصل از "مُتعه" در شهرهای عربستان بدون سرپرست می‌ماندند و کسی پدر آنها را نمی‌شناخت و هزینه نگهداری این گونه اطفال که ظاهرا نامشروع هم نبودند، لیکن "ولی" و نگهدارنده‌ای نداشته‌اند، تماما به عهده بیت‌المال مسلمین واگذار می‌گردید و آن وظیفه‌ای سنگین بود".

چون این وضع پیش آمد عُمر گفت:

"متعه که زمان رسول خدا حلال بود، من آن را نهی می‌کنم و مرتکب را دستور می‌دهم سنگسار کنند"۰

۸ ـ مرتضی مطهری، "نظام حقوق زن در اسلام"، انتشارات صدرا، چاپ هشتم، قم، تیرماه ۱۳۵۷، صفحه ۳۸۰۰

۹ ـ همانجا، صفحه ۱۴۰

۱۰ ـ همانجا، صفحات ۱۲۳ ـ ۱۲۱، تاکیدها از ماست۰

۱۱ ـ همانجا، صفحه ۱۷۲، تاکید از ماست۰

۱۲ ـ همانجا، صفحات ۱۷۳ تا ۱۷۸، تاکیدها از ماست۰

۱۳ ـ شیخ جعفر بن خضر بن یحیی حلی جناحی الاصل نجفی المسکن و المدفن معروف به شیخ اکبر و شیخ نجفی و یا کاشف الغطاء (مرگ در نجف در ۱۲۲۷ یا ۱۲۲۸ ه ۰ق)، از علما و فقها و مجتهدان معروف شیعه۰ درباره کاشف الغطاء مراجعه کنید به فرهنگ معین، جلد ششم، صفحات ۲۶ ـ ۱۵۲۵۰ محمد معین در فرهنگ خود می‌نویسد: "خاندان او را بنام آل کاشف الغطاء می‌نامند و هر یك از آنان را نیز بلقب کاشف الغطاء می‌خوانند" و آخرین آنها، فقیه امامی، محمد حسین ابن علی بن رضا بن موسی بن جعفر است که در سال ۱۹۵۴ میلادی در کرند فوت کرد۰

۱۴ ـ هزار و چهارصد سال بعد، یك متن تحقیقی بنام "اسلام در ایران" به فارسی ترجمه می‌شود، و آقای محمد رضا حکیمی، "مدرس فلسفه مدرسه عالی سپهسالار" که جزو ممیزان مذهبی کتاب (بخوان سانسور) در وزارت فرهنگ رژیم شاه بود و بعدها مانند مطهری بصورت مبلغان و معتقدان خمینی درآمد و اکنون از "فضلای حوزه علمیه قم" محسوب می‌شود، در توضیحات زائد و گاه مضحك خود بر کتاب "اسلام در ایران"، از جمله درباره "متعه" چنین می‌نویسد:

"نکاح موقت را، اخیرا بعضی از متفکران بزرگ معاصر اروپا و جهان غرب، به مصلحت جامعه انسانی دانسته‌اند و آن را تجویز کرده‌اند۰ اصل این موضوع در اسلام، سنتی است

نبوی و در زمان صحابه معمول بوده است و شیعه از آن پیروی کرده است و در بیانات ائمه "**مانع شیوع زنا**" معرفی شده است. پس اصل آن، در متن فقه اسلام و تجویزات بانی اسلام درج است. برخی از فقهای اهل سنت(و نه همه آنان "الغدیر" ج ۶/ ۱۲۹) با استناد به "اجتهاد" خلیفه دوم در برابر "نص" آن را منع کرده‌اند. و می‌دانیم که اجتهاد، در برابر نص نبوی، هیچ نیست. بلکه جسارت است به احکام دین و ناموس الهی و نقض است بر حکم شارع("النص و الاجتهاد"/ ۱۹۵)"، ...

"اکنون آیا سزد که چون پیامبر، روی در نقاب خاك فرو نهفت، حلال او را حرام کنند و حرامش را حلال (و حلال محمد حلال الی یوم القیامه و ...)؟ قرآن بخود پیامبر، اجازه حلال و حرام کردن نداده است(سوره تحریم ـ ۶۶ آیه ۱) تا چه رسد به هر کس. از اینجاست که این تحریم را از مطاعن خلیفه شمرده‌اند..."،

"با این حساب، آیا شیعه که پاسدار جزئیات و کلیات احکام و سفارشات پیامبرند، گناهی کرده‌اند، که نویسندگان خام یا مزدور(در گذشته مزدور دربارهای اموی و عباسی و اکنون مزدور استعمار جهانی) همواره بر آنان بتازند ..."("اسلام در ایران"، پطروشفسکی، چاپ چهارم، اردیبهشت ۱۳۵۴، صفحه ۴۵۲).

۱۵ ـ "النهایه فی المجرد الفقه و الفتاوی"، ترجمه به کوشش محمد تقی دانش پژوه، جلد دوم، صفحات ۵۰۱ ـ ۴۹۸.

۱۶ ـ مطالعات مربوط به روسپیگری در ایران چندان نیستند. یك مطالعه دقیق در این باره می‌تواند افشاگر جنبه‌های اسلامی روسپیگری باشد. با توجه به توضیحات بالا و این تعریف که:

"متعه عبارتست از این که مردی زنی را به مال معیّن و مدت معین **استجاره** و با او مقاربت کند"(کتاب متعه و آثار حقوقی و اجتماعی آن"، تاکید از ماست)

"صیغه"، همان معنی را بخود می‌گیرد که روسپیگری:

www.iran-archive.com

"روسپی زن یا دختری است که بخاطر **پول و برای ارضاء میل جنسی مرد** به او تسلیم شود و در این کار نه از خود اختیار انتخابی داشته باشد و نه از نظر جنسی حظی ببرد" (به نقل از "پیرامون روسپیگری در شهر تهران"، از انتشارات "آموزشگاه خدمات اجتماعی"، تاکید از ماست).

۱۷ - یکی از معروفترین این "کتاب‌ها"، کتاب "جامع عباسی"، نوشته بهاءالدین عاملی در زمینه احکام فقه شیعی است. او می‌نویسد:

"در احادیث معتبر وارد شده است که وظیفه مرد در برابر زنش اینست که او را سیر کند و بدنش را بپوشاند و یک روز در میان روغن برای مالیدن باو بدهد و هر سه روز یک مرتبه گوشت برای او بیاورد، و رنگ مانند حنا و وسمه هر شش ماه یکبار باو بدهد، و در هر سال چهار جامه‌اش بدهد دوتا از برای زمستان و دوتا از برای تابستان".

۱۸ - این "اصل" که در گذشته نه چندان دور، بویژه در روستاهای ایران رایج بود و امروز قدر مسلم در زمان حاکمیت الله، رواج بیشتری یافته است. بر اساس این اصل فقهی، مالکان می‌توانند زنان و دختران بسیاری را صیغه کنند و نیروی کار آن‌ها را، با پرداخت مبلغی ناچیز مورد استثمار قرار دهند.

۱۹ - پطروشفسکی، به استناد آیات قرآن و منابع فقهی که در اختیار دارد، در فصل دوم "اسلام در ایران" تعدد زوجات را "عملا از امتیازات توانگران و بزرگان" می‌شمارد. در حالی که کشاورزان که توانائی استثمار دیگران برای کار در مزرعه را نداشتند نیز به گرفتن زنان متعدد روی می‌آوردند. و این رسم هنوز جا به جا در شمال و جنوب ایران جاری است.

۲۰ - سرسلسله خاندان پهلوی خود پای بند چند زنی بود. و پسرش، اگر چه نتوانست تحت شرایط معین، رسم پدر را حفظ کند، سه ازدواج رسمی داشت.

www.iran-archive.com

ضمیمه

ائمه و زنان

"یکی از اصحاب، از احمد بن محمد، و از موسی بن القاسم روایت کند که شنیدم محاربی از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل می‌کرد که آن حضرت از پدرانش و آنان از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله شنیده بودند که فرموده بود: سه دسته‌اندکه همنشینی با آن‌ها دل مرد را بمیراند: نشستن با اغنیاء مجالست با اراذل و فرومایگان، و گفت و شنود با زن‌ها" (اصول کافی، کتاب العشره، باب من تکره مجالسته و مرافقته).

"در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام منقول است که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله فرمود: بال و پر زنان را کوتاه کنید به ترك لباس و زینت تا از خانه بیرون نروند، و هر که راضی باشد به زینت و بیرون رفتن زنش از خانه، پس او دیوث است و بنا می‌شود برای او هر قدمی که بردارد خانه‌ای در جهنم. و فرمود که هر که اطاعت زنش کند خدا او را به جهنم اندازد. پرسیدند: غرض از اطاعت چیست؟ فرمود مثلا اذن می‌طلبد که به حمام یا عروسی رود، و مرد قبول می‌کند" (مجمع المعارف و مخزن العوارف، عین نهم، در عقوبت زناکاران و لاطیان).

"در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر(ع) منقول است که زنی آمد بخدمت حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله، و پرسید یا رسول‌الله، چیست حقی که شوهر بر زن دارد؟ فرمود بر زن لازم است که اطاعت شوهر بکند و از خانه او بی رخصت بیرون نرود و هرگز نافرمانی نکند. پرسید یا رسول‌الله، آیا من نیز بر شوهرم آنقدر حق دارم که او بر من دارد؟ فرمود که از صد یکی نه. و پس فرمود: اگر

امر می‌کردم که معاذالله کسی برای غیر خدا سجده کند، هر آینه زنان را می‌گفتم که به شوهران خود سجده کنند".

"حضرت رسول اکرم(ص) فرمودند که هر که یك دختر دارد بارش گران است، و هر که دو دختر دارد به خدا سوگند که بفریاد او برسد، و هر که سه دختر داشته باشد جهاد کردن را از او بردارید، و کسی که چهار دختر داشته باشد، ای بندگان خدا او را یاری کنید، ای بندگان خدا به او قرض بدهید، ای بندگان خدا به او ترحم کنید".

"و نیز رسول خدا صلی‌الله علیه و آله فرمودند که پدر باید دختر خود را سوره نور یاد بدهد، و سوره یوسف یاد ندهد، و او را در بالاخانه‌ها جا ندهد".

"و نیز حضرت رسول اکرم(ص) فرمود که در نیکی اطاعت زنان مکنید تا به طمع نیفتند در امر کردن شما به بدی، و از بدان ایشان بخدا پناه ببرید، و از نیکانشان نیز بر حذر باشید".

"و نیز از آن حضرت(ص) منقول است که هر زنی که خود را خوشبو کند و از خانه بیرون آید لعنت الهی بر او باشد تا به خانه بازگردد، و ملائکه و همه جنیان نیز بدو لعنت فرستند".

"و نیز از آن حضرت(ص) منقول است که چون اراده جنگ می‌فرمودند با زنان خود مشورت می‌کردند تا آنچه ایشان گویند خلاف آن بفرمایند".

"و آن حضرت(ص) نهی فرمود از آن که زن جز برای شوهر خود زینت کند، و اگر بکند بر خدا لازم است تا او را در آتش جهنم بسوزاند. و نهی فرمود از آن که زن نزد غیر شوهر و محارم خود زیاده از پنج کلمه ضروری سخنی بگوید. و نهی فرمود از آن که زنان بر زین سوار شوند. و نهی فرمود از آن که کسی زن خود را به حمام فرستد در بلادی که احتیاج به حمام نباشد".

"از حضرت امام محمد باقر(ع) و حضرت امام جعفر صادق(ع) منقول است که حقتعالی برای زنان غیرت جائز نداشته است و فقط از برای مردان غیرت قرار داده است، زیرا که از برای مردان چهار زن و از متعه و کنیز آنچه خواهند حلال گردانیده است و از برای زن بغیر از

یك شوهر حلال شکرده است و اگر شوهر طلب کند نزد خدا زناکار است، و غیرت و رشگ نمی‌برند مگر زنان بد".

"به روایت معتبر از حضرت صادق(ع) منقول است که از علامات بدی که در آخرالزمان ظاهر شود آن است که زنان سوار بر زین شوند. و فرمود که زین مرکب ملعونی است برای زنان.
و نیز از آن حضرت(ع) منقول است که زن به منزله قلاده‌ای است که در گردن خود میافکنی. پس ببین که چگونه قلاده‌ای برای خود می‌گیری" (حلیه المتقین، باب چهارم، فصل ششم ـ باب ششم ـ فصل دوم ـ باب سیزدهم، فصل سوم ـ باب خاتمه).

"در احادیث معتبر وارد شده است که وظیفه مرد در برابر زنش این است که او را سیر کند و بدنش را بپوشاند و یکروز در میان روغن برای مالیدن به او بدهد، و هر سه روز یکمرتبه گوشت برای او بیاورد، و رنگ مانند حنا و وسمه هر ششماه یکبار باو بدهد، و در هر سال چهار جامه‌اش بدهد دوتا برای زمستان و دو تا از برای تابستان".

"سنت است ختنه کردن دختران. و مستحب است که در دختران اندکی ببرند و بسیار نبرند، زیرا حضرت رسول(ص) به ام حبیبه فرمود چون ختنه کنی زنان را بسیار به ته مبر و اندکی بگیر که او را نورانی‌تر و رنگش را صافتر می‌گرداند" (جامع عباسی، باب یازدهم، مخصوصات ابکار).

"اگر جامه‌ای مثلا به بول نجس شده باشد و خواهند که آن را به آب قلیل طهارت دهند، پس اگر به بول شیرخواره نجس شده باشد با ریختن آب بر آن طاهر می‌شود و احتیاج به فشردن نیست، اما به شرط آن که طفل پسر باشد نه دختر" (از همان کتاب).

"حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: مردی که کارهای او را زنی تدبیر کند ملعون است".

"از حضرت صادق(ع) منقول است که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام به اهل عراق فرمود: ای اهل عراق، به من خبر رسیده که زنان شما می‌رسند به مردها در راه، یعنی برمی‌خورند به نامحرمان در کوچه و

www.iran-archive.com

بازار. آیا حیا نمی‌کنید شماها؟ و فرمود: لعنت خدا به کسی که حیا نمی‌کند" (مفاتیح‌الجنان، باب سوم، فصل اول).

"در جهنم نگریستم و دیدم که بیشتر مردم آن زنانند".

"کمترین ساکنان بهشت زنانند".

"اگر زن نبود مرد به بهشت می‌رفت".

"اگر زنان نبودند خدا چنان که شایسته پرستش اوست پرستیده می‌شد".

"زن بصورت شیطان می‌آید و بصورت شیطان می‌رود".

"زنان دامهای شیطانند".

"محکمترین سلاح شیطان زنانند".

"از هیچ فتنه‌ای که خطرناکتر از زن و شراب باشد بر امت خود بیم ندارم".

"پس از من برای مردان فتنه‌ای زیان‌انگیزتر از زنان نخواهد بود".

"از زنان بد به خدا پناه ببرید و از نیکانشان بپرهیزید".

"از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید، زیرا شیطان در کمین است و هیچیک از دامهای او برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان نیست".

"از دنیا بپرهیزید و از زنان نیز بپرهیزید، زیرا نخستین گمراهی یهودان از جانب زنان بود".

"خطرناکترین دشمن تو همسر تو است که همخوابه تو و مایملک تو است".

www.iran-archive.com

"زن دو پرده دارد: قبر و زناشوئی".

"خداوند رنج هوو داشتن را نصیب زنان و جنگ را قسمت مردان قرار داد. هر زنی که از روی ایمان و در انتظار پاداش خدا بر رنج هوو داشتن صبر کند ثواب شهید دارد".

"اگر به کسی دستور می‌دادم کسی دیگر را سجده کنید، به زنان دستور می‌دادم که شوهران خویش را سجده کنند، از بس که خداوند برای شوهران حق به گردن زنان نهاده است".

"اگر زنی خود را معطر کند و بر مردی بگذرد که بوی عطرش را بشنود، آن زن زناکار است".

"زنان را بی لباس بگذارید تا در خانه بمانند".

"هر زنی که بدون اجازه شوهر از خانه خود بیرون رود مورد خشم خدا است تا بخانه برگردد یا شوهرش از او راضی شود".

"مردانی که از زنان اطاعت کنند به هلاک افتند".

"گروهی که زمام کار خویش را به زنی بسپارند، هرگز رستگار نشوند".

"اطاعت زنان مایه پشیمانی است".

"بدترین زنان شما آرایش کنان و متکبرانند، و آنان منافق هستند، و از آن‌ها جز به اندازه کلاغی که خط سفید به گردن دارد به بهشت نمی‌روند".

"اگر زنی به شوهرش بگوید که از تو خیری ندیدیم، تمام اعمال نیکش بی اثر می‌شود".

"اگر زن در اطاق خودش نماز کند برای او بهتر است تا در ایوان خانه نماز کند، و اگر در ایوان نماز کند برای او بهتر است تا در صحن خانه نماز کند، و اگر در صحن خانه نماز کند برای او بهتر

www.iran-archive.com

است تا در مسجد نماز کند".

"بهترین مسجد زنان کنج خانه آن‌هاست".

"نمازی که زن در تنهائی بکند بیست و پنج بار از نماز جماعت او بهتر است".

"نمازی که زن در تاریک‌ترین گوشه خانه خود کند، از همه نمازهای او نزد خدا محبوب‌تر است".

"زنان با ماندن در خانه خود، اگر خدا خواهد ثواب مجاهدین خواهند یافت".

"از زنی که شوهرش از او دور باشد و مخارجش را بپردازد، و او در غیبت شوهر آرایش کند، سخن مگوی".

"کسی که زن بد اخلاق دارد و طلاقش ندهد، دعایش اجابت نشود".

"فرزندان خود را شنا و تیراندازی آموزید و زنان را نخ ریسی".

"بهترین سرگرمی مومن شنا است، و بهترین سرگرمی زن دستگاه نخ ریسی است".

"فتنه سخت را دیدید و صبر کردید، و من از فتنه‌ای سخت‌تر بر شما بیم دارم که از طرف زنان میآید، هنگامی که النگوی طلا به دست و پارچه‌های فاخر ببر کنند".

"وای بر زنان از دو چیز رنگین: طلا و جامه زیبا".

"بهترین زنان آن است که وقتی مرد بدو توجه کند مسرور شود و وقتی که بدو فرمان دهد بی چون و چرا اطاعت کند".

"وظیفه زن است که از خانه شوهر بی اجازه بیرون نرود، و اگر رفت خداوند و ملائك غضب او را لعنت کنند تا از این گناه توبه کند یا بازگردد، اگر چه شوهرش مردی ستمگر باشد".

www.iranarchive.com

"هر زنی که بدون جهت از شوهرش طلاق خواهد، بوی بهشت بر او حرام است".

"زن از دنده‌ای خلق شده که راستی پذیر نیست. اگر با کجی او بسازی ساخته‌ای، و اگر خواهی به راستیش بازآوری او را می‌شکنی، و شکستن طلاق است" (نهج الفصاحه، سخنان منسوب به حضرت محمد، گردآوری شده از کتاب‌های، اصول کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، صحاح سته، اعیان الشیعه، الجامع الصغیر، تیسیر الوصول، کنوز الحقایق، البیان و التبیین، عقد الفرید، ربیع الابرار).

"حضرت امام جعفر صادق فرمود: در زمان پیغمبر صلی‌الله علیه و آله مردی از قبیله انصار مسافرت کرد و به همسرش سفارش کرد: از خانه بیرون مرو تا من برگردم. طولی نکشید پدر آن زن بیمار شد. قاصدی فرستاد و از پیغمبر رخصت عیادت پدر خواست. فرمود: در خانه بنشین و اطاعت شوهر کن. تا آن که حال پدر سنگین شد. زن باز پیغام فرستاد و اجازه خواست، و باز همان جواب را شنید. آخر پدر مرد. زن اجازه خواست در نماز بر جنازه پدر حاضر شود. باز همان پاسخ آمد. پدر را بخاك سپردند و دختر قدم از خانه بیرون ننهاد. پیغمبر پیام فرستاد: خدا بپاس فرمانداری تو از شوهر، تو و پدرت را آمرزید" (وسائل، ابواب مقدمات النکاح، باب نود و یکم. نقل از کتاب ازدواج در اسلام، تالیف آیه‌الله مشکینی).

"حضرت باقر علیه‌السلام فرماید: خدا غیرت را برای زنان قرار نداده و فقط برای مردان قرار داده است. زنان بی ایمانند که در موقع تعدد زوجات شوهر غیرت بخرج می‌دهند نه آنها که به احکام خدا معتقدند" (وسائل، ابواب مقدمات النکاح، باب هفتاد و هفتم).

"حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله به زنان فرمود: در غیاب شوهر عطر بر خود نزن. اگر ایمان به خدا و روز قیامت داری. و روسری و مچ دستت را نشان کسی نده. که اگر چنین کنی دینت را تباه کرده و خدا را به غضب آورده‌ای" (همان کتاب، باب هشتاد و نهم).

"حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: یك نشانه سعادت مرد این است که دخترش پیش از حیض دیدن بخانه شوهر برود" (همان کتاب، باب بیست

و سوم)·

"حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: اگر مردی اطلاع بر روابط نامشروع همسرش یا کنیزش پیدا کند و چاره‌ای نیندیشد، خدا تا چهل روز او را مهلت می‌دهد· سپس روح ایمان را از او می‌گیرد و ملائکه در جلو نامش می‌نویسند: دیوث" (همان کتاب، باب هفتاد و هفتم)·

"حضرت باقر(ع) فرماید: پیغمبر چند کس را لعنت کرده: مردی که به فرج زنی غیر از همسر و کنیزش نگاه کند (در حدیثی دیگر ظاهرا از همین حضرت نقل شده که حضرت رسول فرموده‌اند: هر کس که به فرج زن یا همسر خودش نگاه کند کور شود)، مردی که به برادرش خیانت ناموسی کند، و فقیهی که برای تعلیم دین به محتاجان رشوه خواهد" (وسائل، ابواب مقدمات النکاح، باب صد و چهارم)·

"شیخ شهید اعلی‌اله مقامه فرموده در وقتی که زنها می‌خواهند زیارت کنند بایست که خود را جدا کنند از مردان، و تنها زیارت کنند، و اگر در شب زیارت کنند اولی است، و باید لباس خوب را به لباس پست تبدیل کنند که شناخته نشوند، و مخفی و پنهان بیرون آیند که کسی کمتر ایشان را ببیند و شناسد·

از این کلمات معلوم شد کثرت قبح و شناعت آنچه متعارف شده فعلا که زنها در حرمهای مطهره مزاحمت با نامحرمان نموده و فشار به بدنهای ایشان داده یا خود را متصل به ضرایح مطهره نموده یا در قبله مردان نشسته مشغول به زیارت خواندن شده و حواس آنان را پریشان نموده، عبادان محل را از زایرین و نمازگذارندگان و متضرعین و گریه کنندگان از کار خود باز داشته، الی غیر ذالك، وفی‌الحقیقه بایست این زیارت زنها از منکرات شرع شمرده شود نه عبادات، و داخل در موبقات شوند نه قربات" (مفاتیح الجنان، باب سوم، در آداب زیارت)·

www.iran-archive.com

گزارشی از قیام مردم فلسطین

گزارشی از قیام مردم فلسطین که در صفحات بعد خواهد آمد، به درخواست ما، توسط یکی از فعالین سیاسی جنبش چپ فلسطین، در اوت ۱۹۸۸، دو سه ماه قبل از اعلام تشکیل دولت فلسطین، برای چاپ در "اندیشه رهائی" نوشته شد.

نویسنده این مقاله، از اعضای قدیمی و فعال یکی از جریان‌های رادیکال جنبش فلسطین و سردبیر یک مجله هفتگی عربی است.

او که تا همین چند سال پیش، از مخالفین سرسخت خط مشی ساف (سازمان آزادیبخش فلسطین) و از فعالین جبهه رد بود، در مقاله حاضر، با دیدی تمام خلقی، خود را موظف به توضیح و دفاع از چارچوب‌های سیاست‌های ساف، در زمینه تاکتیک‌ها و استراتژی (تشکیل دولت مستقل) می‌داند. به نظر او، وظیفه فعالین چپ فلسطینی، در مرحله کنونی، شرکت در مبارزه جاری در چارچوب ساف است.

بهر تقدیر، چاپ مقاله حاضر در "اندیشه رهائی"، به معنای تایید مواضع نویسنده در دفاع غیر انتقادی از ساف و همچنین برخی دیگر از ارزیابی‌های نظری و سیاسی او نیست. موضوعی که برای ما اهمیت اساسی داشت و انگیزه اصلی درخواست ما از رفیق نویسنده در تهیه مطلب بشمار می‌رفت، آشنائی بیشتر و مستقیم‌تر او با قیام فلسطینی‌ها و مبارزه مردم سرزمین‌های اشغالی با نیروهای سرکوبگر

www.iran-archive.com

اسرائیلی بود. نویسنده با توجه به اطلاعات دست اولی که از این قیام و نحوه سازماندهی آن در دست دارد، در مقاله خود به مسائلی اشاره می‌کند که در مطبوعات و رسانه‌های جمعی درباره آن‌ها کمتر سخن رفته است.

در مقدمه زیر، رفیق ن. الف، مترجم این مقاله، نظریات خود (نه سازمان یا نشریه) را در رابطه با جنبش فلسطین، ویژگی‌های آن، ساف، اعلام تشکیل دولت فلسطینی و غیره ارائه می‌دهد.

اندیشه رهائی

مقدمه:

"بندقیتی هویتی"، تفنگ من هویت من است، عبارتی از شعر بلند معروف محمود درویش شاعر سرشناس فلسطینی است. این عبارت، شاید بیش از هر نوشتار کوتاه و فشرده‌ای، بیانگر دوران پر جنب و جوشی باشد که با شلیك اولین گلوله‌های جنبش مسلحانه در اول ژانویه سال ۱۹۶۵، آغاز شد. دورانی که تفنگ در دفاع از آنچه اعراب آن را "قضیه فلسطین" می‌نامند، جزئی لاینفك از وجود هر فلسطینی شد. از تل آویو تا مونیخ، از غور در غرب اردن تا کریات شمعونه در شمال اسرائیل، از قلب صبرا و شاتیلا ـ که فلسطینی‌ها تا قبل از حمله اسرائیل به بیروت، به آن نام جمهوری دموکراتیك صبرا و شاتیلا داده بودند ـ تا تونس و امان و دمشق، این ملت سرگشته کوشید تا هویت و موجودیتش را در پناه قدرت خویش حفظ کند. و این برای مردمی رانده شده از سرزمین خود، بی هیچ پشتیبانی در جهان بی رحم و فاسد و حسابگر، کاری است سترگ و رشادت‌ها و فداکاری‌های بسیار می‌طلبد.

www.iran-archive.com

جنبش فلسطین، بمثابه یك جنبش ملی، تمام محدودیت‌های این نوع از جنبش‌ها را به همراه دارد. بویژه آن که جنبشی است که بخش اعظمی از توده‌ها، سازمان‌های آن ـ رهبری و بدنه نظامی‌اش ـ، همچون میهمانان ناخوانده در کشورهای عربی بسر می‌برند. این اقامت اجباری، چهل ساله، بی هیچ تردید، در ساخت و ترکیب این جنبش و چگونگی تاثیر پذیری آن از تحولات کشورهای میزبان موثر بوده است. فلسطینی‌ها، از رادیکال‌ترین تا پراگماتیست‌ترین آنان، مجبورند که در محاسبات خود در تعیین استراتژی سیاسی ـ که از آغاز هدف اصلی آن ایجاد یك دولت مستقل فلسطینی بوده است ـ ، جزر و مدهای موجود در جوامع عربی و کُنش و واکنش‌های بین‌المللی را به حساب آورند و در آنچه خود بازی محورهای سیاسی می‌نامند، شرکت کنند(۱). شناخت واقعی از جنبش فلسطین، تنها هنگامی میسر است که ویژگی‌های مهم آن، یعنی فقدان هویت ملی، پراکندگی جغرافیائی مردم فلسطین و نتایج تبعی آن‌ها را در نظر داشت.

این ویژگی‌هاست که می‌توانند تناقض اساسی‌ترین شعار دومین کنگره "جبهه خلق برای آزادی فلسطین" در سال ۱۹۶۸ (۲)، "آزادی فلسطین از طریق آزادی بیروت، قاهره، دمشق و امان می‌گذرد"، با موضع امروزی جورج حبش (رهبر تاریخی این جبهه که عرفات او را وجدان سازش ناپذیر فلسطینی‌ها در برابر اسرائیل می‌نامد) به هنگام اعلام تشکیل دولت فلسطین در نوار غزه و کرانه غربی را توضیح دهند(۳). با توجه به همین ویژگی هاست که می‌توان دریافت چرا عرفات روزی بر روی ملك حسین اسلحه می‌کشد و او را قصاب اردن می‌نامد، و روزی دیگر او را در آغوش می‌گیرد و برادر می‌خواند. و باز با ملحوظ داشتن این ویژگی‌هاست که می‌توان دریافت چگونه شخصیت رادیکال و مبارزی همچون حبش، از خمینی پشتیبانی می‌کند و چرا به پای سازش با رژیم سوریه می‌رود و چرا بندبازی جزئی لاینفك از زندگی سیاسی فلسطینی‌هاست.

www.iran-archive.com

آری، در پرتو درك ویژگی‌ها و در نظر داشتن این مجموعه از شرایط عربی، منطقه‌ای و بین‌المللی است که می‌توان پی برد چرا و چگونه فلسطینی‌هائی که در سال ۱۹٤۷، طرح "تقسیم فلسطین" (به دو کشور فلسطینی و یهودی) را رد کردند، امروز بعد از گذشت چهل سال و این همه مصائب عظیم خود خواستار اجرای همان طرح (یا در واقع چیزی بسیار کمتر از آن) می‌باشند. بی دلیل نیست که سراینده "بندقیتی هویتی" دیروز ـ محمود درویش ـ، امروز، نویسنده بیانیه استقلال دولت فلسطین می‌گردد: بین آن هویت ـ بندقیه (تفنگ) ـ، و هویت کنونی ـ دولت ـ، ارتباطی ناگسستنی وجود دارد.

یکی از محدودیت‌های جنبش ملی، کمبود امکانات واقعی ـ و نه تخیلی ـ گسترش وسیع افکار رادیکال چپ و سوسیالیستی است. دیر پائی و سخت جانی مسئله ملی، بویژه در جوامع رشد نیافته و عقب مانده، هر چند باین جنبش‌ها حالت انفجاری می‌بخشد و این شرایط می‌تواند مولد رادیکالیسم سیاسی شود، اما بدلائلی که عمدتا در ساخت درونی این جوامع نهفته است، این رادیکالیسم عموما قادر نخواهد شد از حد شعارهای تند سیاسی فراتر رود و تبدیل به راهنمای عمل و برنامه‌های واقعی اجتماعی سیاسی در سطح وسیعی گردد(٤). این که در جنبش‌های ملی، گروه‌های چپ و رادیکال غالبا در حاشیه جریانات دیگر قرار دارند و یا قادر به پشت سر نهادن محدوده تعیین شده توسط "خط راست" جنبش نمی‌شوند، بیش از هر چیز در ساخت درونی این جوامع و ماهیت واقعی جنبش‌های ملی و وزن مخصوص نیروهائی که تاریخا می توانند حامل اندیشه‌های رادیکال اجتماعی باشند، نهفته است. این نوع جنبش‌ها تا آنجا قدرتمندند که به خواست اساسی مسئله ملی ـ ایجاد دولت مستقل ـ پایبند باشند. خواستی که در کُنه و مضمون خود بورژوائی است. مسائل ملی، غالبا ـ و نه همیشه ـ، می‌توانند مسائل اجتماعی/طبقاتی را تحت‌الشعاع قرار دهند.

جنبش ملی، رهبران، سیاستمداران ویژه خود را پرورش خواهد داد

و برنامه‌ها و عملکردها، شیوه‌ها و راه حل‌های متناسب با اوضاع و احوال اجتماعی خویش را بوجود خواهد آورد. رهبران و برنامه‌هائی که قادرند خود را با تمام شرایط وفق دهند و با عمده کردن خواست "دولت" هر نوع سازش را مجاز شمارند. روشن است که در صورت وجود چنین شرایطی، چپ رادیکال یا نیروهای سوسیالیستی قادر نخواهند شد در این جنبش‌ها نقش بالا دست را داشته باشند.

اگر توضیح بالا را حداقل در مقطع کنونی ـ که نه پرولتاریای پیروزمندی در جهان وجود دارد و نه جنبش کارگری/کمونیستی قوی کمک رسان به جنبش‌های ملی است ـ (۵)، کم و بیش ناظر بر حرکت‌های ملی بدانیم، چپ فلسطین، بویژه در چنین شرایطی، بطریق اولی، قادر نخواهد بود نقش بدیل سیاسی را در جنبش ملی ایفاء کند. جنبشی که حتی از نظر جغرافیائی نیز در یک "واحد ملی" گرد نیامده است. جنبشی که در حصار تنگ دولت‌ها و جوامع عربی زندگی می‌کند و برای تضمین تداوم و حضور سیاسی‌اش مجبور است که با واقعیت‌های روزمره از در سازش درآید.

با این حال، اعتراف به اهمیت مسئله ملی و نقش نیروهائی را که جهت عمده حرکتشان، ایجاد یک دولت مستقل است، نباید به معنای نادیده گرفتن مرزهای طبقاتی، ایدئولوژیک و سیاسی و فقدان گرایش‌های چپ در این جنبش‌ها دانست. بی گمان، تصویر "دولت فلسطین" در نزد آن جوانی که امروز با سنگ و چوب در مقابل تانک‌های اسرائیلی می‌ایستد و جانش را در راه آرمانش می‌گذارد، با تصویر همین دولت در نزد آن تاجر فلسطینی که در کویت به مال اندوزی و حمایت از "قضیه" مشغول است، تفاوت بسیار دارد. همین تفاوت دید و برداشت از "دولت آینده" در فلسطین موعود بین آن فدائیانی که در کریات شمعونه با فریاد "انقلاب تا آزادی سرزمین و انسان" کمربندهای انفجاری خویش را برمی‌کشیدند با فلان بوروکرات فلسطینی که در خیال سفارت و وکالت و وزارت آینده، به "مبارزه" در کریدور هتل‌های درجه یک و سالن‌های

کنفرانس‌های بین‌المللی اشتغال دارد، مشهود است.

طبقات اجتماعی در نطفه‌ای‌ترین اشکال خود نیز نمی‌توانند دارای بازتاب سیاسی و اجتماعی معیّن نباشند. "منافع مشترک یك ملت"، شعاری است که هدفش تنها پوشاندن واقعیت‌های اجتماعی است که وجود دارند ولی برجسته و چشمگیر نیستند. خواست‌های ویژه طبقات فرودست، همواره وجود دارند، حتی اگر نتوانند بیان شفافی بیابند. تشخیص و برجسته کردن این امر، وظیفه کسانی است که می‌خواهند و می‌کوشند جامعه را در کلیت طبقاتی آن بررسی کنند، حتی اگر با توجه به امکانات موجود، با توجه به ظرفیت و توان اجتماعی، جامعه نتواند بیش از یك گام بجلو بردارد. تشخیصی که فقط در حیطه آکادمیك و یا روش شناسی صرف باقی نمی‌ماند و می‌تواند بازتاب مشخص سیاسی بیابد و در عمل روزمره منعکس گردد.

با این وجود، تعیین نقش چپ یا گرایش‌های چپ در جنبش فلسطین را باید وظیفه سیاسی شاقی دانست. بویژه آن که سیاستِ بازی محورها(٦)، رایج‌ترین شکل سیاست در جوامع عربی را تشکیل می‌دهد. براستی چگونه می‌توان از به رسمیت شناختن تلویحی دولت اسرائیل توسط مجلس ملی فلسطین ـ و سپس صریحا توسط عرفات در سخنرانی اخیرش در برابر مجمع عمومی سازمان ملل در ژنو ـ انتقاد کرد و در دام "رادیکالیسم" قلابی سوریه و ایران نیافتاد؟ و باز چگونه می‌توان در عین دفاع از جنبش فلسطین، در عین تائید حق آن‌ها برای تعیین سرنوشت خویش و ایجاد یك دولت مستقل، با راست‌ترین جناح‌های حاکم بر کشورهای عربی در یك صف قرار نگرفت و ناظر بر چگونگی مهار شدن جنبش انقلابی در مناطق اشغالی با وعده صد میلیون دلار کمك اهدائی کشورهای عربی به "قیام" (مصوبه جلسه سران عرب در الجزائر) نبود؟ و از آن مهم‌تر چگونه می‌توان همچون یك فلسطینی سوسیالیست و چپ در این میان نقش سیاسی و موثر ایفاء کرد: هزاران هزار فلسطینی را مورد خطاب قرار داد و در کنار آن‌ها مبارزه کرد؟ با

www.iranarchive.com

کدام جریان چپ؟ با تکیه بر کدام سنت سوسیالیستی؟ با پشتیبانی کدام طبقه اجتماعی؟

آیا تایید حرکات سازمان آزادیبخش از یک موضع انتقادی، تشخیص مسئله ملی از یک دیدگاه طبقاتی، با حفظ استقلال سیاسی در بازی محورها، تنها راه حل ممکن نیست؟ با اتخاذ چنین "راه حلی"، آیا این خطر وجود نخواهد داشت که جریان‌های ارتجاعی عرب، راه را برای مانورهای خویش بازتر یابند و جنبش مردمی را در نیمه راه منحرف سازند. آیا با این دید هم می‌توان با فلسطینی‌ها سرود "بلادی بلادی" (سرود ملی فلسطین) را سر داد و از یافتن یک هویت گمشده سرمست بود و با فریاد "اذاالثوره، اذاالثوره"، تداوم حرکتی را سازمان داد؟ ظاهرا برای تمام کسانی که خارج از ایدئولوژی‌های رسمی حرکت کرده و می‌کنند، علی‌رغم تشخیص محدودیت‌های تاریخی جنبش ملی فلسطین و علی‌رغم خطراتی که چنین موضع‌گیری‌ها میتوانند در پی داشته باشد، راه دیگری باقی نمی‌ماند. فراموش نباید کرد که اعلام استقلال دولت فلسطین، بیش از آن که تشکیل یک دولت به معنای واقعی کلمه باشد، ارائه برنامه عملی برای جنبش، بعد از گذار قریب به دوازده‌ماه از قیام مردم فلسطین است. جنبشی که هنوز باید در آن منتظر تحولات جدیدی باشیم. جنبشی که در آن حرف آخر را مردم خواهند زد.

ن. الف

توضیحات

۱ ـ شاید خودمانی‌ترین ـ رک‌ترین ـ، تعریف از استراتژی واقعی جنبش فلسطین را بتوان از خلال یک مصاحبه طولانی دریافت که سالیان پیش "اریک رولو" با ابوایاد (صلاح خلف) کرده است. ابوایاد در این

www.iran-archive.com

این مصاحبه که می‌توان آن را نوعی اتوبیوگرافی نیز محسوب داشت، پس از اشاره به کشتار باند ایرگون در "کفر قاسم" و به قدرت رسیدن صهیونیسم در شرایط ویژه بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم، و خاتمه دوران قیمومت انگلستان، وضع کنونی فلسطینی‌ها با یهودیان آن دوره را مقایسه می‌کند و می‌گوید:

> اگر صهیونیست‌ها با استفاده از توازن قوای بین‌المللی در مقطعی معین توانستند جایگاهی برای ایجاد دولت خود بیابند، چرا فلسطینی‌ها در یك شرایط بین‌المللی معین دیگر، قادر به ایجاد دولت خود نباشند. اگر "ترور" اسرائیل موثر است، چرا "مبارزه مسلحانه" فلسطینی‌ها در این راه موثر نباشد (نقل به معنا).

قاعدتا در ادامه همین محاسبه و همین قیاس است که چند ماه پیش، بعد از اوجگیری جنبش فلسطین در اراضی اشغالی، فلسطینی‌های اخراجی از اراضی اشغالی می‌خواستند با کشتی "العوده" ـ بازگشت ـ، به همان بندری وارد شوند که چهل سال پیش، کشتی "اکسدوس" ـ مهاجرت ـ، مهاجرین یهود را برده بود.

۲ ـ در آن مقطع، تنها بخش جنبش چپ فلسطین بود که ریشه در جنبش ناسیونالیستی عرب داشت و سه رهبر تاریخی این جنبش (جورج حبش، نایف حواتمه، احمد جبرئیل) را در بر می‌گرفت.

۳ ـ بیان خود او در مجلس ملی فلسطین، هنگام رای گیری درباره اعلام تشکیل دولت فلسطین گویاست:

> "شما با عمق اعتقادات من آشنائی دارید. من با آنچه شما تصمیم گرفته‌اید، موافق نیستم. اما، قبل از پیروزی شما را ترك نخواهم کرد. من بجای شعار "انقلاب تا پیروزی" ((شعار الفتح))، شعار "وحدت تا پیروزی" را پیشنهاد می‌کنم" (لوموند، ۱۶ نوامبر ۱۹۸۸، دو پرانتز از ماست).

۴ ـ به همین دلیل است که در شرایط حاضر و باداده‌های کنونی معتقدیم اگر سازمان آزادیبخش فلسطین "پیروز شود" و "دولت مستقل" آن (در سازش با اسرائیل) تشکیل گردد، با توجه به همان "ساخت درونی

www.iran-archive.com

جامعه" و ترکیب رهبری کنونی، رژیمی دیگر ـ با مشخصاتی کم و بیش نظیر دیگر رژیم‌های عربی ـ ایجاد خواهد شد.

۵ ـ رویدادهای اخیر در مناطق ملیت نشین شوروی باید باندازه کافی درباره چگونگی اهمیت مسئله ملی و نقش آن در تحولات اجتماعی هشدار دهنده باشد.

صرفنظر از آن که چه تحلیلی درباره ساخت و ماهیت جامعه شوروی ارائه دهیم، صرفنظر از این که شل شدن بعضی از بندها در حکومت "پروستروییکا" را چگونه ارزیابی کنیم و باز صرفنظر از آن که چه تحلیلی از ویژگی‌ها و مشکلات هر یك از "جمهوری" های شوروی داشته باشیم، و جایگزینی انترناسیونالیسم با ناسیونالیسم روسی ـ بویژه در دوران مسئولیت "استالین" در راس "کمیسریای امور ملیت‌ها" و بعد در رهبری دولت شوروی ـ را در چه راستایی ارزیابی کنیم، صرف وجود خواست‌های ملی باین وسعت و شدت، نشان می‌دهد که این خواست‌ها پر قدرت‌تر و جاندارتر از آنند که حل مسئله ملی را به سادگی امکان پذیر سازند.

٦ـ لعبه المحاور السیاسیه (بازی محورهای سیاسی)، از اصطلاحات رایج سیاسی در میان اعراب است. وجود اختلافات بیشمار در میان رژیم‌های عربی، کوشش هریك برای ایجاد ائتلاف‌های کوتاه‌مدت و دراز مدت، سعی در بهره برداری از جنبش فلسطین بمثابه اهرم قدرت (و سعی این جنبش در استفاده از این رژیم‌ها)، تلاش در استفاده از اختلافات و تضادهای داخلی درون این جوامع و غیره، به ایجاد قطب‌های و یا محورهای سیاسی متعدد و ناپایدار انجامیده است. استفاده از این محورهای در منازعات سیاسی، شرکت در ائتلافات زودگذر و مقطعی، یکی از رایج ترین شیوه‌های سیاست در جوامع عربی است. در این برداشت از سیاست، دیرینه‌ترین دشمنان، یك شبه تبدیل به نزدیکترین دوستان می‌گردند.

www.iran-archive.com

انقلاب سنگ

در پایان سال گذشته، هنگامی که قیام قهرمانانه مردم فلسطین در سرزمین‌های اشغالی (کرانه غربی و نوار غزه) آغاز شد، اسرائیل و بیشتر دولت‌های عربی در برابر آن خود را در موقعیتی یکسان یافتند: شگفتی و غافلگیری. قیام، در زمانی بوقوع پیوست که نه اسرائیل و نه دولت‌های عربی، انتظار جنبشی باین وسعت و گستردگی را نداشتند: چرا که جنبش فلسطین از سالیان پیش در حال عقب نشینی بسر می‌برد. هر چند که همه شواهد احتمال وقوع یك انفجار را می‌داد.

قیام مردم فلسطین از آغاز تا کنون، با تداومش، با گسترشش، با تاکتیك‌هایش، با سازماندهی دقیقش، با همگانی بودنش، با استفاده از سلاح‌های ویژه‌اش، با مورد تائید قرار گرفتنش در داخل اسرائیل ((توسط ساکنین عرب اسرائیل و بخش‌هائی از جمعیت یهودی)) در جهان عرب و در سطح افکار عمومی جهانی، همچنان باعث غافلگیری است.

www.iran-archive.com

غافلگیری

اسرائیلی‌ها، در روزهای اول، قیام را بمثابه حالت عادی دیدند که اراضی اشغالی در ۲۰ سال گذشته شاهد آن بوده است و باورشان بر این بود که همانند قیام‌های گذشته سرکوب و تسلط بر آن، امکان‌پذیر است. اما، روز به روز، ماه به ماه، قیام اوج بیشتری یافت و بیش از پیش مقاومت و پایداری نمود و این در حالی بود که مقامات اسرائیلی، قادر بدیدن واقعیت‌های جاری نبودند و بر توصیف قیام همچون اعتصاب‌ها و حوادث گذرا پا می‌فشردند و بازگشت به امنیت و آرامش در کوتاه‌ترین مدت را وعده می‌دادند. اسحق رابین، وزیر دفاع اسرائیل، قول داد که قیام را در عرض دو ماه سرکوب کند و هنگامی که قیام وارد پنجمین ماه خود شد، اسرائیلی‌ها گفتند که فلسطینی‌ها با خستگی و گرسنگی مواجه شدند و قادر به ادامه نخواهند بود.

طبیعتا، غافلگیر شدن و شگفتی اسرائیلی‌ها دارای دلائل عمیقی است که می‌توان آن‌ها را در نکات زیر خلاصه کرد:

۱ ـ پس از گذشت ۲۰ سال از اشغال کرانه غربی و نوار غزه، این گمان نزد اسرائیلی‌ها تقویت شده بود که خلق فلسطین به زانو درآمده، شخصیت ملی‌اش نابود شده و اقتصادش در درون اقتصاد اسرائیل ادغام شده است.

۲ ـ سازمان آزادیبخش فلسطین، بر اثر تهاجمات اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، در معرض ضربات خرد کننده‌ای قرار گرفته و این ضربات منجر به تضعیف مواضع آن در برابر رژیم‌های عربی شده بود. رژیم‌های عربی، بویژه سوریه، کوشیدند که از نتایج این حمله سود برند، ساف (سازمان آزادیبخش فلسطین) و اراده مستقل و ملی‌اش را نابود سازند و آن را به جزئی از سیاست و استراتژی خود تبدیل کنند.

www.iran-archive.com

۳ ـ کشورهای عربی در آشفتگی و از هم گسیختگی بسر می‌برده‌اند، تا جائی که رژیم‌های عربی بدلائل اختلافات درونی‌شان، قادر به برگذاری اجلاسیه سران و صدور یک بیانیه مشترک نبودند. هر یک از رژیم‌های عربی در تلاش یافتن امنیت داخلی و بقای خود دربرابر بحران‌های سیاسی و اقتصادی و انفجارهای احتمالی اوضاع داخلی بوده‌اند. علاوه بر این، خطرهای خارجی و درگیری‌های مختلف درونی در جریان بود: عراق درگیر جنگ با ایران بود و خطرات ناشی از آن کشورهای خلیج را تهدید می‌کرد. سوریه علی‌رغم بحران‌های شدید اقتصادی و سیاسی‌اش در حال سیطره یافتن بر لبنان و جنبش فلسطین بود. لبنان همچنان در آتش جنگ داخلی می‌سوخت و شاهد دخالت‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای بود. کشاکش دیرپینه الجزایر و مراکش بر صحرا همچنان ادامه داشت، لیبی در حال جنگ با چاد بسر می‌برد و اردن نگران از آینده خود، در معرض فشارهای امریکا و اسرائیل برای تن دادن به یک صلح جداگانه با اسرائیل ـ امری که قادر به انجام آن نیست ـ قرار داشت. مصر که بدنبال امضای قرارداد کمپ دیوید خارج از جهان سیاسی اعراب (جامعه دول عربی) بسر می‌برد، در عین دست و پنجه نرم کردن با یک بحران اقتصادی حاد، می‌کوشید که ضمن حفظ قرارداد صلح خود با اسرائیل به درون جهان سیاسی اعراب باز گردد و ...

۴ ـ اسرائیل، با در اختیار داشتن قدرت و برتری نظامی و برخورداری از همبستگی استراتژیک با ایالات متحده امریکا، حتی یک لحظه این فکر را بخود راه نمی‌داد که خطری امنیت و تداوم حضور نیروی‌های اشغالگرش در کرانه غربی و غزه را تهدید می‌کند.

۵ ـ به دلائلی که پیش از این ذکر شد، روشن بود که اهمیت مسئله فلسطین در سطح عربی و بین‌المللی کاهش یافته است. تا جائی که کمی پیش از قیام، در کنفرانس سران عرب در پایتخت اردن، برای اولین بار در تاریخ نشست سران عرب، مسئله فلسطین که همواره ـ ولو برای حفظ ظاهر ـ در بند اول صورت جلسه قرار می‌گرفت، از این بند

حذف شد و جنگ بین عراق و ایران و تهدیدات ایران در خلیج جای آن را گرفت. و در واشنگتن، در دیدار بین سران دو قدرت بزرگ، شوروی و امریکا، مسائل مربوط به خاورمیانه عربی از دستورالعمل مذاکرات خارج شد و مسائل مربوط به افغانستان، جنگ خلیج و حل منازعات منطقه‌ای در دستور کار آنان قرار گرفت.

قیام، رژیم‌های عربی را نیز غافلگیر ساخت. چرا که برای این رژیم‌ها، فلسطین و مسائل مربوط به آن هیچ چیز خوشآیندی نیست. مسئله فلسطین، همواره باری بر دوش رژیم‌های عربی و رسوا کننده ناتوانی‌ها و تبعیت‌شان از غرب بوده است. بدین ترتیب، رژیم سوریه کوشید در اوضاع و احوالی که پیش از قیام در سطح منطقه‌ای و جهانی وجود داشت ـ و در بالا به آنها اشاره گردید ـ آن مجموعه شرایطی را بیابد که بتواند از طریق به زانو در آوردن، تکه تکه کردن و یا تضعیف ساف، آن را یا فرمانبردار خود سازد و یا برای همیشه نابود کند. رژیم دمشق در این رویا بسر می‌برد و بر آن بود که به همان روش سادات به امضاء موافقت نامه صلح مستقیم با اسرائیل دست زند، غافل از آن که سوریه فاقد وزن و اهمیت مصر در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی است. بدین ترتیب، سوریه بدادن شعارهای توخالی علیه اسرائیل به محاصره انقلاب فلسطین پرداخت، جنگ علیه اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی در لبنان را بشدت دامن زد و کوشید که ناتوانی‌اش در مقابله با اسرائیل را با شعار موازنه استراتژیک بپوشاند.

واقعیت‌ها

اگر فرد، جمع، رژیم یا تشکلی سیاسی قادر بدیدن و درک واقعیت‌ها

نباشد، این بمعنای عدم وجود آنها نیست. از این رو شرایطی که پیش از این به هنگام تصویر اوضاع بدان اشاره کردیم، چیزی جز جنبه دروغین و ظاهری امور نیستند. اما، حقایق و واقعیت‌های تاریخی و اراده خلق‌ها، چیزی نیست که نیروهای اشغالگر و رژیم‌های دیکتاتوری قادر به فهم آن باشند. آنچه اینها می‌گویند و انجام می‌دهند، مانع از آن نیست که موقع مناسب، در مقابله با حقایق، غافلگیر نشوند. کسانی که در اوهام قدرت و در محاسبات ریاضی بسر می‌برند، قادر نیستند اراده خلق‌ها را درهم بشکنند و آتش شعله‌ور درون آن را خاموش سازند.

صهیونیسم که بمثابه یك جنبش با تقلب در تاریخ و حقایق آن تغذیه شده، زندگی کرده و استمرار یافته، قادر بدیدن حقایق نیست و اگر همواره وجود خلق فلسطین و حقوق او را منکر می‌شد و می‌گفت: زمین بدون خلق برای خلق بدون زمین، بعد از ایجاد دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و بعد از اشغال کرانه غربی و نوار غزه در سال ۱۹۶۷، قادر شد اعتماد به نفس کامل بدست آورد، چرا که رویای ساختگی‌اش مبنی بر بازگشت به سرزمین موعود همچون واقعیتی متحقق شد. صهیونیسم با این اعتماد به نفس، در توهم برتری نظامی خود و برنامه‌های توسعه طلبانه‌اش برای الحاق زمین بیشتر و کوچ دادن دستجمعی فلسطینی‌ها بسر می‌برد. از این رو، طبیعی بنظر می‌رسید که صهیونیسم انفجار چنین قیامی را قبول نکند، چرا که از نظر صهیونیست‌ها، خلق فلسطین اساسا وجود خارجی ندارد. با این حال واقعیت‌ها نشانگر آنند که اشغال، سرکوب و مصادره زمین‌ها و شکنجه و زندان به شکل‌گیری انقلاب منجر می‌شوند و خلق فلسطین میراثی طولانی در مقاومت علیه اشغال سرزمین، علیه جنبش صهیونیستی و علیه استعمار دارد، میراثی هفتاد ساله.

هر محقق عینی‌گرا می‌تواند به روشنی ببیند که در دوران پیش از انفجار قیام، سرزمین فلسطین شاهد اوج‌گیری تظاهرات اعتراضی و اعتصابات بوده است. مردم با سنگ به مقابله با سربازان می‌پرداختند و

www.iran-archive.com

سربازان اسرائیلی و مهاجرین اسکان داده‌شده صهیونیست را با چاقو از پای درمی‌آوردند. محقق اسرائیلی، میرون بنفنیستی، در گزارشی که در آغاز ماه سپتامبر ۱۹۸۷ انتشار داد می‌نویسد: "مناطق اشغالی از ژوئن ۱۹۸۶ تا ژوئن ۱۹۸۷، شاهد سال خشونت‌آمیزی بوده‌اند".

قیام، یک شبه پا نگرفت، بلکه ثمره انباشت تجارب بیست ساله مقاومت علیه اشغال سرزمین و قیام‌های متعدد پیش از آن بود. از این گذشته، تدابیر مقامات اسرائیلی در مناطق اشغالی که به سیاست "مشت آهنین" شهرت دارد و بر انواع سرکوب، دستگیری، نابودی منازل و مصادره زمین و بیرون راندن ساکنان عرب و اسکان یهودیان بجای آن‌ها استوار است، تنها منجر به اعتلاء مقاومت و کشاندن بخش‌های وسیعی از مردم به مبارزه سیاسی می‌شود.

تجربهٔ تاریخ واقعی، بر این امر تاکید دارد که خلق در برابر اشغالگران خارجی و از بین رفتن شخصیت ملی‌اش و کوشش‌هائی که نابودی هویت قومی او را هدف قرار می‌دهند، راهی جز این ندارد که برای دفاع از منافع، آزادی و استقلال خویش سر به شورش بردارد. شرایط فلسطینی‌ها در سرزمین اشغالی به آنجا رسید که با انقلاب‌شان بجز زنجیر خود چیزی را از دست نمی‌دادند. خلق فلسطین دارای تاریخ طولانی از مبارزه است، مبارزه‌ای که از سال ۱۹۱۷ و پیمان ـ بالفور برای ایجاد یک وطن ملی برای یهودیان در فلسطین ـ باین سو، بی وقفه ادامه داشته است.

از سوی دیگر، انقلاب فلسطین از شلیک اولین گلوله‌های آن از آغاز ۱۹۶۵ تا به امروز، دست اندر کار درگیری با دشمن صهیونیستی و احیاء شخصیت ملی فلسطینی است. شخصیتی که هم رژیم‌های عربی در صدد ضربه زدن به آن بوده‌اند و هم اسرائیل کوشید تا آن را نابود سازد. انقلاب، همچنین توانست ساف را که در سال ۱۹۶۴ بعنوان جریانی پیرو رژیم‌های عربی تشکیل شده بود، به یک نهاد واقعی مبدل سازد که شخصیت ملی فلسطین را نمایندگی کند(۱). ساف، بعدها، در سال

۱۹۷٤، توانست از جانب رژیم‌های عربی بمثابه یگانه نماینده مشروع خلق فلسطین به رسمیت شناخته شود. ساف در مبارزه‌اش برای تثبیت شخصیت مستقل فلسطینی‌ها تا آنجا پیش رفت که توانست شناسائی وسیع بین‌المللی بدست آورد و در مجمع عمومی سازمان ملل بعنوان عضو ناظر پذیرفته شود.

انقلاب فلسطین و ساف، نقش پر اهمیت دیگری را نیز در این دوره ایفاء کردند که باید به آن اشاره کرد: ایجاد نهادهای ملی همچون دانشگاه‌ها، سندیکاها، موسسات انتفاعی و غیره در اراضی اشغالی. در حقیقت، این نهادها هستند که بنیادهای لازم برای تحقق مبارزه در اراضی اشغالی را فراهم آورده‌اند.

تراکم تجارب در طی ۲۰ سال مقاومت در اراضی اشغالی علیه صهیونیست‌ها، شکل‌گیری شخصیت ملی فلسطینی تحقق و بیان آن در ساف، ایجاد نهاد ملی در این اراضی اشغالی، به اضافه سرکوب اسرائیلی، می‌بایست منجر به نوعی تحول کیفی در مبارزات مردم فلسطین می‌شد. قیام قهرمانانه توده‌های مردم در کرانه غربی و نوار غزه، بیان این تحول کیفی است.

ویژگی‌های قیام

از نظر مقامات اشغالگر، جز سرکوب، راه دیگری برای نابودی قیام اراضی اشغالی وجود ندارد. اسرائیلی‌ها در این سرکوب، روش‌های وحشیانه گوناگونی را بکار برده‌اند که شلیك گلوله‌های سربی و پلاستیکی بسوی تظاهر کنندگان، دستگیری هزاران نفر (یك نفر از هر هشتاد فلسطینی، مدتی را در زندان گذرانده است)، نابودی خانه‌ها،

ایجاد مقررات منع رفت و آمد در خیابانها، مجازات‌های جمعی، محاصره اقتصادی، تحمیل گرسنگی به مردم، کتك زدن وحشیانه و شکستن کتف تظاهر کنندگان از جمله آن‌هاست.

و چنان که در هر رویاروئی بین مقامات و مردم معمول است، ازدیاد سرکوب منجر به اوج‌گیری انقلاب و تشدید درگیری‌ها با اشغالگران می‌گردد. اکنون این سئوال مطرح است: چه ویژگی‌هائی به قیام مردم فلسطین امکان نضج و تداوم جنبش برای چنین مدت طولانی (۸ ماه، در زمان نگارش این مقاله) را داده است؟

۱ ـ **همگانی بودن:** از همان روزهای نخست اشغال صهیونیست‌ها، خلق فلسطین از راه‌های گوناگون علیه اشغالگران مبارزه کرده است. اراضی اشغالی، قیام‌های زیادی را در گذشته شاهد بوده است. اما، آنچه قیام کنونی را از قیام‌های دیگر متمایز می‌کند، همانا شرکت وسیع مردم در آن است. شرکتی که به قشر معینی از مردم محدود نشده است، بلکه کلیه اقشار و طبقات را در برمی‌گیرد: دانشجویان، کارگران، کسبه، دهقانان. قیام دربرگیرنده بزرگسالان و خردسالان و زنان و مردان است. دامنه آن باین یا آن شهر یا دهکده محدود نشده به عمق اراضی اشغالی و حتی دهکده‌هائی رسیده است که بسیاری از فلسطینی‌ها حتی اسم آن‌ها را نشنیده‌اند.

۲ ـ **وحدت ملی:** در این قیام، تمامی گرایش‌های سیاسی جنبش فلسطین، علی‌رغم اختلافاتشان از طریق کمیته‌های خلقی و رهبری ملی واحد ـ در برگیرنده نمایندگان سازمان‌های مسلح فلسطینی، کمونیست‌ها و گرایش‌های اسلامی(۲) ـ، در زیر پرچم ساف، در کنار یکدیگر، گرد هم آمده‌اند.

www.iran-archive.com

سـازمـانـدهـی

ادامه درگیری‌های فلسطینی‌ها با ارتش اسرائیل، نشان داد که جنبش از یك جریان خود بخودی به سمت حرکتی سوق داده شده که جنبش خلقی را بشکل دقیق سازماندهی می‌کند. تحلیل‌گر استراتژیك اسرائیلی، رئیف شیفی، در تحلیلی که در آغاز ماه آوریل ۱۹۸۸ منتشر کرده است، می‌نویسد: "فلسطینی‌ها در اراضی اشغالی در طول هفت ماه گذشته، عملیاتشان را از سطح عملیاتی که از پائین و به ابتکار محلی آغاز می‌شد به سطح عملیات جمعی و سازمان یافته ارتقاء داده‌اند".

طبیعی است که اطلاعات روشنی از ماهیت و نحوه شکل‌گیری این سازماندهی در دست نباشد. با این وجود، از خلال تفسیر رویدادها، می‌توان به نتایج زیر رسید:

الف ـ بیانیه‌های رهبری قیام، یکی بعد از دیگری منتشر می‌گردند. تا لحظاتی که این سطور نوشته می‌شد، بالغ بر ۳۰ بیانیه منتشر شده است. این بیانیه‌ها در اطراف و اکناف اراضی اشغالی توزیع می‌شوند و دستگاه‌های تبلیغاتی محلی و بین‌المللی آن‌ها را پخش می‌کنند. ساکنین اراضی اشغالی خود را به اجرای کامل مفاد این بیانیه‌ها متعهد می‌دانند.

بعنوان مثال، در بیانیه شماره ۲، سخن از تشکیل "رهبری واحد ملی ـ رهبری سازمان آزادیبخش" توسط بخش‌های مختلف جنبش فلسطین است. در این بیانیه، مطالبات، وظایف و تاکتیك‌های روزمره برای دوره معینی اعلام می‌شود. در بیانیه شماره ۷، از مردم دعوت می‌شود که یهودیان اسکان داده شده در اراضی فلسطینی را مورد حمله قرار دهند. بیانیه شماره ۸، به مقاومت علیه ماموریت وزیر خارجه امریکا شولتز، اختصاص دارد. اما، بیانیه شماره ۹، گامی بود در جهت دعوت مردم به یك شورش توده‌ای. این بیانیه همچنین خواستار تحریم آن دسته از

www.iran-archive.com

کالاهای اسرائیلی بود که مشابه محلی آن‌ها وجود دارد. باز کردن مغازه‌ها بین دو تا سه ساعت در روز و باز کردن تمام وقت مراکز پزشکی، از خواست‌های دیگر این بیانیه بود. ضمنا بیانیه، دعوت به عدم پرداخت جرایم مالی می‌کرد که از جانب مقامات اشغالگر برای شرکت کنندگان در قیام تعیین شده بود. این بیانیه از کارمندان (فلسطینی) شهرداری و پلیس می‌خواست که فورا از مشاغل خود استعفا دهند. این بیانیه روزی را بعنوان روز بازگشت به زمین و کشت بر روی آن تعیین می‌کرد و روز دیگری را برای برافراشتن پرچم فلسطین. بیانیه همچنین مردم را به برگذاری روز ۸ مارس، روز جهانی زن، فرا می‌خواند. بیانیه شماره ۱۱، از فلسطینی‌های اراضی اشغالی می‌خواهد که خود را برای یک مبارزه دراز مدت آماده کنند.

ب ـ کمیته‌های محلی و خلقی متعدد در خیابان‌ها، در دهکده‌ها، در اردوگاه‌های آوارگان و در شهرها تشکیل شده‌اند که پایه سازمانی قیام را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این‌ها، کمیته‌هائی برحسب ضرورت و برای انجام وظایف معیّن تشکیل می‌شوند. کمیته تامین آب آشامیدنی، رساندن و توزیع مواد غذائی به اهالی مورد محاصره، کمیته کمیته، کمیته معلمان، کمیته بهداشتی و کمیته دیگری برای حمایت از کمیته‌های پزشکان، کمیته‌های بهداشت و نظایر این‌ها، از جمله کمیته‌های موقت بشمار می‌روند.

از این رو، سازماندهی قیام خود را در رهبری واحد ملی بیان می‌کند که با صدور بیانیه و توزیع آن‌ها، مطالبات و وظایف عمل روزمره را مشخص می‌سازد و انجام آن‌ها را به کمیته‌ها محول می‌کند. این کمیته‌ها بر حسب امکانات موجود و شرایط ویژه محلی به پیاده کردن مفاد بیانیه‌های رهبری می‌پردازند. رهبری قیام و کمیته‌ها هر دو سری‌اند. اعضاء کمیته‌ها در مقابل دستگاه‌های تبلیغاتی ظاهر نمی‌شوند و آنان را هیچکس جز ساکنان همان منطقه ـ منطقه‌ای که فعالیت‌شان در کمیته به آن جا محدود می‌شود ـ نمی‌شناسند. از آنجا که قیام از

www.iranarchive.com

طریق اعدام بعضی از دست نشاندگان و همکاران دشمن و تهدید عده دیگر، اقدام به پاکسازی عناصر (فلسطینی) همدست نیروهای اشغالگر کرده است، مقامات اسرائیلی قادر به شناسائی آنچه در سرزمین‌های اشغالی می‌گذرد ـ فعالیت‌ها از چه سمت آغاز می‌شود و چگونه رهبری می‌گردد ـ نمی‌باشند. علی‌رغم دستگیری ده‌ها هزار نفر، امید اسرائیل به نابودی قیام از طریق دستگیری رهبران آن، هیچگاه برآورده نخواهد شد.

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که از نقطه نظر تشکیلاتی هیچگونه کانال‌های ارتباطی سنتی بین رهبری در بالا و حوزه‌ها و کمیته‌ها در پائین، وجود ندارد. ارتباط بین آن‌ها از طریق بیانیه‌هائی است که در کلیه مناطق اشغالی پخش می‌شود و وسائل ارتباط جمعی آن‌ها را در اختیار همگان قرار می‌دهند و کمیته‌های محلی بشکل خلاقی مفادشان را در حوزه‌های منطقه بمورد اجرا درمی‌آورند. همچنین کانال‌های ارتباطی بین خود حوزه‌ها وجود دارد که در صورت دستگیری یکی از افراد حوزه، از گسترش ضربه به آن حوزه یا به حوزه‌های دیگر جلوگیری شود و قدرت دشمن در ضربه زدن کاهش یابد.

در این مرحله، ارائه تصویری دقیق‌تر از شکل سازماندهی قیام، مشکل است. این وظیفه بدوش ساکنان اراضی اشغالی گذاشته می‌شود که از تجارب گران قیمت خود و آن شکل از سازماندهی که تمامی خلق را بسیج کرده است، سخن گویند. بی شك، آنان سخنان زیادی برای گفتن خواهند داشت.

٤ ـ تاکتیك‌های روزمره، روشن و در ارتباط با خط و هدف استراتژیك واحدیست: خاتمه دادن به اشغال سرزمین و ایجاد دولت مستقل فلسطینی. خواست‌های رهبری قیام، تدریجا از خواست‌های ساده و مستقیم مانند آزادی زندانیان سیاسی، خاتمه دادن به عملیات دورسازی (جدا کردن مشکوکین و اخراج آن‌ها از اراضی اشغالی) و خروج ارتش اسرائیل از شهرها و دهکده‌ها آغاز شد و در مرحله میانی به تعیین

گام‌های سازمان یافته برای مبارزه روزمره رسید و سپس به تجزیه سلطه اشغالگران و نهادهای آنها و ایجاد قدرت خلق شده است. بیانیه‌های رهبری انقلاب، بطور دقیق، وظایف روزمره ضروری مبارزه را به ترتیب زمانی، تعیین می‌کردند و از این طریق قادر شدند کلیه اقشار توده‌های مردم اراضی اشغالی را بسیج کنند و آنان را در مبارزه روزمره شرکت دهند. در این بیانیه‌ها، بدرستی از ارائه شعارهای ماجراجویانه یا فراخواندن مردم به استفاده از اشکال مبارزاتی نامتناسب با مرحله کنونی و از گذاشتن فشاری بیشتر از حد توان مردم به آنها، خودداری می‌شود. بعنوان مثال، رهبری قیام، شورش توده‌ای را، ابتدا به ساکن اعلام نمی‌کند، بلکه گام به گام و با اقدامات عملی بسوی آن پیش می‌رود و یا در بیانیه شماره ۱۶ از اهالی می‌خواهد که حداقل برای مدت یک ماه مواد غذائی خود را از پیش تامین کنند.

بدین ترتیب، رهبری قیام کوشش کرده است که بار مقابله جوئی با نیروهای اشغالگر را بین اردوگاه‌ها، شهرها و دهکده‌ها تقسیم کند، بدلیل این که:

الف ـ هیچ یک از مناطق برای مدت طولانی در معرض سرکوب و فشار اسرائیل قرار نگیرند.

ب ـ فرصت استراحت و تجدید قوا را به مردم بدهد تا آمادگی بازگشت، با توان بیشتر، به میدان مبارزه را داشته باشند.

ج ـ ارتش اشغالگر را مجبور کند که بدون اطلاع از این امر که درگیری بعدی در کدام منطقه، شهر، خیابان یا اردوگاه رخ خواهد داد، نیروهایش را پخش و پراکنده کند.

د ـ تداوم قیام را روزمره از طریق دامن زدن به تظاهرات و اعتصابات، تامین کند.

ه ـ **اعتماد به نفس**: ادامه پر قدرت قیام صرفا بر توده‌ها متکی است و در مقابل هیچ فشار و یا تاثیر خارجی زانو نمی‌زند. اسلحه اساسی در این قیام، سنگ و بطری‌های کوکتل مولوتف است که فراوان

یافت می‌شوند و احتیاجی به وارد کردن آن‌ها از خارج نیست. سرکوب اسرائیل و شیوه‌های آن، بدلیل اراده راسخ توده‌ها، که قیام را جزئی از زندگی روزمره خود می‌شمارند، ناکام مانده است. محاصره اقتصادی که مقامات اشغالگر به قصد تضعیف روحیه مردم و تحمیل گرسنگی به آن‌ها، بدان مبادرت کرده‌اند، در عوض منجر به قوام ساخت اقتصاد ملی و گسترش تولید خانگی (زراعت در باغ خانه‌ها، پرورش جوجه و خرگوش و ...) شده است. دعوت به بازگشت بسوی زمین و کشت و کار بر روی آن‌ها در تعاونی‌های زراعی و تشویق یاری و تعاون اجتماعی ـ مانند خواستن از صاحبان املاک به همراهی با آن دسته از اجاره نشین‌هائی که قادر به پرداخت اجاره منازل نیستند ـ از جمله نتایج این محاصره اقتصادی بوده است.

۶ ـ **ابـزار مبـارزاتی:** بکارگیری ابزار مبارزاتی مانند سنگ و قلاب سنگ و ... در کنار این‌ها، تداوم اعتصاب‌ها و تظاهرات و عدم توسل تاکنونی به اسلحه، برای خلق فلسطین همبستگی بین‌المللی ایجاد کرده است. تا جائی که افکار عمومی غرب که همواره پشتیبان اسرائیل بوده‌ست، اکنون از وحشیگری سرکوب این کشور سخن می‌رانند و آن را با اقدامات رژیم نژادپرست افریقای جنوبی مقایسه می‌کنند.

۷ ـ **زن فلسطینی:** علاوه بر وجود کمیته‌های زنان، بسیج زن فلسطینی و سهم او در کمیته‌های خلقی و اعتصابات و تظاهرات و بیرون راندن سربازان اشغالگر، امر روشنی است. هیئت نمایندگی بلژیک که در ژوئن ۱۹۸۸، اراضی اشغالی را مورد بازدید قرار داده بود، می‌گوید آنچه بیش از هر چیز در این سفر جلب نظر آنان را کرده تحولی است که در موقعیت، شخصیت و نقش زن در کرانه غربی و نوار غزه مشاهده می‌شود.

بدون شك، زنان، هنوز نقش سنتی خود را بمثابه مادر، خواهر و زن ایفاء می‌کنند. با این حال، خروج آنان از منزل و همکاری با مردان در کمیته‌های مختلف، نقش مهمی در تحول افکار آنان و بهبود شرایط

اجتماعی آینده‌شان دارد. تداوم و گسترش قیام فلسطین، امید آنانی را خشکاند که "از چند هفته قبل بی رنگ شدن و خاتمه آن را اعلام می‌کردند"، چرا که بقول تحلیل‌گر نظامی اسرائیل رئیف شیفی (آغاز ماه اوت ۱۹۸۸)، "واقعیت‌های محلی کاملا متفاوت با آن چیزیست که سیاستمداران و نظامیان اسرائیل ادعا می‌کنند".

قدرت دو گانه

قیام تبدیل به جزئی از زندگی روزمره مردم در اراضی اشغالی شده است. خلق فلسطین از طریق شرکت در این قیام، اراده ملی، موجودیت، حقوق و امکانات خود را برای تداوم و رهائی از سلطه اسرائیلی‌ها در جهت ایجاد یك قدرت ملی فلسطینی بیان می‌کند. تا جائی که ارتش اسرائیل مجبور است که روزانه در هر خیابان، در هر شهر و در هر دهکده، سلطه خود را مجددا برقرار کند. رئیف شیفی، در گزارشی که پیش از این بدان اشاره کردیم، ضمن تائید این مسئله که این رهبری محلی قیام فلسطین است که امور روزمره را تعیین می‌کند، می‌گوید: "در یك دید عمومی، ابتکار، بدست قیام کنندگان است. این مسئله را می‌توان بصورت بارزی در کرانه غربی و نوار غزه مشاهده کرد. رهبری قیام است که تعیین می‌کند چه زمانی باید دست به تظاهرات زد و چه زمانی باید به عملیات کمین گذاری و پرتاب شیشه‌های آتش‌زا پرداخت، یا چه زمانی سنگ پرتاب کرد و چه هنگام بر سر کار رفت".

عملا در فلسطین اشغالی، قدرت دوگانه وجود دارد. بدیگر سخن، درگیری بین دو قدرت، در جریان است: قدرت اشغالگر ـ که می‌کوشد بر وجود و سیطرهٔ اشغالگر و قوانین‌اش صحه بگذارد ـ و قدرت خلق. اسحق رابین، وزیر دفاع اسرائیل، با اعلام این مسئله در اوائل ماه

مارس ۱۹۸۸ که ابتکار عمل در دست فلسطینی‌هاست هیچ تردیدی در این امر باقی نمی‌گذارد که در اراضی اشغالی چه کسی قوی‌تر است و چه کسی صاحب تصمیم.

رهبری قیام، روزانه قدرت خود را از طریق متعهد کردن توده‌های اراضی اشغالی به شرکت در اعتصاب‌ها و تظاهرات، ایجاد کمیته‌ها، پرتاب نارنجک‌های آتش‌زا و برافراشتن پرچم فلسطین، اعمال می‌کند. بعنوان مثال، در روز انتشار نهمین بیانیه رهبری قیام، ۲۰۰ پلیس و ده‌ها نفر از کارمندان (فلسطینی) گمرک و ادارات مالیات به دعوت آن پاسخ دادند. این عمل را می‌توان مقدمه اولیه‌ای دانست برای تجزیه سلطه اشغالگران و نهادهای وابسته به آن‌ها و ایجاد آلترناتیوهائی که قادر به گرداندن امور روزمره در اراضی اشغالی باشند.

نمونه‌های زیادی برای رویاروئی قدرت رهبری قیام و سلطه اشغالگران وجود دارند. بعد از آن که چهار ماه تمام مدارس تعطیل بودند، مقامات اشغالگر تصمیم گرفتند که مدارس را باز کنند و دانش آموزان را به آن جا بازگردانند. یک ماه بعد، روشن شد که قدرت واقعی در دست قیام است و این، مقامات اسرائیلی را ناچار کرد که از تصمیم خود صرفنظر کنند و ارتش ساف از پادگان‌های خود (مدارس) بسوی خیابان‌ها سرازیر شد.

مثال دیگر: رهبری قیام بیانیه‌ای صادر و ساعات معینی در روز را برای باز شدن مغازه‌ها تعیین کرد. کسبه بطور کامل متعهد به اجراء مفاد آن شدند. بعد از آن که مقامات اشغالگر ساعت دیگری را برای باز کردن مغازه‌ها معلوم کردند و کسبه باین تصمیم پاسخ ندادند، به شکستن قفل دکان‌ها پرداختند و در پاسخ، رهبری قیام آهنگران را برای تعمیر درها و قفل‌ها اعزام کرد.

جنون چنان در میان مقامات اشغالگر فزونی یافت که برای تائید قدرت خویش و ایجاد رابطه با ساکنین مناطق اشغالی به هر کاری متوسل شدند. مقامات اسرائیلی، به گفته روزنامه جروزلم پُست، برای

www.iranarchive.com

در دست گرفتن ابتکار عمل، تصمیم به تعویض شناسنامه‌ها در نوار غزه گرفتند. آنچه به ذهن نبوغ‌انگیز مقامات اشغالگر خطور کرد این بود که در کوشش برای درهم شکستن توان مردم، مالیات‌ها و تعرفه‌های جدید برای استفاده از ماشین‌ها را وضع کنند. گزارش‌های مطبوعات در دوم اوت ۱۹۸۸ تاکید می‌کرد که: "مامورین مالیاتی به همراه سربازان به شهرها و دهکده‌های عرب نشین می‌رفتند و در صورت عدم پرداخت مالیات‌های مقرر، شناسنامه‌ها یا مایملك افراد را مصادره می‌کردند. علاوه بر این‌ها، با ایجاد راه‌بندان، از رانندگان ماشین‌ها می‌خواستند که تائیدیه‌ء پرداخت مالیات را به آنها نشان دهند".

آنچه در شهر **بیت ساحور** گذشت، به روشنی بیانگر رویدادهاست: نیروهای اسرائیلی در ۷ ژوئن ۱۹۸۸، برای گرفتن مالیات باین شهر هجوم بردند، بعنوان تهدید، به دستگیری ۸ تن از سرکردگان محلی پرداختند و از میان هر سی نفر، شناسنامه یك نفر را ضبط کردند. مردم محل دست به تظاهرات زدند. ارتش جوانی را مجروح کرد و حکومت نظامی اعلام داشت.

مقامات اشغالگر، به سبب خودداری مردم از پرداخت مالیات‌ها، چهل درصد از درآمدهای مالی‌اش را از دست داده است. اما، آنچه تحملش برای رژیم اشغالگر مشکل‌تر است، تحول قیام به سمت یك شورش توده‌ای و تجزیه قدرت و گسستن ارتباط با اراضی اشغالی است.

رهبری متحد ملی قیام، از طریق بازوان خود یعنی کمیته‌های خلقی، نشان داد که قادر است امور زندگی فلسطینی‌ها را اداره کند و اوست که تصمیم نهائی را می‌گیرد. بعنوان نمونه کمیته‌های خلقی در شهر بیت ساحور، کمیته‌های آموزشی، کمیته نگهبانی خانه‌ها (پس از استعفای پلیس محلی فلسطینی) و کمیته‌ای برای تشویق زراعت ایجاد کردند.

همراه با غایبی شیفر اسرائیلی (مارس ۱۹۸۸)، می‌توان گفت که قیام بوجود آورنده واقعیت‌های جدیدی است که هیچ یك از شیوه‌های سرکوب اسرائیل قادر به برگرداندن عقربه ساعت به عقب نیست. فلسطینی‌ها

www.iranarchive.com

بخود، مبارزه‌ای طولانی را وعده داده‌اند و بدنبال پیروزی راه‌حل‌های سریع نیستند.

دستآوردها

آغاز و تداوم قیام قهرمانانه مردم فلسطین، پیشرفت امور را در جهت منافع فلسطینی‌ها قرار داده است. هنگامی که فلسطینی‌ها روزمره دستآوردهائی کسب می‌کنند، دشمن خود را در مقابل بُن بست و سئوالات متعدد می‌یابد و می‌کوشد با نفی موجودیت خلق فلسطین و با اعتماد به برتری نظامی، به قدرت خود و به پیروزی‌هایش بر دولت‌های عربی، آن بُن بست و سئوالات را نادیده بگیرد.

دستآوردهای قیام را بشکل بسیار فشرده، می‌توان چنین بیان کرد:

۱ ـ اعتبار بخشیدن مجدد به مسئله فلسطین. شش ماه بعد از آغاز کنفرانس سران عرب در پایتخت اردن، قیام مردم اراضی اشغالی، رهبران عرب را مجبور کرد که مجددا مسئله فلسطین را بمثابه مهم‌ترین مسئله مرکزی اعراب در نظر گیرند. سران عرب، اجلاسیه ویژه‌ای برای بزرگداشت قیام فلسطین، تشکیل دادند.

۲ ـ طرح مجدد مسئله فلسطین و صلح در خاورمیانه بمثابه مسائل درجه اول بین‌المللی، بمثابه یك مسئله منطقه‌ای قابل انفجار، در ملاقات سران در مسکو، بین ریگان و گرباچف، مورد بحث قرار گرفت و شورای امنیت سازمان ملل بیش از چند بار برای بررسی آن تشکیل جلسه داد و ایالات متحده امریکا چهار بار مجبور به فرستادن وزیر امور خارجه‌اش به منطقه شد.

۳ ـ کسب همبستگی بین‌المللی با جنبش فلسطین، در مقابل افشاء چهره واقعی اسرائیل که تبلیغات غربی این کشور را همچون باغ سبز

www.iran-archive.com

دموکراسی در خاورمیانه تصویر می‌کرد. قبلا فلسطینی‌ها و اعراب به تبلیغات غربی‌ها مشکوک بودند، این بار اسرائیل و صهیونیست‌ها هستند که رسانه‌های جمعی غربی را به طرفداری از فلسطینی‌ها و خدشه‌دار نمودن چهره اسرائیل متهم می‌کنند.

٤ ـ اداء سهم در تقویت نقش ساف، بمثابه تنها نماینده قانونی خلق فلسطین و بی آینده کردن "شانس اردن" (که تا پیش از این مورد توجه بعضی از رهبران اسرائیلی ـ مانند شیمون پرز ـ قرار داشت) و مجبور کردن ملك حسین به قطع ارتباط اردن با کرانه غربی (۲).

٥ ـ عقیم ساختن ابتکار وزیر امور خارجه امریکا، جورج شولتز، که چهار بار بین تل‌آویو و پایتخت‌های عربی بدون یافتن هیچ نتیجه‌ای سفر کرده است. فلسطینی‌ها از هر گونه دیداری با او خودداری کردند و خواستار به رسمیت شناخته شدن ساف و حقوق ملی و قانونی خلق فلسطین شدند.

٦ ـ موفقیت در وحدت بخشیدن به صفوف ملی در اراضی اشغالی و عقیم ساختن کلیه کوشش‌ها برای ایجاد اختلافات ثانوی بین گرایش‌های سیاسی. شرکت توده‌های وسیع مردم و تعهد آنان به بیانیه‌ها و دستورات رهبری قیام، گواهی بر این موفقیت است.

۷ ـ ایجاد یك پایگاه استراتژیك برای ساف، بدور از تسلط رژیم‌های عربی با کوشش آن‌ها برای تحت تاثیر قرار دادن و به زانو درآوردن اراده ملی فلسطینی‌ها(نظیر کوشش سوریه در لبنان برای اشغال اردوگاه‌ها و خلع سلاح فلسطینی‌ها در پوشش جنبش منشعب از فتح).

۸ ـ منزوی کردن رهبران سنتی در اراضی اشغالی و کسانی که در انتخاب بین اردن، ساف و نیروهای اسرائیلی مردد بوده‌اند و تمرکز اراده در دست رهبری واحد قیام که به روشنی اعلام کرده است که فقط از سازمان آزادیبخش فلسطین پیروی می‌کند.

۹ ـ وارد آوردن خسارت‌های فراوان اقتصادی به اقتصاد اسرائیل که بخش‌های متعددی از آن بر کار ارزانِ کارگران عرب استوار است. بدین

ترتیب است که در اسرائیل میانگین تولید ۵۰ درصد، میانگین توریست ۳۰ درصد و میانگین صادرات ۵۰ درصد کاهش یافته. مناطق اشغالی برای اسرائیل، صرفنظر از مخارج ارتش (که اکنون تعداد زیادی از آنها در اراضی اشغالی متمرکز شده‌اند)، سالیانه یك میلیارد دلار مخارج برمی‌دارد. در حال حاضر، برآورد میزان زیانهای اقتصادی به اسرائیل ممکن نیست. با این وجود، برخی از گزارش‌ها، ضرر این کشور در ۵ ماهه اول قیام را بالغ بر یك میلیارد دلار ارزیابی کرده‌اند.

بُـن بـسـت

اگر آغاز قیام قهرمانانه مردم فلسطین، اسرائیلی‌ها و رژیم‌های عربی را غافلگیر ساخت، ادامه‌اش، آنان را در مقابل بن بستی قـرار داد. بُـن بستی که هر روز آشکارتر می‌گردد و جویای راه حل است. "راه حلی" که تا کنون، اسرائیلی‌ها پیدا کرده‌اند و دو جناح حکومتی (حزب کارگر و لیکود) بر آن اتفاق نظر دارند، همانا سرکوب قیام و نابودی آن است. "راه حلی" که بی حاصل بودن خود را طی هشت ماه گذشته نشان داده است. هنگامی که سیاستمداران اسرائیلی می‌خواستند دلائل ناتوانی ارتش خود را در سرکوب تحلیل کنند باین نتیجه رسیدند که راه حل سیاسی است، نه نظامی. شیمون پرز، رهبر حزب کارگر و وزیر امور خارجه وقت اسرائیل در ارائه تصمیم ملك حسین به قطع روابط قانونی و اداری با کرانه غربی گفت: "آنچه ملك حسین اعلام کرد، ناشی از بن بست سیاسی است که در آن بسر می‌برد. و تا زمانی که اسرائیل تصمیم نگیرد که روند صلح را به کدام سمت هدایت کند، هیچ ابتکار سیاسی موثر نخواهد بود".

اسرائیلی‌ها در چند سال اخیر در این خیال و در این اطمینان بسر

می‌بردند که اشغال دائمی است و توسعه طلبی آن‌ها همچنان گسترش خواهد یافت. اما، قیام، آنان را در مقابل بن بست و سئوالات تعیین کننده‌ای قرار داد که تا بحال به آن نپرداخته بودند. چنان که ابا ایبان، وزیر خارجه اسبق اسرائیل می‌گوید: "ما اکنون در مرحله حساسی بسر می‌بریم و قیام، اسرائیل را در موقعیت بدی قرار داده است ..." در این حال چه راهی برای اسرائیلی‌ها باقی می‌ماند:

الف ـ **الحاق**. بیشتر اسرائیلی‌ها از الحاق کرانه غربی و نوار غزه به اسرائیل حمایت می‌کنند. بنظر بعضی از آنان، این سرزمین‌ها، جزئی از اسرائیل است. با این وجود، الحاق این سرزمین‌ها به اسرائیل یعنی اضافه شدن ساکنان کنونی کرانه غربی و نوار غزه ـ که در حال حاضر تعداد آن‌ها بالغ بر ۷۰۰ هزار نفر است ـ و رسیدن اعراب ساکن اسرائیل به ٤٥ درصد جمعیت این کشور. جمعیت عرب، در عرض بیست سال آینده می‌تواند تبدیل به اکثریت شود.

و مهم‌تر از همه این، با الحاق سرزمین‌های اشغالی، دولت اسرائیل خصلت یهودی خود را از دست خواهد داد. جنبش صهیونیستی بر پایه تشکیل دولت خالص یهودی ایجاد شد و نه یک دولت عربی/یهودی.

ب ـ **ادامه اشغال**. در تداوم قیام، حتی اگر جنبش مردم فلسطین وارد دوره آرام‌تری شود، بازگشت به دوران قبل از آن، غیر ممکن خواهد بود. مردم فلسطین همچنان چیزی ندارند که از دست بدهند و مضافا، هر لحظه نیز احساس می‌کنند که مبارزه آنان به پیش می‌رود. در صورتی که اسرائیلی‌ها از یافتن راه حل‌ها عاجزند و از نظر بین‌المللی در انزوا بسر می‌برند. و از این نظر، موجبات گسترش قیام فراهم می‌گردد و بن بست اسرائیلی‌ها تعمیق می‌یابد.

ج ـ **عقب نشینی**. عقب نشینی از اراضی اشغالی و ایجاد دولت

فلسطینی تنها راه حلی است که فلسطینی‌ها در مرحله کنونی آن را قبول می‌کنند. اما چگونه ممکن است زعمای اسرائیل به قبول واقعیتی ـ دولت فلسطینی ـ تن در دهند که جنبش صهیونیستی در طول تاریخ‌اش با تفکری توسعه‌طلبانه علیه آن مبارزه کرده است. عقب نشینی، یعنی محدود کردن اسرائیل و مرزهای آن، و این بنوبه خود یعنی رها کردن فکر ساختن اسرائیل در مرزهای توراتی آن. از همین رو است که اسحاق شمیر، نخست وزیر اسرائیل، می‌گوید که مبارزه نه بر سر زمین، بلکه درباره آینده اسرائیل است.

د ـ **جنگ**. دست زدن به یك جنگ دیگر علیه کشورهای عربی و مرتکب شدن قتل عام‌های وسیع در حق خلق فلسطین در کرانه غربی و نوار غزه که منجر به مهاجرت تعداد زیادی از فلسطینی‌ها، بویژه به اردن، گردد. اتخاذ چنین تصمیمی، در مرحله‌ای که اسرائیل در حال حاضر در آن بسر می‌برد، امر چندان ساده‌ای نخواهد بود.

بدین ترتیب، حاکمان اسرائیل خود را در برابر انتخاب‌های مشکل می‌یابند. دست یافتن به "راه حلی" که آرزوهای توسعه طلبانه و افکار نژاد پرستانه اسرائیلی‌ها را به حساب خلق فلسطین برآورده سازد، امیدی عبث خواهد بود. چنانچه وزیر امور خارجه امریکا، جورج شولتز، طی دیدارهای متعددش از منطقه برای نجات اسرائیلی‌ها از بن بست‌هایش مبادرت به ارائه طرحی کرد که در خدمت خلق فلسطین و تحقق آرمان‌های ملی و مستقل آن نبود. طرح حزب کارگر اسرائیل که بعنوان "شانس اردن" معروف شده، بر این پایه استوار بود که مذاکرات با اردن صورت گیرد و در غزه نوعی تقسیم وظایف بین اردن و اسرائیل انجام پذیرد. بر اساس این طرح، اسرائیل با حفظ مرزهای کنونی خود از مناطقی که تمرکز فلسطینی‌ها در آن زیاد است عقب نشینی می‌کرد. این طرح نیز بدنبال تصمیم ملك حسین مبنی بر قطع روابط اردن با نوار غزه ناکام ماند و ابا ایبان بعد از این اقدام اردن

www.iran-archive.com

در تفسیری گفته است: "جز اندیشه به راه حل فلسطینی، هیچ راه حل دیگری در مقابل وجود ندارد".

راستِ اسرائیل، به "راه حل" دیگری جز این نمی‌اندیشد که قیام را سرکوب کند و فلسطینی‌ها را از سرزمین‌هایشان بیرون براند. از این رو است که اسحاق شمیر، اقدام اخیر اردن را ضربه‌ای به فکر "دولت فلسطینی" تلقی می‌کند و آن را عامل جدائی بین فلسطینی‌های ساکن کرانه شرقی و غربی رود اردن می‌شمارد. او خطاب به حزب کارگر اسرائیل می‌گوید که: "راه حل اردن خاتمه یافته است". با اشاره براین امر، در حقیقت منظورش این است که برقراری صلح فقط از طریق عقد معاهده‌هائی از نوع کمپ دیوید ممکن است. صلحی که اسرائیل با حفظ تسلط خود بر مرزهای کنونی، به فلسطینی‌ها خودمختاری داخلی دهد.

در اینجا باید باین مسئله نیز اشاره کرد که "راه حل" مورد نظر شارون، وزیر سابق دفاع، طراح و مجری هجوم به لبنان، بر این پایه استوار است که سرزمین فلسطینی‌ها اردن است و می‌توانند دولتشان را در اردن ایجاد کنند. قاعدتا، ترس ملك حسین از امکان پیروزی راست‌ها در انتخابات آینده در ماه نوامبر در اسرائیل و احتمال به اجراء درآمدن این طرح، یکی از دلائل تصمیم اردن مبنی بر قطع ارتباط با کرانه غربی بوده است. به هر رو، چنین طرحی نیز جز جنگ‌های جدید، قتل عام‌ها و مهاجرت دادن فلسطینی‌ها و دخالت اسرائیل ـ در صورت ایجاد یك دولت فلسطینی در اردن ـ را بدنبال نخواهد داشت.

مسائل و پرسش‌ها

قیام، با خود مجموعه‌ای از مسائل و پرسش‌ها درباره انقلاب فلسطین

و شرایط فلسطینی‌ها را بهمراه آورد. دشمنان انقلاب فلسطین کوشیدند که به اشکال مختلف و با سوءنیت به بعضی از این‌ها اشاره کنند، ساف و مبارزات مردم فلسطین را به زیر سئوال ببرند. اما، صرفنظر از نیات و اهداف دشمنان، پاره‌ای از مسائل باقی مانده‌اند که قیام به طرح آنان پرداخته و دارای اهمیت بسیاری در آینده مبارزات مردم فلسطین است. مبارزه‌ای که بی شك برای تحقق اهداف ملی و حق تعیین سرنوشت در سرزمین خویش، راهی بس طولانی در پیش دارد. بدلیل کمبود فرصت بحث در این مقاله، به نکاتی چند ـ بدون بسط و گسترش آن‌ها ـ اشاره می‌کنیم:

الف ـ **حرکت خودبخودی یا نه؟** با آغاز قیام، سئوالات متعددی شکل گرفت، از جمله این که آیا این جنبش خودبخودی است یا نه. هدف بعضی‌ها از طرح این سئوال این بود که ساف، با این جنبش ارتباطی ندارد. از این طریق، و در آغاز، بعضی از مسئولین اسرائیلی می‌کوشیدند تا نقش ساف در این جنبش را تقلیل دهند و از به رسمیت شناختن مسئولیت این جریان در قیام اراضی اشغالی سر باز زنند.

بعضی از رژیم‌های عربی از طریق روزنامه‌های رسمی و نیمه رسمی خود کوشش کردند که بر همین نکته تاکید ورزند. اما، بیانیه‌های رهبری قیام ـ به روشنی، با امضاء کردن بیانیه‌ها بنام "رهبری متحد ملی قیام ـ رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین" و با التزام به برنامه سیاسی و تصمیمات ساف ـ، نجواهائی از این دست را برای همیشه خاموش کرد.

آیا قیام بشکل خودبخودی آغاز شد؟

درست است که در طول تاریخ، قیام‌ها بدنبال واقعه‌ای بطور خودبخودی شعله‌ور می‌شوند، اما باید تاکید کرد که این انفجارها به روشنی نتیجه شرایط عینی و ذهنی جامعه مورد نظر می‌باشند. آنچه در کرانه غربی و نوار غزه اتفاق افتاد نیز در همین راستا بوده است. وجود سرکوب طولانی از جانب اسرائیل، زرادخانه انقلاب را از باروت

پُر می‌کرد.

وجود سرکوب طولانی اسرائیل به انقلاب مدد می‌رساند. وجود ساف که طی بیش از ۲۰ سال مبارزه مردم فلسطین را رهبری می‌کرد و موجب رشد شخصیت ملی فلسطینی شده بود، رشد نهادهای ملی فلسطینی در داخل اراضی اشغالی (دانشگاه‌ها، سندیکاها، موسسه ها، جمعیت‌ها ...)، وجود تجربه تاریخی طولانی از مبارزه در اراضی اشغالی، اجازه می‌دادند که هر رهبری آگاه و ملی که زمام امور را بدست گیرد از جنبش خودبخودی توده‌ها برای طرح شعارهای مرحله‌ای دُرست سود بَرَد و قدم به قدم به سمت استراتژی خاتمه دادن به اشغال و ایجاد دولت مستقل فلسطین گام بردارد.

بدین ترتیب، قیام فلسطینی‌ها در مرحله اول خودبخودی بود، اما، به سمت یك حرکت سازمان یافته تحول یافت. رهبری قیام از تجارب پیشین در برابر اشغالگران استفاده کرد و اسلحه "سنگ و قلاب سنگ" را بوجود آورد. روش‌هایش را با تظاهرات و اعتصابات و حتی با بکارگیری نارنجك‌های آتش‌زا و جنگ آتش، تکامل داد. همچنین شکل سازماندهی نوینی را بوجود آورد و در نهایت، نسبت به قیام‌های گذشته به سازماندهی مناسبتر و بهتری دست یافت. تا جائی که می‌توان گفت مبارزه طولانی خلق فلسطین را به کیفیتی نوین ارتقاء داد.

ب ـ **داخل و خارج** . دشمنان خلق فلسطین، آنانی که می‌کوشیدند در باره اصالت قیام و مبارزه مردم فلسطین شك و تردید روا دارند ـ با استفاده از حالت پراکندگی خلق فلسطین از سال ۱۹۴۸ به این سو ـ، مدعی شدند که هیچ رابطه‌ای بین داخل ـ کرانه غربی و غزه ـ و خارج ـ ساف و فلسطینی‌های مستقر در کشورهای مختلف ـ وجود ندارد. قصد آنها بیش از هر چیز این بود که "داخل" را در مقابل "خارج" قرار دهند.

پاسخ فلسطینی‌ها ـ چه در داخل و چه در خارج ـ به پرسش‌هائی از

این دست روشن بود: تاکید بر وحدت خلق فلسطین، علی‌رغم فاصله‌ای که بین مراکز تجمع آن‌ها وجود داشت. بعنوان مثال در هنگام هجوم سوریه به اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی در بیروت، رهبری انقلاب بیانیه‌هائی در محکوم کردن رژیم سوریه و انشعابیون از جنبش فتح صادر کرد. و هنگام ترور ابو جهاد، آتش قیام در داخل شعله‌ورتر شد و عکس او و پرچم سیاه در تمام مناطق اشغالی بر افراشته گردید.

مهم‌تر از همه، این است که قیام و رهبری آن و خلق فلسطین هر روز تعهد و تجمعش را بدور ساف، بمثابه تنها نماینده خلق فلسطین ـ در داخل و یا در خارج ـ تاکید می‌کند. یکی از دست‌آوردهای مهم انقلاب معاصر فلسطینی این است که توانست ساف را از نهادی که بدست رژیم‌های عربی و به پیروی از منافع آن‌ها در سال ۱۹٦٤ موجودیت یافته بود، بصورت یك نهاد حقیقی در آورد که شخصیت ملی فلسطین را نمایندگی کند، خلق فلسطین را متحد سازد، به نام او سخن گوید و به رهبری مبارزه آزادیبخش مبادرت ورزد.

تقسیم فلسطین بین داخل و خارج و قرار دادن این دو در برابر یکدیگر، هدفی جز تضعیف انقلاب فلسطین و ضربه زدن به مظهر وحدت و موجودیت مستقل آن ـ ساف ـ ندارد. جنگ‌های مستمر علیه خلق فلسطین در داخل و خارج، تاکید مجددی است بر به هم پیوستگی داخل و خارج در اهداف و جهت‌گیری. درست است که تهاجم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، هدفش نابودی ساف بود، اما هدف دراز مدت‌تر و اصلی‌تر اسرائیل از این حمله، درهم شکستن روحیه و امید خلق فلسطین در داخل ـ کرانه غربی و نوار غزه ـ از طریق درهم شکستن مظهر شخصیت ملی‌اش ـ ساف در خارج ـ بود.

صرفنظر از هدف‌ها یا ادعاهای دشمنان خلق فلسطین، باید واقع بینانه به پراکندگی جغرافیائی خلق فلسطین اعتراف کرد و تاثیر این پراکندگی را بصور گوناگون در مبارزه این خلق مورد توجه قرار داد: فرقه‌های گوناگون سیاسی و اقشار متفاوت اجتماعی که ناشی از اختلاف

www.iranarchive.com

در روش و سطح تکامل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی کشورهائیست که فلسطینی‌ها در آن جا زندگی می‌کنند. علاوه بر این، رژیم‌های عربی - به دلیل ترس از جنبش ملی فلسطین و تاثیر آن در اوضاع درونی کشورشان - می‌کوشند از حضور فلسطینی‌ها در سرزمین‌شان، بمنظور تاثیرگذاری بر ساف و تصمیم‌های سیاسی آن، بهره برداری کنند، تا جائی که بعضی از کشورهای عربی بدیل‌هائی در برابر ساف ایجاد کردند. بعنوان مثال، سوریه بعد از سال ۱۹۸۳، پس از تشکیل جبهه نجات فلسطین(٤) کوشید که آن را بمثابه بدیلی در مقابل ساف ارائه دهد. یا کوشش‌های اردن در بزرگ جلوه دادن انشعاب ابوالزعیم(٥) از فتح، و در تبدیل او بعنوان سخنگوی مردم فلسطین در رابطه با دهکده‌های فلسطینی که توسط اسرائیل در اراضی اشغالی ایجاد شده بود.

با توجه به آنچه در بالا یاد شد، وحدت ملی فلسطین از اهمیت بسیاری در تاریخ معاصر این جنبش برخوردار بوده و هست. چگونه می‌توان وحدت خلقی را ممکن ساخت که در بین کشورها و رژیم‌های مختلف تقسیم شده‌اند؟ آن هم هنگامی که هر اختلاف بین بخش‌های مختلف جنبش فلسطین و خروج بعضی از آنها از ساف، نتیجه‌ای جز تضعیف مبارزه فلسطینی‌ها و کمک به دشمنان انقلاب و خلق فلسطین بدنبال نمی‌آورد.

تداوم وحدت ملی بین گرایش‌ها و جریان‌های سیاسی فلسطینی و استحکام این وحدت در چارچوب ساف، باعث تقویت و تداوم قیام می‌شود و جنبش فلسطین را به سمت تحقق حقوق ملی و مشروع خویش رهنمون می‌سازد.

با تکامل روشن هماهنگی جنبش بین داخل و خارج، باید باین امر اعتراف کرد که قیام آموزش‌های مهمی را آشکار ساخت: اولویت و اهمیت مبارزه در داخل. اهمیت این آموزش از مجموعه شرایطی ناشی می‌شود که خلق فلسطین در آن بسر برده است. انقلاب فلسطین در خارج آغاز و مستقر گردید و سپس کوشید خود را به داخل انتقال دهد. در مراحل

پیشین، فعالیت در داخل، سعی و نیروی کافی را بخود اختصاص نداده بود.

درست است که انقلاب فلسطین برای ایجاد تشکیلات و هسته‌های مسلح و سیاسی در داخل تلاش بسیاری بعمل آورد و کوشید، بویژه در دوران اخیر، نهادهای ملی در اراضی اشغالی ایجاد کند، اما بدلیل جنگ‌های مستمر علیه آن در لبنان و تمرکز جنش بر مبارزه مسلحانه، اهمیت مطلوب به مبارزه در داخل داده نشد. مبارزه در خاك وطن، بیشتر از مبارزه در تبعید اهمیت دارد. خصوصا هنگامی که پایگاه یا دولت دوستی وجود نداشته باشد. مبارزه در بین مردم و در سرزمین خودی، انقلاب را از تاثیرات و دخالت‌های خارجی محفوظ می‌دارد و اراده و عمل مستقل آن را میسر می‌سازد. نهادهای ایجاد شده توسط فلسطینی‌ها در داخل کشورشان باقی ماند، تداوم یافت و رشد کرد. در صورتی که هر آنچه در تبعید ساخته شد، در معرض نابودی یا مصادره و ضمیمه شدن باین یا آن رژیم قرار گرفت.

توجه بیشتر به سمت داخل و تمرکز فعالیت‌ها در آن جهت ـ بویژه بعد از تصمیم ملك حسین به قطع ارتباط بین اردن و کرانه غربی و تحمیل شدن مسئولیت‌های جدید به ساف ـ مسائل، وظایف و ضرورت ایجاد کانال‌های ارتباطی جدیدتری را بین داخل و خارج مطرح کرد.

اگر اشغال اسرائیلی‌ها دارای نکته مثبتی باشد، این نکته همانا فراهم آوردن سه مرکز بزرگ تجمع فلسطینی‌ها (در کرانه غربی، نوار غزه و داخل اسرائیل) تحت حاکمیت اسرائیل است. هر چند اسرائیل خود بوجود تفاوت بین فلسطینی‌های ساکن اراضی اشغالی و داخل اسرائیل معترف است.

ه ـ **اسلحه و سنگ.** بعد از آغاز قیام فلسطین، موج عظیمی در ستایش از سنگ در مطبوعات عربی مشاهده شد. تا جائی که در هیچ شعر یا قصیده جدید عربی نیست که به "سنگ" اشاره نشود. مقالات

متعددی نیز در این باره منتشر شد. در بعضی از این مقالات دستآورد مبارزه مسلحانه فلسطینی در طول بیست سال با دستآوردهای بسیار انقلاب سنگ ـ یا آن طور که بعضی از مطبوعات عربی می‌گویند، انقلاب اطفال سنگ ـ مورد مقایسه قرار گرفت.

طبعا، قرار دادن سنگ در برابر اسلحه یا بالعکس، کاری است اشتباه آمیز. چرا که آنچه امروز در اراضی اشغالی در جریان است، تداوم مبارزه مسلحانه فلسطینی است و انقلاب فلسطینی معاصر، خود امتداد مبارزات خلق فلسطین علیه استعمار بریتانیا و صیهونیسم از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۴۸ (سال تاسیس دولت اسرائیل) می‌باشد.

اکنون در برابر کسانی که "سنگ" را مورد ستایش قرار می‌دهند، می‌توان پرسید، اگر انسانی دارای آن چنان اراده‌ایست که سنگ را در مقابل رگبار مسلسل بکار می‌برد، آیا در صورت وفور اسلحه از کاربرد آن کوتاهی خواهد کرد؟ پس چرا اسلحه‌ای وجود ندارد؟ و در صورت وجود اسلحه، آیا برای نیروهای فلسطینی به تنهائی ممکن بود که بر ارتشی پیروز شوند که جزو قوی‌ترین ارتش‌های خاورمیانه محسوب می‌شود؟

اما، از آن کسانی که مبارزه مسلحانه را تقدیس می‌کنند باید پرسید که تا کنون چه چیزی مانع کوشش شما برای مسلح کردن اهالی سرزمین‌های اشغالی شده است؟

اما، جدا، از این سئوالات، مسئله اساسی این است که در مراحل گوناگون، مبارزه اشکال متفاوتی بخود می‌گیرد: از مبارزه سیاسی سندیکائی گرفته تا مبارزه مسلحانه، چرا که هدف همیشگی تهییج توده‌های مردم و تاکید بر اراده آنها برای آزادی و نشان دادن قدرتشان علیه دشمن است. این هدف، از راه‌های گوناگون قابل تحقق است. بدین ترتیب، تکیه بر مبارزه مسلحانه در مرحله پیشین، نقش بسیار مهمی را در بیست سال گذشته، در تثبیت و تاکید بر شخصیت ملی فلسطین و آزادی آن از قیمومت عربی و به رسمیت شناخته شدنش در یک سطح

www.iran-archive.com

وسیع بین‌المللی، بازی کرده است.

هنگامی که انقلاب فلسطین از خارج شکل می‌گیرد، طبیعی است که مبارزه مسلحانه در تقابل با دیگر اشکال مبارزه، اهمیت بیشتری پیدا کند. چرا که فلسطینی‌ها از طریق درگیری‌های مسلحانه با اسرائیل بود که به انقلاب خود شکل دادند. علاوه بر این، فلسطینی‌ها در مراکز تجمع خود در خارج، بیش از آن که علیه اسرائیلی‌ها مبارزه کنند، عملا می‌بایست علیه رژیم‌های عربی کشورهائی که در آن مستقر بودند، به مبارزه بپردازند. اهمیت مبارزه در اشکالی جز مبارزه مسلحانه در خارج، همانا تهییج وسیع مردم فلسطین و وحدت بخشیدن به آنان در زیر پرچم ساف و دفاع از این جریان در مقابل دخالت رژیم‌های عربی است.

اما، اشکال مختلف مبارزه در داخل اهمیت بیشتری دارد، چرا که هدف، در جریان جنبش ضد اشغالگران، بسیج مردم، وحدت بخشیدن به صفوف آنان و تاکید بر وجود خلق فلسطین در برابر کوشش‌های نابود سازنده صهیونیسم است.

قیام، تا کنون به قهر مسلحانه متوسل نشده است و بیانیه‌های رهبری قیام نیز تا کنون از دعوت به آن خودداری و به اسلحه اعتصاب و تظاهرات اکتفاء کرده‌اند. جنبش در روند خود، اسلحه جدیدش، سنگ و قلاب سنگ را پدید آورد، سپس کارزارش تا حد استفاده از کوکتل مولوتف و آتش سوزی گسترش داد و توانست دستآوردهای زیادی را در سطوح مختلف، فلسطینی، عربی، بین‌المللی و اسرائیلی کسب کند.

سپس، رهبری قیام، نیروئی را بنام "نیروهای ضربت" بوجود آورد. این نیرو مرکب از کمیته‌هائی است که وظیفه‌شان مقابله‌جوئی با ارتش اسرائیل و تجهیزات نظامی آن، با سنگ، کوکتل مولوتف و ایجاد راه‌بندان در مسیر آن‌ها و هجوم به همدستان دشمن است. این کمیته‌ها، متشکل از نیروهای رزمنده حرفه‌ای ـ همانند بنیان تشکیلاتی سازمان‌های فلسطینی ـ نیستند، بلکه از مجموعه کمیته‌هائی تشکیل

www.iranarchive.com

شده‌اند که جنبش مردمی را در کلیت آن در برمی‌گیرد.

از آنجا که گروه‌های رزمنده حرفه‌ای وجود ندارد و مردم وسیعا در نیروهای ضربت شرکت دارند، اگر شکل مبارزه فلسطینی‌ها در اراضی اشغالی تکامل پیدا کند و به حد مبارزه مسلحانه برسد، این مبارزه، مبارزه مسلحانه توده‌ای خواهد بود، و نه فقط تشکیلات و هسته‌های فدائی که به انجام عمل معیّن نظامی می‌پردازند و تحسین و همبستگی مردم را بسوی خود جلب می‌کنند. چرا که جنبش مسلحانه، در داخل اراضی اشغالی، جنبشی خواهد بود در کامل‌ترین شکل آن، هم زمان با کمیته‌های مخصوص کسبه برای اعتصابات، کمیته مدارس برای تعلیم مردمی، کمیته‌های دهقانان در دفاع از سرزمین‌هایشان و ...

این سئوال هنوز باقی است: آیا در مرحله کنونی یا در آینده نزدیک، توسل به مبارزه مسلحانه مفید خواهد بود؟ پاسخ باین سئوال در رابطه است با دریافت‌های ما از توان نیروهای اسرائیلی، وضعیت جغرافیائی اراضی اشغالی (که فاقد جنگل و مناطق کوهستانی است و مساحت زیادی را بخود اختصاص نمی‌دهد) و فقدان دولت یا رژیم عربی که پایگاه یا سرزمینی برای حمایت و پشتیبانی از مبارزه مسلحانه در اختیار جنبش فلسطین قرار دهد.

قیام فلسطین، با عدم توسل به مبارزه مسلحانه، از قتل عام‌های وسیع جلوگیری کرده است. قتل‌هائی که اسرائیلی‌ها اکنون مرتکب می‌شوند، برای جنبش فلسطین، بمثابه جنبش ملی خلق که برای آزادی و استقلال مبارزه می‌کند، همبستگی بین‌المللی وسیعی را ایجاد کرده است.

توضیحات

۱ ـ سازمان آزادیبخش فلسطین، ابتدا در سال ۱۹٦٤ توسط رژیم‌های عربی ـ و تحت تاثیر موج ناسیونالیسم ناصریستی در مصر ـ تشکیل گردید. تشکیل "ارتش آزادیبخش فلسطین"، بمثابه زائده‌ای از ارتش

کشورهای عربی نیز مربوط باین دوره است. رهبری ساف در این دوره با احمد شوقیری بود. بعد از تشکیل الفتح و آغاز مبارزه مسلحانه(اول ژانویه ۱۹۶۵) و ایجاد سازمانهای دیگر و اوجگیری جنبش فلسطین بعد از شکست اعراب در جنگ شش روزه ژوئن ۶۷ و نبرد معروف "الکرامه" توسط نیروهای فلسطینی است که فلسطینی‌ها قادر می‌شوند احمد شوقیری را از رهبری ساف برکنار کنند و این جریان را در هیات کنونی آن بوجود آورند(توضیح از ترجمه فارسی).

۲ ـ در اینجا باید اشاره کرد که خلق فلسطین درگیر یك مبارزه آزادیبخش و ملی علیه استعمار نژادپرست و توسعه‌گر است. در مبارزه علیه اشغالگران اسرائیلی، گرایش‌های اسلامی نقش دارند. در مرحله کنونی، برای هیچ یك از گرایش‌های فلسطینی ممکن نیست که خارج از چارچوب ساف عمل کنند، چرا که در این صورت راهی جز انزوا و دوری از گرایش‌های عمومی ملی درون جنبش نخواهد داشت. بعضی از دستگاه‌های تبلیغاتی غربی و اسرائیلی کوشش کرده‌اند که نقش بیشتری برای گرایش‌های اسلامی قائل شوند، تا با این کار بتوانند افکار عمومی جهان را با توجه به نمونه‌های تعصب و ترور در انقلاب اسلامی ایران بد گمان سازند. (توضیح از نویسنده).

۳ ـ اعلان قطع ارتباط با کرانه غربی، از جانب ملك حسین، دارای اهمیت تاریخی فراوان است. اردن با این عمل، در حقیقت از ادعاهای پیشین خود در باره این سرزمین چشم پوشی کرد و راه را برای ایجاد یك قدرت مستقل فلسطینی فراهم آورد. گر چه برخی از مفسرین، این اقدام ملك حسین را کوششی برای قرار دادن ساف در مقابل عملی انجام شده و فشار برای اعلام یك دولت در تبعید تلقی می‌کنند، با این وجود، این اقدام به معنای چشم پوشی اردن از چیزیست که تا پیش از این حق طبیعی خود می‌شمرده. (توضیح از ترجمه فارسی).

٤ ـ جبهه الانقاذ الفلسطینیه ـ جبهه نجات فلسطین ـ دربرگیرنده ائتلافی لرزان از جریانهای زیر بود:
جبهه خلق برای آزادی فلسطین (به رهبری جورج حبش)، جبهه دموکراتیك برای آزادی فلسطین (به رهبری نایف حواتمه)، جبهه خلق برای مبارزه توده‌ای (به رهبری سمیر غوشه)، جبهه خلق برای آزادی فلسطین ـ فرماندهی عمومی (به رهبری احمد جبرئیل)، جنبش انقلابی فتح (به رهبری ابو موسی)، الصاعقه (بخش ظاهرا فلسطینی وابسته به

حزب بعث حاکم در سوریه)، و بخش کوچکی از رهبری جبهه آزادیبخش فلسطین (طلعت یعقوب و یارانش)· جبهه نجات فلسطین و نه حتی انشعاب‌های الفتح ـ انشعاب، معروف به "ابو موسی" و انشعاب، معروف به "ابو الزعیم" ـ را آنگونه که نویسنده عنوان می‌کند، نمی‌توان صرفا حاصل دخالت‌های دولت‌های عربی دانست· از سالیان پیش، چه در درون سازمان آزادیبخش، چه در میان صفوف الفتح ـ مخالفت‌های متعدد و بحق ـ علیه رهبری وجود داشته است و این مخالفت‌ها، همواره به بروز انشعابات و یا ایجاد بدیل‌های سیاسی در مقابل "رهبری" می‌انجامیده است· این که رژیم‌های عربی می‌کوشند از این اختلافات سود برند و آن را در جهت منافع خود سازمان دهند و اغلب نیز در این امر موفق می‌شوند، یك سوی واقعیت است، اما واقعیت دیگر آن است که دلیل اصلی این انشعاب‌ها نه در کوشش‌های این یا آن رژیم، بلکه در اختلافات ریشه‌دار درون جنبش فلسطین است (توضیح از ترجمه فارسی)·

۵ ـ ابوالزعیم از فرمانده‌هان نظامی و مسئول دفتر فتح در اردن در سال‌های اخیر (پس از خروج از لبنان) بود· نامبرده در سال ۱۹۸٤ و بعد از اخراج ابو جهاد از اردن، از فتح انشعاب کرد (توضیح از ترجمه فارسی)·

www.iran-archive.com

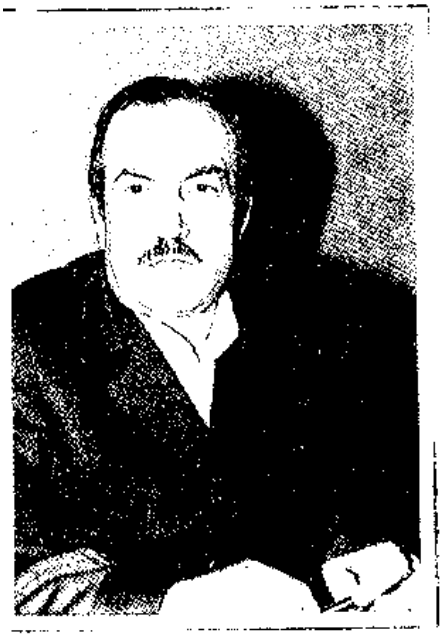

بیاد ابـوجهاد

بی شك، یکی از کسانی که در سازماندهی جنبش فلسطین نقش بسزائی بعهده داشت، "ابو جهاد" ـ خلیل الوزیر ـ است. نام او بمثابه یکی از اصلی‌ترین استراتژهای فتح ـ از اوائل دهه ۷۰ باین سو ـ، بمثابه طراح و سازمانده جنبش در اراضی اشغالی، و بمثابه موتور متحرك سازماندهی جنبش فلسطین در لبنان و سوریه، یادآور نبردهای عظیم ملت آواره‌ای است که در برابر صهیونیسم ـ یکی از قوی‌ترین و مجهزترین جنبش‌های ارتجاعی قرن اخیر ـ قد برافراشته و از بذل هیچ کوششی دریغ نکرده است.

ابو جهاد، برای جنبش سیاسی و مسلحانه دهه ۷۰ میلادی در ایران نام ناآشنائی نیست. نام رابطی حساس، تیز هوش و کاردان است که در سال‌های آغازین این جنبش ـ که کوچکترین گام‌های سیاسی، عملی و سازمانی مستلزم کوشش‌ها و صرف انرژی فراوان بود ـ، از حمایت‌های معنوی و مادی از آن ـ بی هیچ چشم داشتی ـ دریغ نکرد. او که خود در کوره کارزار آبدیده شده بود و به مشکلات فعالیت‌های اولیه بخوبی آشنائی داشت، حتی در بحرانی‌ترین لحظات جنبش فلسطین، از کمك مستقیم به مبارزه انقلابی در ایران خودداری نکرد. او به فراست و به تجربه دریافته بود که هیچ قدم مهمی، بدون تدارك جزء به جزء و لحظه به لحظه، میسر نخواهد بود.

ارتباط با جنبش فلسطین، یادگارها و خاطرات تلخ و شیرین و تجارب زیادی را برای آن عده معدود از مبارزان ایرانی که در آن ایام بطور مستقیم

www.iran-archive.com

در جنبش فلسطین دخالت داشتند، بجا گذاشته است. ابو جهاد، که اصلی‌ترین روابط را با جریانات سیاسی ایران داشت، جایگاه ویژه‌ای را در یادگارهای آن دوره بخود اختصاص می‌دهد. او بود که بیشترین امکان آموزش نظامی در "کمپ"ها را فراهم می‌آورد. او بود که اسلحه و مهمات لازم را به مبارزین تحویل می‌داد. او بود که در صورت دستگیری و به زندان افتادن آنان در کشورهای عربی برای آزادی‌شان اقدام می‌کرد. او بود که حتی با قبول ریسك حمله نظامی اسرائیل، رادیوی انقلاب فلسطین را در اختیار مبارزین ایرانی قرار می‌داد*...

بی گمان، اگر روزی ملاحظات سیاسی و امنیتی، انتشار خاطرات و تجارب مبارزین ایرانی از این دوران پر رویداد و حادثه را ممکن سازد، نقش ابو جهاد، این مبارز دموکرات و آزاد منش، در حمایت از جنبش‌های سیاسی منطقه، بویژه در ایران و ترکیه، آشکارتر خواهد شد. این خاطرات و تجارب، تائیدی مجدد بر این امر خواهد بود که سرویس‌های جاسوسی اسرائیل و امریکا در انتخاب ابو جهاد بعنوان یکی از پُر قدرت‌ترین دشمنان اصلی خود در منطقه به هیچ وجه به خطا نرفته‌اند. آنها با ترور ابو جهاد، کوشیدند انتقامی دیرینه را عملی سازند و حسابی بس قدیمی را تسویه کنند. غافل از آن که فرزندان ابو جهاد، ژنرال‌های سنگ بدست فلسطینی، با سر دادن سرود "اناالثوره، اناالثوره" (من انقلابم، من انقلابم)، مبارزه ابو جهادها را دنبال خواهند کرد.

اندیشه رهائی

---

* بدنبال قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، دولت عراق مانع پخش برنامه‌های "رادیو میهن پرستان" و "رادیو سروش" گردید. در نتیجه، کوشش‌های گوناگونی که از پیش برای ایجاد یك فرستنده جدید رادیوئی آغاز شده بود، شدت گرفت. "ابو جهاد" در مقابل درخواست رفقای ما جهت به راه انداختن مجدد رادیو، امکان استفاده از فرستنده صدای انقلاب فلسطین را، که در جنوب لبنان قرار داشت، برای این رفقا فراهم کرد. روز بعد از پخش اولین برنامه فارسی، اسرائیل به بمباران محل این فرستنده رادیوئی پرداخت. در طی حمله اسرائیل، چند فلسطینی کشته و زخمی شدند.

آن چه در زیر می‌آید، ترجمه فارسی متن تلگرامی است که از طرف کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی بمناسبت کشته شدن ابوجهاد به سازمان آزادیبخش فلسطین و الفتح ارسال شده است.

رفقای سازمان آزادیبخش فلسطین.
رفقای فتح.

خبر کشته شدن ابو جهاد توسط مزدوران موساد، تاثیر عمیقی در ما بر جا گذاشت. از دست دادن ابو جهاد، صرفا یک مسئله فلسطینی نیست، در عین حال مسئله‌ای منطقه‌ای و بین‌المللی است. ابو جهاد، فقط یک رهبر ملی انقلابی جنبش فلسطین نبود، او پشتیبان معنوی و فعالِ مبارزه انقلابی در منطقه نیز بشمار می‌رفت.

شخصیت بارز ابو جهاد، هیچگاه از خاطره ایرانیانی که مدت‌های طولانی در کنار خلق فلسطین علیه امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع عرب مبارزه کرده‌اند، فراموش نخواهد شد.

می‌توان صفحات زیادی را به میزان و یا کیفیت کمک‌های او به مبارزه ما علیه شاه و اطرافیانش اختصاص داد: آموزش ما در اردوگاه‌های فلسطینی و مسلح شدن ما به سلاح‌های فلسطینی، دو نمونه شناخته شده‌ای از آن دوره‌اند. دوره‌ای که در طی آن روابط صمیمانه و دو جانبه‌ای تحکیم گردید که جنبش انقلابی در منطقه آن را فراموش نخواهد کرد.

باین دلیل و در این مناسبت، رفقا، اجازه دهید که همبستگی و تاسف عمیق خود را نه تنها با شما بلکه همچنین با کلیه مبارزین ایرانی در میان نهیم که از این واقعه بهت زده شده‌اند.

شما در از دست دادن یک رفیق مبارز تنها نیستید، ما نیز همانند شما رفیق همرزمی را از دست داده‌ایم.

تلاقی سنگ جوانان فلسطینی با تداوم مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایران، به اسرائیلی‌ها و حامیان آنان، درسی در تداوم مبارزه خلق‌ها برای بدست آوردن حقوق و آزادی‌شان خواهد داد و نام ابو جهاد در مسیر این دو جنبش انقلابی جایگاه ویژه‌ای را بخود اختصاص می‌دهد.

کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
۲۰ آوریل ۱۹۸۸

www.iran-archive.com

اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

الرفاق في منظمة التحرير الفلسطينية

الرفاق في فتح .

كان لنبأ اغتيال أبو جهاد من قبل عملاء الموساد ،صدمة عميقة الأثر في نفوسنا ،لأن فقدانه ليس قضية فلسطينية ،وانما مسألة شرق اوسطية وعالمية في آن واحد . فلم يكن أبو جهاد قائدا وطنيا ثوريا للقضية الفلسطينية ،بل كان دعامة فعالة ومعنوية للنضال الثوري في الشرق الأوسط .

كان أبو جهاد وسيبقى الشخصية الفذة التي لن ينساها الايرانيون الذين كافحوا طويلا ،جنبا الى جنب ،مع الشعب الفلسطيني ضد الامبريالية والصهيونية والرجعية العربية .

يمكننا كتابة الصفحات الطويلة عن مدى وكيفية مساندته لنا في النضال ضد الشاه وطغمته : تدريبنا في المخيمات الفلسطينية وتسليحنا بالسلاح الفلسطيني كمناضلين معروفين عن تلك المرحلة ،التي توطدت خلالها علاقات حميمة متبادلة لن ينساها تاريخ الحركة الثورية في المنطقة .

لهذه الاسباب – اسمحوا لنا أيها الرفاق – أن لانعبر في هذه المناسبة عن تضامننا وعميق مشاعرنا معكم وحسب ،بل مع كافة المناضلين الايرانيين أيضا ،الذين فجعوا مثلكم في هذا المصاب .

لستم الوحيدين من فقد رفيقا مناضلا ،وانما خسرنا بفقدانه مثلكم رفيق سلاح .

ان ترافق حجر الاشبال الفلسطينيين مع استمرارية النضال ضد الجمهورية الاسلامية الايرانية ،سيلقن الاسرائيليين ومن وراءهم درسا في استمرارية نضال الشعوب من أجل حقوقها وحريتها ،وسيحتل اسم أبو جهاد مكانته الفريدة في مسار هاتين الحركتين الثوريتين .

اللجنة الخارجية

لمنظمة الوحدة الشيوعية

٢٠ – نيسان – ١٩٨٨م

آدرس

ALIAS
Postfach 396
1040 Wien
AUSTRIA

آدرس بانک

CREDITANSTALT
4816 21 17637
Schottengasse 6
1011 Wien
AUSTRIA

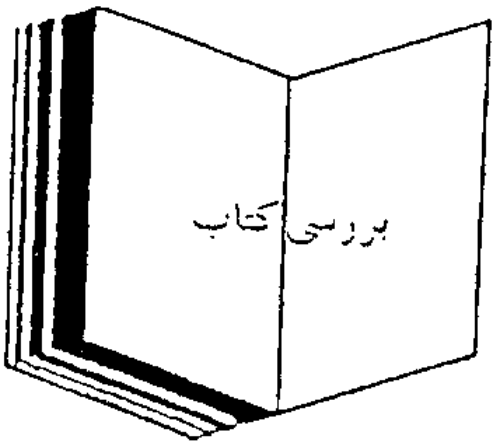

www.iran-archive.com

ـ در نفی اعدام

ـ ایران ... صحنه جدید تجارت

در نفی اعدام

حاوی پنج مقاله (بعلاوه سر سخن، شعر و شش طرح)
در پنجاه صفحه، قطع رقعی
ناشر: هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا
تاریخ انتشار: پائیز ۱۳۶۷ (۱۹۸۸).

www.iranarchive.com

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا، جزوه‌ای در نفی اعدام منتشر کرده‌اند. مقالات آن ـ که اینک انتشار خارجی می‌یابند ـ مدت‌ها پیش در نشریه‌های داخلی مجموعه به چاپ رسیده بود.

به یقین بحث "در نفی اعدام" تازگی ندارد، نه در جهان و نه در ایران، اما اهمیت این جزوه یکی ضرورت طرح آن در جنبش چپ ایران است و دیگری نشر آن همزمان با موج جدید و فزاینده اعدام‌ها توسط رژیم اسلامی. به راستی کمونیست‌های ایران، در قبال این تعرض ددمنشانه جمهوری اسلامی چه وظیفه‌ای دارند و از کدام دریچه به آن می‌نگرند. امروز که ساطور قصابان اسلامی روی گردن آن‌هاست آیا باید خاموش بمانند و نظاره‌گر تلاش‌های دیگران در مبارزه و لغو حکم اعدام باشند، یا خود در تداوم سنت‌های اومانیستی مارکسیستی برای شکستن چوبه‌های اعدام همت کنند؟

"سر سخن"، هدف تهیه کنندگان جزوه "در نفی اعدام" را باز می‌گویید و مخاطبان آن را نشان می‌دهد: "اگر سوسیالیسم نبردی برای آزادی و ساختمان جامعه و جهانی نوین و انسانی است ـ که ما چنین می‌اندیشیم ـ، راه‌ها و ابزارهای رسیدن به آن در نهادهائی که چنین جامعه‌ای بر آن استوار بوده و متحقق می‌شود نمی‌تواند غیر انسانی باشد". و: "با ابزارهای غیر انسانی و سرکوبگرانه نمی‌توان به جامعه انسانی و دموکراتیک دست یافت".

رفقا آنگاه، از چپ ایران می‌پرسند: "آیا در جامعه آرمانی‌ای که جنبش چپ ایران برای رسیدن به آن پیکار می‌کند، جوخه‌های اعدام ـ البته با توجیه دیگری ـ همچنان ابزار حفظ حاکمیت باقی مانده و به انجام "وظیفه‌های انقلابی!" ادامه خواهند داد. و یا این که تیغ جلاد و بینشی که آن را به حرکت درمی‌آورد، یک بار برای همیشه به زباله‌دان تاریخ پرتاب خواهند شد؟..." (صفحات ٤ و ٥).

بدنبال سر سخن، شعری از ه. ا. سایه آمده است که در سال ۱۳۳۲ در سوگ "روزنبرگ‌ها" ساخته بود. آنگاه طرحی از پیکر اعدام شدگان، تابوت‌ها و جلادان و صحن زندان.

بحث "در نفی اعدام" با مقاله "ب. افسانه" آغاز می‌شود، با نام "در نکوهش نیستی ـ در ستایش زندگی ـ در نفی اعدام" (صفحه ۹ تا ۱۹). بر تارك بحث جمله‌ای از انگلس وجود دارد: "مجازات اعدام ... نوع متمدن انتقام خونی است". سپس در زمینه قدمت تاریخی اعدام اشاراتی به عمل می‌آید: "فلسفه اعدام به گذشته‌های بسیار دور و تاریك زندگی آدمی برمی‌گردد. آن هنگام که به کیفر و کیفردهی همچون "داد و ستدی" پایا پای دگریسته می‌شود: قصاص". و آیه قصاص از سوره مائده در قرآن نقل می‌شود: "و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنند، و چشم را در مقابل چشم و بینی را به بینی و گوش را به گوش و دندان را به دندان و هر زخمی را قصاص خواهند داد".

www.iranarchive.com

اما به یقین دانش قرآن به فراتر از تورات نمی‌رفت. قرآن بی خبر از نخستین تدوین مکتوب(یا منقور) قانون مدنی ـ که بنام "حمورابی" در سده گذشته در نینوا کشف شده ـ می‌پنداشت که حکم قصاص بر موسی نازل شده است. بهرحال در آن هزاره‌های تاریك سرشته از ستم تیغ و آتش، این قانونگذاری گامی بود به پیش. رخوت حرکت اجتماعی به قانون حمورابی تقدس الهی داد و از الواح موسی به آئین مسیح و اسلام انتقال یافت(این سابقه تاریخی خود گواهی است بر میزان اعتبار بینش مذهبی). نویسنده مقاله به رگه‌های طبقاتی در آیه قصاص اشاره می‌کند (که در آن، مانند همه سنت‌ها و پیمانهای بیدادگرانه دیگر، توانگران و زورمندان می‌توانستند با تاوان دهی نقدی و مالی خویشتن را از کیفر برهانند: "پس هر گاه کسی بجای قصاص به صدقه ـ و دیه ـ راضی شود نیکی کرده و کفاره گناه او خواهد شد" (قرآن همان سوره). نویسنده سپس به ارتباط این بینش و کردار امروزین رژیم اسلامی در ایران انگشت می‌گذارد: "در این بینش قصاص جویانه ـ که امروز به روشنی خود را در اندیشه و کردار رژیم اسلامی ایران ـ نشان می‌دهد ـ کینه‌جوئی و خونخواهی، جایگاه بلندی را داراست. برای فروکش کردن آتش خشم و بیزاری، باید کشت!"

نویسنده سپس گذرا و با شتاب از چادرنشینی به تمدن و شهری گری و یا در واقع به دوران رویش سرمایه‌داری می‌رسد که "با خود مجموع قوانین حقوقی و کیفری را به ارمغان آورد". و "حق قضاوت و کیفردهی به دولت واگذار می‌شود. دولت چنان "وجدان بیدار جامعه" با قوانین تدوین شده، هیات قاضیان، دادرسان، زندانبانان و دژخیمان خود بر جایگاهی نشست که پیشتر در اختیار ریش سفیدان، ملایان، کشیشان و اسقف‌ها قرار داشت. این دگرگونی در چگونگی دادرسی گر چه نسبت به قصاص گامی به پیش بود، با این همه نمی‌توانست یك دفعه فلسفه حرکت خود را بر لزوم مجازات "گناهکاران" نگذارد". و "این گام به

www.iran-archive.com

پیش، ولی هنوز به معنای نفی ایده مجازات اعدام نبود..." "چرا که عدالت ـ و در اینجا عدالت قضائی ـ زمانی مفهوم می‌یابد که ایده عدالت به خود مفهوم مجازات نیز تعمیم یابد و این نیز صرفا زمانی شدنی است که "مجازات" از پایگاه اصلی خود ـ ترس و ارعاب ـ جدا شده و معنای راهنمائی و ارشاد بخود بگیرد". و "در اینجا نیز مفهوم حق در پهنه قضائی نمی‌تواند از مفهوم حق در زندگی اجتماعی و اقتصادی فراتر رود" (صفحه ۱۰).

او از خواننده می‌پرسد: "در همین جهان واقعی ـ بیدادگاهی که نام زندگی دارد ... ـ که ترس و ارعاب جزئی جداناپذیر از سیستم‌های حقوقی و قضائی است، اعدام این مرده‌ریگ جامعه عشیرتی ـ خونی چه جایگاهی را داراست؟" و "اگر بینش قصاص جویانه و همانندی کیفر با کردار تبهکار، جایگاهی را در حقوق تدوین شده بخود اختصاص نمی‌دهد و دیگر چشم را در برابر چشم و گوش را در برابر گوش و ... نمی‌ستاند، پس چرا باید جان را در برابر جان گرفت؟ ..." (صفحه ۱۱). و "... آیا جامعه‌ای که بخواهد با ترور تا نهایت قتل فردی و قانونی پیش رود را می‌توان جامعه‌ای با ارزش‌های انسانی و دموکراتیک خواند؟ آیا برای پدید آوردن و بکار انداختن ترس و ارعاب مستقیم، نیازی به **دستگاه‌های سرکوب** و **گروه‌های فشار** ویژه‌ای نیست؟ آیا دادن حق جان ستاندن به دستگاه ویژه حقوقی و قضائی، بمعنای سلب طبیعی‌ترین و در عین حال برجسته‌ترین حق بشری ـ حق زندگی ـ از حقوق افراد جامعه نیست؟" (همان صفحه) و "اگر پدر و مادری که نتوانستند فرزندشان را مطابق دلخواهشان تربیت کنند، حق کشتن او را ندارند آنگاه جامعه نیز حق ندارد افراد نامطلوب را اعدام نماید، چرا که این افراد نامطلوب ... در دامان همین جامعه پروش یافته‌اند ... اگر افراد جنایتکار با اعدام شدن ظاهرا به سزای بی مسئولیتی خودشان می‌رسند، پس با بی مسئولیتی جامعه چه باید کرد؟ اگر جامعه با اعدام جانی از او انتقام می‌گیرد، چه کسی از جامعه انتقام خواهد

گرفت؟" (صفحات ۱۱ و ۱۲) و "آیا جای تردید است که برای گندزدائی جامعه باید دست به ریشه برده و مرداب نابرابری‌ها و ستم‌های اجتماعی ـ اقتصادی و از خودبیگانگی‌های انسانی را خشکاند؟" (صفحه ۱۲)۰ و آنگاه "مرداب" را نشان می‌دهد: "تبهکاری ریشه در مناسبات بهره‌کشی ـ سرکوب، در روابط اقتدارگرایانه و در بیگانگی و خودپرستی برآمده از جامعه طبقاتی ـ نا انسانی دارد"۰ و "بیش از هر چیز، تنگدستی و بینوائی اقتصادی و دیگر نابرابری‌های اجتماعی است که تبهکار می‌زاید"۰ و "پس راه درمان نه اعدام و نابودی تبهکاران ۰۰۰ که از میان برداشتن همه نابرابری‌های اقتصادی ـ اجتماعی، تنگدستی و هر گونه سرکوب و ستم است" (همان صفحه)۰ و "آری ما با جهانی بیمار و انسانیتی از خود بیگانه روبرو هستیم۰ مناسبات بهره‌کشانه، سرکوب و سلطه‌گری، تنگدستی و بینوائی، نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و از خودبیگانگی و روان پریشی برآمده از همه این زمینه‌های مادی است که زائیده و سرچشمه تبهکاری‌هاست" (صفحات ۱۲ و ۱۳)۰

اما، در "ترازوی عدالت" در جهان امروز، نه کفه اعدام مجرمان تبهکار، بلکه آن کفه دیگر سنگین‌تر است: کفه پیوسته سنگین و اشباع شده از مخالفان سیاسی و عقیدتی و مزاحمین رژیم‌ها۰ جان کلام و سخن اصلی "ب۰ افسانه" نیز همین است: "مخالفت با لغو اعدام، از دید سیاسی، انگیزه دیگر دارد که دست کم در جهان "متمدن" امروزی هرگز آشکارا بر زبان نمی‌آید و آن سرکوب و نابودی مخالفان سیاسی است۰ اعدام همچون شکنجه، زندان، تبعید و ابزاری در دست حکومت‌ها برای از میان برداشتن مخالفان خویش بوده است ۰۰۰"۰ و "۰۰۰ کسانی هم که صادقانه (و نه برای پوشاندن دیدگاه‌های سرکوبگرانه خویش) اعدام را ۰۰۰ برای تبهکاران سیاسی و سرکوبگران مردم می‌پذیرند، باید بدانند که نه تنها به تداوم سنتی نا انسانی و بربرانه یاری رسانده، بلکه راه را برای سرکوب‌های دیگر باز می‌کنند۰ اینان به تیز کردن لبه تیغی می‌پردازند که در نهایت گردنِ خودشان را نشانه خواهد

www.iran-archive.com

رفت". و "لغو اعدام و جا انداختن آن در اندیشه و فرهنگ مردم، بیش از هر چیز به سود آزادیخواهان و نیروهای سیاسی رادیکال است ..." (صفحه ۱۲) و با این یادآوری که باید: "در میان روش‌های قهرآمیز پیکار انقلابی (جنگ چریکی، ستیز مسلحانه، خیزش توده‌ای و ...) و اعدام، تفاوت گذاشته و مخالفت قاطعانه با اعدام به مفهوم نفی شیوه‌های قهرآمیز پیکار طبقاتی نبوده و نیست. کمونیست‌ها می‌دانند که هیچ طبقه حاکمی، هیچ رژیم بهره‌کشی، به خواست خود از قدرت کنار نمی‌رود... کمونیست‌ها می‌دانند که در جهانی که بورژوازی و دیگر بهره‌کشان و سرکوبگران فرمان می‌رانند، در روزگار امپریالیسم و قدرت‌های هسته‌ای و در هنگامه‌ای که دشمنان آزادی و بشریت تا دندان خود را مسلح نموده‌اند، پیکار برای انقلاب اجتماعی نمی‌تواند و نباید خود را به روش‌های غیر مسلحانه و مسالمت‌آمیز محدود کند. و باز به نیکی می‌دانند که اقشار و طبقات حاکم پس از آن که قدرت دولتی از کفشان بیرون شود، به هیچ روی دست روی دست نخواهند گذاشت و در شکل‌های گوناگون علیه انقلاب و نیروهای انقلابی برخواهند خاست. این‌ها همه از الفبای مبارزه سیاسی و طبقاتی است. ولی جان سخن اینست که باید میان اعمال سلطه طبقاتی و مجازات اعدام فرق گذاشت. این تمایز بنیادی بیش از هر چیز در تفاوت یك عمل سیاسی آگاهانه و اقدامی ددمنشانه و کینه جویانه نهفته است".

در مقاله "ب. افسانه" نقل قولی از ویکتور هوگو در خطابه‌اش به مجلس موسسان ۱۸٤۸ فرانسه ارائه می‌شود: "بعد از فوریه در روزهای سرنگونی پادشاهی لوئی فیلیپ، مردم به فکر بزرگی دست یافتند. آنان می‌خواستند که فردای آتش زدن تخت پادشاهی چوبه دار را نیز به آتش بکشند. من عمیقا متاسفم که آن‌هائی که در آن دوران بر عقول مردم غلبه داشتند و به اوج صمیمیت قلبی مردم نمی‌رسیدند، آنان را از اجرای چنین تصور عالی‌ای بر حذر داشتند. شما با رای دادن به اولین ماده قانون اساسی، اولین فکر مردم را محقق نمودید و تخت پادشاهی را

واژگون کردید. اکنون آن فکر دیگر را هم محقق سازید و چوبه دار را واژگون کنید. من به لغو حکم اعدام، بدون قید و شرط و با قاطعیت رای می‌دهم". خواننده باید اندرز شیخ شیراز را بخاطر آورد که:

مرد باید که گیرد اندر گوش گرنوشته است پند بر دیوار.

چرا که این خطیبِ ادیبِ شاعر و سیاستمدار محافظه‌کار فرانسه، هنگام کمون پاریس، یعنی سی و چند سال پس از رای قاطع و بی‌قید و شرطش به لغو اعدام، در سمتی قرار گرفته بود که نابودی "کمونار"ها را رقم می‌زد. و نویسنده "آخرین روز یک محکوم" شریک شادمانی پیروزی بر کمونارها بود.

نویسنده پس از نقل دو فراز از یک مقاله مارکس در نفی اعدام، بار دیگر به جنبش چپ می‌پردازد: "روشن است که رسیدن به چنین بینشی، بدون یک خانه تکانی بینشی ـ منشی، بدون یک نقد ریشه‌ای از پروژه "سوسیالیسم" استالینی و رسیدن به دریافتی **آزادمنشانه و انسانی** از سوسیالیسم برای چپ سنتی ایران کاری است ـ اگر نه ناشدنی ـ که سخت دشوار. چپ رادیکال، چپ آزادمنش و انسان گرای ایران، باید بدون ترس از هر مُهر و برچسبی، پرچم مبارزه برای لغو قانون اعدام را ـ چه در برابر رژیم‌های سرکوبگر و چه در برابر نیروهائی که از هم اکنون زیر پوشش "الزامات مبارزه انقلابی"، چوبه‌های دار و قوانین ویژه جزائی اعدام را بر پا کرده‌اند ـ برافراشته دارند. امروز، سکوت چپ در برابر اعدام‌هائی که در کردستان و توسط "حزب کمونیست ایران" انجام می‌شود، دشانگر ژرفای بینش واپس مانده و قصاص جویانه‌ایست که در ذهنیت اینان نسبت به زندگی انسانها جریان دارد. آیا نباید اکنون با آوائی رساتر، در برابر اینان، سخن مارکس را تکرار کرد که: این چه نوع جامعه‌ای است که وسیله بهتری برای دفاع از خود جز جلاد نمی‌شناسد؟".

و در پایان، نویسنده باز به جمهوری اسلامی ایران و قانون قصاص آن می‌پردازد و آنچه از جنایات زیر پوشش احکام قصاص روزانه در

www.iran-archive.com

ایران انجام می‌گیرد: سنگسار، قتل و امحاء بنام کافر، بی دین و انواع و اقسام دیگر "مفسدین فی‌الارض"، کشتار اقلیت‌های دینی و خلق‌ها، می‌دویسد: "آری، اعدام در شکل‌های گوناگونش بزرگترین چماق سرکوب رژیم آدمکش اسلامی است. در چنین هنگامه‌ای، برافراشتن پرچم لغو اعدام و پیکار برای آن، هم تیری است بر یکی از چشم‌های اسفندیار رژیم و هم ستیزی است با سنت خونخواهی و قصاص جوئی که، ... بدبختانه در بینش و منش بسیاری از نیروهای رزمنده هم ریشه دارد. **اعدام نوشداروی زهرآگینی است که سرکوبگران و ناآگاهان برای "بهبود" جامعه بیمار سفارش می‌کنند، ولی درمان بنیادین بیماری‌های اجتماعی و انسان از خودبیگانه، اعدام نیست، انقلابی است اجتماعی.** نفی اعدام، ارج گذاری به هستی، به زندگی، به مهر و به ارزش‌های انسانی ـ دموکراتیک سوسیالیستی است".

در پی این مقاله: (صفحه ۲۰) طرحی است در زمینه اعدام. سپس مقاله "درباره مجازات اعدام" می‌آید (از صفحه ۲۱ تا ۳۰) که "کاوه" در آن به بحث تاریخی/حقوقی درباره مجازات اعدام می‌پردازد. در این مقاله می‌خوانیم: "آغاز بحث بر سر مجازات اعدام را شاید بتوان در اواخر قرن ۱۶ انگاشت. این بحث در قرن ۱۹ وسعت بیشتری گرفت. مبارزه برای لغو مجازات اعدام در قرن ۱۸ و بخصوص عصر بشر دوستانه و آزادیخواهی قرن ۱۹ زمینه‌هائی را بوجود آورد که در نیمه اول قرن ۲۰، لغو مجازات اعدام در دستور کار بسیاری از کشورهای جهان قرار گیرد".

این گزارش با ذکر تاریخ قرن شانزدهم بعنوان آغاز مبارزه با مجازات اعدام، آغاز مبارزه سیاسی/حقوقی با مجازات اعدام در اروپا را در نظر دارد. و هنگامی که در فراز بعد، مبنا را بر قرن‌های ۱۸ و ۱۹ قرار می‌دهد، مفهومی مشخص در تکوین حقوق مدنی دوران سرمایه‌داری مورد نظر اوست. سرمایه‌داری در اروپا، تحت فشار توده‌ها، با شعار

www.iran-archive.com

عدالتخواهی ملی و انسان‌گرائی، با "عدالت گستری مذهبی و فئودالی" مبارزه کرد. حتی در ایران هم، انقلاب مشروطه با مطالبه "عدالتخانه" آغاز گشت که باید جایگزین محاکم و محاضر شرعی می‌شد.

اما، آغاز مبارزه با کشتن انسانی، به هر توجیه یا مجازات اعدام، در تاریخ تمدن بشری، بسیار پیش از قرن شانزدهم است. در ایران ما، حداقل در تاریخ ادبیات بعد از اسلام، با اندکی کاوش به آسانی این سابقه تا قرن دهم میلادی پیش می‌رود. هنگامی که فردوسی، از زبان "ایرج" فرزند "فریدون" خطاب به دو برادر قدرت طلب وی "سلم" و "تور" می‌گوید:

پسندی و همداستانی کنی که جان داری و جان ستانی کنی؟

و به "سلم" اندرز می‌دهد که:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوشست
سیه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل
به نزد کهان و به نزد مهان به آزار موری نیارزد جهان

فردوسی، نفس کشتن را به هر صورت و شکل، نفی می‌کند و به تقدیس زندگی می‌پردازد. از آنجا که فردوسی بازگرداننده امین متن‌های قدیمی‌تری است، می‌توان حدس زد که قدمت این اندیشه نیز به قرن‌ها پیش از آن باز می‌گردد. به دوران مبارزات اجتماعی و اندیشه‌گری پیشوایان مبارزه با تاراج گران و این جدا از اندیشه نفی قتل است که بطور سمبلیک فضای خودِ داستان، یا داستان رستم و سهراب و داستان سیاوش را انباشته است.

سده بعد از فردوسی ـ مستقل از گذشته ـ با منطق فیلسوف و حکیم معترض، "ناصر خسرو"، روبرو هستیم که در قصیده‌ای تابناک و سرشته از اندیشه‌های فلسفی و شاعرانه، خطاب به نظام حاکم زمانه،

www.iranarchive.com

می‌گوید:

خلق، همه یکسره نهال خدایند هیچ نه بشکن از این درخت و نه بفکن

و یا در قطعه‌ای عتاب‌آمیز به عاملان نظام بانگ می‌زند:

چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت
نزدیک خداوند، بدی نیست فرامشت

و آدمکش را با تمثیل از آینده‌ای که در انتظارش هست تهدید می‌کند:

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده
حیران شد و بگرفت به دندان سرانگشت
گفتا که: کرا کشتی تا کشته شدی زار
تا باز کجا کشته شود آن که ترا کشت

همین جا باید یادآوری کرد که فردوسی و ناصر خسرو هر دو به جنبش اسماعیلیه تعلق داشتند، که جنبشی مبارزه‌جو و مقاوم در مقابل خلافت عباسی و نظام ستم گر بر سراسر قلمرو خلافت بود.

در دوران تاراج‌گری و کشتار مغول نیز کلام سعدی را در پیش داریم که از انسانیت چنین دفاع می‌کند:

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

و این تصویر از همبستگی آدمیان (که تکرار زیبائی از مضمون ناصر خسرو و تصرف در آن است) به نیمه دوم قرن ۱۲ میلادی باز می‌گردد.

از انقلاب مشروطه به بعد، بارها در مطبوعات ایران، مطالبه نفی اعدام، کم و بیش، طرح شده است. طرح آن نیز با روحیه عمومی در

www.iran-archive.com

برخورد با فشار و ستم و آدمکشی و حاکمیت وقت بستگی مستقیم داشته است. بعنوان نمونه در بهار سال ۱۳۳۹، یك روزنامه عصر تهران، اظهارات سناتور "دشتی" را در ضرورت تشدید مجازات و کشتن دزدان مسلح (آن روزها چند مورد سرقت مسلحانه در تهران اتفاق افتاده بود) بهانه قرار داد و در سر مقاله‌اش بنام "پیران خون آشام" ضرورت لغو مجازات اعدام را عنوان کرد که دشتی به مقاله پاسخ داد. آنگاه روزنامه، مطلب را صریح‌تر عنوان کرد و آن را به اقتراح گذاشت و از حقوقدانان نظر خواست.

این نوع واکنش‌های اجتماعی غیر مستقیم در مقابل هجوم سبعانه حکومت به آزادی و مخالفان سیاسی و در شرایط اختناق و کشتار، به تعدیل مشی حکومت‌ها کمك می‌کرد و سرآغاز تجدید حرکت سیاسی و اعتراضی می‌شد. همچنان که امروز نیز برانگیختن این موج می‌تواند به گفته "پ. افسانه" به منزله تیری به چشم اسفندیار باشد، چرا که "قصاص" خونی است که در رگ‌های رژیم اسلامی جریان دارد.

بر گردیم به مقاله "کاوه". او می‌نویسد: "در ۲۰ نوامبر ۱۹۵۹ مجمع ملل متحد در چهاردهمین دوره کار خود به موجب تصمیم ۱۳۹۶ از شورای ((اقتصادی و اجتماعی)) سازمان ملل خواست که مطالعه‌ای درباره مجازات اعدام و طرز عمل کشورها بعمل آورد و نتایج و آثار ابقاء و الغاء مجازات اعدام را در زمینه جرم شناسی بررسی کند" (صفحه ۲۱ و ۲۲). مقاله سپس نتایج مطالعات سازمان ملل درباره مجازات اعدام و انواع جرائم مشمول حکم اعدام در کشورهای مختلف و دلائل موافقان و مخالفان آن را ارائه می‌دهد. آخرین دلیل مخالفان اعدام این است: "مجازات اعدام می‌تواند بخاطر وجود اختلافات اجتماعی و نژادی، مذهبی و سیاسی مورد سوء استفاده قرار گیرد و این امر در بیشتر کشورها اکنون وجود دارد" (صفحه ۳۰).

در صفحه ۳۱ عکسی از روی جلد یك نشریه فرانسوی درباره اعدام‌های جمعی رژیم جمهوری اسلامی آمده است با عنوان "قریب ۲۰۰

اعدام در روز در ایران ـ تیرباران شدگان و به دار آویخته شدگان خمینی". آنگاه مقاله "عالمی دیگر بباید ساخت ..." نوشته "ف. سهراب" از صفحه ۳۲ تا ۳۸ با این برداشت آغاز می‌شود: "هستی ودیعه‌ایست که انسان تنها یك بار تجربه می‌کند، تکرار ناپذیر و عزیز. و مرگ تراژدی پایان ناپذیر مکرری است که آدمی هیچگاه بر آن پیروزی نیافته است. در امتداد لحظه دردناك آغاز هستی تا روز سوزناك مرگ، زندگی جاری است، ارج گذاشتنی و ارزشمند. زندگی انسان اما در خلاء نمی‌روید. آدمی در شرایط ناخواسته، سر برمی‌آورد، تکوین می‌یابد، تربیت می‌شود و کمال می‌پذیرد" (صفحه ۳۲). و از تاریخ روابط اجتماعی یاد می‌کند: "فرآیند حرکت بسوی وحدت انسان با انسان فرآیندی است طولانی و دردناك. آرزوئی دور، ... در گذرگاه تاریخ جوی خون جاری است ..."، "... در ساده‌ترین تعریف، انسان در چارچوب روابطی خارج از اراده‌اش محصور است و تغییر در عمومی‌ترین معنا به معنای تغییر رابطه اوست ..." (صفحه ۳۳). نویسنده آنگاه به تشریح خشونت می‌پردازد: "... خشونت نشانه هراس از محیط اطراف، میل به حفظ خود و بیان حقارت انباشته شده در درون است. خشونت ویژگی انسان ناآگاه جامعه طبقاتی است، خشونت یك بیماری است" (صفحه ۳٤). اما انسان در معنائی آگاهانه، در شیوه‌ها و کنش‌ها و عملکردها، "برخوردی دیگر با جهان دارد. برخوردی که با شیوه‌ها ... و مکانیزم جهان کنونی سنخیتی ندارد". و "در جهان تناقضمند کنونی و برای تغییر جهان غیر انسانی، یك سر تضاد می‌ایستد و به کاربرد قهر مجبور است" و "در یك تعریف کلی، قهر طبقاتی مامائی است که جامعه نوین را از بطن جامعه کهن می‌زایاند". این قهر "انگیزه شخصی ندارد" و "از روی خشمی آگاهانه است" و "پدیده‌ای هدفمند است". و "در نخستین دگرگونی آگاهانه در طول حیات انسان و در آستانه سوسیالیسم، انسان آگاه صرفا هنگامی قهر را بکار می‌برد که بجز آن راه دیگری در مقابل نداشته باشد". و "اما در همان لحظه هم

می‌کوشد ـ و این کوشش را آگاهانه و در صور مختلف نشان می‌دهد ـ که این قهر از مفهوم تاریخی ـ طبقاتی خود خارج نشده و بُعدی ضد انسانی بخود نگیرد" (صفحه ۳۵)۰ و "در این معنا قهر می‌تواند ابزاری باشد برای ساختن روابطی که در آن خشونت از میان می‌رود۰ قهر بخاطر نقض خویش بکار می‌رود، در بُعدی اجتماعی و با انگیزه‌ای آگاهانه" و "بنابراین قهر طبقاتی با اعمال خشونت در قدرت سیاسی تفاوت بنیادین دارد۰ اولی آگاهانه و دومی کور است" (صفحه ۳۶)۰

نویسنده از این پس به تحلیل و نقل مقاله مارکس در نفی اعدام می‌پردازد۰ آنگاه سخن کوتاه می‌کند که: "برای ساخت جهانی انسانی باید شیوه‌ها و منش‌های متغایر با جامعه بیمار را انتخاب کرد" و سپس نتیجه می‌گیرد "کمونیست‌ها چه امروز و چه فردا در قدرت باید لغو مجازات اعدام بعنوان غیر انسانی‌ترین شیوه ممکن را فریاد کنند۰ هنگامی که در بسیاری از جوامع بورژوائی نیز به تکاپو و همت مردم خویش، مجازات اعدام را لغو کرده‌اند، کمونیست‌ها به ترسیم جامعه‌ای رقت‌انگیز نخواهند پرداخت" (صفحات ۳۷ و ۳۸)۰

در صفحه ۳۹ پس از ارائه دو طرح از اعدام ـ که دومی در رابطه با جمهوری اسلامی است ـ، مقاله "چرا با رژیم جمهوری اسلامی مخالفیم" (از صفحه ۴۰ تا ۴۴) نوشته "ك" چاپ می‌شود۰ از عنوان این مقاله چنین برمی‌آید که با موضوع جزوه ("در نفی اعدام") هماهنگ نیست۰ اما، از دومین فراز آن، پیوند بین اینده آشکار می‌شود: "مخالفت با رژیم اسلامی حاکم بر ایران از سه پایه اساسی آن انجام می‌گیرد۰ ما به انسانی ایمان داریم که سازنده خویش و تاریخ خویش است۰ مسئله ما انسانی است که در طول نبرد تاریخی‌اش برای دستیابی به کمال یعنی وحدت با ممنوع خویش و طبیعت هنوز از پای ننشسته است۰ ما از انسان بعنوان شخصیتی مستقل صحبت می‌کنیم که برای رهائی از اجبارهای معنوی و اقتصادی و در جهت تحقق کامل فردیت خویش در یك سامانه زندگی و حرکت جمعی، هدف رسیدن به جامعه‌ای

www.iran-archive.com

انسانی را پیش رو دارد". "خلاصه کنیم: ما انسان‌گرا و پیام آور زندگی هستیم. جمهوری اسلامی دشمن انسان و پیام‌آور مرگ است".

"دوم از پایه دفاع آزادی و حقوقِ دموکراتیک: برای چپ مستقل ایران آزادی وسیله‌ای نیست که گویا می‌خواهد توسط آن به "اهداف عالیه" دست یابد و زمانی که به قدرت رسید آزادی را هم در مسلخ اهداف عالیه قربانی کند". و "انسانی که می‌خواهد وظیفه تاریخی عظیم یعنی غلبه بر موانع اجتماعی عبور از "پیش تاریخ انسان" و قدم گذاشتن به جامعه انسانی را انجام دهد باید از همه بندهائی که مانع شکوفائی فردی و تحول اجتماعی هستند، آزاد باشد ... کسانی که سوسیالیسم‌شان با دیکتاتوری سلطنتی و جمهوری اسلامی تنها این تفاوت را دارد که نمایندگان طبقه کارگر در قدرت هستند، کسانی که در "سوسیالیسم"شان اعدام و سانسور و تفتیش عقاید در دستور روز است نشان می‌دهند که "سوسیالیسم"شان با دنیای انسانگرا و شکوفائی که "مارکسیسم" از آن صحبت می‌کند هیچگونه قرابتی ندارد".

"سوم از دیدگاه چپ: عده‌ای از متفکرین لیبرال بورژوائی کوشش می‌کنند نقد مارکسیست‌ها به "حقوق بشر" را در همان قالبی بریزند که دشمنی توتالیتاریست‌ها، فاشیست‌ها و غیره با "حقوق بشر" در آن جوش می‌خورد". در حالی که "... مارکسیست‌های واقعی همانطور که زندگی خود مارکس نشان می‌دهد، همیشه پیشقراول مبارزه برای آزادی و در جهت کسب آزادی‌های سیاسی بوده‌اند". و از مارکس در(مباحثات درباره آزادی مطبوعات) نقل می‌کند: "بدون آزادی مطبوعات، آزادی‌های دیگر توهم است ... هر یک از وجوه آزادی شرط وجود سایر آزادی‌هاست و اگر آزادی در یک مورد زیر سئوال رود، آزادی در کل نفی می‌شود ... آن وقت است که آزادی استثناست و نبود آزادی قاعده" (صفحه ۴۲).

"ک" سپس به نقد مارکسیستی اعلامیه حقوق بشر می‌پردازد و بی محتوا بودن جمله اول بیانیه حقوق بشر را (که می‌گوید: "همه انسان‌ها آزاد متولد شده‌اند" و بند ۷ آن را که می‌گوید همه انسان‌ها در مقابل

قانون برابر هستند) نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که: "... نقد مارکسیستی دموکراسی بورژوائی به معنای نفی دموکراسی نیست بلکه نقد مثبت به آن برای چیره شدن در مناسبات سرمایه‌داری و برداشتن این مانع تاریخی شکوفائی بشریت می‌باشد... می‌خواهد کمبود اساسی دموکراسی بورژوائی یعنی نبود موقعیت اجتماعی برابر افراد، به عبارت دیگر عدم موقعیت برابر افراد در جایگاه تولید را ... روشن کند" (صفحه ٤٣).

در صفحه ٤٥ طرحی از یك صحنه تیرباران ارائه می‌شود. از صفحه ٤٦ تا ٥٠، آخرین مطلب قرار دارد بنام "مجازات اعدام": ترجمه مقاله کوتاهی از مارکس که اولین بار در "نیویورك دیلی تریبون" ـ ١٨ فوریه ١٨٥٣ ـ چاپ شده است. انگیزه مارکس در این نوشته کوتاه افشاء مقاله روزنامه "تایمز" لندن است.

مارکس، چنان که شیوه اوست با نقل آمار و ارقام به نفی مجازات اعدام می‌پردازد و پیداست که استدلال‌های او در اینجا نیز همان کوبندگی و قاطعیت رسوا کننده نظام سرمایه‌داری را دارد که در دیگر موارد: "معمولا مجازات بعنوان وسیله‌ای جهت اصلاح یا ارعاب مورد پشتیبانی قرار گرفته است. اما چه کسی حق دارد مرا به منظور اصلاح کردن یا مرعوب کردن دیگران مجازات کند؟ و بعلاوه چیزی به اسم آمار وجود دارد و تاریخ ، و هر دو به کامل‌ترین وجهی ثابت می‌کنند که جهان از زمان قابیل در نتیجه مجازات نه اصلاح شده و نه مرعوب. کاملا برعکس. از نظر موضع حقوق مجرد، تنها یك تئوری مجازات وجود دارد که شان انسانی را بطور مجرد برسمیت می‌شناسد. و آن تئوری "کانت" است. بویژه در فرمولبندی خشکی که "هگل" از آن ارائه می‌دهد. او می‌گوید: مجازات حق جنایتکار است. مجازات عملی است ناشی از اراده خود او. جنایتکار تجاوز به حق را بعنوان حق خود اعلام می‌کند. جنایت او نفی حق است. مجازات، نفی نفی است و در نتیجه اثبات حقی که خود جانی آن را برانگیخته و بر خود تحمیل

www.iran-archive.com

کرده است ... این نظریه که مجازات را نتیجه اراده خود جانی می‌بینند، بیان متافیزیکی همان "JUS TALIONIS" (قانون قصاص) است: چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، خون در مقابل خون ... مجازات چیز دیگری بغیر از وسیله دفاعی برای جامعه در برابر نقض موجودیتش نیست، حال محتوای آن هر چه می‌خواهد باشد".

و در پایان نتیجه می‌گیرد: " ... آیا لازم نیست، بجای ستایش جلادی که دسته‌ای از جنایتکاران را اعدام می‌کند تا جانی برای جانیان بعدی باز کند، بطور جدی درباره تغییر سیستمی اندیشید که چنین جنایت‌هائی را بوجود می‌آورد؟".

و باین ترتیب، در مقاله کوتاه مارکس، اعدام در وجه کل آن ـ سیاسی یا جنائی ـ است که نفی می‌شود و مارکس برای نفی آن تغییر و نفی نظام اجتماعی عامل جنایات و اختلافات را همچون وظیفه‌ای اصلی در برابر تاریخ می‌گذارد.

www.iran-archive.com

***

این دیدار گذرا از جزوه "در نفی اعدام" کافی است نشان دهد که جزوه با وجود حجم اندك گشاینده زمینه گسترده‌ای برای برخورد مارکسیست‌ها و جنبش چپ ایران با موضوعی است که از آغاز قرن بیستم بیشتر جولانگاه محافظه‌کاران بظاهر انساندوست بوده است و امروز باز آن‌ها هستند که می‌کوشند این پرچم را به دوش بکشند. پرچم را باید کسانی برافرازند که رو به آینده دارند نه آنان که راهشان پایان یافته است و از اینرو، شنای آن‌ها در سطح است.

ر. سیاوشی

ایران ... صحنه جدید تجارت

در شماره‌های ۶ و ۷ "اندیشه رهائی"، به فصول اول، دوم، سوم و قسمتی از فصل چهارم کتاب "ایران، صحنه جدید تجارت" پرداخته شد. در مقدمه مطالب مندرج در شماره ۶ نشریه از جمله متذکر شدیم:

> "این گزارش تحقیقی بیزنس انترناسیونال (جولای ۱۹۸٤، ژنو)، نه یك گزارش برای اطلاع عموم بلکه یك گزارش خصوصی و در واقع، دفتر راهنماست برای موسسات و کمپانی‌هائی که می‌خواهند در ایران به فعالیت بپردازند. فصول پنجگانه و ضمایم آن، اطلاعات و راهنمائی‌های مورد نیاز برای انجام فعالیت تجاری و اقتصادی در ایران را در اختیار سرمایه‌داران قرار می‌دهد".

متن کامل فصول پنجگانه این "گزارش" توسط رفیق م. دارا، از انگلیسی به فارسی ترجمه شد و رفیقی دیگر، بر اساس همین ترجمه فارسی، بخش کنونی را برای چاپ در نشریه تنظیم کرده است.

در این شماره، بررسی آخرین بخش این "گزارش" انتشار می‌یابد.

اندیشه رهائی

www.iranarchive.com

بیزینس انترناسیونال، در ادامه مباحث گذشته، در مقابل بلبشوی حاکم در بوروکراسی اسلامی، نصایحی به سرمایه‌داران می‌دهد تا منافع‌شان در خطر نیفتند. مثلا در مذاکرات برای عقد قرارداد که غالبا "چندین ماه" طول می‌کشد و "مذاکراتی پیچیده و طولانی"اند چه تاکتیکی را باید در پیش گیرند، نحوه تنظیم پیش نویس قرارداد، چه چیزهائی را باید "قربانی کنید" که بتوانید چیز دیگری که مهم‌تر است نگه دارید، چه نکاتی باید قبلا در قرارداد پیش بینی شود که بعدا با مشکلات مواجه نشوید. اگر وسایل و ابزار کار توسط کمپانی تهیه می‌شود، چه شرایطی در نظر گرفته شود و اگر این وسایل و ابزار کار توسط دولت فراهم می‌گردد باید چه نکاتی را در قرارداد منعکس کرد. اگر باید تضمین‌هائی سپرده شود چه کار باید کرد که بتوان "این پول را بازپس گرفت". در مورد جرایم مربوط به اجرای مواد قرارداد و خاتمه کار، باید چه نکاتی را در متن قرارداد پیش بینی کرد تا در رابطه با دیرکرد انجام قرارداد، در صورتی که مسئولیت آن با دولت است (نظیر "کمبود موادی که دولت باید تهیه کند از جمله مواد سوختی و سیمان، عدم انجام بموقع کارهای جنبی که به کنتراتی داده شده، تغییر در طرح توسط صاحبکار، توقف کار بخاطر مشکلات با کارگران و غیره")، کمپانی‌ها "مجبور به پرداخت جرایمی نباشند که مسئول‌شان نیستند".

"در مورد نحوه پرداخت‌ها"ی مبلغ قرارداد، با توجه به فاقد ارزش بودن ریال و قابل تبدیل نبودن در بازارهای پولی جهان، بیزینس انترناسیونال به کمپانی‌های غربی توصیه می‌کند که در قرارداد منعکس

www.iran-archive.com

شود که بخشی از آن به ارز خارجی پرداخت گردد. صاحبکار یعنی فلان وزارتخانه یا موسسه دولتی یا فلان "نهاد انقلابی" یعنی دولت، در موقع عقد قرارداد با این امر موافقت می‌کند ولی در پایان کار، یك موسسه دولتی دیگر یعنی بانك مرکزی با آن به مخالفت می‌پردازد. البته قضیه بر سر این نیست که رژیم بخاطر ستیز با امپریالیسم و در دشمنی با کمپانی‌های غربی، از خروج "بخشی از درآمد" یا سود ممانعت بعمل می‌آورد، رژیم خمینی رسواتر از آنست که چنین اتهامی به او بچسبد. آن موافقت از زور ناچاری است و این مخالفت از سر مفلوکی: کمبود مداوم ارز یا نیاز مبرم به ارز خارجی برای اموری مهمتر. اگر قرار شود بهر کمپانی خارجی چند میلیون دلار ارز بدهیم، پس سلاح‌های لشگریان اسلام با سه، چهار، پنج، شش برابر (و گاهی بیشتر) از قیمت واقعی آنها با کدام ارز از شرق و غرب خریداری شود؟ کمپانی غربی از پولش که نمی‌گذرد، می‌رود در دادگاه بین‌المللی شکایت می‌کند. خوب شکایت بکند، ما که نمی‌گوئیم نمی‌دهیم، فعلا نداریم که بدهیم. تا شکایت بکند تا در دادگاه محکوم بشویم، خدا بزرگ است. تا آنوقت امدادهای غیبی امام زمان (فعلا غایب از چشم‌ها و ذهن‌ها: انگلستان؟ امریکا؟ اسرائیل؟...)، مثل همیشه بدادمان خواهد رسید. اصل پول، بهره دیرکرد، هزینه‌های دادگاه و غیره را یکجا پرداخت خواهیم کرد. اینها را ما کشف نکرده‌ایم، کمپانی‌های غربی، با علم به اینکه ریال غیرقابل تبدیل در بازارهای بین‌المللی است، با علم به اینکه علی‌رغم تصریح در قرارداد، ممکنست دولت یا بانك مرکزی از پرداخت ارز خارجی خودداری کند، با اینحال به عقد قرارداد می‌پردازند. بیزینس انترناسیونال، مشاور بیزینس بین‌المللی، نیز همه اینها را خوب می‌داند چرا که، در عبارتی که در زیر خواهیم دید، به کمپانی‌های غربی نمی‌گوید چون وضع چنین است، پس با رژیم اسلامی قرارداد نبندید. فقط توصیه می‌کند که محکم کاری کنید.

باری، گزارش بیزینس انترناسیونال، می‌نویسد:

"ریال بهیچوجه قابل تبدیل در بازارهای پولی جهان نیست. بنابراین، ضروری است که بنوعی توافق با صاحبکار رسید که طبق آن درصدی از کل درآمد، به ارز خارجی پرداخت شود. توافق صاحبکار به این امر، تضمینی کافی بشمار نمی‌رود. در چندین مورد پیمانکاران را از طرف صاحبکار ((دولت)) اجازه دریافت کرده‌اند که بخشی از پول را از کشور خارج کنند ولی بانك مرکزی اجازه این کار را نداده است".

آنگاه، تحت عنوان "قوه قاهره" (Force Majeure) از طرف بیزینس انترناسیونال:

"به کمپانی‌ها توصیه می‌شود که در زمینه مواد مربوط به قوه قاهره در قراردادشان تاکید کنند، هر چند که این امر مورد پافشاری و عدم قبول صاحبکار ایرانی باشد. روش و ایده ایران اینست که جنگ با عراق کار کمپانی‌های خارجی را تحت‌الشعاع قرار نمی‌دهد. این امر لزوما همیشه صحت ندارد و در آینده نیز امیدی به بهبود آن نیست".

در مقابل این سئوال: "پرداخت‌ها چگونه است و آیا مشکلی در پرداخت‌ها به صاحبان قرارداد وجود دارد؟"، از جمله پاسخ می‌دهد:

"یکی از مهم‌ترین جنبه‌هائی که باید قبل از امضاء قرارداد مورد توجه قرار گیرد چگونگی پرداخت‌هاست که معمولا با توجه به مفاد قرارداد فرق می‌کند. پرداخت‌ها معمولا به دو بخش تقسیم می‌شوند. یك جزء از این پرداخت‌ها بوسیله ارز خارجی در حالی که جزء دیگر توسط ریال انجام می‌گیرد. سعی کمپانی‌ها در گرفتن حداقل ریال و حداکثر ارز خارجی است و میزان ریال درخواستی صرفا برای برطرف کردن هزینه نیازهای داخلی است".

سپس بیزینس انترناسیونال، توصیه‌هائی به کمپانی‌ها ارائه می‌دهد تا در رابطه با پرداخت مبلغ قرارداد با مشکلات کمتری مواجه شوند.

www.iran-archive.com

بخش بعدی "گزارش" به این سئوال اختصاص دارد: "مهم‌ترین مشکلات عملی دیگر کدامند؟". در این بخش بعد از اشاره به این امر که "مشکلات عملی با توجه به مشتری، نوع کار، سوابق پروژه، منطقه جغرافیائی و غیره فرق می‌کند"، بیزینس انترناسیونال "مشکلات نمونه" را بشرح زیر متذکر می‌شود:

۱ـ "دو دلی و تردید درباره آینده پروژه". و در این زمینه می‌خوانیم:

"سیاست‌های غیر مشخص، بزرگترین عامل در تاخیرهای طولانی بین زمان و اعلام یك پروژه و تاریخ عقد قرارداد آن پروژه در برخی از بخش‌هاست. یك نمونه مشخص را می‌توان ساختمان خطوط لوله‌های نفتی برای انتقال نفت خام از مناطق نفتی به یك ترمینال صادرات جدید، در بندر جاسك، در دریای عمان ذکر کرد. این پروژه در سال ۱۹۸۲ اعلام گردید. در پایان سال ۱۹۸۳ مشاورین این پروژه، انتصاب شدند. و لیکن تا اوائل تابستان ۱۹۸٤، هیچ نوع قراردادی اعطاء نشده بود. بعد از آن نیز بنظر می‌رسد که دولت عاقلانه بودن این طرح را به زیر علامت سئوال کشیده است. و این امر بخاطر مخارج زیاد (٤ میلیارد دلار) و طولانی‌تر شدن مدت مورد نیاز برای خاتمه طرح بود. چنین تزلزلی در تصمیم برای پروژه‌های فرودگاه تهران، متروی زیر زمینی، خطوط نفت و گاز به ترکیه و خاتمه نیروگاه اتمی بوشهر نیز بچشم می‌خورد. بعضی از این پروژه‌ها، احتمالا تمام خواهند شد و بعضی نه. در حال حاضر، پیمانکاران که خواهان چنین طرح‌هائی هستند، در یك حالت معلق نگه داشته شده‌اند".

علی‌رغم خواست "بیزینس انترناسیونال" تغییری در این "تردید" بوجود نخواهد آمد. شرایط سال ۱۹۸۸ برای رژیم جمهوری اسلامی از شرایط سال ۱۹۸٤ سهمناك‌ترند.

۲ـ "ناامنی سیاسی مسئولین".

"بیزینس انترناسیونال" بر بستر بررسی مشکلاتی که بر سر راه

www.iran-archive.com

کمپانی‌های خارجی در ایران وجود دارد به درگیری‌های سیاسی درون هیئت حاکمه اشاره می‌کند و تحت عنوان "ناامنی سیاسی مسئولین" چنین می‌نویسد:

"در طی چندین سال گذشته تغییرات ناگهانی و مکرر اعضاء در سازمان‌های دولتی یکی از منابع اصلی دردسر برای پیمانکاران بوده است. این وضع تا حدودی بهبود یافته است. خمینی خود فرمانی صادر کرد که طبق آن هیچگونه تغییرات اساسی در اعضاء داده نشود و بدنبال این امر، جابجائی مقامات بلند پایه کمتر تکرار می‌شود و لیکن اکثر مدیران از ناامنی سیاسی، هنوز رنج می‌برند، و این خود را بصورت یک احتیاط احمقانه در بعضی ادارات جلوه می‌دهد".

در اینجا این نکته قابل ذکر است که هنگام نوشته شدن این "گزارش" درگیری درونی هیئت حاکمه به اندازه امروز بالا نگرفته بود، از آن سال تا کنون، درگیری‌های درونی هیئت حاکمه آنچنان پیچیدگی پیدا کرده است و باندهای درونی "هیئت حاکمه" آنچنان تعددی یافته‌اند، و جنگ قدرت بحدی شدت گرفته است که هر نوع "تغییری" در هر لحظه ممکن است. "بیزینس انترناسیونال" بهتر است این نکته را در نظر داشته باشد که آرزوی یک لحظه ثبات در "درون جمهوری اسلامی" نیز تنها یک خوش خیالی محض است و یا یک فریب بزرگ. فریبی که تلاش می‌کند سیمائی از یک رژیم "با ثبات" از جمهوری اسلامی تصویر کند. تلاشِ از آغاز شکست خورده.

۲ـ "فشارهای سیاسی برای کمتر کردن مداخله خارجی".

"بیزینس انترناسیونال" در این زمینه می‌نویسد:

"این امر می‌تواند منتهی بر اوضاعی شود که پیمانکاران خارجی تحت فشار قرار بگیرند، و در حد کمتری بکار مشغول شوند. به یک پیمانکار اجازه داده شده است که فقط به اندازه نصف تعداد مورد نیاز، افراد خارجی وارد کند. بدین مفهوم که این

www.iran-archive.com

افراد یا به اندازه دیوانه کننده‌ای اضافه کاری کنند و یا اینکه پیشرفت کار کندتر از روند معمولی گردد. در بعضی از موارد، کار به تعطیل کشانده می‌شود تا اینکه پیمانکار، صاحبکار را مطمئن کند که به وجود متخصص احتیاج است".

دلایل این امر، برخلاف تصور "پژوهشگران" بیزینس انترناسیونال، نه برای "کمتر کردن مداخله خارجی" بلکه در نکاتی است که در صفحات قبل به آنها اشاره کرده‌ایم. در تناقضی است که رژیم "ضد امپریالیست" اسلامی در بطن خویش حمل می‌کند. از یك سو، حفظ حداقل ادعاها برای پایه‌های هنوز کم و بیش متوهم رژیم و از سوی دیگر، داد و ستد همه جانبه با امپریالیست‌ها، تناقضی به اجبار سیاست‌های متناقضی می‌آفریند. و گاه به اخراج یا دستگیری چند خارجی منجر می‌شود. سیاستی که علاوه بر بیان تعارض‌های درونی رژیم، بهانه‌ای برای "زیر گرفتن" از یکدیگر است. سیاستی که گاه سبب می‌شود سردمداران رژیم در ژست‌های "ضد امپریالیستی" و ضد خارجی، با یکدیگر مسابقه بگذارند تا با کسب اتوریته لازم و حذف مخالفان، خود به تنهائی بعنوان عامل مورد اعتماد "خارجی‌ها" و "امپریالیست‌ها"، مورد قبول امپریالیست‌ها قرار گیرند.

٤ـ "مدیریت ضعیف".

مدیریت ضعیف بیان دیگریست از عدم لیاقت رژیم در امر مدیریت. باکنار گذاشته شدن مدیران و متخصصان (نه فقط "طاغوتی")، "امت حزب الله" جای مدیران و متخصصان را گرفته است که بقول بیزینس انترناسیونال "هیچگونه تجربه‌ای در مدیریت امور ساختمانی (و نه فقط "امور ساختمانی") ندارند.

٥ـ "عدم برنامه ریزی در دراز مدت".

از بدو انقلاب تا کنون، سردمداران رژیم خمینی همواره به رتق و فتق امور روزمره پرداخته‌اند. و این امر، از نظر بیزینس

www.iran-archive.com

انترناسیونال پوشیده نمانده است:

"در برخی از بخش‌ها، مشکل عمده پیمانکار ((خارجی)) اینست که مدیریت ((اسلامیان)) تبحر و توانائی در برنامه ریزی دراز مدت ندارند و این شامل برنامه ریزی تهیه مواد و برنامه ریزی برای درگیر کردن متخصصان در بخشی معین از کار است. یك پیمانکار مطرح می‌کند: "روزی که چیزی حتما مورد نیاز است، روزیست که مدیریت درباره آن فکر می‌کند".

این عدم "تبحر و توانائی" هم از اختصاصات یك رژیم متزلزل و بی آینده است و هم بویژه از این امر ناشی می‌شود که یك رژیم عقب گرا (رژیم ولایت فقیه) نمی‌تواند آینده نگر باشد.

٦ـ "وقفه‌های کار".

در اینجا، گزارش بیزینس انترناسیونال نمونه‌هائی از ساده نگری‌های مسئولان رژیم را ارائه می‌دهد:

"در ایران میزان آگاهی از زیانهای مربوط به توقف دراز مدت پروژه‌های صنعتی بسیار کم است. اگر یك پروژه در زمان انقلاب به تعداد ۸۵ درصد تکمیل شده بود، امروزه در ذهن دولت ایران کماکان به همان اندازه تکمیل شده ارزیابی می‌شود و فکر می‌کنند که بیش از ۱۵ درصد از پروژه باقی نمانده است. بقول یك پیمانکار این عمل مثل این است که آدم یك ماشین نو را بدون روشن کردن و راندن ٤ یا ٥ سال در گاراژ نگه دارد. در ظاهر، این ماشین، خوب بنظر می‌رسد و لیکن شما نمی‌توانید بعد از این همه مدت، آن را در عرض یك ثانیه روشن کنید و راه بیندازید. بسیاری از ابزار و وسایلی که در پروژه‌های ناتمام وجود دارند، مثل وسایل موجود در کارخانه پتروشیمی شیراز، بعلت عدم مراقبت و توجه، زیانهای فراوانی دیده‌اند. قبل از این که کار تکمیل این پروژه‌ها ادامه یابد، باید یك بازرسی کامل از تمام کارهای ناتمام انجام بگیرد و شاید تعویض بسیاری از این ماشین آلات الزام آور باشد و این امر مهمی است که کمتر مورد توجه مدیران ایرانی پروژه‌ها قرار می‌گیرد".

www.iran-archive.com

علاوه بر این‌ها، مسئله دیگر، هزینه‌های تکمیل پروژه ناتمام است. چه بسا هزینه مثلا ۱۵ درصد باقیمانده پروژه، حتی بدون ضرورت تعویض "ماشین آلات"، به قیمت جاری، کمتر از ۸۵ درصد هزینه انجام شده، نباشد. البته بدلیل مشکلات عظیم مالی (ارزی و ریالی) رژیم، چیزی که مطرح نمی‌تواند باشد، "تکمیل پروژه‌ها"ست. بگذریم از این که تاسیسات این پروژه‌های ناتمام، بدلیل بی توجهی و بی کفایتی مسئولان رژیم و نیز بر اثر بمباران‌های هوائی، آسیب‌های فراوان دیده یا کلا نابود شده‌اند.

۷ـ "موعدهای غیر واقع بینانه برای تکمیل پروژه‌ها".

در "گزارش" می‌خوانیم:

"عدم درک پیچیدگی تکنیکی کارها و یا عدم درک این مسئله که برخی از کارها نیاز به اجراء چندین باره دارند منجر به این امر می‌گردد که مسئولین در رابطه با اتمام پروژه دست به حدس‌های خوشبینانه و زودرسی بزنند. این خوشبینی‌ها توسط مسئولین بالاتر تکرار می‌شود و زمانی که تاریخ خوشبینانه تکمیل، نزدیک می‌شود، مسئولین به وحشت می‌افتند و سعی می‌کنند با رشوه و غیره کار تکمیل را سریعتر پیش ببرند".

و این، بیشتر در رابطه است با پروژه‌های ترمیم تاسیسات نفتی آسیب دیده و یا طرح جایگزینی تاسیسات نفتی که در معرض خطر مداوم بمباران‌های هوائی قرار دارند، چرا که نفت برای تداوم جنگ ویرانگرانه و این جنگ برای ادامه حیات ننگبت بار حکومت اسلامی، یک امر اساسی است.

۸ـ "فقدان نیروی کار متخصص".

"در ایران یک کمبود مداوم نیروی کار متخصص و نیمه متخصص وجود دارد. قبل از انقلاب این کمبود از طریق وارد کردن نیروی کار خارجی، عمدتا آسیایی، بر طرف می‌شد ولی اکنون دولت این کار را ((ظاهرا)) منع کرده است. در یک بررسی

تازه توسط دولت ادعا می‌شود که در عرض ٥ سال آینده ایران با کمبود ۲۷۰/۰۰۰ نفر متخصص و کارگر ماهر روبرو خواهد بود. برنامه‌های تربیتی ((گویا)) در حال گسترش است ولی این امر بعنوان یك مشکل مداوم ((این گونه رژیم‌ها)) باقی خواهد ماند". (دو پرانتزها در اینجا مثل همه جا در داخل نقل قول‌ها از ماست).

در حالی که متخصصان همچنان از کار برکنار و کارگران ماهر با تعطیل کارخانه‌ها، دسته دسته بیکار می‌شوند، بنظر "پژوهشگران" بیزینس انترناسیونال، "برنامه‌های تربیتی"، گویا "در حال گسترش است". قبل و بعد از خرداد ٦۰، شعار "تقدم تعهد بر تخصص" از شعارهای اصلی رژیم واپس مانده ولایت فقیه بشمار می‌رفت. در زمان نگارش "گزارش تحقیقی بیزینس انترناسیونال"، در سه سال و اندی پیش، در آگهی‌های استخدام سازمان‌ها و وزراتخانه‌های رژیم، برای استخدام "نیروهای متخصص"، "نیمه متخصص" و "کارگران ماهر"، "تعهد عملی به ولایت فقیه"، "اعتقاد به مبانی اسلام و جمهوری اسلامی"، اولین شرط بشمار می‌رفت. امروز گر چه "برای جلب نیروهای متخصص"، بخشی از شرط فوق ("تعهد عملی به ولایت فقیه") در مورد نیروهای متخصص حذف شده ولی در مورد نیروهای نیمه متخصص یا کارگران ماهر همچنان کل شرط فوق پا برجا مانده است (حذف "تعهد عملی به ولایت فقیه" بعنوان شرط استخدام افراد متخصص یك شگرد آخوندی است، چرا کسانی که با قانون اساسی جمهوری اسلامی آشنائی دارند بخوبی می‌دانند که "اعتقاد به جمهوری اسلامی" یعنی همان "تعهد عملی به ولایت فقیه").

۹ـ "قرض گیری پرسنل".

"گزارش" در اینجا به یکی دیگر از گرفتاری‌های کمپانی‌های خارجی (در واقع، گرفتاری رژیم اسلامی) انگشت می‌گذارد:

www.iranarchive.com

"کمبود نیروی کار ((متخصص)) گاهی اوقات منجر به ربودن یك نفر از روی یك پروژه و انتقال او به پروژه ضروری‌تر می‌شود. یك کمپانی اروپایی که مشغول کار در بخش نفتی است بعلت این که مهندسینش بطور مداوم قرض گرفته می‌شوند که امور ضروری‌تری را در بخش نفتی تعمیر کنند هنوز قادر به تکمیل پروژه خود نگردیده است، و این علی‌رغم سپری شدن موعد پایان پروژه است".

۱۰ـ "کمبود مواد".

کافی نیست که پیمانکار خارجی، افراد متخصص، ماشین‌ها، ابزارها، بسیاری از مواد مورد نیاز طرح را از خارج وارد کند، اجرای طرح با اولیه ترین مصالح و مواد ضروری نظیر سیمان، مواد سوختنی و غیره لنگ می‌ماند و متوقف می‌گردد:

"بعلت کمبود سیمان، مواد سوختنی و غیره در بسیاری از اوقات کار متوقف می‌شود. در واقع کمبود مداوم، یك پیمانکار شاید اجبار پیدا کند که تعدادی را برای یافتن مواد به قسمت‌های مختلف کشور بفرستد. در محل یکی از پروژه‌ها وقتی کار بعلت نبودن سیمان متوقف شد، به پیمانکار بارنامه‌ای داده شد که بر طبق آن می‌توانست ضمن مراجعه به یك کارخانه تولید سیمان که در ۵۰۰ کیلومتری محل پروژه قرار داشت برود و سیمان دریافت کند. این سیمان گرفته شد و لیکن بلافاصله معلوم گردید که کیفیت سیمان برای انجام پروژه خوب نیست".

بخش پایانی فصل چهارم گزارش بیزینس انترناسیونال این سئوال را مطرح می‌کند که "زندگی برای خارجیان در ایران چگونه است؟". باین سئوال، طی یك مقدمه کلی و چند بخش کوتاه با عناوین "خانه"، "خرید"، "تفریحات هنری و بازی" و "جامعه خارجیان"، پاسخ‌هائی ارائه می‌دهد. در مقدمه کلی از جمله می‌خوانیم:

"زندگی برای خارجیان در ایران قطعا بسیار متفاوت از زندگی

www.iran-archive.com

در کشور خود آن‌هاست. این شیوه زندگی قابل مقایسه با هیچ کجای دیگر نیست. عکس‌العمل خارجیان بین تنفر از این شیوه زندگی تا حداکثر لذت بردن نوسان می‌کند... ((عده‌ای)) به هنگام بازگشت از ایران اظهار می‌دانند که برای در رفتن از آنجا روزشماری می‌کردند و دیگر به ایران باز نخواهند گشت ... عده‌ای دیگر با خوشحالی در ایران زندگی می‌کنند و حتی در فکر ترک کشور نیز نیستند... در میان این دو نهایت، عده‌ای نیز هستند که نسبت باین شرایط زندگی مخلوطی از عشق و تنفر احساس می‌کنند. این‌ها بعضی از جنبه‌های زندگی در آنجا را دوست دارند و مخالف برخی دیگرند ((ولی)) تا زمانی که پول در می‌آورند در آنجا خواهند ماند. این چندگانگی عکس‌العمل نسبت به زندگی در ایران، انتخاب پرسنل مناسب برای این شرایط را مشکل می‌کند. بعنوان مثال در حالی که مهندس الف از شرایط بسیار راضی است، این امکان نیز وجود دارد که مهندس ب، متنفر از اوضاع، در مدت کمی به یک انسان عصبی تبدیل شود و قادر به انجام وظایفش نباشد...".

در مورد "خانه" در گزارش بیزینس انترناسیونال چنین می‌خوانیم:

"اگر چه در تهران خانه بسیار گران است و لیکن از استاندارد بسیار بالایی برخوردار است. تعداد آپارتمان‌های مدرن و مجهز به وسایل پیشرفته زندگی و اطاقهای بزرگ برای انتخاب، زیاد است. هم چنین در دامنه کوه البرز و در محلات کنار شهری، ویلاهای مجهز و زیبایی برای کرایه موجود است و امکانات برای پیدا کردن مستخدم محلی ارزان، فراوان است".

"گزارش" پس از بر شمردن نام و کیفیت و قیمت پاره‌ای از اجناس و لوازم زندگی (بویژه آن دسته که مورد توجه "خارجیان" هستند)، پس از ذکر این که کدامین "فراوان و ارزانند"، کدامین "خوب ولی گرانند" و کدامین "کمیاب‌اند"، اضافه می‌کند:

www.iran-archive.com

"علی‌رغم تمام کمبودهای فوق، خارجیانی وجود دارند ((همانهائی که از شرایط زندگی در ایران "حداکثر لذت" می‌برند)) که از این شرایط ناراضی نیستند. بقول یک مهندس: خاویار زیاد است، چه کسی اهمیت به چیزهای دیگر می‌دهد؟".

بالاخره فصل چهارم "گزارش" با دو بخش کوتاه "تفریحات هنری و بازی" و "جامعه خارجیان" خاتمه می‌یابد. در این دو بخش از جمله می‌خوانیم:

"دیسکو، کلوپ‌های شبانه و کلوپ‌های دستجمعی و ورزشی وجود ندارد".

ولی با این همه، خدا را شکر که:

"امکانات برای قدم زدن، کوه پیمائی و اسکی ((مخصوصا "امکانات برای قدم زدن!")) فراوان است".

"در جامعه بسیار کوچک خارجیان"، "اگر چه تعداد دور هم جمع شدنهای رسمی بسیار کم و محدود است ولی تعداد پارتی‌های خصوصی و رقص خودمانی، پیک نیک‌های دستجمعی و غیره زیاد است".

★

فصل پنجم، با بررسی موقعیت شرکتهائی آغاز می‌گردد که با سرمایه مشترک و در ایران دایر بودند، و در بررسی موقعیت این شرکتها، سه گروه مهم از آنها شناسائی می‌شوند و در مورد اولین گروه تحت عنوان، "شرکتهای مشترکی که بعد از انقلاب ملی گردیدند"

چنین می‌خوانیم:

"فقط تعدادی از سهام خارجی رسما تصاحب شدند و این‌ها در بخش‌های مشخصی بودند که در ژوئن ۱۹۷۹ توسط شورای انقلاب ملی اعلام گردیدند. نمونه این بخش‌ها، بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و صنایع پتروشیمی هستند. دولت ایران در زمان ملی کردن آن‌ها اعلام کرد که سهام خارجی خریده خواهند شد، ولی تعداد سهام دارائی که پولی دریافت کرده باشند، بسیار کم است، و این عموما بدلیل جنگ و جدال، بر سر ارزش سهام‌ها بود".

در مورد گروه دوم از این نوع شرکت‌ها، تحت عنوان "شرکت‌های مشترکی که انقلاب تاثیری بر عملکرد آن‌ها نداشته" گفته می‌شود که:

"تعداد کمی از شرکت‌های مشترک به عملکرد خود، مطابق با قرارداد اولیه ادامه داده‌اند، و در مدیریت آن‌ها، کماکان سهام داران خارجی شرکت می‌کنند".

www.iran-archive.com

درباره گروه سوم، تحت عنوان "شرکت‌های مشترکی که توجهی به آن‌ها نشده است" نیز توضیحاتی داده می‌شود، از جمله:

"اکثریت شرکت‌های مشترک، مطابق با اصول اولیه، به فعالیت مشترک، ادامه نمی‌دهند، و کماکان هیچ تصمیم رسمی درباره آن‌ها اعلام نشده است. در این گروه دو بخش را می‌توان مشاهده کرد.
الف: نمونه‌هائی که در آن ارتباط فعال، بین سهام داران خارجی و همکاران سابق ایرانی‌شان و یا سازمان دولتی که مسئول آن سرمایه‌ها هستند دیده می‌شود.
ب: نمونه‌هائی که در آن هر نوع ارتباط قطع گردیده است".

در ادامه توضیحات درباره این گروه دلایل نامشخص بودن وضع این شرکت‌ها توضیح داده می‌شود و گفته می‌شود که یکی از دلایل نامشخص بودن وضعیت این شرکت‌ها، اعدام یا متواری شدن سهام‌داران ایرانی‌شان

بوده است. سهامدارانی که به نوعی به سازمان قدرت سلسله پهلوی وابسته بودند.

در دنباله این توضیحات، اضافه می‌شود که "تا اوایل سال ۱۹۸٤ دولت ایران بطور رسمی مسئله توقیف قانونی شرکت‌های مشترک را مورد اشاره قرار نداده بود" ولی در آن زمان، وزارت دارائی طبق اطلاعیه‌ای از تمام "سهامداران" خارجی این شرکت‌ها خواست که برای تعیین وضعیت‌شان به ایران بروند".

بدنبال صدور این اطلاعیه (اوایل سال ۱۹۸٤)، تحلیل‌های ارائه شده توسط بیزینس انترناسیونال (در اواسط همان سال) در زمینه اشکال مختلف "راه حل مسئله شرکت‌های مشترک"، "امکانات احیاء شرکت‌های مشترک چیست؟"، "شرایط در رابطه با حق‌الامتیاز و برگرداندن سود به کشور خودی کدامست؟"، "آیا سرمایه‌گذاری‌های خارجی جدید پذیرفته می‌شود؟"، "در رشته‌ای تولیدی، کدام نوع همکاری مشترک ترجیح داده می‌شود؟"، و غیره، امروز (در اواسط سال ۱۹۸۸) کلا کهنه شده‌اند و در نتیجه پرداختن به این "تحلیل‌ها"ی بیات شده و تحقق نیافته ضرورتی ندارد. در اوایل سال ۸٤، رژیم اسلامی سال پر برکتی را بیمن امدادهای غیبی، پشت سر گذاشته بود. در سال ۱۹۸۲، قیمت نفت هنوز در حدود ۲۹ دلار بود. رژیم خمینی با طرح گذاشتن نفت و تخفیف‌های شدید از یکطرف و صدور نفت بدون توجه به میزان تعیین شده توسط اوپك، درآمدی در حدود ۲٤ میلیارد دلار بدست آورده بود و گمان می‌برد این خیرات جنگ همچنان ادامه خواهد داشت. چه ضرر داشت که بخش ناچیزی از این درآمد را بعنوان خسارت، به کارگزاران و شرکای امداد غیبی پرداخت کند ولی امروز (و حتی دیروز) که آن درآمد به کمتر از یك چهارم رسیده، و رژیم در وضع از هم گسیختگی شیرازه و ورشکستگی بیش از پیش اقتصادی بسر می‌برد، بدیهی است پرداختن به اشکال مختلف راه حل مسئله شرکت‌های مشترک و غیره موردی نمی‌تواند داشته باشد.

www.iran-archive.com

*

بخش بعدی گزارش بیزینس انترناسیونال (صفحات ۱۲۷ ـ ۵۱) به "ضمایم" اختصاص دارد. این "ضمایم" عبارتند از:

۱ـ آمارهای اقتصادی

۲ـ نام‌ها و آدرس‌های مفید

۳ـ یادداشت‌هائی برای مسافران به ایران

در اینجا، از "ضمایم" ۲ و ۳ می‌گذریم و اشاراتی می‌کنیم به ضمیمه یك: "آمارهای اقتصادی". جدول‌های اقتصادی و مقدمه آن‌ها، ۵۰ صفحه از گزارش (صفحات ۱۰۰ ـ ۵۱) را اشغال می‌کنند. قبلا بخش‌هائی از مقدمه بیزینس انترناسیونال در مورد این آمارها را نقل می‌کنیم:

"آمار مالی که در کشورهای غرب بعنوان معیاری برای درك وضع اقتصادی بشمار می‌رود، در ایران فاقد چنین ارزشی است. آماری که از زبان مسئولین جاری می‌شود اغلب گمراه کننده و متناقض است. یك روز درآمد نفت برای دوره معینی، ۱۶ میلیارد دلار است و روز دیگر، برای همان دوره ۲۷ میلیارد دلار. ممکنست به توضیحی در باره این اختلاف‌ها دست یافت: اولی در برگیرنده در آمد ارزی خارجی از صدور نفت خام است و دومی شامل در آمد کل دولت (از جمله فروش داخلی تولیدات نفتی). البته وجود اختلاف در ارقام ارائه شده به دلیل فوق نیست. غالبا ارقامی که اعلام می‌شود هیچوقت به واقعیت تبدیل نمی‌گردد... دلایل بسیاری برای این عدم اعتبار وجود دارد. از تحریف عمدی بدلایل سیاسی گرفته تا اشتباه در روش‌های آماری. دلیل هر چه باشد، بروی آمارهائی که توسط مسئولین ارائه می‌گردد نمی‌توان حساب کرد. برای ارزیابی دقیق درآمد سرانه ملی، موازنه پرداخت‌ها و دیگر شاخص‌های اقتصادی باید به انتظار آمار بانك مرکزی نشست که در حال حاضر دو سال هم دیرتر از قبل بچاپ می‌رسد. در ضمن، اختلاف‌ها در وضعیت اقتصادی می‌تواند آن چنان عظیم باشد که آمارهای قبلی را کاملا نامربوط جلوه دهد. بطور مثال، پیدا کردن مبلغ دقیق درآمد

نفت در سال ۱۹۸۱ هیچ فایده‌ای برای تعیین وضع درآمد دولت در سال ۱۹۸٤ ندارد.
در مقابل این مشکلات، ما روش معمول تحلیل اقتصادی را در این گزارش بکار نبرده‌ایم و در متن اصلی گزارش، از حداقل اطلاعات آماری، استفاده کرده‌ایم. معهذا، بدلیل این که آمار بانك مرکزی ایران از نظر تاریخی قابل اطمینان است در اینجا تعدادی از جدیدترین جدول‌هائی را به چاپ رسانده‌ایم که بوسیله بانك مرکزی ایران به انگلیسی منتشر شده است."

بخاطر حجم زیادی که چاپ تمام این جدول‌های آماری یا حتی بخشی از آن‌ها، صفحاتی از نشریه را خواهد گرفت، در پایان فقط عناوین آنها را برای علاقمندان به مسائل اقتصادی چاپ می‌کنیم (۱). علی‌رغم تمام اشکالات و معایب و نقایص این آمارها، یکی از نکات مثبت در هر جدول، وجود آمارهای سال‌های ٦۰ ـ ٥٦ است. یعنی حاوی آمارهای سال ٥٦ (سال قبل از انقلاب)، سال ٥۷ (سال وقوع انقلاب)، سال ٥۸ (سال جمهوری اسلامی و عمدتا حکومت بازرگان)، سال ٥۹ (سال تسلط نسبی ولایت فقیه)، سال ٦۰ (سال وقایع خونین خرداد و تسلط کامل رژیم ولایت فقیه) است. جالب‌تر این خواهد بود که این آمارها در کنار آمارهای سال‌های ٦٦ ـ ٦۱ یعنی زمان حاکمیت ولایت مطلقه فقیه، دوره از هم گسیختگی و ورشکستگی کامل اقتصادی رژیم اسلامی قرار گیرند.

بهرحال، عناوین جدول‌های آماری تهیه شده توسط بیزینس انترناسیونال بشرح زیرند:

۱ـ جمعیت فعال شهری و روستائی
۲ـ وضعیت مالی دولت
۳ـ درآمد خالص ملی و تولید بخش‌های اقتصادی به قیمت جاری
٤ـ درآمد ناخالص ملی و تولید بخش‌های اقتصادی به قیمت جاری (سال ۱۳٥۳=۱۰۰)
٥ـ هزینه ناخالص ملی به قیمت جاری
٦ـ هزینه ناخالص ملی به قیمت ثابت

www.iran-archive.com

۷ـ سرمایه گذاری دولتی بر اساس فصول بودجه
۸ـ موازنه پرداختها
۹ـ دریافتها و پرداختها به ارز (خارجی)
۱۰ـ تولید نفت خام ایران
۱۱ـ صادرات نفت خام ایران
۱۲ـ توزیع جغرافیائی صادرات نفت خام ایران ((نفت خام ایران به چه کشورهائی صادر می‌شود))
۱۳ـ ((میزان)) مصرف داخلی تولیدات نفتی
۱۴ـ ((میزان)) نفت خام تحویل داده شده به پالایشگاههای داخلی
۱۵ـ پرداختهای دولتی برای توسعه بخش‌های صنعتی و معادن
۱۶ـ تعداد پروانه‌های صادر شده برای ایجاد و توسعه واحدهای صنعتی
۱۷ـ سرمایه گذاری‌های صنعتی بر اساس پروانه‌های ایجاد و توسعه واحدها
۱۸ـ سرمایه گذاری‌های صنعتی بر اساس پروانه‌های کار برای کار واحدهای تازه تاسیس شده
۱۹ـ شاخص تولید برای موسسات تولیدی بزرگ
۲۰ـ تولید برخی از محصولات موسسات تولیدی بزرگ
۲۱ـ پرداختها برای توسعه کشاورزی و منابع طبیعی
۲۲ـ پرداختها برای توسعه منابع آب
۲۳ـ توزیع اعتبارات اعطائی بانك کشاورزی ایران
۲۴ـ صورت بندی سرمایه ثابت در نظر گرفته شده جهت هزینه‌های توسعه ساختمان
۲۵ـ صورت بندی سرمایه ثابت در توزیع ساختمان، خانه سازی و توسعه شهری
۲۶ـ ایجاد ساختمانهای جدید در حوزه‌های شهری توسط بخش خصوصی
۲۷ـ سرمایه گذاری برای ساختمانهای جدید در حوزه‌های شهری توسط بخش خصوصی

www.iran-archive.com

۲۸ـ ارزش واردات بر اساس طبقه بندی بین‌المللی کالا
۲۹ـ توزیع واردات کشور ((میزان واردات کالاها به ایران از کشورهای مختلف))
۳۰ـ توزیع جغرافیائی واردات ((مانند کشورهای سوسیالیستی، بازار مشترك و غیره یا مانند قاره اروپا، امریکا و غیره))
۳۱ـ ارزش کالاهای صادر شده (به استثناء نفت و گاز)
۳۲ـ تجارت ایران با O.E.C.D ((میزان واردات و صادرات ایران و کشورهای عضو O.E.C.D در سال‌های ۸۳ ـ ۸۲))
۳۳ـ شرکای تجاری غیر عضو O.E.C.D ((میزان صادرات و واردات ایران و کشورهای غیر عضو O.E.C.D)) برای سال‌های ۸۲ ـ ۸۱، و تقریبی برای سال ۸۳(۲).

توضیحات:

۱ـ علاقمندان و محققان مسائل اقتصادی در صورت نیاز می‌توانند برای آشنائی بیشتر با محتویات این جدول‌ها به جزوه بیزینس انترناسیونال (مشخصات این جزوه در شماره ٦ "اندیشه رهائی"، صفحه ۲۰۸ آمده است) یا به منبع اصلی بیزینس انترناسیونال، یعنی به آمارهای چاپ شده توسط بانك مرکزی جمهوری اسلامی (به انگلیسی) مراجعه کنند
۲ـ از اینجا به بعد (جدول‌های ٤٦ ـ ۳٤)، بیزینس انترناسیونال آمارهائی را ارائه می‌دهد تحت عنوان Future Development Targets (اهداف گسترش آتی) مربوط به پیش بینی‌های بودجه سال ۱۳٦۳ و برنامه ریزی برای ٥ سال آینده و بیست سال آینده یعنی تا سال ۲۰۰۲ که امروز باید دم در کوزه بگذارند و در نتیجه ضرورتی ندارد که عناوین آن‌ها در اینجا ذکر شوند. قبلا دیده‌ایم که رژیم آخوندی سناریوهای مختلف در افزایش قیمت نفت داشت که بر اساس هر سه سناریو قیمت نفت در سال‌های آینده (بعد از ۱۹۸٤) افزایش پیدا می‌کرد و از ۲۹ دلار آنوقت "هر دفعه ٥۰ درصد افزایش" می‌یافت و بر اساس سناریوهای مختلف (در جهت اجرای برنامه‌های ٥ ساله و ۲۰ ساله خیالی رژیم)، قیمت نفت به ٤٤ دلار، ٦٦ دلار و ۷۲/۱ دلار در هر بشکه می‌رسید! شتر در خواب ببیند پنبه دانه.

www.iran-archive.com

فراخوان:

برای نجات جان زندانیان در بند بپاخیزیم علیه کشتار جمعی زندانیان سیاسی در ایران مبارزه کنیم

www.iran-archive.com

موج جدید اعدام زندانیان سیاسی در ایران، هر روز ابعاد گسترده‌تری بخود می‌گیرد. هر روز اخبار هولناک‌تری از ایران، به خارج می‌رسد. روزی نیست که خبر کشتار دستجمعی در یکی از زندان‌های تهران یا شهرستان‌ها بگوش نرسد یا گور دستجمعی تازه‌ای کشف نشود.

رژیم اسلامی پس از شکست‌های پی در پی در جبهه‌ها و قبول بی قید و شرط قطعنامه شورای امنیت، بطوری که در فراخوان خانواده زندانیان سیاسی خطاب به مجامع بین‌المللی نیز مشاهده می‌شود، ملاقات خانواده‌ها را ممنوع کرد(امروز پس از گذشت سه ماه از آن تاریخ، ملاقات همچنان ممنوع است و خانواده‌های زندانیان سیاسی نسبت به سرنوشت عزیزان خود همچنان در بی اطلاعی مطلق بسر می‌برند). با قطع همان ارتباط ناچیز زندانیان سیاسی با جهان خارج (ملاقات‌های گاه‌گداری)، در همان ایام (در ۱۲ مرداد ۶۷)، قاضی‌القضات عدالت

اسلامی، موسوی اردبیلی، در نماز جمعه، این فرمان را صادر کرد: "ما ده تا ده تا، بیست تا بیست تا محاکمه می‌کنیم. پرونده بیار، پرونده ببر". "محاکمه" یکی دو دقیقه‌ای، "ده تا ده تا، بیست تا بیست تا" (کسانی که پس از ماه‌ها و سال‌ها بازداشت، محاکمه نشده بودند و هنوز در زیر شکنجه بسر می‌بردند، کسانی که "محاکمه" شده و بزندان محکوم شده بودند، حتی کسانی که از زندان آزاد شده بودند). اخبار محاکمه‌های دستجمعی، گورهای دستجمعی، از همان زمان به خارج می‌رسید. پیروان عدل علی و پیام آوران عدالت اسلامی برای مستضعفان جهان، پس از شکست مفتضحانه در جنگ، لشکریان تحقیر شده و شکست خورده، آدمکشان حرفه‌ای خود را بجان زندانیان در بند انداختند و با قتل عام آن‌ها، هم عقده حقارت و هم غریزه خون آشامی خود را با کشتار زندانیان سیاسی ارضاء می‌کنند و هم از مردم بجان آمده جامعه، زهر چشم می‌گیرند و به آن‌ها می‌فهمانند: اگر در جنگ شکست خورده‌ایم، اگر جام زهر قبول زبونانه آتش بس را سر کشیده‌ایم، اگر همه جا مفلوك و سرافکنده و بی آبرو و درمانده‌ایم، ولی هنوز شمشیر زنگار زده اسلام در دست ماست و قادریم بجای جوی خونی که در زندان‌ها براه انداخته‌ایم، دریائی از خون در کوچه‌ها و خیابان‌ها بر پا کنیم.

اخباری که هفته‌ها و روزهای اخیر از ایران می‌رسد مبنی بر اینست که جنایات هولناك رژیم خمینی در زندان‌ها ابعاد هولناك‌تری بخود گرفته است و بنظر می‌رسد که بجای "ده تا ده تا، بیست تا بیست تا" اکنون قضیه لااقل بر سر صدتا صدتاست. خبر از کشتار اخیر ده یازده هزار زندانیان سیاسی بر سر زبان‌هاست.

چه خوشباورند عده‌ای، چه سعه صدری دارند که با فلان عبارت ریاکارانه و قلابی جلادانی چون رفسنجانی یا ری شهری، گمان می‌برند که رژیم ددمنش اسلامی به فلان و بهمان دلیل دارد (یا مجبور شده است) ماهیت سفاکانه خود را تغییر دهد (دستخوش استحاله یا از این رو به آن رو شود)، جنون و خون و قصاص و انتقام را به کناری نهد

و به تعقل، تعادل و محبت و انسان دوستی روی آورد! هنوز جوهر قلم این تحلیل‌ها (امکان‌های استحاله) خشک نشده، می‌شنویم (یا بهت زده می‌شنوند) که از نو، جوئی از خون زندانیان سیاسی بر پا شده است. یک تفکر عقب مانده و تا اعماق و مغز استخوان خود ارتجاعی و ضد دموکراتیک، نمی‌تواند فضای باز سیاسی ایجاد کند، آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک را برقرار سازد، عفو عمومی بدهد... تازه اگر بفرض محال یا در شرایط استیصال مطلق و انتخاب بین مرگ و ادامه موقتی بقاء چنین شود، چگونه می‌توان کشتارهای مخوف و وحشیانه ده‌ها هزار نفر در زندان‌ها، در کارخانه‌ها، در مزارع، در کوچه‌ها و خیابان‌ها و صدها هزار نفر در صحنه‌های جنگ را از یاد برد و در مقابل ده سال کشتار، سرکوب، خرابی و چپاول به چیزی کمتر از سرنگونی این هیولای تاریخی، رضایت داد؟ جنون و جنایت ده ساله خمینی و رژیم او را شاید بتوان در تاریخ معاصر با جنایت و جنون هیتلر، استالین، عیدی امین و پل پوت مقایسه کرد، و گاهی قساوت و سفاکی و توحش، چنان ابعادی غیر قابل تصور، باور نکردنی بخود می‌گیرد که برای مقایسه یا یافتن نمونه‌های کم و بیش مشابه باید در تاریک‌ترین و هولناک‌ترین دخمه‌های لحظاتِ تاریخِ جامعه بشری به کنکاش و جستجو پرداخت.

در مقابل کشتارهای اخیر زندانیان سیاسی در ایران، جامعه جهانی، "جهان آزاد"، با نهادها، احزاب، مجامع "دموکراتیک" آن و مدافعان حقوق بشری آن، مطبوعات و رسانه‌های گروهی آن و (همچنین جهان "سوسیالیست")، مهر سکوت بر لب زده و خفقان گرفته‌اند. آن مطبوعات و رسانه‌های گروهی که یک خبر غیر مستند، یک شایعه را بصورت انکارناپذیرترین واقعیت‌ها جلوه می‌دهند، و هر گاه منافع اقتصادی‌شان اقتضاء کند، از یک کاه، کوه می‌سازند، آیا خبر ندارند که در زندان‌های رژیم اسلامی چه می‌گذرد؟ این سکوت و خفقان گرفتگی بجای این که یک لحظه ناشی از "بی خبری" یا "بی اطلاعی" باشد، بیانگر

واقعیت‌های خشك و بی روح و بی رحم و کثیفی است که هر جا لازم شود بدوی‌ترین معیارهای سیاسی و اخلاقی و انسانی را زیر پا می‌گذارد و جز به منافع سیاسی و اقتصادی و استراتژیك به چیزی نمی‌اندیشد. مطبوعات و رسانه‌هائی که روزها و هفته‌ها در زمینه عملیات نجات دو نهنگ در قطب شمال، چشم و گوش میلیون‌ها نفر را آزار می‌دهند و مغزشان را می‌جوند، و از "همکاری‌های موثر شرق و غرب" برای نجات دو نهنگ به هیجان می‌آیند، چگونه از کشتارهای دستجمعی هزاران انسان در زندان‌های رژیم ضد بشری خمینی، کك‌شان نمی‌گزد؟ نه خبری، نه بحثی، نه اعتراضی (هر چند سمبلیك). اعتراض بجای خود، وقتی بوی تعفن، مشام را بیشتر آزار می‌دهد که بطور پوشیده و آشکار، از رژیم وحشی خمینی حمایت می‌کنند: جذابیت بازار اقتصادی ایران بعد از جنگ تا آنجاست که هیچ یك از مدافعان "جهان آزاد" نمی‌خواهند آن را بسادگی از دست بدهند. منافع سرشار در دوران "بازسازی"، بدنبال منافع سرشار دوره ویرانگری، در انتظار آن‌هاست. چندین هزار کشته بیشتر، در این میان، چه اهمیتی دارد. کشورهای سرمایه‌داری غرب بهمراه صاحبان بزرگ سرمایه (بعنوان نمونه سفراخیر گنشر بهمراه هیات بزرگی از سرمایه‌داران آلمانی)، به ایران هجوم می‌برند. جنازه میلیون‌ها ایرانی و عراقی و هزاران زندانی سیاسی ایران، همچون فرش قرمز زیر پای کسانی گسترده می‌شود که بتوانند در این ضیافت تاراج و چپاول، با کمال آرامش وجدان "انسانی"شان، شرکت کنند و در این رهگذر، هم بیشترین سود ممکن را ببرند و هم رژیم محتضر و مردنی خمینی امکان یابد چند صباحی بیشتر به حیات ننگین خود ادامه دهد. اگر کشورهای "سوسیالیست" سهم کمتری دارند، ناشی از عدم اشتیاق‌شان برای شرکت در این ضیافت نیست، بلکه بدلیل آنست که نمایندگان خدا بروی زمین، "کفر جهانی" را به "ارتداد جهانی" ترجیح می‌دهند.

***

امروز در مقابل چشمان حیرت زده همه ما، گلوله‌های دژخیمان رژیم، قلب زندانیان سیاسی ایران از هر گروه و دسته‌ای را مورد هدف قرار داده است. امروز طناب‌های دار جلادان خمینی، همه جا یکسان بر گردن زندانیان چپ و مسلمانان آویخته می‌شود. امروز مجاهد، توده‌ای، پیکاری، اکثریتی، اقلیتی، حزبی، راه کارگری، طوفانی، اتحادیه‌ای، وحدتی ...، مبارز یا تواب، مقاوم یا نادم، همه و همه در معرض نابودی‌اند. امروز ده‌ها هزار انسانی که بهر دلیل، در طی ده سال گذشته در دام این غولان آدمخوار افتاده‌اند، هدف کشتار دستجمعی‌اند. تک تک ما ایرانیان خارج از کشور، تک تک ما پناهندگان سیاسی، تک تک ما جریان‌ها، گروه‌ها و محافل سیاسی ـ صرفنظر از تمامی اختلافات سیاسی، مسلکی و طبقاتی غیر قابل چشم پوشی، صرفنظر از ارزیابی هر یک از ما نسبت به دیگری، صرفنظر از دریافت‌های متفاوتی که ما را در چند سال گذشته نه در کنار هم بلکه بطور مستقیم در مقابل هم قرار داده، صرفنظر از برداشت‌ها و چشم‌اندازهای هر یک از ما برای آینده ایران ـ امروز، در این شرایط ویژه، در مقابل کشتار چند نسل از مبارزان سیاسی ایران و در مقابل سکوت مرگبار مطبوعات و رسانه‌های گروهی بین‌المللی و از آنجا، بی اطلاعی افکار عمومی جهان در زمینه جنایات هولناک جدید رژیم اسلامی، موظف و مسئول است با تمامی توان و امکانات خود به مبارزه برای دفاع از حقوق و جان زندانیان سیاسی ایران، بپیوندد. همه ما باید با شرکت فعال در این کارزار، در بسیج افکار عمومی جهان بکوشیم. با هر وسیله ممکن، از قبیل برگزاری تظاهرات و اعتصاب غذا در شهرهای مختلف، پخش تراکت‌ها، پوسترها، شعارنویسی، با ارسال نامه‌ها و تلگرام‌های اعتراضی به دولت‌ها، محافل بین‌المللی، مطبوعات و رسانه‌های گروهی، با اشغال سفارتخانه‌های رژیم و غیره، باید بکوشیم که مطبوعات و رسانه‌های گروهی را تحت فشار قرار دهیم که باین سکوت مرگبار و بی تفاوتی خود نسبت به سرنوشت ده‌ها هزار انسان در بند، خاتمه دهند.

www.iranarchive.com

در برابر وخامت اوضاع در زندان‌های ایران و در مقابل خطر نابودی تمامی زندانیان سیاسی، خود را موظف می‌دانیم که از همه گروه‌ها و جریان‌های سیاسی ایران، همه پناهندگان، همه فعالین سیاسی و همه ایرانیان خارج که نمی‌توانند نسبت به سرنوشت ده‌ها هزار نفر از هموطنان خود بی تفاوت باشند، بخواهیم که از خواست‌های خانواده‌های زندانیان سیاسی ایران مبنی بر:

- به اعدام‌ها پایان دهند.

- حق ملاقات زندانیان سیاسی را رعایت کنند.

- با زندانیان سیاسی مطابق معیارهای انسانی رفتار کنند.

- به سازمان عفو بین‌الملل و کمیسیون حقوق بشر اجازه بازدید از زندان‌های را بدهند.

حمایت کنند. تحقق این خواست‌ها و دفاع از جان ده‌ها هزار تن از زندانیان در بند، در گرو احساس مسئولیت عمیق و پیگیر تک تک ماست.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

۱۷ آذرماه ۱۳۶۷ مطابق با ۸ دسامبر ۱۹۸۸

www.iran-archive.com

مقاله آزاد

بحران جانشینی رژیم ولایت فقیه

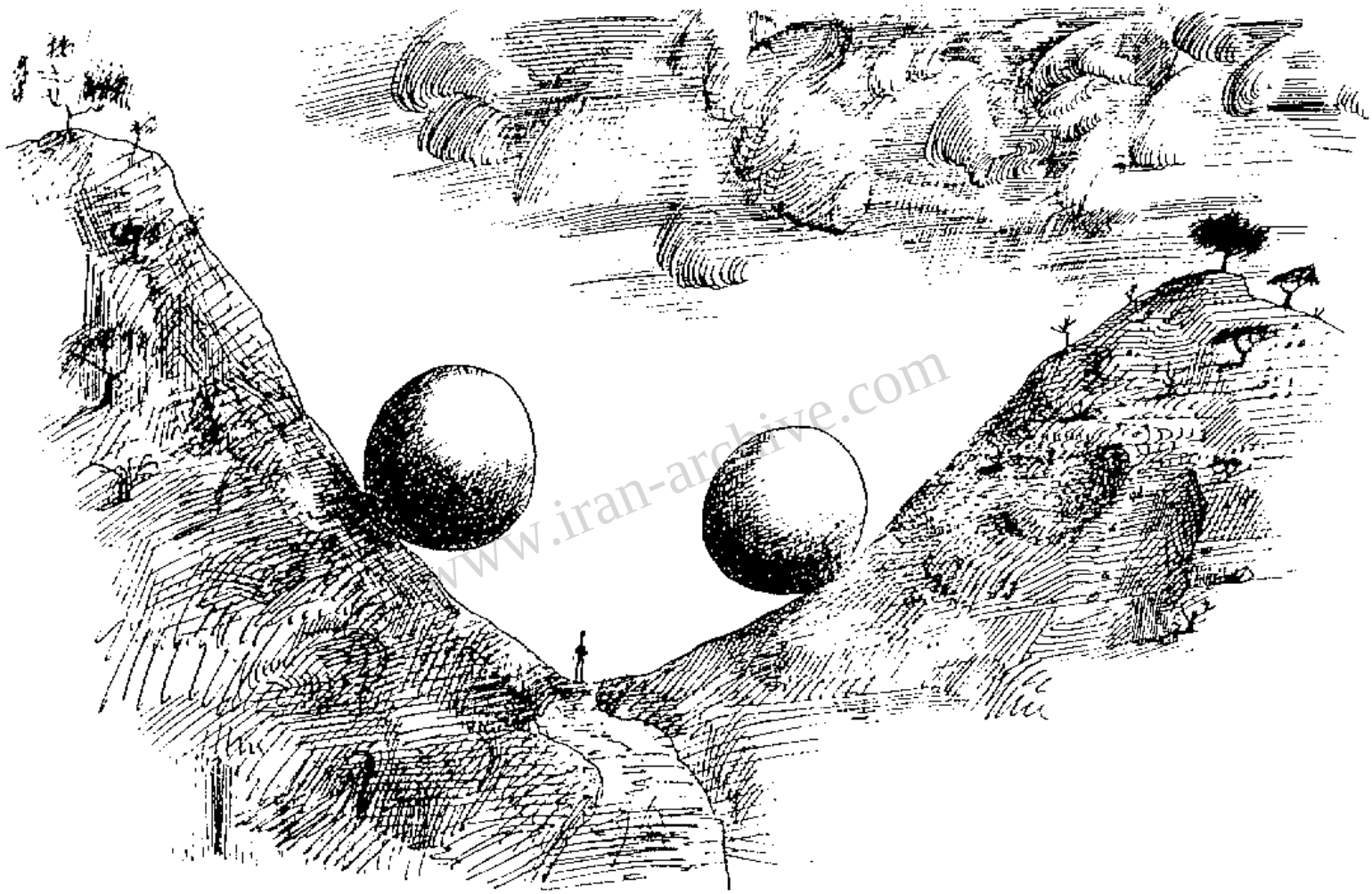

مقدمه:

مقاله زیر با هدف معینی به نگارش در آمده است: نشان دادن تقلاهای رژیم در تثبیت خود. در این نوشته، مسئله سرنگونی رژیم ـ که با خاتمه جنگ و در هم شکستن اسطوره قدرت سیاسی و ایدئولوژیك، امکانات مادی آن بیش از پیش فراهم آمده است ـ یا

احتمال تغییرات سریع دیگر مورد بحث قرار نگرفته است. جای پرداخت به این مسائل در این مقاله نبوده است. هدف این نوشتار، نشان دادن این امر بوده است که چرا رژیم به سبك و سیاق گذشته ـ با تئوری‌های حقوقی، شرعی و سیاسی ناشی از "ولایت فقیه" ـ قادر به ادامه زندگی نخواهد بود و چرا می‌کوشد که خود را برای تغییرات بعد از مرگ خمینی آماده سازد.

رژیم ایران در کوشش خود برای انطباق با واقعیت‌ها، بر عکس آن چه عافیت طلبان می‌پندارند، به چیزی بیشتر از تغییرات جزئی نیاز خواهد داشت. چنین تغییری حداقل باید بنیادهای فقهی، حقوقی، سیاسی رژیم ولایت فقیه را دگرگون سازد. روندی که در طی آن کماکان احتمال سرنگونی رژیم وجود خواهد داشت. تیز تر شدن ساطور قصابی جمهوری اسلامی در ماه‌های اخیر، بیش از هر چیز نشان می‌دهد که حاکمیت تا کجا از "آینده" خویش بیمناك است: رژیم در دورانی که بیش از هر چیز محتاج به ارائه یك چهره "معقول" است، به قتل عام مخالفین سیاسی در بند خود ابعاد هولناك‌تری بخشیده است.

با این حال، نه کوشش رژیم در تثبیت خود و نه قتل عام‌های کنونی هیچیك باعث نخواهند شد که جنبش انقلابی در ایران به چیزی کمتر از سرنگونی کامل این رژیم ننك و خون تن دهد.

محدود کردن دامنه مقاله به زمینه‌های شرعی و حقوقی و اشارات گذرای ما به مسائل سیاسی، به معنای نادیده گرفتن عوامل اقتصادی/اجتماعی و مبارزه طبقاتی جاری در جامعه نیست. پرداخت به آن مسائل در عین اهمیت خود، جزء اهداف این مقاله نبود. در حقیقت ما کوشیدیم که مشکلات و موانع رژیم در تثبیت خود را در وجوه مختلف نشان دهیم، بی آن که یك لحظه در این امر تردید کرده باشیم که سخن آخر با مبارزه طبقاتی است. داشتن تحلیل دقیق و مارکسیستی از حرکات رژیم، تئوری‌های سیاسی، حقوقی و مذهبی آن بی شك جزء یکی از وظایف اساسی هر جریان سیاسی است.

www.iran-archive.com

کارهای اولیه مقاله، قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از خمینی آغاز شد و نوشتار کم یا بیش در شکل کنونی آن ـ به جز یك یا دو اشاره کوتاه در متن و زیرنویس‌ها و تعدیل (و بعبارت دیگر، تدقیق) در نتیجه‌گیری از فتواهای خمینی (که منجر به تشکیل نهادهای جدید شده بود) ـ در اواسط مردادماه (۱۹۸۸) پایان یافت. در این دوران حوادثی در ایران بوقوع پیوست که اساسی‌ترین تز عنوان شده در این مقاله:

"... در آینده سیاسی بعد از خمینی، استناد و مراجعه به اصل "ولایت فقیه" برای رتق و فتق امور "دئیویه" و "دینیه" بسیار سست خواهد شد و ضمانت‌های اجرائی لازم را ارائه نخواهد داد. این "تز" لاجرم با مرك خمینی پایان خواهد یافت و حکومت جمهوری اسلامی را با انبوهی از مسائل مواجه خواهد کرد".

و کوشش‌های رژیم ـ باندهای مختلف آن ـ برای یافتن یك هویت جدید را تائید می‌کرد.

اشاراتی از این دست، **اکنون** از زبان سیاستمداران و یا جراید درون کشور شنیده می‌شود:

ـ "عمل به قانون اساسی مشکلاتی را ایجاد می‌کند چون در متن قانون پیش بینی لازم نشده است" (خامنه‌ای نماز جمعه ۶۷/۹/۱۱)
ـ در قانون اساسی "رئیس جمهور، دولت، مجلس یا هیچ ارگان دیگری به عنوان سیاستگزار معرفی نشده است" (همانجا)
ـ "اگر چنین مرکز((سیاستگزار)) یا مجمعی تشکیل شد این مکمل و موءید قانون اساسی است" (همانجا)
ـ انتقاد ۹۷ تن از نمایندگان مجلس از نحوه فعالیت مجمع تشخیص مصلحت
ـ جواب خمینی به نامه این ۹۷ تن مبنی بر لزوم پیروی از قانون اساسی
ـ "اصلاحاتی در قانون اساسی کشور ما ضروری است" (سخنان قاضی

www.iran-archive.com

زاده نماینده مجلس ۶۷/۹/۶)
- "از مقام رهبری و قائم مقام ایشان تقاضا می‌کنم که در زمینه تشکیل مجلس خبرگان متمم قانون اساسی را فراهم آورند..." (همانجا)
- ...

اشاراتی که بیش از هر چیز نشان از عمق بحرانِ رهبری سیاسی در آینده ایران و استیصال مطلق سردمداران برای یافتن "راه حل" است.

بررسی هر یك از نکات بالا که به تازگی مطرح شده‌اند، گرچه مقاله را بیشتر "اکتوئل" می‌کرد، "تائیدات" بیشتری به آن ارائه می‌داد و به "تدقیق" بیشتر برخی از نتایج منجر می‌شد، اما، از پرداخت به آن‌ها از دو جهت خودداری شد:
- مفصل نکردن مقاله‌ای که در حال حاضر به اندازه کافی طولانی است.
- هدف، این نوع مقالات نه صرف تحلیل حوادث روزمره بلکه نشان دادن یکی از امکانات **جهت حرکت عمومی** است. جهتی که با داده‌های قبلی نیز قابل پیش بینی بود: هر دوره از حیات رژیم‌های سیاسی، **معمولا** دارای مختصات ویژه خود خواهند بود، جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

فرهاد سرداری

احمد پورمند

www.iran-archive.com

تقلای تثبیت قدرت!

www.iran-archive.com

رژیم ولایت فقیه با بحران حادی روبروست: **بحران جانشینی.** شکست‌های پی در پی نظامی رژیم ایران در جبهه‌های فاو، شلمچه، جزایر مجنون، از بین رفتن بخش مهمی از نیروی دریائی در حملات امریکا، و درهم شکسته شدن اسطوره قدرت نظامی در میان ساده‌لوح‌ترین پیروان رژیم(۱)، افزایش معضلات اقتصادی(۲) و بالاخره مرگ خمینی در آینده‌ای نه چندان دور، به بحران جانشینی ابعاد بی سابقه‌ای می‌بخشد. شواهد متعددی برای شدت یابی این بحران در دست است: تغییر وصیت‌نامه خمینی، تشکیل مجلس خبرگان، صدور فتواهائی مبنی بر افزایش قدرت دولتی، ایجاد نهادهای جدید ("مجمع تشخیص مصالح نظام جمهوری اسلامی"، به ریاست خامنه‌ای و "هیئت تشخیص مصلحت" (شورای سیاستگزاری باز سازی)، متشکل از سران سه قوه و نخست وزیر) با اختیاراتی مافوق مجلس، شورای نگهبان و دولت و اخیرا دعوت مجدد خمینی از همگان برای پیروی از قانون اساسی، تغییرات در فرماندهی ارتش (برکناری سرتیپ سهرابی از فرماندهی ستاد مشترک و جانشینی

او توسط سرهنگ شهبازی)· افزایش کشمکش‌های درونی باندهای حاکم بر ایران در جریان انتخابات سومین دوره مجلس، انشعاب در روحانیت مبارز، پخش وسیع نامه‌های منتسب به گلپایگانی و مرعشی، درگیری‌های خونین در اصفهان، شیر شدن مجدد مهدی بازرگان که الحق باید باو نام میزان‌الحراره تغییرات سیاسی را داد، انتصاب رفسنجانی بعنوان جانشین فرمانده کل قوا، اعتراف رسمی خمینی به گِل نشستن ماشین جنگی‌اش و کوشش رژیم در فیصله دادن هر چه سریع‌تر مسئله جنگ با قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت نزدیکی رسمی با کشورهائی که تا همین چندی پیش جزء دشمنان اسلام محسوب می‌شده‌اند و ...

شواهد متعدد حاکی از آنست که در آستانه دهمین سالگرد استقرار رژیم اسلامی، ارگان‌های بظاهر مستحکم حکومت اسلامی بشدت لرزان شده است و جناح‌های متعدد حاکمیت هر یك می کوشد که خود را برای دوران بعد از خمینی آماده کند· وضعیت رژیم آنچنان بی ثبات و خطرناك شده است که ولی امر آینده نیز اعتراف می‌کند که "مرحله حساس و خطرناك"ی را می‌گذرانند (پیام منتظری در مورد بیعت مجدد با امام، ۶۷/۱/۸)·

زورآزمائی‌های کنونی در صحنه سیاسی ایران، چیزی جز پیش‌درآمد جنگ اصلی برای تصاحب قدرت نیست· **دوران بعد از خمینی از هم اکنون آغاز شده است·**

*

بحران کنونی در رهبری سیاسی ایران را می‌توان در تداوم هماز بحران عمیق اجتماعی و سیاسی ارزیابی کرد که منجر به پاگیری و قوام یافتن حکومت قرون وسطائی ولایت فقیه گردید· نظام سیاسی "ولایت فقیه" و در راس آن ولی امر خمینی، در عین آن که موقتا تمامی رقبای سیاسی و دکترین‌های مخالف نظری را از میدان بدر کرد،

www.iranarchive.com

در عین آن که جامعه را با مشکلات عدیده‌ای مواجه ساخت، خود در معرض تجزیه همان مکانیسم‌های اجتماعی قرار گرفت که او را به قدرت رسانده بود:

تداوم مبارزه در سطوح مختلف و فقدان یك قدرت معیّن طبقاتی در راس قدرت دولتی پس از انقلاب بهمن، حاکمیت ناشی از آن را در معرض تجزیه و تلاشی قرار می‌دهد(۳). تنش‌های تند و شدید در جامعه تا آنجا ادامه پیدا می‌کند تا شرایط اجتماعی بتواند در حالت "متعادل"، امکان برقراری نوعی حکومت متعارف را ممکن سازد و یا با کاسته شدن از شدت بحران ـ، بحران هژمونیك ـ، مفری برای خروج از بن بست‌ها ایجاد گردد. طبیعی است که در فقدان چنین شرایطی، "رهبر" و تز پیروز او، "ولایت فقیه" و قدرت ناشی از آن، موضوع فرآیند کشمکش هائی گردد که در سطوح مختلف جامعه در جریان است. دکترین بسته و قرون وسطائی ولایت فقیه و نظام منتج از آن که اساسی‌ترین ضمانت اجرائی‌اش وجود رهبری با تمامی مشخصات خمینی است نه تنها باعث افزایش کشمکش‌ها و تنش‌های درونی جامعه می‌گردد، بلکه خود نیز در این میان به ورطه اضمحلال سوق داده می‌شود. عملکرد قوانین اجتماعی همواره در تمامیت آن است. شخصیت‌ها و سیستم‌های ایدئولوژیك بسته و استبدادی در عین آن که کارآئی روزمره خود را در نابودی مخالفان نشان می‌دهند، به همان اندازه نیز در بی آینده کردن و بی چهره کردن خود موثرند. "موفقیت" این عملکرد را هیچ جا بهتر از رژیم کنونی ایران نمی‌توان نشان داد: منتظری در نقش "رهبر" آینده و "فقیه اعظم" و رفسنجانی در نقش "فرمانده کل قوا" و "مرد قدرتمند" و احمد آقا و بیت امام نیز در نقش "هماهنگ کننده". یعنی باقی مانده سرمایه سیاسی خمینی بعد از ده سال حکومت. کسانی که می‌کوشند که در آینده نظام سیاسی ایران، نقشی به مراتب مهم‌تر از آنچه تا کنون داشته‌اند بر عهده گیرند و یا بر جای خالی "امام" بگذارند و بهشت مستضعفان بر روی زمین را برپا سازند. چنین آینده

www.iran-archive.com

دردناکی، در تداوم آنچه در این چند سال بر این جامعه رفته، تاملاتی چند می‌طلبد.

آینده رژیم اسلامی ـ یك مسئله شرعی

تزهای مندرج در جزوات "حکومت اسلامی یا ولایت فقیه" که از جمله درس‌های(خارج) خمینی در سال ۱۳٤۸ در نجف می‌باشد، حاوی اساسی‌ترین تزها و استدلال‌های وی درباره لزوم یك حکومت اسلامی است. این کتاب در شکل یابی اندیشه‌های خمینی و از آنجا پیدا شدن یك پلاتفرم حکومتی برای جنبش اسلامی، نقش مهمی را بازی کرده است(٤). خمینی تا قبل از ارائه این نظرات، هیچگاه به صراحت از ایجاد حکومت اسلامی ـ حکومت فقها ـ سخن نرانده است. چارچوب حرکت‌های سیاسی وی هیچگاه از حد مجاز قانون اساسی سلطنتی خارج نشده بود و رژیم سلطنت تلویحا و عملا از جانب او ـ و در تداوم سنت‌های رایج مجتهدین تشیع عصر قاجاری ـ بمثابه یك رژیم سیاسی قابل قبول بود(٥). حرکات، انتقادها، اعلامیه‌های صادره از جانب خمینی تا قبل از ارائه این تزها، در بهترین حالت ـ آن هم، نه حتی همواره ـ از اشاره به نقض حقوق اسلامی و عدم رعایت اصل دوم متمم قانون اساسی پیرامون اختیارات شرعی مجتهدین فراتر نمی‌رفت. خمینی حتی در "کشف الاسرار" که مهم‌ترین کتابش قبل از انتشار "حکومت اسلامی یا ولایت فقیه" است، چارچوب مزبور را به رسمیت شناخته و فراتر از آن حرکت نمی‌کند(٦). گر چه امروزه تذکره‌نویسان خمینی می‌کوشند که مماشات خمینی با رژیم سلطنتی را نادیده بگیرند و یا آن را ناشی از اصل تقیه(۷) بدانند و در هر صورت او را بت شکن جلوه دهند، معهذا حقیقت این است که تا سال ۱۳٤۸، ایجاد یك "حکومت اسلامی" حتی در شکل رویائی آن نیز برای خمینی مطرح نبوده. خمینی در زمان طرح این تزها و حتی سال‌های پس از آن نیز تصور

www.iran-archive.com

نمی‌کرد که روزی قادر خواهد بود به ایده خلافت در جامعه ایران جامه عمل بپوشاند.

توجه باین تزها برای تعیین آینده سیاسی ایران از جهات متفاوت حائز اهمیت است:

رایج‌ترین و شناخته‌ترین تزهای تشیع اثنی عشری، وجود هر نوع حکومت در دوران غیبت را، امری غصبی تلقی و یکی از شرایط لازم برای قبول منسب ولایت را "معصوم" بودن می‌دانند و "بیعت" با "غیر معصوم" را نمی‌پذیرند(۸). تاکیدات مکرر قرآن بر گناهکاری انسان و لزوم هدایت او توسط رابط و ریسمانی که به معاصی زمینی آلوده نباشد و چگونگی اختلافی که بر سر جانشینی محمد در قضیه بنی ساعده پیش آمده(۹) و محرومیت بعدی امامان شیعه از قدرت مستقیم سیاسی، در شکل‌گیری این اندیشه که حق حکومت در انحصار معصومین ـ یعنی کسانی که جزء ائمه محسوب می‌شوند ـ است، نقش بسیار مهمی را بازی کرده. در حقیقت با توجه باین برداشت رایج در تشیع، مسلمین باید در انتظار بمانند، تا امام غائب ظهور کند و خود راسا قدرت حکومتی ـ قدرت سیاسی ـ را بدست گیرد.

چنین برداشتی البته همواره مورد قبول فقه شیعه و رهبران سیاسی و نظری آنان نبوده است. تاریخ تشیع نشان می‌دهد که هم امامان ـ یا معصومان دوازده گانه ـ و هم مجتهدین(۱۰) ـ که بنا بر فرض در دوران غیبت، شرعا تکلیف پاسخگوئی به مسائل و مشکلات "ناس" را داشتند ـ به چنین برداشتی تن نداده و از آن "عدول" کرده باشند. تشیع مانند هر دکترین دیگر فقهی برای این که بتواند دوام آورد، زندگی کند، خود را با شرایط محیط وفق دهد، نمی‌توانست پیش فرض‌های تئوریک خویش را مدام و مدام به زیر سئوال نبرد و مفرهای لازم را نیابد. این تجدید نظرها بیش از آن که در هسته دینی اسلام(توحید، نبوت و معاد) باشد در دکترین سیاسی تشیع بویژه در امامت نهفته است. هیچ دین و هیچ مذهبی که مدعی جهت دادن به کار

www.iran-archive.com

آدمیان است نمی‌تواند نسبت به "سیاست" ـ به معنای اصول حاکم بر واقعیات زمینی بین مردم ـ بی اعتنا باشد. و این توجه نمی‌توانست و نمی‌تواند به تجدید نظر در "احکام" نیانجامد و مولد ابداعات گوناگون نگردد.

شکل گیری تشیع در تاریخی پر حادثه و قوام یافتن آن از ترکیب فرهنگ‌های گوناگون و برخورداری از امکانات فراوانی که تفکر "مدرسی" برای بند بازی‌های تئوریک فراهم می‌آورد، حصول انواع نتایج را از دل تشیع ممکن می‌سازد. مفتوح بودن باب اجتهاد در تشیع (مکتب اصولی)، در حقیقت به مجتهدین آن اجازه می‌دهد که در هر مورد مصادره به مطلوب کرده و به برداشت‌های خود از خروارها حدیث و سخن بی روا را بنام "حقیقت محض" عنوان کنند و به تعیین وظایف شرعی و اجتماعی اعضای امت اسلامی بپردازند.

خمینی از جمله کسانی است که از این ایده رایج تشیع درباره حکومت عدول می‌کند. او با تکیه بر آنچه که خود "حجت عقل" می‌نامد و "برشمردن حکومت جزو امور اعتباری و عقلائی" (۱۱) و با استناد به برخی از آیه‌های قرآن و روایات و احادیث، لزوم "معصومیت" برای ولایت را از شرایط حکومت حذف می‌کند و عادل بودن مجتهد و آگاهی او بر قوانین اسلامی را شرایط کافی برای زمامداری می‌داند و بدین ترتیب راه را برای حکومت مستقیم مجتهدین باز می‌کند.

این اقدام همانطور که اشاره شد، بی سابقه نیست. سنت‌های فکری و سیاسی گوناگونی از صدر اسلام تا کنون، دخالت مستقیم انسان در امور سیاسی ـ از بدست گرفتن قدرت تا حد مخالفت با "معصومین" ـ را ممکن شمرده است. تا جائی که (حتی قرن‌ها قبل از تدوین فقه شیعه دوازده امامی)، عده‌ای از شیعیان در دوران انشعاب خوارج از شیعه علی، به مخالفت مسلحانه با قدرتمندترین "معصوم" نیز برخاستند.

تشیع با برخورداری از نوعی فلسفه تاریخ (تصور یک فرجام نیک برای سرانجام بشر با تحقق جامعه جهانی عدل با ظهور امام دوازدهم)

www.iran-archive.com

راه را برای دخالت مستقیم شیعیان در امور سیاسی فراهم می‌آورد. این دخالت، اما، برخلاف تصور رایج، تا آن حد نیست که از تشیع یك دکترین تاریخا مبارز بسازد(۱٤). و اگر از زمان جنبش تنباکو باین سو، ملایان یا گروه‌های دیگر مذهبی را در جنبش‌های سیاسی فعال می‌بینیم، این نه بدلیل "مکتب مبارز پرور تشیع"، بلکه بدلیل تحولات اقتصادی و اجتماعی صد سال اخیر است که رفته رفته تار و پود جامعه سنتی ایران را به لرزش درآورد. در این تکان‌هاست که مذهب، در صور گوناگون، کوشید که یا موقعیت خویش را حفظ کند، یا آهسته با تغییرات جدید از درِ سازش درآید، و یا حتی خود مدعی تغییرات عمده و رادیکال گردد.

بهر رو، اهمیت اقدام خمینی بر حذف لزوم "معصومیت" از شرایط حکومت و ممکن شمردن حکومت "مجتهد عادل"، بیش از آن که از نظر "شرعی" باشد از نظر **سیاسی** است(۱۳). این اهمیت از شرایط ویژه شکل‌گیری تزهای او ناشی می‌شود:

درگیری مستقیم خمینی با شاه با مخالفت او با طرح "انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی" آغاز می‌شود. طبق این طرح، از جمله زنان ایرانی می‌توانستند برای اولین بار در تاریخ معاصر در انتخابات ایالتی و ولایتی شرکت کنند و جزئی از جامعه مدنی محسوب شوند(۱٤). مخالفت خمینی و دیگر "آیات عظام" و همدستان مکلای آن روزی‌شان مانند نهضت آزادی با این طرح، با اشاره به لزوم اجرای اصل دوم متمم، قانون اساسی، در "شرعی" نبودن اقدامات دولت است. در حقیقت خمینی و دیگران با اشاره باین اصل به مبارزه علیه دولت اسداله علم رفتند(۱۵). خواستگاه اسلامی خمینی، طی این مبارزه هنوز در چارچوب پذیرش سلطنت است: خمینی منقد است تا ارائه دهنده بدیل. همین خواستگاه و همین چارچوب در طی چند مقابله بعدی خمینی با شاه حفظ می‌گردد. با وجود چند عقب نشینی موقت از جانب شاه، "اصلاحات" علی‌رغم میل آیات عظام به پیش می‌رفت. در این دوران است که شخصیت

www.iranarchive.com

سیاسی خمینی رفته رفته شکل می‌یابد و از نظر **سیاسی** بر دیگر رقیبان پیشی می‌گیرد. ورود او به جرگه مجتهدین طراز اول نه بدلیل اهمیت نظریات فقهی وی، بلکه بدلیل مسائل **سیاسی** است. حتی به روایتی کتابی که بنام "رساله عملیه" (یعنی رساله‌ای که انتشار و چاپ آن برای شناخته شدن بعنوان مجتهد الزامی است) خمینی چاپ گردیده، نیز صرفا چاپ مجدد رساله بروجردی بنام دیگری است(۱۶). ظاهرا این اقدام از این جهت انجام گرفته بود که با برشمرده شدن او در ردیف آیات عظام، از مصونیت سیاسی موجود برای مجتهدین طراز اول بهره‌مند گردد.

اوج مخالفت خمینی با شاه در جریان کاپیتولاسیون و ۱۵ خرداد است. در این دوره مبارزه که منجر به تبعید خمینی از ایران شده است، خمینی را از نظر سیاسی شکست خورده و شاه را ظفرمند می‌یابیم. خمینی در تبعید، اما، دیگر نه یک آخوند ساده بلکه یکی از رهبران پر نفوذ سیاسی **مجتهدان** تشیع است. آن دسته از مجتهدان دیگری که در ایران بسر می‌بردند، بدلایل متفاوت فاقد دکترین سیاسی معیّن بوده و مدعی مبارزه مستقیم سیاسی نبوده‌اند. آن بخش نیز که در نجف می‌زیستند، بیش از آن که مستقیما در دنیای سیاست شرکت کنند، بقول خمینی (در "حکومت اسلامی") مشغول بحث و جدل درباره چگونگی "ازاله نجاست" بوده و از "حیض" و "تقاص" سخن می‌گفتند. در این میان، خمینی موقعیت ویژه‌ای را می‌یابد که آخوندهای پیش از او فاقد آن بودند. او از نظر سیاسی فاقد رقیبی قدرتمند در دستگاه دینی ایران بود. وجود خمینی در نجف و آزادی عمل او باین آخوند سیاسی که بدرجه اجتهاد نائل شده و جایگاه مستحکمی را در دستگاه دینی و سیاسی بخود اختصاص داده بود، قدرت **فقهی** نیز می‌بخشد.

خمینی و شاه، بیش از آن که در اثر مجموعه‌ای از شرایط در سال‌های ۵۷ ـ ۵۶ در مقابل یکدیگر قرار گیرند، بسیاری پیش از آن(سال ۱۳۴۸)، ـ هنگامی که خمینی محلی از اِعراب نداشت ـ، در

طرح چشم‌اندازهای سیاسی‌شان، به طی آن مسیری پرداخته بودند که برای هیچیک قابل بازگشت نبود. درست است که همواره بین خمینی و شاه بمثابه دو فرد، امکان سازش وجود داشت و این سیر حوادث اجتماعی بود که آن دو را در مقابل هم قرار داد، اما، بمثابه نمایندگان دو نماد معین، دو تفکر مشخص، این سازش امکان پذیر نبود. چرا که غیر قابل رجعت بودن مسیر طی شده به نقد مواضع سیاسی روزمره محدود نمی‌گردید. بلکه با تحقق یافتن "اصلاحات" شاه، با درهم ریخته شدن هر چه بیشتر بافت اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران، موجودیت روحانیت سنتی رفته رفته به زیر سئوال می‌رفت. "طبقه نسوان" نه تنها در ادارات و کارخانجات(یا بقول آخوندها در مراکز فساد) بیش از گذشته راه یافته بودند، بلکه با دیگر تغییراتی که در ساخت اقتصادی و اداری کشور در شرف پدید آمدن بود، امتیازات سنتی روحانیت به خطر افتاده بود. شاه در جشن تاجگذاری و مراسم بیست پنجمین سالگرد سلطنت گامهای آهسته، اما جدی، بسوی نفی فرهنگ اسلامی و بازگشت به میراث‌های قدیمی‌تر ایران برداشته بود. کاری که در جشن دو هزار و پانصد ساله سلطنت و تغییر تاریخ به اوج خود رسید. جنگ دفاع از منافع طبقات و اقشار استثمارگر قدیمی و طبقه و اقشار استثمارگر جدید در تمامی ابعاد درگرفته بود. در این میان، البته مبارزات پر قدرت دیگری نیز علیه رژیم شاه در جریان بود، اما، بدلایلی که جای پرداخت آن‌ها در اینجا نیست این مبارزات نتوانست فراتر از جریان‌های مذهبی/روحانی برود و نقدی ریشه‌ای و همه جانبه از رژیم شاه بعمل‌آورد و در مقابل آن بدیل‌های لازم را ارائه دهد. در این مقابله جوئی، خمینی نیز می‌بایست با توجه به فرهنگ سیاسی و فقهی تشیع به هماوردی بپردازد و مخالفت سیاسی خود با رژیم شاه را از حالت جنگ موضعی و در چارچوب قانون اساسی خارج کند: **در مقابل سلطنت بدیلی حکومتی ارائه دهد.** امری که تا کنون هیچ یک از مجتهدان پیش از او ـ حداقل از مشروطیت به اینسو ـ بدان نپرداخته بودند.

www.iran-archive.com

اهمیت مخالفت خمینی در این دوران سمبلیك است و نه واقعی. خمینی، هیچگاه حتی در رویا نیز امکان برقراری "حکومت اسلامی" در ایران را نمی‌دید و همانطور که پیش از این نیز ذکر کردیم، سازشکار قابلی نیز بود. او می‌توانست مجددا در شرایط دیگری به "تقیه" بپردازد و خود را همانند آخوندان بیشمار دیگر در کنار "پادشاه اسلام پناه" بیابد. اما، خمینی در این مخالفت سمبلیك، در ارائه یك **بدیل**، در مقابل سلطنت ـ فراتر از همه آخوندهای هم عصر خویش ـ در حقیقت، چارچوب و نهادی را ارائه داد که توانست سالیان بعد، هنگامی که شاه به قدرت جنبش توده‌ای و در سایه زد و بندهای بین‌المللی برکنار شد، بمثابه تئوری حکومت در خدمت جنبش اسلامی قرار گیرد. در حقیقت، تجربه خمینی ـ تجربه انقلاب اسلامی در ایران ـ، مجددا نشاندهنده پیوستگی بین تفکر سیاسی/تئوریك ـ البته، هنگامی که از سر ناچاری خزعبلات خمینی را تئوری می‌نامیم ـ و عمل اجتماعی است: یك تفکر، یك نگره تئوریك، و یك نهاد مشخص در شرایط اجتماعی مناسب، می‌توانند تبدیل به نیروی مهم سیاسی و اجتماعی گردد.

بهر رو، چارچوب اصل دوم متمم قانون اساسی، برای یك مقابله جوئی همه جانبه، امکانات کافی را در اختیار خمینی قرار نمی‌داد. چرا که حتی طبق قانون اساسی ایران نیز "سلطنت ودیعه‌ایست که به **موهبت الهی** از جانب ملت به شخص پادشاه مفوض شده" (اصل ۳۵) بود. "موهبت الهی"، اکنون می‌بایست بنوع دیگر تفسیر گردد تا بتواند راه را به تفویض حکومت برای نمایندگان خدا بر روی زمین هموار کند.

هنگامی که شاه ارابه‌اش را چهار نعل بسوی "دروازه تمدن" می‌راند، خمینی نیز می‌بایست "جمل" خویش را سریع‌تر بسوی جامعه اسلامی بتازاند. این مسیر حتی می‌توانست برای خود خمینی هم روشن نباشد. اما، مکانیزم تحولات اجتماعی بگونه‌ای است که می‌تواند مستقل از

www.iranarchive.com

آگاهی فردی شرکت کنندگان، مسیر خود را بپیمایند. آگاهی اولیه در پیدایش مکانیزم‌ها مهم است، اما همین که مکانیزم به حرکت درآمد ـ جمل به حرکت درآمد ـ در سیری که شرایط اجتماعی معیّن خواهد کرد به پیش خواهد تاخت. خمینی در این مسیر از مشروطه/مشروعه شیخ فضل‌الله درمی‌گذرد، برداشت‌های رایج در فقه دوران صفویه(۱۷) را پلی برای رجعت به گذشته تصور می‌کند، روشن‌ترین حجت‌های شیعه جعفری را در این باب نادیده می‌گیرد و مستقیما به "صدر اسلام" مراجعه می‌کند(۱۸). این مراجعه خمینی به "صدر اسلام" باو در مقابل رقبای دیگر مصونیت "تئوریک" می‌بخشد: او را در سایه قدرت معنوی منتسب به حکومت محمد قرار می‌داد. از سوی دیگر، توجه به یک نمونه قابل استناد و مورداحترام شیعیان، امکان تبلیغ و تحریض وی را افزایش می‌دهد. مدینه فاضله او یک جامعه خیالی برای آینده نبود. مدینه فاضله او یک "اُسوه"(نمونه) مشخص در گذشته بود(۱۹). خمینی در انتخاب آرمان گرائی ارتجاعی خویش، تمامی ذکاوت خود را بکار می‌برد و می‌توانند مُهر خود را بر دستگاه مذهبی ایران بکوبد.

بدین ترتیب تزهای "ولایت فقیه" از راه سیاست و بدلیل خاص و داشی از یک شرایط معیّن در ادبیات فقهی تشیع معاصر نضج می‌گیرد و پایه‌های سیاسی و فقهی حرکت‌های بعدی را بنیان می‌نهد. این تئوری، بعدها در یک شرایط بحرانی تبدیل به نیروی مادی می‌شود و برای رژیم ایران به تئوری حکومتی تبدیل می‌گردد. این تئوری علی‌رغم آن که در تفکر شیعه جا دارد و بی ریشه نیست، معهذا با قرائت غالب در آن مغایر است.

*

www.iran-archive.com

اما، این تزها کدامند؟ برای شناختن این تزها، ما خوانندگان را به مطالعه کتاب "حکومت اسلامی" یا "ولایت فقیه" رجوع می‌دهیم و در زیر فقط فشرده‌ای از مهم‌ترین نکات آن‌ها و استدلال‌های خمینی را ارائه می‌دهیم:

ـ پیغمبر با وصیت خود ضرورت حکومت بعد از خود را ابلاغ می‌کند و این فرمان خدا است. پس حکومت بعد از پیغمبر نیز باید باشد(۲۰).

ـ اگر فرد لایقی که دارای علم به قانون و عدالت باشد قیام کند و خواهان تشکیل یك حکومت اسلامی باشد باید از او اطاعت کرد. این شخص فقیه است و همان اختیارات صدر اسلام را دارد(۲۱).

ـ وظیفه فقیه نه فقط بازگو کردن قانون(الهی) است بلکه اجرای آن نیز می‌باشد(۲۲).

ـ فقها از طرف پیغمبر به خلافت و حکومت منصوبند(۲۳).

ـ عوامل حکومتی(اسلامی) از عوامل پیغمبر هستند که خود او صادر کرده است و جدا از عوامل خدا که شامل کلیه عبادات و غیر عبادات احکام شرع الهی است(۲٤).

ـ لازم است که فقها اجتماعا یا انفرادی تشکیل حکومت دهند: این امر واجب عینی و گر نه واجب کفائی است(۲۵).

ـ حکومت اسلامی مشروطه است. نه مشروطه بمعنای تصویب قوانین تابع آراء و اشخاص و اکثریت بلکه مقید به یك مجموعه که در قرآن و سنت پیغمبر مشخص گشته است(۲٦).

ـ فرق حکومت‌های جمهوری و سلطنتی با حکومت اسلامی در این است که رژیم‌های اولی می‌توانند و باید قانوگذاری کنند در صورتی که قدرت مقننه در حکومت اسلامی در اختیار تشریع در اسلام به خدا اختصاص یافته است(۲۷).

www.iran-archive.com

***

ناشی بودن تزهای بالا از یک شرایط ویژه و مغایرت آن با قرائت غالب در تشیع معاصر، تداوم آن را بصورت یک تز تئوریک شرعی/سیاسی در آینده مشکل می‌کند. بویژه آن که اصلی‌ترین ضامن اجرائی این تز وجود فقیه یا شورائی از فقهاست که از نظر سیاسی و دینی رهبری او (یا آن‌ها) مورد قبول دیگر شریعتمداران و سردمداران دینی باشد. فقدان چنین فقیه یا فقهای مدافع این تزها که مرجعیت دینی آنان و قابلیت فردی‌شان در رهبری سیاسی مورد تردید نباشد، آینده اجرائی این تزها را بیش از پیش مشکل می‌نماید. با از بین رفتن آن شرایط سیاسی ویژه‌ای که موجب پذیرش تز "ولایت فقیه" در نهادهای دینی ـ سیاسی ایران گردید، "ارزش شرعی" آن نیز از بین می‌رود.

در حقیقت، در آینده سیاسی بعد از خمینی استناد، و مراجعه به اصل "ولایت فقیه" برای رتق و فتق امور "دنیویه" و "دینیه" بسیار سست خواهد شد و ضمانت‌های اجرائی لازم را ارائه نخواهد داد. این "تز" لاجرم با مرگ خمینی پایان خواهد یافت و حکومت جمهوری اسلامی را با ابهامی از مسائل مواجه خواهد کرد.

مرگ خمینی، حکومت را در مقابل دو انتخاب قرار می‌دهد: انتخاب یک فقیه یا انتخاب شورای رهبری سه یا پنج نفره. شخصیت قوی سیاسی/شرعی خمینی در نزد مسئولین مملکتی آنچنان اهمیتی را دارد که همگی بلا استثناء در برابر فرامین او سر تعظیم فرود می‌آورند. و این نکته، در کنار مسائل دیگر، نکته مهمی است که بقای ولایت فقیه در زمان خمینی را ممکن می‌سازد. بدیهی است که جانشین اعلام شده او، منتظری، از داشتن چنین نقشی محروم خواهد بود: او فاقد خصوصیات لازم برای اجرای وظایف ولی امر است.

ایجاد "شورای رهبری" سه یا پنج نفره نیز مشکل گشای کار رژیم

www.iran-archive.com

نخواهد بود. ازیك سو، تشکیل چنین شورائی ـ علی‌رغم پیش بینی در قانون اساسی ـ، اساسا با ولایت فقیه همخوانی ندارد (و این را بعدا توضیح خواهیم داد) و از سوی دیگر، بر فرض تشکیل عملا قدرت لازم برای رهبری کشور را نخواهد داشت: وجود اختلافات عمیق در بین باندهای حاکم و تفاسیر متعدد هریك از این "فقها" از "اراده خداوند" و شخصیت ضعیف منتظری ـ جانشین رسمی خمینی و یکی از "فقهائی" که قاعدتا در چنین شورائی باید نقش آشتی دهنده و راهنما را بعهده گیرد ـ، عملا به فلج شدن این شورا منجر خواهد شد.

درست است که "حیله‌های شرعی" مفرهائی برای گریز از مشکلات روزمره فراهم می‌آورد، اما، فقدان یك تز شامل حکومتی برای هر رژیم سیاسی مهلك‌تر از آن خواهد بود که با تعبیر و تفسیر روزمره بتوان به آن پاسخ داد. سئوالات مطروحه در مقابل رژیم اسلامی، بعد از خمینی، لزوم دگرگونی اساسی در تز ولایت فقیه ـ نفی آن ـ را بوجود می‌آورد. خمینی، ظاهرا بر این مسئله آگاه است و گام‌های پر شتابی را برای پر کردن خلاء رهبری فقهی/سیاسی به پیش برداشته:

فتواهای اخیر خمینی ظاهرا بر اثر پرسش "وزیر کار" درباره چگونگی دخالت دادن مفهوم فقهی "اجاره" در قراردادهای کار شروع شد. خمینی، ولی امرِ در قدرت، می‌باید به ملاحظاتی پاسخ دهد که خمینی آخوند ملزم به جوابگوئی آن‌ها نبود. هدایت یك کشور را نمی‌توان با مراجعه به اصول "کافی" و "بحرالانوار" آقای مجلسی حل کرد. هیچ "حدیثی" هم نمی‌توانست شرایط بسیار پیچیده‌ای را که خمینی با آن مواجه است، از قبل، پیش بینی کند. فرسایش "نظام واقعی" با "اتوپی" همواره موجب تجزیه تفکر آرمان‌گرا و ایجاد ترکیب‌های جدیدتر است. عناصری از نظام واقعی در خدمت تفکر آرمان‌گرا قرار می‌گیرند و بدان هویت مشخص می‌بخشند و عناصری دیگر از برداشت‌های آرمانی در خدمت نظام‌های اقتصادی و اجتماعی قرار می‌گیرند و امکان استمرار این نظام‌ها را فراهم می‌آورند.

www.iran-archive.com

خمینی در قدرت مجددا به "حجت عقل" متوسل می‌شود. این "عقل" اما، بیش از آن که آرمان‌گرا باشد "پراگماتیست" است. عقلی نیست که نقطه حرکتش رسیدن به جامعه "صدر اسلامی" باشد. حجت عقل در نزد خمینی هدفش "حفظ بیضه اسلام" است: همه چیز آنقدر شرعی می‌شود که حفظ نظام را ممکن سازد.

شرعی شدن برخی مسائل برای "تطبیق" اسلام آسمانی با واقعیات زمینی یا بعبارت دیگر پراگماتیسم شرعی، می‌تواند از دو جنبه مورد بررسی قرار گیرد. یکی این که تزهای ولایت فقیه اساسا قابل اجرا نیستند و در نتیجه خمینی مجبور به زیر پا گذاشتن جنبه‌هائی از تئوری خود شده است تا کار قانونگذاری به پیش رود. جنبه دیگر این است که اساسا تئوری ولایت فقیه دارای آنچنان محتوائی است ـ یا بعبارت دقیق‌تر، آنقدر فاقد چارچوب است ـ که می‌تواند تضاد خود را خود "حل" کند. در هر دو صورت، نتیجه یکی است، چرا که به هر حال، مسئله به **شخص خمینی** باز می‌گردد. او است که می‌تواند تا خود زنده است در باره احکام خود ـ یا احکام اسلام ـ تجدید نظر کند و باز او است که در **نقش شارح تئوری‌هایش** می‌تواند بدان تبصره‌هائی بیفزاید تا اگر اختلافی در **اجرای** احکام (مربوط به قوه مجریه یا دولت) و **خود احکام** (مربوط به قران یا قوه مقننه) به پیش آید، تضاد ناشی از آن را با فتوائی حل کند.

زیرکی خمینی تا آن حد یاور اوست که بداند چگونه در ایام حکومتش، برای آینده چاره‌ای بیاندیشید، اقدامات اخیر او بیش از آن که حل مسائل کنونی را هدف گیرد، آینده را در نظر دارد.

بدین ترتیب، خمینی، بر فراز شورای نگهبان پیش بینی شده در **قانون اساسی**، که موظف به رعایت مصالح **اسلامی** است، نهادی جدید تاسیس می‌کند و بدان وظیفه دفاع از "مصالح **نظام** جمهوری اسلامی" را می‌بخشد.

خمینی، در جواب استفتاء مشترک رهبران طراز اول دولتی (خامنه‌ای،

www.iran-archive.com

رفسنجانی، موسوی، اردبیلی) و عزیز دردانه‌اش احمد در باره بیان "حکم حکومتی" در صورت حل نشدن اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان از نظر شرع مقدس یا قانون اساسی **یا** تشخیص مصلحت **نظام** و **جامعه**، می‌گوید:

"گر چه بنظر اینجانب پس از طی این مراحل زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور **مرجع** هستند احتیاج باین مرحله نیست" (تاکید از ماست).

"شرعی" شدن قدرت دولتی تا آنجا پیش می‌رود که شورای نگهبان نیز تنزل مقام می‌یابد:

"لکن برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس اسلامی و شورای نگهبان شرعا و قانونا توافقی حاصل نشد مجلسی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان و حضرات حجج اسلام آقایان خامنه‌ای، هاشمی، اردبیلی، توسلی، موسوی خوئینی‌ها، و جناب آقای میرحسین موسوی و وزیر مربوطه برای تشخیص مصلحت "**نظام اسلامی**" تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگری هم دعوت بعمل آید و پس از مشورت‌های لازم **رای اکثریت اعضای** حاضر در این مجمع مورد عمل قرار گیرد..." (تاکیدها از ماست).

این فتوای خمینی نیز در ادامه همان تجدید نظرهای تئوریک قبلی اوست. اوضاع سیاسی او را مجبور می‌کند که برای حفظ نظام اقدام کند. او همان استدلال‌های پیشین را با شدت بیشتر تکرار می‌کند. تا همه چیز را به نفع حکومت یعنی نظام مستقر در ایران، حل کند: حکومت مقدم بر نماز و روزه و حج است ("ولایت فقیه"، ۱۳۴۸، جزوه ۲.) و (نامه خمینی به خامنه‌ای، ۱۶ دی ماه) و شعبه‌ای از **ولایت مطلقه** است ("ولایت فقیه"، ۱۳۴۸، جزوه ۶.). و (نامه ۱۶ دی ماه خمینی به خامنه‌ای) (۲۸).

www.iran-archive.com

اما، همین فتواها نیز تا زمانی می‌تواند کارگشای رژیم باشد که شخص خمینی زنده است. شاید هم حس ناخودآگاهی به "امام امت" مرتبط بودن تداوم دستگاه خلافت با زندگی خودش روشن است که در پایان فتوای اشاره شده در بالا با ذکر این جمله "احمد در این مجمع شرکت می‌نماید تا گزارش جلسات به اینجانب سریع‌تر برسد"(۲۹)، عملا پیوستگی تصمیمات "مجمع جدید" را به شخص خود روشن سازد.

با این حال، به نظر نمی‌رسد که خمینی در این "رفع و رجوع" اسلامی خود، بتواند موفق شود. جدال‌های باندهای درون حاکمیت، مشکلات روزمره حکومتی، او را مداوما به صدور فرمانهای ناسخ و منسوخ واخواهد داشت: امروز نهادی تاسیس می‌گردد، روز بعد هیئتی جدیدتر برای بررسی اختلافات آنها خلق می‌شود و مجددا همه این نهادها به دفاع از قانون اساسی و پارلمان فراخوانده می‌شوند. و چه بسا که نهادهای تازه تاسیس شده به همان سرنوشتی دچار گردند که مثلا "هیئت پیگیری فرمان هشت ماده‌ای امام" به آن دچار شد: اضمحلال تدریجی.

اما، آن چه در این میان اهمیت دارد نه صرف تشکیل نهادهای جدید، سرنوشت بعدی آنها ـ خنثی کردن (یا خنثی شدن) بعدی توسط خمینی و در طی جدال باندها ـ، بلکه **کوشش مدام خمینی** برای یافتن "راه حلی" برای پُر کردن خلاء سیاسی بعد از وی است. خمینی، بهتر از هر کسی می‌داند که جانشین رسمی‌اش آقای منتظری، علی‌رغم رساله تراشی برای او، در موقعیتی نیست که از جانب "فضلای حوزه علمیه" بعنوان "صاحب اجتهاد" تلقی شود و بعنوان یك رهبر مذهبی سیاسی قدرتمند پذیرفته گردد و "شورای رهبری" نیز، عملا قادر به پر کردن چنین خلاء نخواهد بود.

گر چه از نقطه نظر صرف ایدئولوژیك تز "ولایت فقیه" تشکیل یك شورای رهبری متشکل از چند فقیه را می‌پذیرد ولی تشکیل چنین شورائی با تز اساسی "ولایت فقیه" یعنی اتخاذ تصمیم بر پایه قرآن ـ و نه رای **اکثریت**(نه تنها اکثریت مردم، بلکه حتی اکثریت

فقها، در این مورد اخیر، کمی پائین‌تر توضیح خواهیم داد) ـ، همخوانی ندارد. بعبارت دیگر در شورای رهبری که فقهای عضو آن هر یك خود را مدافع اسلام می‌دانند، اگر اختلاف نظر پیش آید بر حسب چه ملاکی تصمیم‌گیری نهائی خواهد شد؟ چه کسی تعیین می‌کند این نظر اسلامی و دیگری غیر اسلامی است؟ اگر بر پایه رای **اکثریت** باشد، نتیجتا یکی از برداشت‌های اساسی در "ولایت فقیه" زیر پا گذاشته میشود: "ولایت فقیه" خود را **مشروط به رای اکثریت** نمی‌کند. تنها راه گریز از مخمصه این است که در هیچ مورد اکثریت و اقلیتی در کار نباشد. شرط لازم و کافی این امر، وجود تنها یك **فرد** تصمیم گیرنده است. علاوه بر ضرورت **فقهی**، از نظر **عملی** نیز، حکومت اسلامی، متکی بر تصمیم‌گیری **فردی** است. تجارب خمینی در این زمینه از هر چیز گویاتر است(۳۰). با توجه به این مسئله است که از امروز با قطعیت می‌توان گفت که فقدان چنین مرجعی در رهبری فقهی و سیاسی درایران، آینده رژیم اسلامی را با مشکلات عدیده‌ای روبرو خواهد ساخت.

آینده رژیم اسلامی ـ یك مسئله قانونی

"قانون" در حکومت اسلامی، ناشی از "شارع مقدس اسلام" است:

> "شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را بمورد اجرا گذاشت. به همین سبب در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد..." (۳۱).

www.iran-archive.com

منشاء ربانی "قانون" در تفکر خمینی تا آنجاست که او بیست و چند سال قبل از آن که حکومت اسلامی را بطور مشخص عنوان کند در "کشف‌الاسرار" بر این اعتقاد بوده که قوه مقننه در حقیقت خداست و "تشکیل مجلس برای وفق دادن مصالح کشور است با کلیات قانون‌های آسمانی و نظارت در قوه اجرائیه عامله است" (۳۲).

در دیدگاه فقه شیعه، قرآن و سنت شالوده‌های نظام حقوقی را ارائه داده و امکان حل همه مشکلات را فراهم آورده است. بقول خمینی در این نظام حقوقی، هر چه بشر احتیاج دارد فراهم است. قوانین اسلام بر جزاء، تجارت، صنعت و کشاورزی ناظر بوده و شمولیت تا حدی است که برای خوراک انسان هنگام انعقاد نطفه نیز قانون دارد(۳۳). الطاف خداوند آن چنان شامل است که:

> "حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه بمعنای متعارف فعلی آن که **تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد**. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجراء و اداره مقید به یک مجموعه شروط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم(ص) معین گشته است" (۳٤).

اهمیت این "مشروطه" تا آنجاست که به اعضای شورای نگهبان گوشزد می‌کند:

> "اصولا آنچه باید در نظر گرفته شود **خداست** و نه **مردم**. اگر صد میلیون آدم، اگر تمام مردم دنیا یک طرف بودند و شما دیدید همه آن‌ها حرف می‌زنند که خلاف حکم قرآن است بایستید و حرف خدا را بزنید ولو این که تمام بر شما بشورند" (۳۵).

***

در مقدمه قانون اساسی در مورد قوه مقننه آمده است:

"... قانونگذاری که مبین ضابطه‌های مدیریت اجتماعی است و بر مدار قرآن و سنت، جریان می‌یابد بنابراین نظارت دقیق و جدی از ناحیه اسلام شناسان عادل و پرهیزکار و متعهد (فقهای عادل) امری محتوم و ضروری است ..." (۳۶).

در اصل چهارم و اصل هفتاد دو نیز تاکید می‌شود که کلیه قوانین باید بر اساس موازین اسلامی باشد و تشخیص اسلامی بودن قوانین را بر عهده شورای نگهبان محول می‌کند.

بر اساس اصول پنجاه و هشت، هفتاد و یك و هفتاد و دو، اعمال قوه مقننه بعهده مجلس است و مجلس حق وضع قانون را دارد. البته تشخیص اسلامی بودن این قوانین کماکان بعهده شورای نگهبان است.

اصل نود و شش تشخیص عدم مغایرت با احکام اسلام را به رای اکثریت فقهای شورای نگهبان محول می‌کند. اصل پنجاه و هفت سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه را زیر نظر ولایت امر و امامت امت قرار می‌دهد. و بالاخره در اصل ششم اداره امور کشور بعهده آراء عمومی گذاشته می‌شود. باز بدیهی است که تشخیص صلاحیت اسلامی قوانین بر عهده ولی فقیه یا شورای نگهبان خواهد بود.

احاله کردن منشاء قانون به خدا، هیچ یك از مشکلات روزمره رژیم را در امر قانونگذاری نخواهد کاست. زندگی روزمره، امکانات متعددی برای تفسیر قوانین "خداوند" را فراهم می‌آورد. بر حسب این که قرآن چگونه خوانده شود و چه تفسیر و تعبیری در آن جایز شمرده شود و یا کدام سنت‌ها با چه قرائتی مورد تفسیر قرار گیرد، "اراده خداوند" متغیر خواهد بود. و مجریان زمینی "خواست الهی" را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. این مشکل در حیات کنونی جمهوری اسلامی شناخته شده‌تر از آن است که احتیاج به توضیح و تشریح داشته باشد. سرنوشت قوانینی مانند بند ج اصلاحات ارضی، مسئله مالیات‌های مستقیم،

www.iran-archive.com

حدود فعالیت‌های بخش خصوصی، مدارس غیر انتفاعی، مبارزه با تورم و گرانی و لزوم نرخ گذاری، مسئله زمین‌های شهری و لایحه تجارت خارجی و غیره، مثال‌های بارزی در این زمینه‌اند.

بدلیل پیوند ناگسستنی بین برداشت از مسائل فقهی و قوانین اسلامی، وجود اختلاف در قوانین موضوعه، صرفا در حد تفسیر از این یا آن "فرمان الهی" محصور نمانده و کل دریافت از اسلام را مورد پرسش قرار می‌دهد. امریکائی نامیدن اسلام مخالفین آخوندِ خمینی از جانب وی بیش از آن که ناشی از کوشش او برای بهره‌برداری تبلیغاتی باشد از وجود دریافت‌های متفاوت از اسلام نشات می‌گیرد.

با این حال، وجود اختلاف در برداشت‌های فقهی/قانونی، تا هنگامی که خمینی زنده است و بعنوان ولی امر اجازه تفسیر فقهی را دارد، ظاهرا چندان مسئله ساز نخواهد بود و دم مسیحای خمینی می‌تواند همه چیز را شرعی کند. بقول خوئینی‌ها:

> "همین قانونی که قبلا ((شورای نگهبان)) می‌گفت خلاف موازین شرعی است حال که مقام ولی فقیه می‌گوید این قانون لازم است برای جامعه و به مصلحت جامعه است باید انجام بشود، این **قانون شرعی می‌شود و تا حالا اگر غیر شرعی بود حالا می‌شود شرعی.** وقتی که شرعی شد در چارچوب کار شورای نگهبان می‌گنجد چون شورای نگهبان قوانینی را که خلاف موازین شرعی باشد باید رد کند. اما اگر مطابق موازین شرعی بود قبول می‌کند" (۳۷).

بدیهی است این نوع احتجاجات با مرگ خمینی بُرد خود را از دست خواهد داد و دست واضعان قوانین در ایران بعد از خمینی را در پوست گردو خواهد گذاشت. احاله دادن مسئله یا مسائل مورد اختلاف به شورای رهبری سه یا پنج نفر(اصل ۱۰۷ قانون اساسی)(۳۸) یا به شورای نگهبان(اصل ۹۶ قانون اساسی) و یا "مجمع تشخیص مصلحت نظام ..."(که بدنبال فتوای چند ماه پیش خمینی تشکیل شد، یا

ایجاد نهادی جدیدتر بنام "هیئت تشخیص مصلحت")، گر چه **ظاهرا** می‌تواند "راهگشا" محسوب شود، اما، **در واقع** برای رژیم مصیبت‌های بزرگی را بدنبال خواهد داشت. اساس رای گیری در هر یك از نهادهای مربوطه استوار بر رای **اکثریت** خواهد بود. رای اکثریت در هر مورد معیّن یعنی پیروزی یك برداشت معیّن فقهی/قانونی بر برداشت دیگر. اکثریت باید تعیین کند چه قانونی از "شارع مقدس اسلام" نشات گرفته و چه چیزی خلاف آن است و این برای **اقلیت** احتمالی بعدی یعنی خارج از **شرع** بودن. همانگونه که اختلاف در برداشت‌های فقهی به اختلاف در برداشت‌های قانونی قابل تاویل است، تفاوت نظرات در دریافت‌های قانونی، تفاوت در برداشت‌های فقهی را بدنبال خواهد داشت. چنین اختلافاتی اگر در هر نظام سیاسی قابل قبول باشد در نظامی که اساس آن بر تفسیر "اراده خداوند" قرار گرفته و "توحید" از اصول غیر قابل صرفنظر کردن از آن است، معنائی جز فلج کردن کل دستگاه مقننه نخواهد داشت. تفسیر زمینی "وحده و لا شریك له"، چیزی جز وجود یك نماینده(یك رای) بر روی زمین و یك تفسیر برای "واقعیت مطلق" نیست(۳۹). هیچ ترفندی قادر نخواهد بود که این مشکل بزرگ نظام را حل کند. در حقیقت، بحران شرعی رهبری رژیم می‌تواند بلافاصله به بحران قانونی تبدیل شود و یا از آن نشات گیرد و این هر دو، کارکرد نظام را مختل می‌کند. این اختلال برای رژیم ایدئولوژیك اسلامی ایران دردناك‌تر از آن است که بتواند آن را نادیده بگیرد.

آینده رژیم اسلامی ـ یك مسئله ایدئولوژیك/سیاسی

سیر حوادث در ایران، تنها نظام شرعی، تئوری حکومت و قوانین

www.iran-archive.com

ناشی از آن را در معرض تجزیه قرار نمی‌دهد. در حقیقت، این کل **نظام ایدئولوژیک/سیاسی** است که در مرکز این فعل و انفعال قرار دارد. مراد از نظام ایدئولوژیک/سیاسی در این جا آن مجموعه از نظرات و خواست‌هائی است که خمینی و طرز تفکری را که او نمایندگی کرده و می‌کند تصویر نموده و بدان هویت می‌بخشد. البته تعریف کامل نظام ایدئولوژیک/سیاسی در جمهوری اسلامی برخلاف ظاهر کار چندان ساده‌ای نیست. پیروزی اسلام خمینی بر دیگر رقبای اسلامی و غیر اسلامی در طی کشمکش‌های طولانی، شکل گرفتن ایدئولوژی مذهبی رادیکال در سال‌های متمادی و تحت تاثیر حوادث گوناگون و جریان‌های فکری متفاوت، سیال بودن شرایط اجتماعی، به آحاد ایدئولوژیک/سیاسی این نظام ابعاد متعددی می‌بخشد، بطوری که رگه‌های گوناگونی را در سیمای آن می‌توان مشاهده کرد. هر چند بحث درباره آحاد ایدئولوژیک/سیاسی نظام اسلامی در ایران و ارائه تصویری دقیق‌تر از اتوپی اسلامی فرصت و مجال دیگری را می‌طلبد، با این حال تا جائی به بحث ما در این نوشته مرتبط می‌شود، شاید بتوان عمده‌ترین آحاد آن را ـ با تکیه بیشتر بر شعارها و ادعاهای سیاسی ـ به شرح زیر خلاصه کرد:

ـ مبارزه علیه استکبار داخلی، برقراری عدالت اجتماعی از طریق ایجاد حکومت اسلامی.

ـ مبارزه علیه استکبار جهانی، ایستادگی در مقابل دو ابر قدرت و ایجاد انترناسیونال شیعی/اسلامی.

ـ بازیافتن یک هویت فرهنگی اسلامی/شیعه با اسلامی کردن تمامی چارچوب‌های زندگی مدنی.

این سه پایه در یک ارتباط ناگسستنی، رادیکالیسم اسلامی خمینی را عنوان می‌کند و معرف او در حوادث اجتماعی است. این شاخص‌ها، اما، در سالیان اخیر از حالت نظری و یا ادعای سیاسی صرف خارج شده و شکل مادی یافته‌اند. هزاران وعده بجا و نابجا که از سوی سردمداران

www.iran-archive.com

نظام اسلامی بمثابه خواست مستضعفین عنوان شده است. انواع و اقسام باجگیری‌های سیاسی که نام صدور انقلاب و مبارزه ضد امپریالیستی را بخود گرفته، انواع دخالت‌ها در زندگی روزمره که نام نهی از منکر را با خود حمل می‌کند و امثالهم، خارج از منظور بیان کنندگان آن، امروز یك نیروی مادی در حیات اجتماعی و سیاسی است و برای خود پیروان و معتقدانی را دارد. صدها هزار جوان ساده لوحی که به قصد زیارت کربلا و رسیدن به "قدس اشغالی" خود را به آب و آتش زدند. هزاران کمیته‌های جور واجور که در اطراف و اکناف ایران بدلایل گوناگون تشکیل شده است. بسیاری از مردمی که باز ساده لوحانه در تظاهرات، میتینگ‌ها، نمازهای جمعه، راه پیمائی‌ها و ... شرکت کرده از شعارهای رژیم دفاع کرده‌اند، آن نیروی اجتماعی را تشکیل می‌دهند که در پشت نقاب "هویت اسلامی" بدنبال تحقق حداقل بخشی از مدینه فاضله عنوان شده توسط خمینی می‌باشند.

قدرت خمینی ـ علی‌رغم تضعیف نسبی آن ـ، اعتبار او نزد پیروانش ـ علی‌رغم محدود شدن **امروزی** آن به ریزه خواران قدرت حاکم ـ، از این خواست‌ها نشات گرفته و هویت **اجتماعی** یافته است.

این هویت اجتماعی در حقیقت **مشروعیت**(۴۰) سیاسی/ایدئولوژیکی نظام را تشکیل داده و به آن اجازه می‌دهد که خود را **وارث** انقلاب سیاسی بهمن بداند. این **مشروعیت پایه قدرت** رژیم است. این **مشروعیت** امروز به زیر سئوال رفته و با مرگ خمینی یا با کمك گرفتن از استعاره خود وی ـ با جذب شدن کامل زهر عقب نشینی‌های سیاسی اخیر ـ بکلی به مرحله نهائی خود نزدیك خواهد شد و رژیم را با بحران **مشروعیت** سیاسی/ایدئولوژیك مواجه خواهد ساخت.

اهمیت **مشروعیت** (Legitmacy) (۴۱) در کارکرد نظام‌های سیاسی، مهمتر از آن است که وارثان رژیم خمینی را با مشکلاتی عظیم مواجه نسازد. اگر برای هر نظام متعارف سیاسی توضیح و تعریف دلیل وجودی‌اش با مجموعه‌ای از خواسته‌ها و برنامه‌ها و در تمایز با دیگر

www.iran-archive.com

نظام‌های سیاسی و ایدئولوژیك الزامی است. برای نظام سیاسی که می‌خواهد در تداوم یك انقلاب و حول یك رژیم بسته ایدئولوژیك، خود را سامان دهد، این امر یك **الزام حیاتی** است. در حقیقت تجزیه نظام ایدئولوژیك، سوق یافتن و یا جهت‌گیری بخشی بسوی "ایدئولوژی ناب" و بخشی دیگر بسوی تطابق با زندگی واقعی ـ که در زبان سیاسی روزمره ایران به گرایش‌های "رادیکال" و "پراگماتیست" شناخته شده‌اند ـ بیش از هر چیز نشان جناح‌های درگیر در یافتن "مشروعیت" سیاسی/ایدئولوژیك می‌باشد. درست است که "قدرت دولتی"، یعنی امر واقع، خود می‌تواند مولد "مشروعیت" برای صاحبان آن گردد و به آن‌ها "مصونیت" لازم را در مقابل تعرض مخالفین اعطا کند، اما هم بدست آوردن چنین "مصونیتی" در جامعه‌ای که تلاطم انقلاب را پشت سر گذاشته مشکل است و احتیاج به زمان دارد و هم این "مصونیت" ـ حداقل رنگ و جلای آن ـ نمی‌تواند خارج از چارچوب‌های موجود فراتر رود و از زمانه خویش تاثیر نپذیرد.

عدم موفقیت رژیم در تامین "عدالت اجتماعی"، "مبارزه علیه استکبار" و "اسلامی کردن جامعه" ـ که این یکی مخالفت‌های متعددی را در جامعه مدنی برانگیخته است ـ و ماندن در چارچوب‌های پیشین، بی شك رژیم را مجبور خواهد کرد که به سمت تغییر چارچوب‌های تنگ کنونی‌اش حرکت کند. از ادعاهای خود بکاهد و به واقعیت‌ها توجه کرده و چارچوب جدیدی را ارائه دهد. این اقدام بی گمان مخالفت‌های زیادی را در بین پیروان رژیم بوجود خواهد آورد. کسانی که آگاهانه و یا مزّورانه خود را وارث مطلق انقلاب اسلامی قلمداد کرده و می‌خواهند به هر قیمت که شده باشد "انقلاب" خود را ادامه دهند. در حقیقت "ایدئولوژی گرائی" و "جامعه اَسوه" مورد نظر اینان، می‌تواند این بار ـ بعد از خمینی ـ بصورتی دیگر به زندگی خود ادامه دهد و بجای آن که در خدمت تثبیت قدرت رژیم قرار گیرد، در **تزلزل** بیش از پیش آن نقش بازی کند و باین ترتیب مجددا کلیت نظام را در

www.iran-archive.com

دایره‌ای بسته قرار دهد.

بعبارت دیگر جانشینان بعدی خمینی، نه تنها باید به مسئله بحران شرعی جواب داده و مفری برای نظام ولایت فقیه، بدون ولی امر یابند، نه تنها باید مشکل تطابق قانون اساسی با "شارع مقدس اسلامی" را روشن کنند، بلکه علاوه بر آن باید برای خود تعریف سیاسی/ایدئولوژیکی جدیدی ارائه دهند تا بتوانند به معضلات سیاسی/ایدئولوژیك و برنامه‌ای خود پایان داده و هویت و از آنجا مشروعیت جدیدی را کسب کنند. مسائلی که حل آن‌ها بسادگی امکان پذیر نیست و رژیم سیاسی ایران را با تشنج‌های متداوم روبرو خواهد کرد.

*

www.iran-archive.com

در چنین شرایطی است که نقش سیاسی "دولت" می‌تواند فزونی یابد و به محور بازسازی ایدئولوژیك، سیاسی، شرعی و قانونی تبدیل گردد. "دولت" ـ قدرت ناشی از آن ـ، می‌تواند عهده‌دار وظایفی گردد که قدرت‌های سیاسی خارج و داخل قدرت دولتی قادر به انجام آن نبوده‌اند. وظیفه سیاسی "دولت"، در دوران بازسازی بعد از "صلح"، تشدید خواهد یافت. وجود برخی از عملکردهای اقتصادی، تضمین‌هائی برای موفقیت‌های اجرائی دولت فراهم می‌سازد. ایدئولوژی مذهبی کم کم در میان بازوان قدرت دولتی خُرد می‌شود و از آن جز مترسکی ـ آن هم برای ارضاء ارواح شهدای اسلام ـ باقی نخواهد ماند. "شرع انور" تدریجا به همان نقشی باز خواهد گشت که خوئی سالیان پیش برای آن پیش بینی کرده بود: "مذکر" (تذکر دهنده) و قوانین ناشی از قدرت الهی نیز رفته رفته به قوانین حیض و نفاس تقلیل خواهند یافت.

و اینها البته تنها در صورتی خواهد بود که مردم ستمدیده و تن خسته ما پس از ده سال کشاکش خون‌آلود، به ستوه آمده از زندگی کنونی‌شان، بار دیگر اعجازی نیافرینند، طومار این خیمه شب بازی خونین را در هم نپیچند و حکومت جور و ستم اسلامی را ـ در تمام اشکال ممکن آن ـ، از صحنه روزگار پاک نکنند.

* * *

با توجه به رویدادهای چند ماه گذشته در ایران، بنظر می‌آید که بازسازی ایدئولوژیک، سیاسی، شرعی و قانونی آغاز شده است. ظاهرا رژیم باین مسئله پی برده است که اگر قرار باشد تجدید نظری در نحوه حکومت پیش آید چه بهتر که در زمان خمینی و با تائید و فرامین و فتاوی او انجام گیرد، تا مخالفان بر سر جایشان بنشینند. اقدامات اخیر خمینی، صدور احکام ناسخ و منسوخ از جانب وی، در حقیقت، "تدابیری"اند در جهت انتقال قدرت خمینی به شخصیت‌ها و نهادهای دیگر مملکتی. "تدابیری" که بیش از آن که راهگشا باشند خبر از عمق بحران سیاسی، ایدئولوژیک، فقهی ـ یا در یک کلام استیصال مطلق حاکمیت ـ در ایران اسلامی را می‌دهند.

خمینی، می‌پندارد که با تقسیم قدرت در میان این نهادها و مراکز قدرت، قادر خواهد شد که نظام فرتوت خود را چند صباحی بیشتر حفظ کند.

خمینی، می‌پندارد که جانشینانش، جرات آن را بخود نخواهند داد که در تصمیم‌های "حضرت امام" تجدید نظر کنند.

خمینی، می‌کوشد به هر طریق که شده از "شکست اسلام عزیز" جلوگیری کند، غافل از آن که هیچ "تدبیری" کارساز نخواهد بود.

www.iran-archive.com

نطفه شکست خمینی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ـ در همان اوج قدرت ـ، بسته شد: "اسلام" بقدرت رسید تا مقدمات تاریخی مرگ خویش ـ بمثابه مدعی قدرت دولتی ـ را فراهم سازد. سرنوشت مبارزه سیاسی در ایران به هر جا بیانجامد، از هم اکنون با قاطعیت می‌توان گفت: مرگ سیاسی اسلام در پیش است و این دست‌آورد کمی نیست. این مرگ، بی‌گمان راهگشای تحولات نوینی خواهد بود.

توضیحات

www.iran-archive.com

۱ ـ یکی از اهداف تغییرات در فرماندهی ارتش و اعترافات تلویزیونی محسن رضائی مبنی بر قبول نقش فرماندهی در عقب نشینی‌های فاو، ایجاد حداقلی از اعتماد مجدد به قابلیت‌های نظامی در میان پیروان رژیم است. عدم موفقیت در ارسال داوطلبان جدید به جبهه‌ها در اوج حملات عراق، عدم شرکت مردم در راه پیمائی‌های وابسته به رژیم، نشان داد که حتی ساده لوح‌ترین انسان‌ها را نیز نمی‌توان برای همیشه فریفت. بی شك یکی از مهم‌ترین دلایل خمینی برای تن دادن به قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و آغاز مذاکره برای صلح، همین تحلیل رفتن پایه‌های حاکمیت میان باقی مانده پیروان "امام امت" است.

۲ ـ تحلیل اوضاع اقتصادی رژیم، خود موضوع مقاله مفصلی است. مقالات نسبتا مفصلی در این باره در "رهائی" شماره ۱۴، اردیبهشت ۱۳۶۷، منتشر شده است.

۳ ـ برای تحلیلِ چگونگی به قدرت رسیدن رژیم خمینی و چگونگی عملکرد نظام اسلامی در قدرت مراجعه کنید به: "اندیشه رهائی"، شماره ۱، اسفند ۱۳۶۲، مقاله "شورای ملی مقاومت ..."، بویژه صفحات ۲۱ ـ ۱۲.

٤ ـ "طرح حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه که در اوج خفقان و اختناق رژیم استبدادی از سوی امام خمینی ارائه شده انگیزه مشخص و منسجم و نوینی را در مردم مسلمان ایجاد نمود و راه اصیل مبارزه مکتبی اسلام را گشود که تلاش مبارزان مسلمان و متعهد را در داخل و خارج از کشور فشرده‌تر ساخت" (مقدمه قانون اساسی).

نکته بسیار قابل توجه در باره این جزوه، تغییراتی است که این جزوه منتشره در هنگام سخنرانی خمینی (در سال ۱۳٤۸) و جزوه‌ای که بعدها بنام او منتشر شد وجود دارد. در حقیقت جزوه انتشار یافته در سال ۱۳۵٦ که ماخذ اصلی مورد اشاره همگان است، نسخه اصلی نبوده بلکه با دستکاری‌هائی در آستانه انقلاب از جانب خمینی و پیروانش منتشر شده. جزوات اصلی که با عنوان اولیه "حکومت اسلامی یا ولایت فقیه" با مقدمه توضیحی بر روی جلد بعنوان "مجموعه درس‌هائیکه حضرت آیت‌الله العظمی الامام خمینی متع‌الله المسلمین بطول بقائه الشریف در موضوع ولایت فقیه تحت عنوان حکومت اسلامی در نجف اشرف ایراد فرمودند" توسط "چاپخانه آداب ـ نجف اشرف" منتشر شده است، از بسیاری جهات با جزوه بعدی متفاوت است. نه تنها در کتاب سال ۱۳۵٦، جزوه‌های منتشره در سال ۱۳٤۸ از نظر انشائی اصلاح شده، فصل‌هائی بدان اضافه شده و مطالبی جابجا شده‌اند، بلکه حکم‌های مهمی نیز تغییر یافته‌اند. فی‌المثل "ولایت مطلقه فقیه" که امروزه مورد بحث عده‌ای است، در جزوه اصلی وجود داشته و در کتاب منتشره بعدی صفت "مطلقه" حذف شده است. بررسی این تفاوت‌ها و نشان دادن تقلب‌های خمینی می‌تواند موضوع مقاله جداگانه‌ای باشد (به یادداشت شماره ۲۸ همین مقاله نیز مراجعه کنید).

متاسفانه، در آرشیو سازمان، تمامی جزوات "٦ درسی" سال ۱۳٤۸، وجود ندارد، فقط جزوه ۲، شامل درس‌های ۳ و ٤، جزوه ۳، شامل درس‌های ۵ ـ ٦ و جزوه ٦، شامل درس‌های ۱۱ ـ ۱۲ (آخرین دروس) در دست است. همین جا از کسانی که جزوات دیگر یعنی ۱، ٤ و ۵ را در اختیار دارند، خواهشمندیم نسخه‌ای از آن را برای ما ارسال کنند. لازم به توضیح نیست که انطباق جزوات اولیه با کتاب کنونی در نشان دادن دو روئی‌های خمینی در گفته‌های خویش درباره "ولایت فقیه" اهمیت بسزائی خواهد داشت. بهرحال، در نوشته حاضر هر جا نقل قول‌های این کتاب با ستاره مشخص شده‌اند، منظور استناد به نوشته اولیه و در غیر این صورت، منظور همان کتاب مورد مراجعه همگان است.

www.iranarchive.com

درس :
۳ ـ ٤

حکومت اسلامی
یا
ولایت فقیه

مجموعهٔ درسهائیکه حضرت آیة الله‌العظمی الامام الخمینی متع الله المسلمین بطول بقائه الشریف در موضوع ولایت فقیه تحت عنوان حکومت اسلامی در نجف اشرف ایراد فرمودند .

www.iran-archive.com

۲

چاپخانه آداب ـ نجف اشرف

روی جلد یکی از جزوات چاپ اولیه کتاب "حکومت اسلامی یا ولایت فقیه"

۵ ـ تلگراف خمینی به شاه در مورد انتخابات انجمن‌های "ایالتی و ولایتی" در این مورد بسیار گویاست:

"تلگراف حضرت آیت‌الله خمینی. بسم‌الله الرحمن الرحیم. حضور مبارک اعلیحضرت همایونی.
پس از اهداء تهییات و دعا بطوریکه در روزنامه‌ها منتشر شده است دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی اسلام را در رای دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زنها حق رای داده است و این امر موجب نگرانی علماء اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است مستدعی است امر فرمائید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگوئی ملت مسلمان شود ـ الداعی روح‌الله الموسوی".

بنقل از سند کلیشه شده در "نشریه اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور" (هواداران سازمان مجاهدین) شماره ۳۹، سال ۱۳۶۷، صفحه ۲۱. این سند قبلا در کتاب "نهضت دو ماهه‌ی روحانیون" تالیف علی دوانی چاپ شده بود.

۶ ـ پرداخت به کتاب "کشف‌الاسرار" خمینی (۱۵ ربیع الثانی ۱۳۶۳، انتشارات نامعلوم)، احتیاج به فرصت دیگری دارد. او در این کتاب استدلال‌هائی را عنوان می‌کند که پایه‌های احتجاجات بعدی او را در در "حکومت اسلامی" تشکیل می‌دهد. در این "استدلال"ها اشاراتی وجود دارند که می‌توان نوع حکومت مطلوب او را در آن دوران نیز یافت (مثلا، صفحه ۱۳۷). با این حال، این اشارات هیچ یک بمعنای **نفی سلطنت** در آن مقطع از جانب وی نیست. جمعبندی که خود او تحت عنوان "نتیجه سخن ما تا اینجا" و "مجلس موسسان، تشکیل حکومت می‌دهد" در زمینه بحث‌های ارائه شده این مقاله بسیار گویاست. بدین جهت، علی‌رغم طولانی بودن، بخش‌هائی از آن نقل می‌گردد:

"جمله کلام ما تا اینجا این نتیجه را داد که کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانونگذاری نیز ندارد و خدا به حکم عقل باید برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند اما قانون همان قوانین اسلام است که وضع کرده و پس از

www.iran-archive.com

آن ثابت می‌کنیم که این قانون برای همه و برای همیشه است ... ما اکنون کار بزمان آن‌ها نداریم و آنچه مورد بحث ما است **این زمان** است.
ولایت مجتهد که مورد سئوال است از روز اول میان خود مجتهدین مورد بحث بوده هم در اصل داشتن ولایت و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او و این یکی از فروع فقیه است که طرفین دلیل‌هائی می‌آورند که عمده آن‌ها احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است ... ما که می‌گوئیم **حکومت و ولایت در این زمان با فقهاست** نمی‌خواهیم بگوئیم **فقیه هم شاه و هم وزیر و هم نظامی و هم سپوراست** ... اگر یک همچو مجلسی از مجتهدین دیندار که هم احکام خدا را بدانند و هم عادل باشند و از هواهای نفسانی عاری باشند و آلوده به دنیا و ریاست آن نباشند و جز نفع مردم و اجرای حکم خدا غرضی نداشته باشند تشکیل شود و انتخاب یک نفر **سلطان** عادل کنند که از قانون‌های خدائی تخلف نکند و از ظلم و جور احتراز داشته باشد و به مال و جان و ناموس آن‌ها تجاوز نکند به کجای مملکت برخورد می‌کند...
... مجتهدین هیچوقت با نظام مملکت با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکرده‌اند و فرضا که این قوانین را برخلاف دستورات خدائی بدانند و حکومت را جائرانه تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمی‌کنند زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر می‌دانند از نبودنش و لهذا **حدود ولایت** و **حکومت** را که تعیین می‌کنند بیشتر از چند امر نیست از آنجمله فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر در بین آن‌ها هیچ اسمی از **حکومت** نیست و ابدا از **سلطنت** اسمی نمی‌برند با آن که جز سلطنت خدائی همه سلطنت‌ها برخلاف مصلحت مردم و جور است جز قانون خدائی همه قوانین باطل و بیهوده است ولی آن‌ها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تاسیس کرد محترم می‌شمارند و لغو نمی‌کنند ... ما ذکر کردیم که **هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم و سلطنت حق ماست** آری آنطور که ما بیان کردیم اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود هر خردمندی تصدیق می‌کند که آن خوب است و مطابق مصالح کشور ... اگر گاهی هم ((مجتهدین)) با شخص سلطانی مخالفت کردند مخالفت با همان شخص بوده از باب آن که او را مخالف صلاح کشور تشخیص

www.iranarchive.com

دادند و گرنه **با اصل اساس سلطنت** تا کنون از این **طبقه مخالفتی ابراز نشده** بلکه بسیاری از علماء بزرگ علیمقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی‌ها کردند ..." (صفحات ۲۳۲ ـ ۲۳۳، تاکیدها، نقطه چین‌ها و دو پرانتز از ماست).

۷ ـ سید حمید روحانی، یکی از نزدیکترین شاگردان خمینی در نجف و نویسنده کتاب "بررسی و تحلیل از نهضت امام خمینی"، از انتشارات "دفتر انتشارات اسلامی"، چاپ دوم، در مورد "تقیه و نهانکاری" خمینی می‌نویسد:

"کسی که حدود ۳۰ سال در قم جوری می‌زیسته است که نزدیکترین افراد او به روحیه و طرز فکر و اندیشه او نتوانستند پی ببرند چگونه می‌گذارد که کارشناسان باصطلاح کارآزموده‌ی شاه که جز چاپلوسی و تملق چیزی نمی‌فهمند و مغزهای الکلی آنان یارا و توان درک حقایق را ندارد به روحیه انقلابی و اندیشه والا و برنامه‌های مترقیانه‌ی ایشان بر آینده چیزی درک نماید؟!" (صفحه ۶۵۹، پرانتز از ماست).

او اضافه می‌کند که:

"این است راه و شیوه‌ی بزرگ مردانی که در مکتب انقلابی قرآن، درس نهانکاری و رازداری و شیوه‌ی برخورد با دشمن را آموخته‌اند و معنای "التقیه دینی و دین آبائی" را بدرستی فهمیده‌اند" (صفحه ۶۶۰).

حمید عنایت در "تاریخ تفکر نوین سیاسی اسلام" (ترجمه ابوطالب صارمی، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲، صفحات ۲۴۷ ـ ۲۴۶) موردی را نقل می‌کند که مصداق همین رفتار امام گونه است:

"بیانی است منسوب به امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که آن دو بزرگوار در سه چیز تقیه نکردند: در شرابخواری، در مسح روی کفش (مسح الخفین) بجای مسح به روی پای برهنه به هنگام وضو، و ترک حج تمتع ((هر چند که خود این اعمال را بر دیگران منع نکردند))". (دو پرانتز از متن اصلی است).

www.iran-archive.com

یعنی همه چیز در اسلام بعنوان "تقیه" ممکن است. با توجه باین نکات، مشکل می‌توان با این گفته کسروی در کتاب شیعه‌گری مخالفت کرد:

"این شیوه شیعیان است که در راه پیشرفت سخنان خود از دروغ باز نایستند" (صفحه ۲۲).

۸ ـ این برداشت تا آنجاست که به ادعای محمد حسین طباطبائی، "فیلسوف و متفکر تشیع" و مورد احترام رژیم خمینی، امام ششم شیعه از بیعت با "ابومسلم" و گرفتن حکومت خودداری می‌کند. طباطبائی در این زمینه چنین می‌نویسد:

"... متصدی دعوت ابومسلم مروزی سردار ایرانی بود که به ضرر خلافت اموی قیام کرد و شروع به پیشرفت نمود تا دولت اموی را برانداخت. این نهضت و انقلاب اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می‌گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت را داشت و حتی از مردم برای یك مرد پسندیده از اهل بیت (سربسته) بیعت می‌گرفتند با این همه بدستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود. به گواهی این که وقتی که ابومسلم بیعت خلافت را به امام ششم شیعه امامیه در مدینه عرضه داشت وی جدا رد کرد و فرمود: تو از مردان من نیستی و زمان نیز زمان ما نیست" ("شیعه در اسلام"، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، پائیز ۱۳۶۲، صفحات ۲۷ ـ ۲۶).

۹ ـ بعد از مرگ پیغمبر بر سر جانشینی او اختلافی بین اصحاب پیش آمد. از آنجا که محل مرگ پیغمبر و پیدایش اختلافات سقیفه بنی ساعده است و این دوران ناظر بر اصلی‌ترین انشعاب اسلام (تشیع و تسنن) است، در تاریخ اسلامی بعنوان قضیه بنی ساعده مشهور شده است.

۱۲ ـ وجود امام رضا بعنوان ولیعهد مامون، نزدیکی و همراهی رهبران مذهبی با پادشاهان شیعه آل بویه، ایجاد حکومت صفویه و قدرت زیاد مجتهدین در حکومت خاندان صفوی، شرکت و دخالت مستقیم آخوندها و مراجع تقلید در حیات سیاسی صد ساله اخیر ایران و ادعاهای متعدد

آنان پیرامون ایجاد حکومت مشروعه در مقابل مشروطیت و غیره نمونه‌های بیشماری از عدول از این اصل "تشیع" را نشان می‌دهند. در حقیقت، در این جا نیز "دین"، همچون دیگر ساخته‌ها و دستآوردهای ذهن بشری برای تنظیم امور روزمره و جهت دادن به امیال و افکار زمینی شکل گرفته و هویت یافته است.

۱۳ ـ * "موضوع ولایت فقیه از امور **اعتباری و عقلائی** است و واقعیتی جز جعل ندارد مانند جعل قیم برای صغار، قیم ملت با قیم صغار هیچ فرقی ندارد. مثل اینستکه امام(ع) کسی را برای حضانت، حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند و در این معنا معقول نیست رسول اکرم(ص) و امام با فقیه فرقی داشته باشند" (جزوه شماره ۲، صفحه ۲۵، تاکید از ماست).

البته، این اولین باری نیست که "حجت عقل" مورد استناد مجتهدین در مباحث مربوط به حکومت می‌گردد. سالیان سال پیش از خمینی، نائینی نیز به حجت عقل استناد می‌جوید و رساله‌ای را منتشر می‌کند که "چون وضع رساله برای تنبیه به ضروریات شریعت و تنزیه ملت از این زندقه و الحاد و بدعت است لهذا نامش را تنبیه الامه و تنزیه المله نهاده" (صفحه ٦ متن).

نائینی، اما، از آنجا که در شرایطی کاملا متفاوت با خمینی می‌زیست و با مسائلی کاملا متفاوت با آنچه خمینی دست بگریبان بود مواجه است به همان نتایج نمی‌رسد. او خواستار آن "قسم از سلطنت" است که آن را "مقیده و محدوده و عادله و مشروطه و مسئوله و دستوریه" نامند (صفحه ۱۲) چرا که "ملتی را که متنعم باین نعمت و دارای چنین سلطنت باشند منتسبین و اباه و اصرار و احیاء خوانند (مناسبت هر یك از اسماء مذکور هم معلوم است) چون حقیقت این قسم از سلطنت چنانچه دانستی از باب ولایت و امانت و مانیت سایر اقسام ولایات و امانات به عدم تعدی و تقریط متقوم و محدود است".

نائینی، گر چه متقدم بر خمینی است و با آن که ایده سلطنت را قبول داشت، معهذا عقایدش در باب حکومت تا حد خمینی ارتجاعی نبود. "ولایت و امامت" او در لفافه‌ای از تجدد بیان می‌شد. او "هیات منتخبه مبعوثان" را بعنوان مجلس قانونگذار قبول می‌کرد و برای آن تا حدودی استقلال قائل بود. او مانند خمینی مستقیما همه قدرت را در دست نهاد قرون وسطائی فقاهت خلاصه نمی‌کرد. این تفاوت را بیش از هر چیز باید در شرایط متفاوت اجتماعی زندگی این دو جستجو کرد. نائینی بر آن بود که تفکر مدرن مشروطیت و ایجاد عدالتخانه را محدود و

www.iran-archive.com

مهار کند و با ارائه مشروطیت در یك چارچوب مذهبی (در مقابل سلطنت مستبده قاجاریه) به آن مشروعیت دینی بخشد و بقول طالقانی "مشروعیت مشروطه" اثبات شود(صفحه ۱۸ مقدمه)· البته آقای نائینی در اثبات "مشروعیت مشروطه" به استدلال دندان شکنی هم متوسل می‌شود که پرداخت به آن خالی از لطف و فایده نخواهد بود:

"چند شب قبل از این در عالم رویاء خدمت مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا حسین تهرانی قدس سره نجل مرحوم حاج میرزا خلیل طاب رمه، مشرف شدم، پس از التفات به رحلت ایشان و گرفتن رد اعمبار کشان برای استفاده، و امتناع ایشان از جواب راجعه به عالم موت و نشاء برزخ و آخرت، و تمکین از جواب مسائل دیگر، سئوالاتی عرض شد آن مرحوم از لسان مبارك ولی عصر ارواحنا فداء نقل جواب فرمودند، پس از ختم آنها عرض کردم اهتمامات شما را در خصوص مشروطیت چه فرمودند؟ حاصل عبارت جواب این بود، حضرت فرمودند: مشروطه اسمش تازه است مطلب که قدیمی است" (صفحه ٤٨)·

۱۲ ـ یکی از رایج‌ترین افسانه‌های تاریخ اسلام عنوان کردن دکترین شیعه بمثابه تفکری مبارزه‌جو است· نارو‌شنی‌های این اندیشه تا آنجاست که حتی حمید عنایت ـ روشنفکر دو آتشه‌ای که خود شیفته تفکر اسلامی بوده ـ می‌نویسد:

"··· اعتقاد رایج میان مسلمانان شیعه و دانشمندان غربی باین که مذهب شیعه همواره با تمام فرمانروایان غیر روحانی باین عنوان که غاصبان قدرت امامند مخالف بوده است، جز تکرار یك سخن بیهوده نیست" ("تفکر نوین سیاسی اسلام"، صفحه سی)·

۱۳ ـ مرآت خاوری، در اولین شماره نشریه "اختر" (پاریس، بهار ۱۳٦۳) مقاله‌ای بعنوان ""خمینیه" و تحول تاریخی تشیع"" نوشته است که در آن به "بدعت" شرعی خمینی در ارائه تز حکومت اسلامی ولایت فقیه اشاره می‌کند· او در این نوشته نظرات خمینی را عمدتا ملهم از رشید رضا می‌داند· عبدالکریم لاهیجی در نقدی باین نوشته، مقاله‌ای نسبتا مفصل در پنجمین شماره همان نشریه به چاپ می‌رساند و با اشاره به اصول فقهی و ادبیات دوران مشروطه، نظرات خاوری را رد می‌کند· خاوری، در همان شماره، پاسخ کوتاهی به برخی از انتقادات

لاهیجی می‌دهد و پاسخ کامل‌تر را به نوشته‌های دیگر موکول می‌کند.
بنظر ما، هر دو نویسنده، هنگام تحلیل از جایگاه تاریخی تزهای خمینی به ارتباط ناگسستنی نظریات شرعی/سیاسی وی با شرایط اجتماعی کم بها می‌دهند و نتیجتا بحث را از مجاری واقعی و حقیقی آن دنبال نمی‌کنند. نقد هیچ اندیشه سیاسی و از آن جا نظرات سیاسی/فقهی را نمی‌توان خارج از شرایط اجتماعی ویژه آن ارائه داد. در متن مقاله و زیرنویس‌ها، کوشیدیم که به چگونگی شکل گیری نظرات شرعی/سیاسی خمینی اشارات کوتاهی ارائه دهیم و اهمیت تجدید نظر طلبی او را از نظر سیاسی روشن کرده باشیم. بررسی درست و خطا در نظرات نویسندگان این مقالات (لاهیجی و خاوری) بحث مفصلی می‌طلبد که در گنجایش مقاله حاضر نیست.

۱۶ ـ "در تاریخ ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ مطابق ۸ جمادی الاول ۱۳۸۲، جرائد عصر تهران با تیتر درشت منعکس ساختند که:
طبق لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در هیات دولت به تصویب رسید و امروز منتشر شده: به زنان حق رای داده شد!
در متن تصویب نامه ـ که نیز در جرایید درج گردیده بود ـ قید اسلام را از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان برداشته و در مراسم سوگند به امامت و صداقت بجای قرآن، "کتاب آسمانی" آورده شده بود" ("بررسی تحلیلی ..."، صفحه ۱۴۲).

مخالفت خمینی علیه انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۱ تا آنجاست که در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌خوانیم:

> "آغاز نهضت اخیر ملت ایران در سال هزار و سیصد و هشتاد دو هجری قمری برابر با هزار و سیصد و چهل و یک هجری شمسی می‌باشد" (صفحه ۲ مقدمه).

۱۵ ـ جریان مبارزات این دوره خمینی را تذکره نویس او، روحانی، در کتاب خود تحت عنوان "قائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی" توضیح می‌دهد. در تمامی اسناد مورد اشاره او (که برخی مثل سند اشاره شده در یادداشت شماره ۵ غایب است) کلمه‌ای از مخالفت خمینی با قانون اساسی وجود ندارد. تمام اسنادی که او بدست می‌دهد در تائید حکم فوق است، مثلا "تلگراف امام خمینی به دولت ((اسداله علم))" را بدین گونه نقل می‌کند:

www.iranarchive.com

"... در تعطیلی طولانی مجلسین دیده می‌شود دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف **شرع اقدس** و مبانی صریح **قانون اساسی** است. مطمئن باشید تخلف از **قوانین اسلام و قانون اساسی** و قوانین موضوعه‌ی مجلس شورای برای شخص جنابعالی و دولت ایجاد مسئولیت شدید در پیشگاه مقدس خداوند قادر و قاهر و نزد ملت مسلمان و قانون خواهد کرد..." (صفحات ۱۵۲ و ۱۵۴، تاکید از ماست).

او مجددا از قول خمینی (سخنرانی آذر ۱۳۴۱) نقل می‌کند که:

"... استناد و تکیه ما روی قانون اساسی از طریق الزموهم بما الزمو علیه انفسهم می‌باشد نه این که قانون اساسی از نظر ما تمام باشد. اگر علما از طریق قانون حرف می‌زنند برای این استکه **اصل دوم متمم قانون اساسی تصویب هر قانون خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است**. والا ما النا و القانون؟ مائیم و قانون اسلام، علمای اسلامند و قرآن کریم ..." (تاکید از ماست).

۱۶ ـ الف پایا، در مقاله‌ای "ولایت مطلقه فقیه ـ نگاهی به دگرگونی‌های تازه در ایران" ("چشم انداز"، شماره ٤، بهار ۱۳۶۸) در زیرنویس شماره ۲۵ اشاره‌ای بسیار جالی به نوشته‌ای دیگر می‌کند که بدلیل عدم دسترسی به منبع مورد استناد وی، آن بخش را از قول او عینا نقل می‌کنیم:

""در واقع چاپ اول رساله توضیح المسائل خمینی همان نسخه چاپی موجود رساله آیت‌الله بروجردی بوده که خمینی فقط اسم روی جلد آن را عوض کرده و نام خود را بر آن چسباند" (ر. ك ((به)) ترجمه کامل توضیح المسائل به انگلیسی توسط ج. بروجردی چاپ لندن، سال ۱۹۸٤، صفحه شانزده مقدمه). در چاپ‌های بعدی خمینی جزئیاتی از این رساله را تغییر داد و فتاوی جدیدی در آخر بر آن افزود" (صفحه ٤۷)".

۱۷ ـ یکی از با "نفوذترین" فقهای دوره صفوی، ملا محمد معروف به محقق سبزواری است. "استدلالات" وی در باره لزوم سلطنت بعدها در دوران مشروطیت نیز مورد استناد فقها قرار می‌گرفت. حمید عنایت، در

"تفکر نوین سیاسی اسلام" هنگام اشاره به "نمونه"ای از "استدلال فقهای طرفدار سلطنت" به "این شخصیت با نفوذ دوران صفویه" اشاره و از او نقل می‌کند که:

"هیچ زمانی، خالی از وجود امام نیست. اما در برخی از دوره‌ها، امام، بنا بر علل و مصالحی از چشم مردم غایب است، لکن حتی در آن هنگام نیز جهان از برکت افاضات وجود او رو به سعادت می‌رود ... اکنون در این دوره که ولی عصر ... غایب است، اگر سلطان عادل و خردمندی نباشد که این جهان را اداره کند و بر آن حکم راند، امور، به هرج و مرج و گسیختگی خواهد گرایید و زندگی برای هر کس تحمل ناپذیر خواهد شد. اما برای مردم ضرور واجب است ((که تحت فرمان)) پادشاهی باشند که با عدالت فرمان راند و از سیره و سنت امام پیروی نماید" (نقطه چین‌ها و دو پرانتز از متن اصلی است، صفحه ۲۲۹).

۱۸ ـ "ملت ما در جریان تکامل انقلابی خود از غبارها و زنگاره‌های طاغوتی زدوده شده و از آمیزه‌های فکری بیگانه خود را پاک نمود و به مواضع فکری و جهان بینی اصیل اسلامی بازگشت و اکنون بر آن است که با موازین اسلامی جامعه‌ای نمونه (اسوه) خود را بنا کند..." (مقدمه قانون اساسی، تاکید از ماست).

۱۹ ـ بقول حمید عنایت در "تفکر نوین سیاسی در اسلام":

قران مومنان را به پیروی از الگوی محمد (ص) که او را اسوه حسنه (سوره ۳۳، آیه ۲۱) می‌نامد، دعوت می‌کند. چون بزرگترین موفقیت محمد (ص) بنیانگذاری دولتی بر اساس تعالیم اسلامی بود، مسلمین از این جهت نیز موظفند که از سرمشق وی پیروی کنند" (صفحات پانزده و شانزده).

۲۰ ـ "حکومت اسلامی"، روح‌الله خمینی، نهضت اسلامی، صفحه ۲۹.

۲۱ ـ همانجا، صفحات ٦٤ ـ ٦٣.

۲۲ ـ همانجا، صفحه ٩٤.

www.iranarchive.com

۲۳ ـ همانجا، صفحه ۱٤۲.

۲٤ ـ همانجا، صفحات ۱۱۳ ـ ۱۱۲.

۲۵ ـ همانجا، صفحه ۶۷.

۲۶ ـ همانجا، صفحه ۵۲.

۲۷ ـ همانجا، صفحه ۵۳.

۲۸ ـ همانطور که در یادداشت شماره ٤ تذکر دادیم، کتابی که در تحلیل‌های سیاسی و یا در موضع گیری‌های تز "ولایت فقیه" مورد اشاره قرار می‌گیرد، متن اولیه نوشته خمینی نیست بلکه مجموعه دستکاری شده‌ایست که در آستانه انقلاب و برای فریب افکار عمومی انتشار یافته است. یکی از مهم‌ترین این دستکاری‌ها، حذف صفت مطلقه در رابطه با مسئله "ولایت" است. در متن اولیه (جزوه شماره ۶) هنگام نتیجه‌گیری نهائی، خمینی بحث خود را چنین خاتمه می‌دهد:

"و همانطور که قبلا عرض کردم موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم بلکه این مسئله از اول مورد صحبت و اختلاف بوده، موضوع **ولایت مطلقه‌ی** فقها از اول مورد بحث بوده و منتهی آقایان از بردن اسم آن مضایقه داشته‌اند!" (صفحه ٦٤).

در صورتی که این بحث در نوشته بعدی بشکل زیر اصلاح می‌شود:

"همانطور که **قبلا عرض** کردم موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است" (**صفحه** ۱۷۲).

گر چه قرائت دقیق حتی کتاب دستکاری و اصلاح شده خمینی نشان می‌دهد که "ولایت مطلقه" جزئی لاینفک از تفکر خمینی است، معهذا این تقلب آشکار باعث شده است که هم تحلیل گران سیاسی/حقوقی به خطا روند و فتواهای جدید خمینی مبنی بر "ولایت مطلقه" را "خود خدائی خمینی" (الف پایا، "چشم انداز"، صفحه ۲۹) تلقی کنند و هم سیاست

پیشگان حرفه‌ای همچون بازرگان آن را "مقدمه استبداد مطلق" بدانند. گویا که تا کنون "استبداد مطلقی" در کار نبوده است و خمینی قدرت مطلقه نداشته است.

۲۹ ـ در اینجا تاملی درباره نقش احتمالی احمد خمینی در آینده لازم است:

احمد خمینی دارای معلومات سیاسی یا مذهبی چندانی نیست که خود بتواند نقش مستقیمی در دستگاه سیاسی/دینی ایران بازی کند. او در زیر سایه پدرش و بدلیل پادوئی برای اوست که قدرتمند جلوه می‌کند. اما این را نباید نادیده گرفت که وی می‌تواند بعنوان فرزند "امام" تصویری مقدس و "معصوم" از خود نزد امت حزب‌الله عرضه کند. نباید از نظر دور داشت که سنت حکومت موروثی نزد دوازده امام، سنتی است متعلق به اهل تشیع. این بدین معنا نیست که احمد خمینی الزاما شخصیتی پر قدرت خواهد شد، اما او می‌تواند با توجه "امامزاده" بودنش در شرایط ویژه‌ای نقش هماهنگ کننده، آشتی دهنده یا انتقالی را ایفا کند.

۳۰ ـ رفسنجانی، سال‌ها پیش (تیر ماه ۱۳۶۲) در یکی از خطبه‌های نماز جمعه، اشاراتی در باره لزوم رهبری واحد دارد که بسیار گویاست. اشارات او به بهترین وجه نشان می‌دهد که چگونه در رژیم "ولایت فقیه"، از نظر فقهی، عملی و سیاسی فقط میتوان از وجود یك رهبر سخن راند. بخش‌هائی از این سخنرانی را بنقل از کتاب "در شناخت حزب قاعدین زمان" (نشر دانش اسلامی، قم، اسفند ۶۲، صفحه ۱۱۶) نقل می‌کنیم:

"ما از لحاظ کلی هیچ شکی نداریم که یك مجتهدی، وقتی آدم خودش به درجه اجتهاد رسید، خوب از خودش تقلید می‌کند و حق ندارد که از دیگری تقلید کند و اگر هم تشخیص داد که یك کسی اعلم است و اصلح است و شرایط دارد می‌رود و از آن تقلید می‌کند، این یك مسئله است. ... وقتی که هفتاد هشتاد نفر مجتهد اینطوری و عالم به زمان برسند و کسی که مرجع باشد و شرطش این است که آن رهبری که تعیین می‌کنند و مرجع باشد او را برای **رهبری جامعه** تعیین بکنند طبعا **مرجع تقلید** هم او هست یعنی این در جامعه ما درست نیست که به یك شکلی در بیاید **یك کسی رهبری سیاسی باشد و**

یك کسی مرجع دینی باشد از او تقلید کنیم که این **اصلا باعث متلاشی شدن نظام است** مگر می‌شود که **یك رهبر** داشته باشیم بگوید مثلا قضیه باید اینطوری باشد و کسی که **مرجع تقلید** جای این **رهبری** دیگر معنی ندارد. **رهبری اصلا لغو می‌شود.** او تشخیص بدهد که مثلا امروز نباید جهاد بکنیم و رهبر تشخیص بدهد که امروز باید جهاد بکنیم و مردم بگویند که ما تقلید از آن آقا می‌کنیم خوب این چه شد **رهبری چه شد** این مسئله خود بخود پایه‌اش اینطوری حل می‌شود. **وقتی که این مشتاد نفر آدم (منظور خبرگان است) اینطوری نظر دادند و کسی را تعیین کردند که مرجع هم بود خود بخود او مرجع تقلید است** ... یك وقت زمان شاه بود، خوب این آیت‌الله فتوائی می‌داد خیلی هم تصادم نداشتیم اما **الان مسئله اقتصاد مطرح است ما** ..." (تاکیدها از ماست).

۳۱ ـ "حکومت اسلامی"، صفحه ۵۳.

۳۲ ـ "کشف‌الاسرار"، صفحه ۲۴۲.

۳۳ ـ "حکومت اسلامی"، صفحه ۳۲.

۳۴ ـ همانجا، صفحه ۵۲.

۳۵ ـ "در جستجوی راه کلام از امام"، دفتر هفتم، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۶۳. تاکیدها از ماست.

۳۶ ـ "قانون اساسی جمهوری اسلامی"، مقدمه.

۳۷ ـ مصاحبه خوئینی‌ها، کیهان هوائی، شماره ۷۶۷، ۲ مارس ۱۹۸۸.

۳۸ ـ اصل ۱۰۷ قانون اساسی، از چندی پیش در مجلس خبرگان مورد بحث قرار گرفته و تغییراتی در آن داده شده است. خبری تا کنون درباره محتویات این تغییرات به بیرون درز نکرده است (گزارش کار ششمین اجلاس مجلس خبرگان (۲۷ ـ ۲۵ تیر ۱۳۶۷)، کیهان هوائی ۵ مرداد ۱۳۶۷.

www.iran-archive.com

۳۹ ـ "هر واقعیتی را از واقعیت‌های جهان فرض کنیم واقعیتی است محدود. یعنی بنا بر فرض و تقدیری(فرض وجود، سبب و شرط) هستی را داراست و بنا به فرض و تقدیری (فرض عدم، سبب و شرط) منفی است و در حقیقت وجودش مرزی دارد که در بیرون آن مرز یافت نمی‌شود. تنها خداست که هیچ حد و نهایتی برای وی فرض نمی‌توان کرد، زیرا واقعیت وی مطلق است و به هر تقدیر موجود می‌باشد و به هیچ سبب و شرطی مرتبط و نیازمند نیست" ("شیعه در اسلام"، طباطبائی، صفحات ۷۲ ـ ۷۱).

۴۰ ـ برای کسانی که با ادبیات سازمانی ما آشنا نباشند، احتمالا استفاده از لفظ "مشروعیت" تداعی‌گر کاربرد "ماکس وبری" آن می‌باشد. بویژه آن که تحلیلی از "مشروعیت" حکومت اسلامی بنام "جامعه شناسی سیاسی تشیع اثنی عشری" با استفاده از چارچوب "ماکس وبری" توسط دکتر اسماعیل نوری علا(انتشارات ققنوس، ۱۳۵۷) انتشار یافته است.

در جامعه شناسی ماکس وبری، "مشروعیت" به مفهوم مارکسیستی مورد نظر ما یعنی آن (Legitmacy) که در یک دوران معیّن و در اثر کشاکش‌های معیّن طبقاتی/اجتماعی در جامعه‌ای نصیب نظام سیاسی عقیدتی خاصی می‌گردد و وجود این نظام در آن مقطع معیّن را توجیه و ممکن می‌سازد، بکار گرفته نمی‌شود. در برداشت وبری، "مشروعیت" ناشی از اتصال "شخصیت" "کاریزماتیک" با "منشاء الهی" است. گر چه در برداشت مارکسیستی از "مشروعیت" می‌توان از برخی از داده‌های ماکس وبر استفاده کرد، اما این داده‌ها در چارچوب تفکر نقدی به نتایج دیگر می‌رسد.

www.iran-archive.com

تصحیح و پوزش

پس از انتشار شماره ۷ "اندیشه رهائی"، متوجه شده‌ایم که برخی اغلاط در آن راه یافته است. ضمن پوزش، از رفقا و خوانندگان می‌خواهیم که اغلاط زیر را در آن شماره اصلاح کنند.

صفحه	سطر	غلط	درست
۷	۱۰	سیاسی	سیاسی،
۸	۹ (زیرنویس)	فلکت	فلاکت
۵۹	۱۳	دادیم	داده شد
۵۹	۱۷	می‌داد،	می‌داد و
۵۹	۱۷	خود	خود،
۵۹	۱۸	متون	متن
۶۲	۱۷	در حال حال	در حال
۶۳	۱۲	وطیفه	وظیفه
۷۱	۱۸	گشاده‌ای	گشاده‌ای از بُغض
۷۱	۱۹	پشته سبز	پلشته
۷۲	۵	پر ملال عشق	پر ملال شهر
۷۲	۷	می‌کوبند!	می‌کوبند و می‌خوانند!
۸۲	۵	دوباره زنده کننده	احیاء کننده
۹۵	۲۲	سلاح‌هائی	سلاحی

www.iran-archive.com

صفحه	سطر	غلط	درست
۹۸	۱۷	گردد	کرد
۱۱۱	۱(زیرنویس)	کتیه	کتید
۱۱۵	۱۷	می‌دادند	می‌دادند
۱۱٦	۱۳	داد)۰	داد۰
۱۲٦	۲۲	همان انتشارات مزدك	انتشارات علم
۱۲۹	۱٤	از اسناد	اسناد
۱۵۹	۳	گروهای	گروه‌های
۱۹۱	۱٦	ایدئوك‌های	ایدئولوگ‌های
۱۹۷	۱۳	باپرپادشتن	با برپا داشتن
۲۰۲	۱۲	ناپذیر است۰	ناپذیر است(۷)۰
۲۰۲	۱۲	پذیر نیست(۷)۰	پذیر نیست*۰
۲۰۳	۱۹	می‌کند*۰	می‌کند۰
۲۱۲	۱۳	بنان	بنام
۲۵۲	٤	یك محل	یك نماینده در محل

www.iran-archive.com

لیست کمکهای مالی دریافتی

کمک‌های دریافتی سازمان وحدت کمونیستی در فاصله انتشار شماره ۷ و این شماره "اندیشه رهائی"

پلاتفرم چپ امریکا:
نیویورک ۱۵۰۰ دلار
واشنگتن ۵۰۰ دلار
شیکاگو ۱۰۰۰ دلار
واشنگتن ۱۰۰۰ دلار
نیویورک ۵۰۰ دلار
نیویورک ۱۰۰۰ دلار
را ـ ک ۱۰۰۰ دلار

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا:
۲۰۴۰ مارک

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در سوئد:
۲۰۰۰ کرون

***

رفیق ر.گ.س	۲۲۷۴	فرانک فرانسه
رفقا م.ن.پ	۳۴۲	فرانک فرانسه

www.iranarchive.com

★

برای کمک به رفقای ترکیه

ع ـ الف	۱۰۰	دلار
هلند	۵۰	گیلدن
نروژ	۱۴۰	مارک
نروژ	۷۲	مارک
ع	۲۰	مارک
س	۵۰	دلار

مورد مخصوص

هوادران استکهلم	۲۰۰	مارک
آ ـ ۱۰۰	۴۰۰	مارک
Libertad	۵۰	مارک
پ ـ ۱۰۰۰	۲۰۰	مارک
گوتینگن	۵۰۰	مارک
گوتینگن	۲۰۰	مارک
هایدلبرگ	۵۰۰	مارک
ماینز	۲۰۰	مارک
ماینز	۱۰۰	مارک

رهائی

دورهٔ سوم شمارهٔ ۱
دی ماه ۱۳۶۱

منتشر شد

وضعیت کنونی و انتشار مجدد رهائی

قریب به یک سال از انتشار آخرین شمارهٔ رهائی (۱۱۱) می‌گذرد. آن چه در این یک سال، بر جامعه و بر جنبش چپ گذشت آن قدر عظیم و وسیع بود که گزافه نخواهد بود اگر بگوئیم هضم و تحلیل آن سال‌های سال طول می‌کشد. و پیشینهٔ آموزنده این است که درست در دوران سرعت تحولات و رویدادها که سازمان‌های سیاسی باید فعال‌ترین دوران خود را در ترویج و تبلیغ و سازمان‌دهی بگذرانند، کارنامهٔ [illegible] آن‌ها به صورت [illegible] از مراتب نامطلوب — انحلال، فرار، شکست و اعدام — گریبان همه را گرفت. و این علاوه بر [illegible] از نشاط [illegible] فعالیت‌های روشنگرانهٔ این سازمان‌ها در میان توده‌های مردم، [illegible] را مضاعف کرده و دامنهٔ [illegible] اینکه تا چه حد [illegible] گریبان‌گیر

در انتظار یک معجزهٔ اقتصادی

اکنون ما و سایر سازمان‌های چپ به سهولت از عدم [illegible] که همه به ما و نا به جا [illegible] انتظار را می‌کشیم — جنبش توده‌ای — هر یک برای خود توضیحات و شاید توجیهاتی داریم، و این را حداقل به خود و به مردم بدهکار هستیم که توضیح دهیم چه شد، چرا چنین شد، و چرا چنان [illegible]، و بالاخره اگر بتوانیم جواب‌ها را پیدا کنیم — که دلیلی ندارد با این همه تجربه نتوانیم — به آن جا برسیم که چه کنیم و از کجا دوباره آغاز کنیم. شاید این بار — و بگوئیم که بگوئیم باید این بار — هنگامی که دیر شده به ... [illegible] آغاز می‌شود این ما باشیم که در کنار توده‌هائی که تجربهٔ حکومت اسلامی را با پوست و گوشت لمس کرده‌اند، سرود رهائی بخوانیم. رهائی از جهل، از ظلم، از استثمار.

با آن که معتقد نیستیم که همواره و در هر شرایط مسائل اقتصادی تنها عامل تعیین کننده است، ولی از آنجا که آن را پایهٔ [illegible] مناسبات سرمایه‌داری می‌دانیم و بی مناسبت نمی‌دانیم که پیرامون [illegible] [illegible] اقتصادی رژیم [illegible] را بررسی کنیم و در کنار [illegible] است، بپردازیم.

جنگ، دو رژیم حاکم بر ایران و عراق

هم اکنون طرحی از یک جمع‌بندی در مورد [illegible] گذشته و رهنمودهائی برای آینده [illegible] مطالعه و اظهارنظر همهٔ رفقا در سازمان در دستور کار است که پس از تصحیح و تکمیل در شمارهٔ [illegible] بعدی منتشر خواهد شد.

مخاطبین ما در این شماره‌های رهائی توده‌های چپ خواهند بود. و این از همه جهت است. در شرایط و اوضاع فعلی، سطح تماس با توده‌های مردم [illegible] محدود است و فعالیت‌های تبلیغاتی

رهائی

در این شماره:

نگاهی به وضع رژیم و اپوزیسیون

و

نکاتی پیرامون مشی آیندهٔ چپ

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۲
[illegible]

رهائی

منتشر نمیشود

در این شماره :

- رژیم ولایت فقیه، یك رژیم ضد تثبیت
- 'انقلاب' پنجم یا گروگانگیری دوم

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۳
تیرماه ۶۲

رهائی

منتشر نمیشود

در این شماره :

آنچه چپ باید بیاموزد و بیاموزاند :

دمکراسی و سوسیالیسم

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۴
بهمن ماه ۶۲

www.iran-archive.com

رهائی

کمونیست‌ها

و ضرورت برخورد با دین

ناتوانی بشر دین را آفرید و دین ناتوانی بشر را جاودانه ساخت

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۵
تیر ماه ۱۳۶۳

رهائی

★ نگاهی گذرا به وضعیت کنونی رژیم جمهوری اسلامی

★ آزادی ودموکراسی :
بحثی در برداشتها

★ انتخابات امریکا و پیروزی مجدد ریگان

موقعیت کنونی
و
وظایف ما

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۶
بهمن ماه ۱۳۶۳

www.iran-archive.com

رهائی

★ مروری بروضعیت کنونی وچشم انداز آینده

بودجه سال ۱۳۶۴

★ بیلان ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی

یك بررسی اجمالی

نقد طرح برنامه‌ی س . ج . ف . ع . ا .

★ «برنامه» ، مسأله این نیست !

★ قلب جهان بی قلب بربوتهٔ نقد

★ اعلامیه های منتشر شده

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۷
خرداد ماه ۱۳۶۴

رهائی

★ جمهوری اسلامی بر بستر بحرانی حاد

اشاراتی پیرامون بحران سیاسی و اقتصادی رژیم ولایت فقیه
در پرتو رویدادهای اخیر

★ پوپولیسم،
بوندیسم،
استالینیسم،
کالبدشکافی "حزب کمونیست ایران"

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۸
مهر ماه ۱۳۶۴

منتشر شد
www.iran-archive.com

رهائی

★

منتشر شد

★ سال ۶۵:

راهی بس دشوار فراروی رژیم ولایت فقیه

آزمونی دیگر برای چپ

★ مساله‌ی زن و جنبش مستقل زنان

نقدی بر دیدگاه رایج چپ

نشریه
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۹
اردیبهشت ماه ۱۳۶۵

رهائی

★

رژیم جمهوری اسلامی
در چنبره‌ی بحرانی حاد

نشریه
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۱۰
شهریور ماه ۱۳۶۵

www.iran-archive.com

رهائی

منتشر شد

روایت بده‌بستانهای پنهانی امپریالیستهای "ضدتروریست" با تروریستهای "ضدامپریالیست"

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۱۱
دیماه ۱۳۶۵

رهائی

نقدنظرات "حزب کمونیست ایران"

۱ـ انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک :
بررسی یک ادعا

۲ـ پوپولیسم
هراس از سوسیالیسم

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۱۲
خردادماه ۱۳۶۶

www.iran-archive.com

رهائی

منتشر شد

۱- آمریکا هیچ غلطی نمیخواهد بکند!
صف بندی نیروها در بحران خلیج فارس

۲- چرا به کمونیسم ایمان نداریم!
تعمقی نقادانه در شیوه های تفکر

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۱۳
آذرماه ۱۳۶۶

رهائی

مروری بر وضعیت
اقتصادی، سیاسی و نظامی
رژیم اسلامی
در آغاز دهمین سال
حاکمیت آن

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۱۴
اردیبهشت ۱۳۶۷

www.iran-archive.com

رهائی

منتشر میشود

* جنگ ۸ ساله :
مروری کوتاه بر کابوسی دهشتناک

* غول بحران و تدبیر اسلام :
غارت در فرایند شکست

* من غلط کردم !
(آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند!)

www.iran-archive.com

نشریهٔ
سازمان وحدت کمونیستی
دورهٔ سوم شمارهٔ ۱۵
مهر ماه ۱۳۶۷

اندیشهٔ رهائی

منتشر شد

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
سال اول شماره ۱ اسفند ۱۳۶۲

پیشگفتار
شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟
۱ ـ بررسی مسئله آلترناتیو
پیغام
شعر بلندی از : الف بامداد
تئوری های بحران در جهان سرمایه داری
توضیح چند تئوری
مباحثی پیرامون ساختار وماهیت جامعه شوروی
۱ ـ پ . سونیزی . آیا در شوروی طبقه حاکمی وجود دارد؟
فخره ، پیشمرگه کرد
یک داستان کوتاه
تهمته سخنان «سوسیالیسم وانقلاب»
اندیشه های کهن ، قالبهای نوین
در افشاء ماهیت دین
۱ ـ ف . انگلس : اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه
سندی محرمانه : پیرامون اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی
گزارش رابرد های اقتصادی کشورهای بازار مشترک
معرفی کتاب

www.iran-archive.com

اندیشهٔ رهائی

منتشر شد

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره ۲ مهر ۱۳۶۲

پیشگفتار
شورای ملی مقاومت، تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟
۲ ـ بررسی یک ادعا و نکاتی پیرامون موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوائی در ایران
ملاحظاتی درباره انترناسیونال سوم و مسئله شرق
۱ ـ ازانقلاب اکتبر تا پایان کنگره اول
کردستان در درازنای شب
یک داستان
از «راه کارگر» تا «سازمان کارگران انقلابی ایران»
خط چهار، با خط حزب توده
چند شعر
مباحثی پیرامون ساختار وماهیت جامعه شوروی
۲ ـ پاسخ مندل به سوئیزی : چرا بوروکراسی شوروی طبقه حاکم نوینی نیست ؟
چهره اپوزیسیون در آئینه
جنبش طبقاتی در «سینه» پاریس !
در باره دین
۱ ـ مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون
ف . انگلس : برونو باثر ومسیحیت اولیه

www.iran-archive.com

منتشر شد

اندیشهٔ رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره‌های ۳ و ٤، اسفند ۱۳۶۳

پیشگفتار
یادی از ۲۲ بهمن
درگیری های مسلحانه حزب دموکرات وکومه‌له به نفع کیست؟
پرونده درگیری های اخیر: ریشه ها، شیوه ها، عملکردها، اثرات وپی آمدها
وقتی که سرمایه داران نعلین پوش قانون کارمی نویسند
نقدی برپیش نویس قانون کار جمهوری اسلامی
«حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست» امك؟
(۱) مدخلی بر مباحث
روایتی که می ماند
گزارشی از مسلح اوین
شورای ملی مقاومت، تنها آلترناتیو دموکراتیك؟
۳ ـ بررسی یك ادعا ونکاتی پیرامون ساخت وترکیب درونی شورا
بحران بانك های جهان سرمایه داری
جنبه هائی ازیك مسئله
ملاحظاتی در باره انترناسیونال سوم ومسئله شرق
۲ ـ در فاصله بین دو کنگره اول و دوم کمینترن
سیمرغ های زمانه ـ یك شعر
مباحثی پیرامون ساختار وماهیت جامعه شوروی
۳ ـ پل سوئیزی به ارنست مندل پاسخ می دهد
نثر آخوندی ـ از علی اکبر دهخدا
اسلام بر بستر چه شرایط تاریخی ـ جهانی بوجود آمد؟
۲ ـ مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون
«کتاب مکاشفه»
تحقیق دیگری از انگلس در باره مسیحیت اولیه
جهان وهم آلودِ پندار بافان حرفه‌ای
بررسی کتاب علی شریعتی: «فاطمه، فاطمه است»

www.iran-archive.com

اندیشهٔ رهائی

منتشر شد

نشریه خارج ازکشور سازمان وحدت کمونیستی

شماره ۵ دی ۱۳۶۴

در باره مطالب این شماره

«انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین: روانشناسی اجتماعی توتالیتاریسم ومذهب میهنی اشباح

ملاحظاتی درباره انترناسیونال سوم ومسئله شرق

۳ - کنگره دوم کمینترن ــ بررسی اسناد

آب در خوابگه مورچگان: «دریای یکران لیبرالیسم وحدت کمونیستی»

نگاهی به نقد گونه ای از «حزب کمونیست ایران»

فتوای حضرت امام!

یک داستان کوتاه

مباحثی پیرامون ساختار وماهیت جامعه شوروی

۴ - مالکیت دولتی وماهیت طبقه حاکم شوروی ــ استورمن

۵ استالینیسم، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی ــ شارل بتلهایم، برنارشاوانس

اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد؟

۳ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

www.iran-archive.com

منتشر شد

اندیشهٔ رهائی

نشریه خارج ازکشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره ۶ اسفند ۱۳۶۵

هنر و حکومت اسلامی

ما را چه می‌شود!
تاملی در حال و کوششی برای آینده

مباحثی با "حزب کمونیست ایران" (۲)
نقد مبانی نظرات اقتصادی آنان

پراگماتیسم و دو روئی:
چند سند دروئی رژیم جمهوری اسلامی

من امشب شعری خوانم دوشت
یک شعر کوتاه

در حاشیه سمینار ویسبادن
پاسخی به چند ادعا

راستگرائی و فاشیسم در آمریکا
بررسی علل و ریشه‌ها

درگیری‌های درونی اقلیت: فاجعه استالینیسم
نقدی بر یک نمایش هولناک

ملاحظاتی در باره انقلاب ایران
متاله‌ای از جیمز پتراس

"ایران ... صحنه جدید تجارت"
بررسی کتاب

و ...

www.iran-archive.com

اندیشهٔ رهائی

منتشر شد

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی
شماره ۷ بهمن ماه ۱۳۶۶

بحران خلیج فارس
ضعف یا قدرت رژیم؟

سقوط بورس
حداقل پی‌آمد: رکود در سال ۱۹۸۸ (۱- مندل)

انقلاب سیاسی و وظیفه کمونیستها
طرح مسئله

انقلاب سیاسی، بررسی نظرات منتقدین
۱ ـ سازمان سوسیالیستهای ایران

انقلاب سیاسی
یک تعریف

انقلاب آینده ایتالیا و حزب سوسیالیست
مقاله‌ای از فردریک انگلس

آوازی در شب ـ یک شعر

ملاحظاتی در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق
۴ ـ کنگره دوم کمینترن ـ بررسی نظرات

مسئله زن ـ طرح خطوط مقدماتی

آگاهی زداد، دنیای مرد (شلا روبتایم)

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی (۶)
استالینیسم، بمثابه ایدئولوژی سرمایه‌داری دولتی ـ بتلهایم، شارادس

"دین الیون خلق است"، مارکس
نگاهی کوتاه به یک غلط مبحث، به یک برداشت اشتباه

نقد فلسفه حقوق هگل ـ مارکس

اسلام در یمن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد؟
۴ ـ سروری در کتاب "محمد" اثر ماکسیم رودنسون

"ایران --- مجله جدید تجارت"
بررسی کتاب

خلیج: جنگ چهل کشور فروشنده اسلحه

www.iran-archive.com

دو توضیح در مورد ارتباط با کمیته خارج از کشور:

۱ـ تا کنون در چند مورد، نامه‌هائی به‌آدرس بانکی ارسال شده و در نتیجه با تاخیر فراوان بدست ما رسیده است. خواهشمند است، در هنگام ارسال نامه‌ها، از آدرس پستی استفاده کنید.

۲ـ آدرس پستی ما در سوئیس تغییر یافته است. تا اطلاع ثانوی، صرفا با آدرس زیر تماس بگیرید:

ALIAS
Postfach 396
1060 Wien
AUSTRIA

www.iran-archive.com

هـمـوطـنـان مـبـارز

ادامه مبارزه سازمان با رژیم قرون وسطائی و وحشی خمینی و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تك تك شما امکان‌پذیر نخواهد بود. مطمئن باشید که کمك‌های مالی‌تان، هر قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات مبارزاتی این رفقا نقش تعیین کننده‌ای خواهد داشت. کمك‌های مالی خود را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید.

CREDITANSTALT
6020 21 27837
SCHOTTENGASSE 6
1011 WIEN
AUSTRIA

ALIAS
Postfach 396
1060 Wien
AUSTRIA

www.iranarchive.com